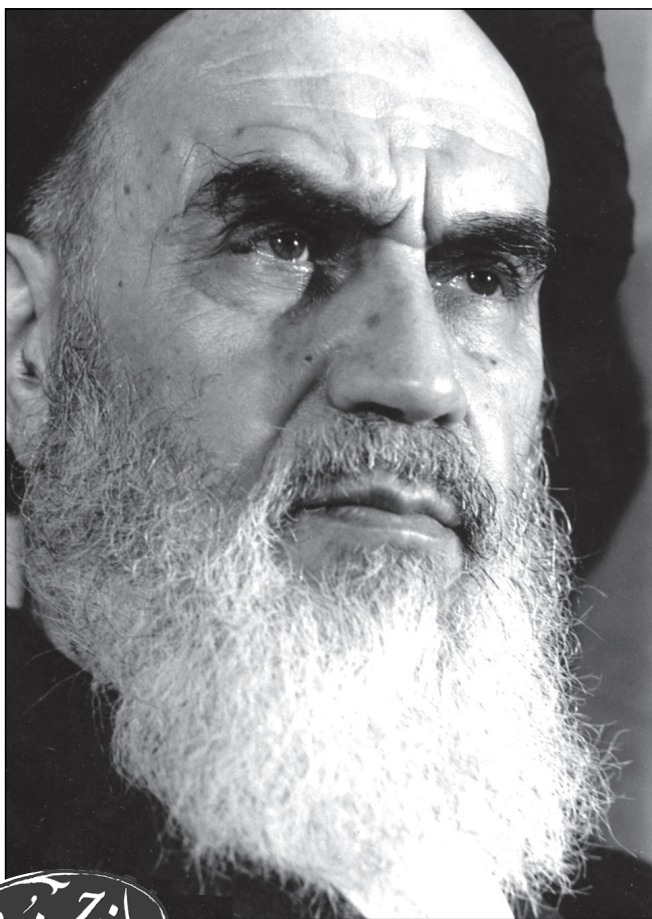


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۴۰

دوره سوم - سال یازدهم

تابستان ۱۳۹۳



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر
دوره سوم - سال یازدهم - شماره ۴۰ - تابستان ۱۳۹۳

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی

سر دبیر: دکتر مظفر نامدار

مدیر داخلی: مهدیه مرادپور

دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطانشاهی

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی
خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا
سلطانشاهی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حاکم قاسمی،
دکتر حسین کلباسی اشتیری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حقی

ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com

پست الکترونیک: 15khordad@iranemoaser.ir

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، خیابان نماز زاده، کوچه دادآفرین، پلاک ۶

صندوق پستی: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵

نمبر: ۲۲۷۶۱۲۶۴

تلفن: ۲۲۵۷۹۱۹۲-۵



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه / خرد می فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارائه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی؛ مربی، استادیار و...، سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت ها با شماره های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانویست در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب: نام و نام خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات: نام و نام خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه، می باشد).
۸. مقاله ترجمه شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه / خرد پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه / خرد از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته شده برای مجله محفوظ است. نشریه / خرد در کوتاه کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب نظران ارزیابی می شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می یابد. ملاک های ارزیابی مقالات عبارتند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل ها و استدلال ها، بهره گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



• به جای سخن سردیر ۹
مقالات

- انقلاب اسلامی و ضرورت بازخوانی مفهوم فقه حکومتی از دیدگاه مقام معظم رهبری (مدظله) / مرتضی رودبارچی ۳۹
- تاریخ تحلیلی - انتقادی جریان اصلاحات / مهدی جمشیدی ۶۵
- پنجاه و هشت سال تبه کاری، خیانت و غارت / سید محمد جواد قربی و فرهاد سهامی ۱۰۷
- بازخوانی مواضع احزاب و گروه های فشار در برخورد با انقلاب اسلامی / روح الله مهدی زاده ۱۲۹

• بیداری اسلامی

- بررسی دیپلماسی عمومی امریکا در تحولات بیداری اسلامی خاورمیانه / مصطفی محمدی ۱۴۷
- شیعیان ترکیه؛ فرصت ها و چالش های پیش روی / نورالدین اکبری کریم آبادی ۱۷۳
- راهبرد امریکا در قبال خیزش مردمی مصر / بهزاد قاسمی و عبدالواحد عبادی ۲۰۱

• نقد متون، منابع و دیدگاه ها

- آسیب شناسی انتقادی شیوه های خاطره گویی آیت الله هاشمی رفسنجانی با تأکید بر کتاب *دوران مبارزه* / سهراب مقدمی شهیدانی و میثم عبداللهی چیرانی ۲۲۵

• انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

- شگردهای ترویج ایران هراسی / علیرضا سلطان شاهی ۲۵۳
- یک سرقت از نوع فرهنگی! / علیرضا رضوی ۲۶۵
- دیروز چه می گفتند؛ امروز چه می گویند!

- نگاهی به «خوش بینی های فرمایشی» و «ژست های دموکراتیک» آقای هاشمی رفسنجانی / بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی ۲۷۵

• مناسبت ها

- بررسی نقش آیت الله کاشانی در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ / وحید کارگر جهرمی ۲۹۵
- شهید آیت الله آقامیر بحر العلوم رشتی و نقش او در مشروطه / محمد عبداللهی ۳۱۹

• بخش ویژه

- شورش علیه سلطنت و طبقه اجتماعی!! ۳۴۹

• از تاریخ

- نشریه ۱۵ خرداد در ادوار مختلف ۳۶۹

• پرسش و پاسخ

- با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت ۳۷۵

چرا ملت ایران به مذاکرات با امریکا خوش بین نیست؟

در منطق کارتر (رئیس جمهور امریکا) و سایر نفتخواران مفتخوار... ترقی و تمدن کشور یعنی وابستگی شریان‌های آن از فرهنگ و اقتصاد و ارتش تا دستگاه‌های قانون‌گذاری و قضایی و اجرایی. این برنامه در کشور ما بیش از پنجاه سال دوران سیاه پهلوی پیاده و مورد عمل بوده و هست.

امام خمینی (ره)^۱

**دو کلمه حرف حساب با کسانی که به بهانه مذاکرات می‌خواهند وابستگی را
تئوریزه کنند!!**

هنری کسینجر روباه حيله‌گر سياست خارجی امریکا در سال‌های گذشته، (که هنوز تئوری‌های وی در مطالعات استراتژیک امریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد)، در کتاب دیپلماسی/امریکا در قرن ۲۱ می‌نویسد:

باید بحث در مورد روابط ایران و امریکا، از تفکرات و اندیشه‌های

۱. صحیفه/امام، ج ۴، ص ۲۶۱.



تئوریک فراتر رود. اگر قرار بر بهبود روابط ایالات متحده با رژیم اسلامی ایران است، باید این مسئله: به کنار گذاشته شدن صدور انقلاب...، مهار کردن تروریسم (بخوانید، دفاع از فلسطین و لبنان و...) و پایان دادن به مداخله در روند صلح خاورمیانه منوط شود. همچنین باید پیشرفت در بهبود روابط با توجه به تلاش ایران برای دستیابی به موشک‌های دوربرد و سلاح‌های هسته‌ای انجام شود.^۱

این توصیه‌های راهبردی کسینجر، بدون واسطه، ما را به یاد آن سخنان معروف خمینی کبیر در سال ۴۲ می‌اندازد که فرمود: ساواک شاه با احضار و تهدید و عاظ و علما می‌خواست از آنها الزام بگیرد که درباره هر چیزی می‌توانند صحبت کنند مگر در سه مورد: ۱. علیه شاه سخن نگویند؛ ۲. علیه اسرائیل مطلبی نگویند؛ ۳. مرتب به مردم نگویند که اسلام در خطر است. امام فرمود اصلاً همه داستان ما با رژیم پهلوی همین سه مسئله است. ملت بزرگ ایران و همه دنیا می‌داند که نقاط تقابل استراتژیک ما با امریکا همین مسائلی است که کسینجر البته با ادبیات استکباری امریکاییان گفته است.

این مطلب از آن جهت گفته شد که دولت‌مردان ما به خصوص آنهایی که خود را بین‌الملل‌گرا و صاحب‌نظر در مسائل استراتژیک و امنیتی می‌دانند، با کمی مطالعه و تفکر پیرامون اسناد و متون منتشر شده درباره استراتژی‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت شیطان بزرگ، (که ترجمه شده و در دسترس همگان هم قرار دارد)، می‌توانستند بخش قابل توجهی از رفتارهای دشمنان ملت ایران در عرصه روابط بین‌الملل را قابل فهم کرده و بی‌جهت به دنبال خوش‌بینی‌های دوره دولت خاتمی، پیوسته در زمین دشمن بازی نکنند و داشته و نداشته خود را در پیش و حین مذاکرات بر ملا نسازند.

بی‌تردید یکی از دلایل مخالفت قاطع امام خمینی در برقراری رابطه با امریکا و عدم خوش‌بینی امام خامنه‌ای نسبت به مذاکره با امریکا، آگاهی از این دیدگاه‌هاست. تاکتیک‌ها و استراتژی‌هایی که معلوم نیست چرا بعضی از کارگزاران سیاسی و دولت‌مردان ما به رغم همه ادعاهایی که در بین‌الملل‌گرا بودن و تخصص داشتن در مسائل استراتژیک و امنیتی دارند، نمی‌خواهند باور کنند که «استراتژی مهار همه‌جانبه انقلاب اسلامی» یک استراتژی تردیدناپذیر و غیر قابل بازگشت در ساختار

۱. هنری کسینجر، دیپلماسی/امریکا در قرن ۲۱، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۳۲۹.



تصمیم‌گیری امریکاست. آنچه جهت‌گیری‌های سیاست خارجی امریکا در دولت‌های وابسته به جمهوری خواهان و دموکرات‌ها را در طول این سه دهه یک کاسه و هماهنگ ساخته است همین استراتژی است و ساده‌لوحانه خواهد بود اگر کسی باور کند که این استراتژی در دولت کارتر، ریگان، کلینتون، بوش پدر و پسر و یا اوباما و هر کسی که در آینده خواهد آمد قابل چانه‌زنی و مذاکره است.

همان‌طور که ساده‌لوحانه خواهد بود اگر کسی باور کند که دفاع از ارکان نظام جمهوری اسلامی، مقابله با اسرائیل، دفاع از فلسطین و لبنان و سایر مسلمانان جهان، اراده معطوف به پیشرفت همه‌جانبه با تکیه بر ذخایر و سرمایه‌های داخلی، دفاع از آزادی، استقلال و نظام جمهوری اسلامی، دفاع از ولایت فقیه به عنوان رکن رکن جمهوری اسلامی و مقابله با زورگویی‌ها و سلطه‌طلبی‌های امریکا در منطقه قابل مذاکره است و با رفتن و آمدن کسانی چون: موسوی، هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد، روحانی و دیگرانی که در آینده خواهند آمد خلع و لبس می‌شود.

چرا بعضی از دولت‌مردان ما ناخواسته نه، بلکه خودخواسته، به مسیرهای انحرافی و بن‌بست می‌روند و امنیت ملی و سیاست‌های داخلی کشور را به مسائلی گره می‌زنند که در این مسائل توهمات، مبنای تصمیم‌گیری^۱ قرار می‌گیرد؟ باورهایی که حتی آرمان هم نیست بلکه توهمات ناشی از خودشیفتگی و عدم توانایی درک تئوریک منطق حاکم بر نظام جهانی و سیاست‌های امریکایی است. آنهایی که باور کردند، داستان روابط خصمانه ایران و امریکا بیش از آن که یک داستان عمیق استراتژیک در نوع نگاه متفاوت به حقیقت، واقعیت، سیاست، عدالت، آزادی، حقوق بشر، مردم‌سالاری، روش زندگی در جهان و نگاه به عالم و آدم است؛ نوعی پیش‌داوری از سوی هر یک از دو طرف نسبت به دیگری است،^۲ که خصومتی را دامن زده است که این خصومت بر همه مسائل بین‌المللی که مرتبط با کشورمان می‌باشد، سایه افکنده است.^۳ بی‌تردید:

۱. یا گرفتار خوش‌بینی ساده‌لوحانه هستند؛

۲. یا فاقد تجربه انقلابی هستند؛

۳. یا توانایی درک تئوریک منطق حاکم بر نظام سلطه را ندارند.

البته، احتمالات خوشایند و ناخوشایند دیگری را نیز می‌توان بر این سه مورد اضافه کرد. اما از آنجایی که بیان آنها کمکی به فهم مسائل جاری نمی‌کند و ممکن است مغایر

۱. رک: حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. همان.

با توصیه‌های اخلاقی و راهبردی مقام معظم رهبری باشد از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. با وجودی که برای خوش بینی ساده لوحانه و فقدان تجربه انقلابی بعضی از کارگزاران نظام جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته در برخورد با امریکا می‌توان نمونه‌های جالبی ارائه داد که در تاریخ انقلاب اسلامی به نمادهای «مذاکره مستقیم با امریکا»، «پرونده مک فارلین»، «مذاکره لندن»، «کنفرانس برلین»، «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و... شهرت پیدا کرده است ولی به نظر ما با وجود مداخلیت دو بند اول و دوم، بند سوم یعنی «عدم توانایی در ک تئوریک منطق حاکم بر نظام سلطه» در دولت مردان جدید بیش از همه موضوعیت دارد و دو بند دیگر را نیز پوشش می‌دهد؛ زیرا کسانی که عموماً با منطق حاکم بر مبانی فلسفه سیاسی غربی به تحلیل انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن می‌پردازند هم در فهم دشمنان انقلاب اسلامی و هم در فهم انقلاب اسلامی گرفتار فقر تئوریک می‌شوند. و این منطقی است که متأسفانه بخش اعظمی از کارگزاران دولت‌های گذشته و دولت یازدهم و سیاست‌های این دولت را اسیر خود کرده است و باعث شده که دولت یازدهم نیز در همین ابتدای راه برای توجیه محقق نشدن بعضی از وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی خود، گرفتار سیاست‌های سؤال برانگیز و غیر قابل باور زیر شود:

- بازی با کلمات و پنهان کاری در سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌ها
- جدا کردن سیاست از دیانت

- جدا کردن مردم از دولت و بی‌خبر گذاشتن مردم از وقایع پشت پرده، مخصوصاً مذاکرات هسته‌ای که ملت ایران برای رسیدن به آن هزینه‌های سنگینی پرداخت کرد.
- جدا کردن امر تربیت اسلامی از وظایف حکومت اسلامی و اظهار نظر عجیب رئیس دولت به این که دولت با اعتقادات مردم کاری ندارد!

- شبهه افکنی در نوع تصمیم‌گیری‌های نمایندگان مردم و وصل کردن این تصمیم‌گیری‌ها به امتیازات شخصی مثل جریان استیضاح وزیر علوم و...
- بدزبانی و بداخلاقی در برخورد با منتقدین و اهانت به مردم مثل: بی‌سواد، بروید به جهنم و...

- عقب‌نشینی از مواضع انقلابی گذشته و تحقیر نظام و مردم و رهبری به خاطر گزینش این مواضع در روزنامه‌های وابسته و پیوسته و حامی و زنجیره‌ای.

- سرکوب نیروهای کارآمد انقلابی به بهانه اعتدال و میانه‌روی در قریب به اتفاق استان‌ها و حاکم کردن نیروهایی که سابقه معارضة با نظام آنها به خصوص در جریان فتنه ۸۸ روشن‌تر از خورشید است.

- حواله کردن ناتوانی‌ها به دولت‌های قبلی و سیاه‌نمایی عجیب و غریب سیاست‌ها و دستاوردهای گذشته.

- تشبیهات ناروا بین اقدامات دولت به خصوص در مذاکرات هسته‌ای و انتساب این تشبیهات به باورهای اعتقادی مردم مثل واقعه جان‌سوز کربلا و نسبت ناروای «تعامل» به حضرت سیدالشهدا (شیوه‌ای که در دولت نهم و دهم تقبیح و زشت جلوه داده می‌شد).

- دامن زدن به مسائل و بحران‌های تصنعی برای انحراف افکار عمومی و مشغول کردن اذهان به سمت این بحران‌ها مثل: مسئله دار بودن بنزین داخلی و وارداتی، اسیدپاشی به صورت زنان و انتساب آن به گروه‌های معتقد به نظام و از همه بدتر به اصل اسلامی امر به معروف و نهی از منکر، بازی بورس‌سینه‌های قانونی و غیرقانونی در دانشگاه‌ها، اصرار بر انحصاری بودن و غیر قابل تغییر بودن قبالة وزارت علوم به نام جریان‌های چپ افراطی و خیز برداشتن برای انتقال درگیری‌های احتمالی به درون دانشگاه‌ها در اظهار نظرهایی که پس از عدم رأی اعتماد مجلس به وزرای پیشنهادی برای وزارت علوم، رئیس دولت مطرح کردند و از آن بوی تهدید و لجبازی و لشکرکشی به مشام می‌رسید، ایجاد شبهه وجود گروه‌های توطئه‌گر در درون ساختار امنیتی نظام مثل سپاه و اطلاعات و غیره و القای این مطلب به جامعه که این گروه‌ها شبانه‌روز در حال توطئه علیه دولت هستند (اغلب این ترفندها را نیز دولت خاتمی برای پنهان کردن کاستی‌ها و ناتوانی‌های خود در جامعه به کار گرفت تا مصدر بحران از درون ساختار ناهمگون و ناکارآمد دولت به بیرون منتقل شود. ترفندهایی مثل قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه دلخراش کوی دانشگاه و...)؛ و ده‌ها دلیلی که ذکر آنها موجب اطاله کلام و تکدر خاطر ملت شریف ایران خواهد شد.

ظاهر افسانه‌سرایي‌های نیروهای اصلاح‌طلب افراطی و اعتدالی در توجیه ناتوانی‌های ذاتی خود برای حل مسائل ملت ایران، گرفتار دور باطل و کسل‌کننده‌ای شده که قرار است هر از چندگاهی که ملت ایران فرصتی برای خدمت به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی به آنها می‌دهد، تکرار شود. اما این تکرار چه سودی دارد؟

مشکل بزرگ دولت‌مردان چپ و راست آن است که هنوز درک دقیق و عمیقی از منطق انقلاب اسلامی از یک طرف و منطق جبهه استکبار جهانی از طرف دیگر ندارند و علت اصلی دورهای باطل و تناقض‌گویی‌ها و بداخلاقی‌های آنها نیز همین است. اگر چنین درکی وجود داشت باید به راحتی و با مطالعه دقیق بعضی از متون منتشره پیرامون استراتژی‌های امریکا متوجه می‌شدند که بازی مذاکره در دولت اوباما همان بازی مذاکره

در دولت‌های بوش و کلینتون است که عمده‌ترین هدف این بازی‌هایی اعتبار کردن انقلاب اسلامی در جهان مخصوصاً دنیای اسلام و مهار تأثیرگذاری آن بر تحولات منطقه است. این استراتژی دقیقاً و مو به مو شبیه همان پیشنهادی است که هنری کسینجر طرح عملی آن را در کتاب *دیپلماسی/امریکا در قرن ۲۱* تدوین کرده بود. کسینجر در این کتاب می‌نویسد:

تدوین راهکار چنین رویکردی (رابطه با ایران) دشوار نخواهد بود. دولت جدید امریکا، نماینده‌ای معتمد یا حتی سخنگوی غیر رسمی مورد اعتمادی را می‌تواند منصوب کند تا ابتدا، طرفین به صورت غیر علنی این نکته را بررسی نمایند که آیا بر روی برخی اقدامات متقابل می‌توانند توافق کنند که موجب بهبود تدریجی و گام به گام روابط شود. پس از انجام مذاکرات اولیه، ایالات متحده، اقدامات نمادینی را برای بهبود روابط می‌تواند انجام دهد؛ مشروط بر آن که اقداماتی نیز از جانب ایران انجام شود که در چهارچوب زمانی متناسب با مرحله اولیه باشد. اگر متحدان امریکا معتقد باشند که این کشور راه‌حل‌های دیپلماتیک را به صورت کافی مورد بررسی قرار نداده است باید واشنگتن آمادگی برخی اقدامات مشترک دیپلماتیک را داشته باشد... گاهی اوقات لازم است برای منافع بزرگتر امنیتی از منافع تجاری چشم‌پوشی کرد... باید تلاش گسترده‌ای صورت گیرد تا نوعی اجماع نظر بین کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس حاصل شود و در آن دیپلماسی به فشارهای معقول و متناسب مرتبط شده، روابط دیپلماتیک در قبال ایران هماهنگ شود. فقط با سیاست‌های قاطع، منسجم و مسالمت‌آمیز می‌توان ایران را به اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر همکاری رهنمون ساخت.^۱

دولت‌مردان امریکا مو به مو نسخه تجویزی کسینجر را از سال ۱۳۸۰ اجرایی کردند و دولت‌مردان ایران به جای تمرکز عمیق و دقیق بر این راهبردها و راهکارها، تمام انرژی خود را صرف بازی‌های زبانی و اظهار نظرهای آبگوشتی و تئوری پردازی‌های قورمه‌سبزه‌ای کرده و به دولت‌مردان امریکا کمک کردند تا این راهبردها را بهتر عملیاتی کنند. اکنون آنچه در مذاکرات مثلاً ۱+۵ می‌گذرد همان راهبردهای کسینجر است. نتایج این مذاکرات هر چه باشد مبتنی بر استراتژی مهار انقلاب اسلامی است. آتش



تهیه‌ای که بعضی از کارگزاران دولتی و مشاوران ارشد ریاست جمهوری یازدهم مثل سریع‌القلم، آشنا و اخیراً ترکان در اظهار نظرهای تحقیرآمیزشان نسبت به تیره و تار بودن اوضاع کشور و ناکامی‌ها و ناتوانی‌های ملت ایران برای توسعه می‌ریزند، مبتنی بر این استراتژی است. اگر چه از سطح فهم تاریخی و سواد تئوریک سیاسی این مشاوران به راحتی می‌توان و جاهت علمی این افاضات را سنجید، لیکن این افاضات ملت مظلوم ایران را مجدداً به یاد گذشته تاریک و مبهم ایران در عصر حاکمیت منورالفرکان در دوره قاجاری و پهلوی انداخت.

اجازه بدهید برای درک قدر و منزلت افاضات کسانی چون سریع‌القلم، آشنا، ترکان و همه آنهایی که مثل اینها می‌اندیشند و اکنون در عصر انقلاب اسلامی در بدنه دولت نظام جمهوری اسلامی تعدادی از کارگزاران حکومتی به نام توسعه و توسعه‌گرایی می‌خواهند آن دوره تاریک را شبیه‌سازی نمایند تا در پس ابهامات آن به قدرت برسند و تومار انقلاب ملت ایران را در هم بیچند، بخشی از این گذشته تاریک را بازخوانی کنیم. این بازخوانی به ما خواهد گفت که برخی از دولت‌مردان ما هنوز از تاریخ درس عبرت نگرفته‌اند! هنوز دیدگاه سیاسی دولت‌مردان ما در دهه چهارم انقلاب تحت تأثیر جنون سیاسی دوره قاجاری و پهلوی و همچنین جنون سیاسی دهه سوم انقلاب پخته‌تر نشده است! هنوز بر سر یک نظام اسلامی انقلابی در میان دولت‌مردان ما وحدت نظر به وجود نیامده است! و بالاخره هنوز دولت‌مردان ما باور نکرده‌اند که انقلاب اسلامی قادر است به معضلات مربوط به رشد و توسعه (با همه ابهاماتی که در این مفهوم وجود دارد) که گمگشته تاریخ معاصر ایران است و چه هزینه‌ها که در پای فهم این مفهوم داده نشده، پاسخ‌های معنی‌داری دهد!

ملت ایران بیش از هر جریانی می‌داند که ستیز با سیطره غرب و سرسپردگان آنها در ایران اگر چه اولین و تنها ستیزی نبوده است که انقلاب اسلامی باید آن را مدیریت می‌کرد تا مانند جریانات مشروطه و ملی شدن صنعت نفت دستاوردهای یک انقلاب بزرگ اجتماعی در پای منافع استکبار جهانی و سرسپردگان آن قربانی نگردد، اما این ستیز یکی از بنیادی‌ترین آنها بود. (اگر چه غرب‌گرایان ایران از دوره قاجاریه تا به امروز این ستیز را به دروغ مترادف با ستیز با تجدد و ترقی و پیشرفت معرفی کردند.)

انقلاب اسلامی مناسبات سیاست و قدرت را تغییر داد و نخبگان را جابه‌جا کرد و به سرعت به سمت اهداف رشد اقتصادی، علمی و اجتماعی حرکت کرد. اما چهره دوگانه و منافقانه ساختار سیاسی در درون قوه مجریه، ابهاماتی را پدید آوردند که بر بنیاد نظام

انقلابی شبهه افکند و انقلاب زیر فشار دائمی برای همسازی با دیوان سالاری به جا مانده از مشروطه سلطنتی رها شده و بی بنیان، ولی شدیداً زخم خورده و کینه توز قرار گرفت. بقایای تمایلات سلطنتی در درون این دیوان سالاری از یک طرف و غرب گرایان چپ و راست درون این دیوان سالاری از طرف دیگر، جامعه را با یک ناپایداری نهادی مواجه کرد که در آن تمام تصمیمات حتی تصمیمات محلی نیز به یکباره غرق در ستیزه‌های سیاسی گردید.

وقتی دیوان سالاری دست نخورده نظام کهنه، از بازگشت این نظام ناامید شد، مواضع شبه انقلابی گرفت و آرام آرام جایی برای خود در بدنه انقلابی نظام باز کرد و تعارضات ساختگی تعهد و تخصص را در درون نظام نوپای جمهوری اسلامی به گونه‌ای آغاز می‌کند که فضا هر روز بیش از پیش برای نیروهای انقلاب تنگ‌تر می‌شود. جنگ تحمیلی هیچ گاه به ما فرصت نداد که از خود بپرسیم نیروهای ضد انقلاب در درون انقلاب از کجا سر خواهند رسید. این فضا باعث شد تا سوژه‌های به ظاهر انقلابی تمایلات تجدیدنظر طلبانه خود را در بسته‌بندی‌های شیک خرده فرهنگ‌های «توسعه گرایی» بپیچند و به خرد ملت ایران دهند. تمام اینها برای برانگیختن کنش‌های سیاسی جایگزین، بعد از پایان یافتن دوران دفاع مقدس کافی بود.

در حسرت ماندگان تجدد و ترقی دوره قاجاریه، که در دوره پهلوی و بعد از انقلاب اسلامی با واژه عملیاتی «توسعه و پیشرفت» وارد میدان شده بودند بعد از دفاع مقدس در درون دولت آقای هاشمی آمادگی کامل یافتند تا هر گونه نارسایی و نزاع سیاسی را به ایدئولوژی نیرومندی علیه انقلاب اسلامی تبدیل نمایند و در پس تمامی این ایدئولوژی‌ها کلیدواژه‌ای به نام توسعه و پیشرفت خوابیده بود. این ستیزه‌ها نشان می‌داد که چقدر منطق تحلیلی امام خمینی از این جریان‌ات عمیق و دقیق بود؛ و چرا ضرورت دارد ما پیوسته این منطق را در تمامی برنامه‌ریزی‌ها، پژوهش‌ها و سیاست‌گذاری و گزینش مسئولان مورد توجه قرار دهیم.

امام به ما گفت: اگر چه ما از شر رضاخان و محمدرضاخان و نظام سلطنت راحت شدیم ولی از شر تربیت یافتگان شرق و غرب به این زودی‌ها خلاص نخواهیم شد. اینها سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند. ما به سخنان خمینی کبیر نه در حد یک نظریه تئوریک درباره این جریان، بلکه حتی در حد یک توصیه ارشادی نیز توجه نکردیم و در آغاز دهه هفتاد در دولت سازندگی بیش از ۲۵۰۰ نفر از نیروهای به ظاهر انقلابی بی تجربه و جویای نام را ساده لوحانه به مرکز تئوری پردازی‌های



وابستگی در انگلیس، فرانسه، کانادا و... فرستادیم تا مثلاً بعد از بازگشت، مسیر پیشرفت انقلابی و ایرانی-اسلامی را برای عصر جمهوری اسلامی رقم زنند!! اما چه خیال باطلی! دولت مردان بی تجربه و خام اندیش ما به همان سرسپردگان باقی مانده از عصر قاجاری و پهلوی که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی شدند ولی آتش توفنده انقلاب آنها را در حصارهای تنگ جمود تئوریک و عملی شان گرفتار کرده بود، نیروهای تازه نفسی اضافه کردند که برخلاف اسلاف منور الفکری خود کمر همت بستند تا راه دویست سال نرفته پدران خود را در یک دهه بپیمایند.

این شترمرغ هایی که از سفر فرنگ برگشتند و از در و دیوار انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تارده مدیران ارشد و اساتید دانشگاه و غیره بالا رفتند، شباهت عجیبی با شترمرغ های عصر قاجاری دارند. به تعبیر مجدالملک، کارگزاران حکومتی ای که اصول حاکم بر اندیشه بعضی از آنها نه به اسلام شبیه است نه به قاعده ملل و دول دیگر، مخلوط و در هم؛ یک عالمی است علی حده با هرج و مرج زیاد... در هر چند قرن یکی از ملوک طوایف ترک، تاتار، مغول، عرب، افغان، روم، یونان و ترکمان و... بر ایران غلبه کرده و از هر طایفه ای عادات مکروهه و مذمومه ای در ایران باقی مانده است. جمیع این عادات را اینها در خود جمع کرده اند و هر وقت از آنها سؤال شود که این چه معجونی است که با خود دارید می گویند حالت حالیه ایران اجرای این عادات را اقتضا می کند. گوییم چرا حالت حالیه شما اجرای قانون شریعت را اقتضا نمی کند که بهترین قانون هاست...^۱

بخش قابل توجهی از این شترمرغ ها بعد از بازگشت از فرنگ، در سه حلقه علیه انقلاب اسلامی، آرمان های امام خمینی و تئوریزه کردن وابستگی به غرب، ساماندهی شدند: حلقه اول؛ جمع شاگردان فروش و نشریاتی چون: *کیان، بیان، جامعه، توس، نشاط، عصر آزادگان، صبح امروز، مؤسسه صراط* و...^۲

حلقه دوم؛ مرکز تحقیقات استراتژیک که در آن افرادی چون: موسوی خوئینی ها، سعید حجاریان، عباس عبدی، علیرضا علوی تبار، مجید محمدی و... فعالیت می کردند.^۳ جلایی پور می نویسد که سعید حجاریان برنامه ریزی کلانی را برای مطالعه توسعه سیاسی در ایران (بخوانید وابستگی ایران) پایه ریزی کرده بود که محصولات آن در

۱. نقل به مضمون، ر.ک: مجدالملک، *رساله مجدیّه*، به تصحیح فضل الله گرگانی، تهران، اقبال، ۱۳۵۸، ص ۳۳. این اثر حدود بیست سال بعد از مرحوم امیرکبیر در دوران ناصری نوشته شده است و نویسنده آن میرزا محمدخان معروف به مجدالملک پدر امین الدوله یکی از صدراعظم های ناصرالدین شاه است.

۲. ر.ک: حمیدرضا جلایی پور، *جامعه شناسی جنبش های اجتماعی*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۲۲۶-۲۲۵.

۳. همان، ص ۲۲۶.

ماهانامه ر/هبرد منتشر می شد.^۱

حلقه سوم؛ این حلقه را باید در آن ۲۵۰۰ دانشجویی که در دوران هاشمی رفسنجانی برای دوره دکترا به خارج از کشور (انگلستان، کانادا، استرالیا و فرانسه) اعزام شده بودند، جست و جو کرد. جلالی پور می گوید: برخی از این دانشجویان در پاره‌ای از انجمن‌های اسلامی به صورت کانون‌های فکری سیاسی فعال بودند. به یاد دارم در سال ۱۳۷۵ که گروه‌های فشار در دانشگاه تهران و امیرکبیر به جلسات سخنرانی دکتر سروش حمله می کردند^۲ و عرصه بر او تنگ شده بود، به عنوان دانشجوی دکترا در دانشگاه لندن و دبیر انجمن‌های اسلامی انگلستان، با همکاری سایر اعضای انجمن، دکتر سروش را به انگلستان دعوت کردیم. او به مدت شش ماه برای دانشجویان بورسیه‌ای که هم اکنون تعدادی از آنها از فعالان جنبش دوم خرداد هستند جلسات مختلف بحث و گفت و گو داشت. مانند محسن میردامادی و محمدرضا خاتمی و...^۳

به قول مجدالملک، شتر مرغ‌های ایرانی که از پطرزبورگ و پاریس و سایر بلاد برگشته‌اند و دولت ایران مبلغ‌ها در راه تربیت ایشان متضرر شده، از علوم دیپلماتیک و سایر علوم که به تحصیل و تعلم آن مأمور بوده‌اند، معلومات ایشان به دو چیز منحصر شده است: استخفاف (تحقیر) ملت و تخطئه دولت! در بدو ورود پای ایشان بند نمی‌شود که از اروپا آمده‌اند! از موجبات اخذ و طمع و بخل و حسد به مرتبه‌ای تنزیه و تقدیس دارند که همه مردم حتی پادشاه با آن جودت طبع و فراست کذا، به شبهه می‌افتد که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده، گویا توقف آنجا، بالذات مریی است و قلب ماهیت می‌کند. این انگورهای نوآورده هم... گاه از بخت خود اظهار تعجب می‌کنند که از ولایات منظم (بخوانید توسعه یافته) به این زودی چرا به ممالک بی‌نظم (بخوانید توسعه نیافته) رجعت کرده‌اند؟^۴

این مقدمه را از آن جهت عرض کردم تا بدانیم ورود مفهوم مبهم و مناقشه‌برانگیز

۱. همان.

۲. این گروه‌های فشاری که جلالی پور از آنها اسم می‌برد همان گروهک معروف به گروه طبرزدی است که تحت عنوان اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان فعالیت می‌کردند و نشریه‌ای به نام پیام دانشجوی داشتند و در همه جا به آنها مأموریت داده شده بود که به شکل نمایشی سخنان سروش را به هم بریزند. این گروه در همان دوران نیز شهرت داشت که توسط آقای حسین مرعشی در دفتر رئیس‌جمهور تزریق مالی می‌شود؛ زیرا آقای طبرزدی و تشکیلات وی در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری آقای هاشمی رئیس‌بخش دانشجویی ستاد انتخابات وی بودند. این گروهک پس از به دست نیارودن پست و مقام در دولت هاشمی به ناگهان در ردیف مخالفان هاشمی وارد میدان شدند و از آن روز تاکنون چرخش‌های زیادی داشته‌اند و اکنون نیز تاریخ مصرف آنها برای جناح چپ به پایان رسیده است.

۳. حمیدرضا جلالی پور، همان، ص ۲۲۷.

۴. مجدالملک، همان، ص ۳۴.

«توسعه» در ادبیات اجتماعی و برنامه‌ریزی جمهوری اسلامی و اظهار نظرهای سخیفانه بعضی از کارگزاران دولتی از کدام آب‌شخور تاریخی سرچشمه می‌گیرد و چرا باورهای سنتی سیاست، که بر پایه امتیازات طبقاتی در رژیم کهنه و پوسیده شاهنشاهی به شیوه انقلابی در هم فرو ریخته بود به ناگهان از دهه دوم انقلاب، از دل دیوان‌سالاری دولت هاشمی و خاتمی سر بر آورد و کلیدواژه توسعه و پیشرفت را برای مقابله با آرمان‌های انقلابی برگزید و برای نشان دادن توسعه‌نیافتگی ایران دست به دامن قورمه‌سبزی و آبگوشت بزباش و... امثال اینها شدند.

در این یادداشت قصد ما آن نیست که سابقه تفکر دیوان‌سالاری بعد از انقلاب را به تجددگرایان عصر قاجاری یا پهلوی رجعت دهیم بلکه قصد ما آن است که تداوم روندی را نشان دهیم که قبلاً خمینی کبیر و رهبر معظم انقلاب تبیین‌های روشنگرانه‌ای را در مورد این روند و نتایج مخاطره‌آمیز آن برای ملت ایران گوشزد کرده بودند. روندی که پیوسته در گوش ملت ما می‌خواند: ما نمی‌توانیم؛ به دلیل وابستگی‌های متقابل جهانی دیگر گریزی از پذیرش عام فرهنگ مسلط جهانی که فرهنگ امریکایی-اروپایی است، نمی‌باشد. روندی که می‌خواهد این‌گونه القا نماید که ارزش‌های عام غربی ارزش‌های عام انسانی است و ملک مطلق هیچ ایدئولوژی یا کشوری نمی‌باشد. اینها ارزش‌هایی هستند که جمع‌کثیری در آنها اشتراک دارند و در این رهگذر تکوین یافته‌اند که جهان تغییر یافته است و همچنان مسیر تغییر را می‌پوید. روندی که پیوسته به ما القا می‌کند که این ارزش‌ها زائیده شناخت واقعیاتی نو هستند که دیگر نمی‌توان آنها را نادیده گرفت و یا سرکوبشان کرد.

آنچه باعث شده است تا این یادداشت نوشته شود زمزمه‌هایی است که از دهان کارگزاران دولت یازدهم پیرامون این روند گفته می‌شود و سخنان امثال سریع‌القلم و ترکان نمونه‌های ناچیزی از این اعتقادات است که مانند بسیاری از مسائل حیاتی از مردم پنهان نگه داشته می‌شود و دولت نیز تلاش می‌کند تا خود را با این روند سازگار سازد. رئیس محترم دولت یازدهم در ظهور رسانه‌ای به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی به فهم‌نویینی از دنیای امروز دست یافته است که ضرورت این تغییر در ایران را توجیه می‌کند اما آنچه در این مورد، تاریخی و مایه عبرت است آن است که نیاز به چنین تغییری بیش از آن که برآیند تحولات جهانی باشد تفکر نوینی از سوی قدرت جهانی یعنی امریکا است.

در واقع این امریکایی‌ها و سیاست‌های صهیونیستی آنهاست که توانسته است اجبار

برای تغییر را در پنداشته‌ها و کانون سیاست‌های بعضی از جریان‌های واداده بنشانند و دولت‌مردان ما نیز باور کنند که اینک هیچ فهرستی از مسائل بین‌المللی و داخلی را نمی‌توان یافت که از این تغییر بی‌نیاز باشد.

برای ترسیم تصویری دقیق و عمیق از آینده انقلاب اسلامی در شرایط فعلی داخلی و جهانی و رخدادهایی که پیوسته پیرامون ما به وقوع می‌پیوندند، باید قبول کنیم که این باور باشکوه و منسجم اصلاح‌طلبان غرب‌گرا نبود که توسط مردم درک نشد و موجبات شکست مدینه فاضله‌تحمیلی آنها را فراهم ساخت؛ همان‌طوری که در عصر پهلوی و قاجاری نیز فرهنگ ملی و مذهبی ایران به تنهایی موجبات شکست پروژه‌های تجدد و ترقی غرب‌گرایان را فراهم نساخت بلکه شکست این پروژه‌های تحمیلی تا حد زیادی ناشی از سردرگمی‌های بنیادی کسانی بود که می‌خواستند با تئوریزه کردن وابستگی و نفی عقل و استقلال و آزادی ملت ایران و بدتر از همه دفاع از استبداد و استعمار ایران را به دروازه تمدن بزرگ برسانند. باورهایی که از آن رعب و وحشت می‌بارید و غرایزی در آن به کار گرفته می‌شد که در تضاد مستقیم با استقلال، آزادی، هویت، اصالت، اعتقادات و شرافت مردم ایران بود. بنابراین همه آنهایی که با باورهای کوچک و حقیر تجددگرایان و اصلاح‌طلبان عصر قاجاری و پهلوی به میدان مقابله با انقلاب اسلامی می‌آیند باید بدانند که نتایج سیاسی مشابهی را به بار خواهند آورد که فاشیستی‌تر، غیرعقلانی‌تر و ضد اخلاقی‌تر از نتایجی است که اسلاف آنها برای ایران رقم زدند.

با روی کار آمدن دولت یازدهم و توهماتی که سکولارهای غرب‌گرای چپ و راست داخلی در پس آن ساماندهی کرده‌اند تصور شد که تغییری بنیادی در آرمان‌های انقلاب اسلامی در ایران ایجاد خواهد شد. اکنون تحرکاتی که در پشت جواز مذاکره با امریکا در کشور صورت می‌پذیرد بیانگر آن است که منافقین جدید صورت‌بندی‌های نوینی را در پس شعارهای انتخاباتی دولت یازدهم آغاز کرده‌اند که بیانگر بازخوانی مجدد همان صورت‌بندی‌های دهه هفتاد و هشتاد اصلاح‌طلبان سکولار و غرب‌گرا در کشور است. بخشی از مواضع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دولت یازدهم و احزاب و گروه‌های حامی آن هم القاکنده این مسئله است که حامیان خود دولت به دنبال مفهوم‌سازی این پیکربندی جدید در کشور هستند. شتاب غیرعقلانی و ساده‌لوحانه در پیدا کردن واژه‌های عملیاتی و ایدئولوژیک جدید شبیه واژه‌هایی چون «مکتب نیاوران» و «ایدئولوژی اعتدال» و اخیراً نیز «مکتب «آبگوش بزش و قورمه‌سبزی» در کنار تشنج‌آفرینی‌های اخیر بیش از هر تصویری ملت ما را به یاد باز کردن مجدد پرونده

پروژه‌هایی انداخت که در گذشته‌های نه چندان دور، با واژه‌های عملیاتی چون: تجدد و ترقی، استبداد مطلقه مدرن، باستان ستایی، ناسیونالیسم، تسخیر تمدن فرهنگی، توسعه و پیشرفت، جهانی شدن، علم گرایی، فقه سنتی و فقه پویا، ملی-مذهبی، اسلام سنتی، اسلام ایرانی، جامعه مدنی، قتل‌های زنجیره‌ای، کوی دانشگاه، مکتب ایرانی و امثال اینها، به جنگ با استقلال، آزادی، هویت ملی و تمامیت ارضی ایران آمدند. اما آنچه اشکال نوین هویت‌های ایدئولوژیک جعلی مبتنی بر تجربه غربی را (که به تعبیر امام راحل، به رغم سقوط نظام پادشاهی در ایران به این زودی‌ها مردم از شر آنها رها نخواهند شد) با اشکال گذشته آنها پیوند می‌زند و تمامی آنها را در مقابل هویت ایرانی اسلامی قرار می‌دهد، پیش شرط‌هایی است که در تمامی این واژه‌های عملیاتی تکرار می‌شود. پیش شرط‌هایی که از دوران قاجاریه تا به امروز اگر چه واژه‌های عملیاتی آنها تغییر کرده است ولی هم از جنبه صوری و هم از جنبه محتوایی تفاوتی با هم ندارند. عمده‌ترین این پیش فرض‌ها عبارت‌اند از:

۱. پیشرفت در ایران فرآیندی است که با عزم و انرژی فرهنگی (غربی) محقق خواهد شد.
۲. ایران هیچ راهی ندارد مگر آن که به پیامدهای مثبت و منفی آن بپیوندد.
۳. اگر ایران بخواهد اسلامی رفتار کند و اسلام را راهنمای تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات خود قرار دهد مسلم است که نمی‌تواند با جهانی که بر مبنای سرمایه‌داری، قدرت نظامی و ائتلاف‌های مبتنی بر قدرت اداره می‌شود همکاری و مناسبات راهبردی داشته باشد.
۴. پیشرفت عمومی ایران بدون هماهنگی با قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر نیست.
۵. برای رسیدن به توسعه و پیشرفت، ایران هیچ راهی ندارد مگر این که قید استقلال و آزادی خود را بزند. در دوران ارتباطات استقلال خواهی پوچ و بی‌ارزش است.
۶. ایرانی‌ها برای پیشرفت و توسعه و تجدد و ترقی باید عقل خود را تعطیل کنند و در بست تسلیم غربی‌ها شوند و از آنها تقلید کنند.
۷. اخذ علم و تکنولوژی و تجدد و ترقی گزینشی نیست؛ باید هر آنچه را که غربی‌ها می‌گویند یا درست قبول کرد یا پیشرفت را نادیده گرفت.
۸. تغییر فرهنگ، باورها و اعتقادات از شروط لازم تجدد و ترقی است.
۹. اخذ تکنولوژی غربی بدون ایدئولوژی غربی امکان ندارد در داخل کارآیی داشته باشد. بنابراین برای دریافت تکنولوژی باید ایدئولوژی آنها را نیز پذیرفت.
۱۰. باورها و آرمان‌های اسلامی نمی‌توان به توسعه و تجدد رسید؛ بنابراین تنها راه رسیدن به آن چشم‌پوشی از آرمان‌های اسلامی است.

ما نمونه‌های زیادی از سخنان سکولارهای غرب‌گرا از دوره قاجاریه تا به امروز را داریم که تلاش کردند تمام این پیش‌فرض‌ها را در واژه‌های عملیاتی متفاوتی تئوریزه کنند که به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی چیزی جز تئوریزه کردن وابستگی در کشور نیست. به عنوان نمونه به بخش ناچیزی از این سخنان اشاره می‌کنیم:

دیروز میرزا ملکم‌خان می‌گفت:

راه ترقی و اصول نظم را فرنگی‌ها در این دو، سه هزار سال مثل اصول تلگراف پیدا کرده‌اند و بر روی قوانین معین ترتیب داده‌اند، همان‌طوری که تلگراف را می‌توان از فرنگ آورد و بدون زحمت در طهران نصب کرد، به همان‌طور نیز می‌توان اصول نظم ایشان را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار ساخت ولیکن چنان که مکرر عرض کردم و باز هم تکرار خواهم کرد هر گاه بخواهید اصول نظم را شما خود اختراع نمایید مثل این خواهد بود که بخواهید علم تلگراف را از پیش، خود پیدا نمایید.^۱

امروز محمود سریع‌القلم می‌گوید:

برای تضمین مصونیت و دوری جستن از آسیب‌های سیاسی، سیاستمداران ایرانی سعی داشته‌اند مثلث جهانی شدن فوق (مثلث: اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) را تجزیه و با هر زاویه آن مستقل برخورد کنند و روابط اقتصادی را از روابط فرهنگی و سیاسی آن جدا سازند. این در حالی است که تفکیک‌سازی اصول جهانی شدن از یکدیگر از یک طرف منجر به ناکارآمدی می‌شود و از طرف دیگر، در ایجاد ارتباط و گسترش روابط با کانون‌های اصلی جهانی شدن اصطکاک به وجود می‌آورد و در نهایت بهره‌برداری از فرآیندهای جهانی شدن را محدود می‌کند.^۲

دیروز میرزا ملکم‌خان می‌گفت:

آخر شما چه دلیلی دارید که عقل خود را بر جمیع علوم و تجربیات فرنگ ترجیح می‌دهید؟... ای عقلای ایران، ای صاحبان غیرت، اگر طالب حفظ ایران هستید در اصلاح و نظم این دو مجلس بکوشید... بی‌جهت در صدد اختراعات تازه نباشید. تلگراف را به همان‌طور می‌توان ساخت

۱. حجت‌الله اصیل، رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، تهران، نی، ۱۳۸۱، ص ۳۰.
 ۲. محمود سریع‌القلم، ایران و جهانی شدن؛ چالش‌ها و راه‌حل‌ها، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴، ص ۲۳.

که فرنگی ساخته است. این مجالس را همان طور می توان ترتیب داد که فرنگی داده است.^۱

امروز حسین بشیریه می گوید:

از آنجا که سنت رابطه بسیار نزدیکی با مذهب دارد، سنت گرایی تجددستیز اغلب به درجات گوناگون دارای رنگ و رویی مذهبی است.^۲ ... در ایران سنت گرایی تجددستیز خصلت مذهبی بسیار آشکاری داشته است. سنت تجددستیز در اشکال مختلف خود با تجدد به عنوان مجموعه ای از ابزارها و امکانات لزوماً مخالفت نمی ورزد... لیکن نظام فرهنگی مرتبط با آن یعنی ابعاد ذهنی و فکری تجدد را نفی می نماید... سنت گرایان تجددستیز پیکر بی روح تجدد یعنی تکنولوژی بدون ایدئولوژی تجدد را می خواهند.^۳

او هم مانند اسلاف منور الفکری عصر قاجار معتقد است که تکنولوژی غرب را نمی توان از ایدئولوژی آن جدا کرد.

دیروز سید جمال واعظ اصفهانی ازلی می گفت:

ما مردم ایران جاهلیم. بدون معلم و مربی و استاد هیچ کار ما درست نمی شود. به فرمایش جناب... پرنس ملکم خان اگر خواسته باشیم یک کارخانه کبریت سازی تشکیل بدهیم بدون معلم خارجه محال است، اگر خواسته باشیم یک کارخانه ریسمان سازی بسازیم مسلماً محتاجیم به یک نفر معلم خارجه، اگر بخواهیم یک کارخانه چلواربافی تشکیل بدهیم بدون معاونت یک نفر معلم خارجه محال است و قس علی هذا تمام کارها. اما می خواهیم یک بانک ملی تشکیل بدهیم بدون معلم و این نمی شود... آیا اداره کردن یک وزارتخانه دولتی به قدر یک کارخانه صابون پزی علم لازم ندارد؟ چگونه ما ایرانی ها بدون معلم خارجه نمی توانیم یک قوطی کبریت الکی بسازیم و یا یک عدد قوری یا استکان یا یک لامپ بسازیم لابد محتاج به معلم خارجه هستیم اما برای اداره کردن وزارت مالیه یا وزارت خانه عدلیه و غیره اصلاً وزرای ما محتاج به

۱. حجت الله اصیل، همان، ص ۱۰۷.

۲. حسین بشیریه، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، تهران، علوم نوین، ۱۳۷۸، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۱۳.



معلم خارجه نیستند؟^۱

امروز اکبر ترکان در بدنه دولت نظام جمهوری اسلامی می گوید:

بگذارید با خود روراست باشیم ما به جز پخت آبگوشت بزباش و
قورمه سبزی در هیچ تکنولوژی صنعتی نسبت به جهان برتری نداریم.^۲

دیروز طالب اوف می گفت:

برخی و کلاً آنچه را مناسب احوال و متضمن منافع باشد نمی پذیرند،
قانون اساسی می خواهند ولی تقلید فرنگی را جایز نمی شمارند. کسی
نیست بگوید آخر خود این مجلس از صنایع کدام کارخانه است؟ و قانون
اساسی از کدام زبان ترجمه شده؟ مگر همه این بساط از فرنگستان
نیامده؟ هزار سال گمراه جهالت بودیم و حالا اگر از علم تقلید کنیم چه
زیانی به جهل ما وارد می سازد؟^۳

امروز موسی غنی نژاد می گوید:

علم و تکنولوژی و علوم انسانی دوروی یک سکه اند، آنها را نمی توان
از هم تفکیک نمود. تمدن جدید و علم و تکنولوژی آن محصول انسان
جدید است و این انسان خود نتیجه اندیشه ها و ارزش های نوین است...
به صرف وارد کردن علوم و فنون جدید نمی توان یک جامعه پیشرفته
یا به قول امروزی ها توسعه یافته ایجاد نمود. نهال علم و تکنولوژی در
هر خاکی بار نمی دهد. تا زمانی که اندیشه ها و ارزش ها متحول نشده و
نظم اجتماعی نوینی را پدید نیاورده اند، وارد کردن علوم و فنون جدید
همانند بذر پاشیدن در شورزار است.^۴

دیروز سید جمال واعظ اصفهانی می گفت:

این وزرای ما خیلی بی انصاف هستند از برای گل خانه های خودشان
گل کار از خارجه می آورند و در ماه هزار تومان و دو هزار تومان موجب
می دهند، از برای مشق پیاده نظام معلم و مشاق خارجه می آورند
اما از برای ترتیب دخل و خرج مملکت و اداره مالیه عقل خودشان را
کافی می دانند. مختصر این که تا وزرای ما و مجلس مقدس از دول

۱. از نطق های سید جمال واعظ اصفهانی، /الجمال/، س ۱، ش ۲۲، یکشنبه ۲۰ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق.

2. <http://www.tabnak.ir/fa/news/449100>

۳. فریدون آدمیت، /اندیشه های طالب/ وف تبریزی، تهران، دماوند، ۱۳۶۳، ص ۵۸.

۴. موسی غنی نژاد، /تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر/، تهران، مرکز، ۱۳۷۷، ص ۵۶-۵۵.

بی طرف مردمان عالم جلب نکنند محال است این اداره‌های ما و این وزارت‌خانه‌های هشت گانه مرتب شود... اگر بگویید ترتیب هر اداره و قانون هر وزارت را از روی قانون‌های خارجه ترجمه می‌کنند عرض می‌کنم این هم ناقص است.^۱

امروز علی میرسپاسی می‌گوید:

در ایران معاصر پذیرش چشم‌انداز مدرن و دموکراتیک می‌بایست با نقد مفاهیم محافظه کارانه‌ای مانند «هویت ایرانی» یا «اصالت فرهنگی» توأم باشد. ارایه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران که بر اساس گفتمان «اصالت» و «هویت» بنا شده باشد نه با دموکراسی سازگار خواهد بود و نه با مدرنیته... از این منظر فرقی نمی‌کند که این تلاش به نام دین یا نژاد یا فرهنگ ایرانی صورت پذیرد یا به نام حفظ خود در برابر هجوم بیگانگان و نفوذ فرهنگی آنان.^۲

دیروز سید حسن تقی‌زاده می‌گفت:

سه چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آنها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثناء و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن پرستی کاذب می‌توان خواند... این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران... ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس.^۳

و امروز نویسندگان مبانی نظری برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران می‌گویند:

وابستگی‌های جهانی نه تنها اجتناب‌ناپذیر است بلکه برای رشد و تعالی اقتصادی یک اصل است.^۴

اینها نمونه‌های بسیار کوچکی از زبان کسانی است که از عصر قاجاری تا به امروز

۱. //جمال، همان، ص ۲۰۹-۲۰۸. (کل این روزنامه در کتابی به نام روزنامه/جمال به چاپ رسیده است).

۲. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۳۷.

۳. سید حسن تقی‌زاده، کاوه، س ۵، ش ۳۶، جمادی‌الآخر ۱۴/۱۳۳۸ شهریور ماه ۱۳۸۹ خورشیدی، ص ۲.

۴. مستندات و مبانی نظری برنامه چهارم توسعه، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳۵.

نظریه پردازان تئوریزه کردن وابستگی ایران به غرب بودند و عجیب هم این است که تنها واژه‌های عملیاتی این تئوریزه کردن تغییر کرده است ولی در محتوا و معنا و حتی در شکل وابستگی نیز تفاوت شاخصی میان سکولارهای غرب‌گرای عصر قاجاری و پهلوی با عصر انقلاب اسلامی مشاهده نمی‌شود. تاریخ نشان می‌دهد که مشکل بزرگ ایران در این دوران بیش از فقر و فلاکت و عقب‌ماندگی مسئله تحقیر تاریخی ملت و مذهبی بود که ریشه در تاریخ داشت.

اکنون پس از روی کار آمدن دولت یازدهم، باز هم از جریان غرب‌گرایی طبق معمول شعارهای کهنه‌ای به گوش می‌رسد. ظاهراً این جریان برای شکستن غرور ملی و گرفتن «جسارت تجربه کردن» ایرانی باید همیشه به دنبال واژه‌هایی شبیه آفتابه، لوله‌نگ، آبگوشت بزباش و قورمه‌سبزی بگردند. ملت ما نیز عادت دارد تا از این جریان به زبانی مرکب از کلیدواژه‌های به‌ظاهر تازه، شعارهای کهنه و پوسیده بشنود! این بازی با الفاظ، از آن جهت لاینحل می‌نماید که قرائت این کلیدواژه‌ها از خلال منشورهای متعددی اتفاق می‌افتد که ارزش‌های غربی و ملاک‌های غرب‌گرایی را می‌خواهد پیوسته با کلیدواژه‌های جدید در هم آمیزد و چه آمیزش آزاردهنده‌ای!

غرب‌گرایان به‌ظاهر اصلاح‌طلب معتدل، در جست‌وجوی جهانی ساختن اصطلاحات زبان خویش اند تا در پس این جهانی بودن علاوه بر هویت‌یابی برای این آرمان‌ها، ضعف‌های خود را پنهان سازند. بدون این که قصد تحلیل تئوریک پویایی یا عدم پویایی شعار اعتدال در جریان اصلاح‌طلبی را داشته باشیم بنا است اهمیت کوششی نشان داده شود که سکولارهای اصلاح‌طلب در پس شعارهای دولت یازدهم در توجیه و تحسین گزینش‌های خود چه در ایران و چه در خارج هستند. بی‌گمان متقاعد ساختن، یکی از مهمترین ابزارهای سیاست بازسازی است که اصلاح‌طلبان به کار گرفته‌اند تا در پشت سنگرهای دولت یازدهم بدون این که کلیدواژه‌های سنتی آنها بگسلد قدرت لحن، بیان سیاسی، حضور رسانه‌ای و دیپلماسی رسمی و نیمه‌رسمی خود را بالا ببرند و اگر چه به خصوص بعد از فتنه ۸۸ از در رانده شده‌اند اما از پنجره مجدداً وارد هسته‌های حیاتی نظام گردند.

متأسفانه ریاست محترم جمهوری نیز در بعضی مواقع با بعضی از اظهارنظرها شبیه همین اظهارنظرهایی که اخیراً با حضور در دانشگاه تهران و همچنین در زنجان کرده‌اند و ایضاً اتخاذ بعضی از سیاست‌ها شبیه همین سیاست‌هایی که اخیراً در بسته خروج از رکود اتخاذ نموده‌اند و همچنین گزینش بعضی از افراد مؤثر در فتنه‌های دو دهه اخیر



(از کوی دانشگاه تا فتنه ۸۸) خواسته یا ناخواسته کوشیده‌اند تا به این شعارهای کهنه و پوسیده اعتبار و نیرویی تازه ببخشند. پافشاری در حل معضلات اقتصادی کشور از طریق عقب‌نشینی در مقابل باج‌خواهی‌های آمریکا و اروپا و عملیاتی کردن هزینه از جیب سیاست خارجی (بخوانید هزینه از جیب استقلال و آزادی) برای توسعه (بخوانید جهانی شدن و وابستگی)، که آرمان غربگرایان مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام در دهه هشتاد بود و تحت شعار «سیاست خارجی توسعه‌گرا» تثویز می‌شد؛ گشودن درها و دعوت از کسانی که در طول انقلاب اسلامی لحظه‌ای از توطئه علیه آن دست برنداشتند و از همه مهمتر، شبیه‌سازی مفهوم گفت‌وگو و مذاکره با آمریکا و غرب با شیوه دعوت حضرت اباعبدالله در برخورد با یزیدیان که به طور عجیبی در زنجان مطرح شد، نشان‌های نگران‌کننده‌ای از گرایش به سیاست‌های واگرایی اصلاح‌طلبان و ایدئولوژی‌سازی‌های جدید در مقابل آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی است. مطالبی شبیه به اینها که در همین یک سال و خورده‌ای از عمر دولت اتفاق افتاد را نمی‌توان به همین راحتی نادیده گرفت و از کنار آنها بی‌تفاوت رد شد. اگر چه به ظاهر، برآمدن این ایدئولوژی جدید فعلاً به بیان سیاسی محدود شده است ولی آنهایی که شناخت دقیقی از غرب‌گرایان وطنی دارند می‌دانند که بیان سیاسی آنها عموماً بیان ایدئولوژیک است و هر دوی اینها با هم در آمیزش‌اند.

متأسفانه از زمانی که دولت‌مردان جدید بر حسب سنت زشت گذشته، سخن از سیاه‌نمایی اقدامات دولت قبلی و ویران‌نشان دادن ایران به میان آوردند و ناتوانی‌های احتمالی آینده خود را به مهیب بودن خرابی‌های دولت گذشته حواله کردند (همان ترفندی که اصلاح‌طلبان دوم خردادی دوران خاتمی، نسبت به دولت هاشمی به کار گرفتند و همان ترفندی که دولت بعدی نسبت به دولت قبلی به کار گرفت)، رسانه‌های همگانی غربی و بلندگوهای بی‌جیره و مواجب داخلی آنها بیش از هر زمان دیگر درباره ورشکستگی اقتصاد ایران و ناکارآمدی نظام جمهوری اسلامی داد سخن داده‌اند. اما ظاهراً دیوان‌سالاری دولتی در هر دوره‌ای فراموش می‌کند که بخش اعظمی از گرفتاری‌های اقتصادی و اجتماعی ایران زاییده دم و دستگاه بوروکراسی دولت مدرن «وبری» و تمرکزگرایی در این دیوان‌سالاری است و این دیوان‌سالاری بیش از آن که به نام این دولت یا آن دولت نوشته شود میراث دیوان‌سالاری عصر مشروطه سلطنتی و دولت مطلقه مدرن نظام پهلوی است. چگونه امکان دارد تنها حافظان این دیوان‌سالاری در درون دولت، خود را طلایه‌داران مبارزه با آن نشان دهند؟!

اکنون کارگزاران دولتی و روزنامه‌های زنجیره‌ای وابسته، وانمود می‌کنند که چشم دولت اعتدالی اصلاحات، به نور حقیقت توسعه و پیشرفت ایران که همانا کوتاه آمدن از منازعه با منافع امریکا در منطقه و پیوستن به بازار آزاد سرمایه‌داری، پیوستن به سازمان تجارت جهانی، جهانی شدن و پیامدهای توسعه‌ای آن و از همه مهمتر پایین کشیدن ولوم مبارزه با رژیم صهیونیستی و دفاع از آرمان‌های فلسطین است روشن شده است و ایران با پایین کشیدن ولوم آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی اعتماد نظام جهانی را به خود جلب نموده و مشکلات عنقریب حل و فصل خواهد شد.

اصلاح‌طلبان اعتدالی تمام اهداف استراتژیک خود را به تاکتیک مذاکره با امریکا گره زدند و گرفتار این توهم شدند که می‌توانند از تاکتیک‌ها نتایج استراتژیک بگیرند. لیکن فراموش کردند که پیش‌گویان عصر اعتدال در مجمع تشخیص مصلحت نظام و مرکز تحقیقات استراتژیک پیش‌تر از این پیشگویی کرده بودند که:

سیاست وقتی صد در صد دینی می‌شود که هر گونه بحثی درباره توسعه به عنوان هدف را کنار بگذاریم. از سوی دیگر وقتی غایت توسعه باشد لاجرم دین ابزاری می‌شود و طبعاً در مورد ابزارها با سهولت بیشتری می‌توان تجدیدنظر کرد تا در مورد غایات.^۱

خاتمی و دولت افراطی او از اساس تحت تأثیر همین آموزه‌ها بود که گرفتار تناقضات شبه‌علمی و شبه‌دموکراتیک «توسعه و تدین» که از دوره قاجار در میان کارگزاران دولتی ایران به یادگار مانده است، گردید و در نهایت به این نتیجه رسید که مانند ناصرالدین‌شاه و رضاخان بهتر است تدین را فدای توسعه کند. تمام ارکان و مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه کشور که توسط دولت خاتمی نوشته شد بر همین تئوری استوار بود.

اکنون آنچه نگرانی ملت ایران و دل‌سپردگان به انقلاب اسلامی را افزون می‌سازد آن است که همان نظریه‌پردازان، پیش‌گویان و کارگزارانی که در نوشتن مبانی تئوریک برنامه چهارم توسعه نقش استراتژیک داشتند سر و کله آنها در تیم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سیاست‌های راهبردی دولت یازدهم پیدا شده و در ساختار برنامه‌ریزی و ساماندهی این دولت حضور دارند. روش‌ها، برنامه‌ها، شبیه‌سازی‌ها و اظهارات ریاست محترم جمهوری و اطرافیان و مشاوران وی این نگرانی را دو چندان می‌سازد. درک عمق این نگرانی زمانی امکان‌پذیر است که مبانی نظری و مستندات برنامه

۱. حسین بشیریه، همان، ص ۶۱.

چهارم توسعه که به راستی مانیفست استحاله درونی انقلاب اسلامی از طریق نفوذ در ساختار قوه مجریه و ارکان برنامه‌ریزی نظام جمهوری اسلامی بود مجدداً بازخوانی شود. بازخوانی این مستندات از آن جهت اهمیت دارد که بخش اعظمی از دست‌اندرکاران، برنامه‌نویسان و تئوری این برنامه اکنون در ساختار دولت یازدهم رقم زننده برنامه‌های دولت هستند.

ترسیم آینده انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از دیدگاه تئوری پردازان وابستگی را می‌توان در نوشته‌های بیمارگونه مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم مشاهده کرد. این اثر پرسش‌های جدی درباره سلامت عقل و عقیده نویسندگان در مورد ملت ایران و انقلاب اسلامی را برمی‌انگیزد. هنگامی که نسل به اصطلاح تحصیل کرده ایران برای احترام به توسعه مجبورند پیوسته با صدای بلند ملت خود و انقلاب این ملت را تحقیر کنند آیا برای انسان این تصور پیش نمی‌آید که چنین آدم‌هایی از سلامت عقل و عقیده و حتی از سلامت فهم تاریخ ملت خود بی‌بهره‌اند؟

آنهايي که با سلامت عقل و عقیده متن این اثر را می‌خوانند اولین سؤالی که برایشان مطرح می‌شود آن است که چگونه ممکن است کسی که شرایط انقلاب اسلامی و عظمت اندیشه امام خمینی را در موقعیتی که ایران در دوره پهلوی در آن قرار داشت دیده باشد، می‌تواند چنین یاهو‌گویی‌هایی را از نظریه پردازان وابستگی در ایران تحمل کند؟!

بسیاری از رویکردهای نظری کشمکش‌های نیروهای انقلابی طرفدار نظام جمهوری اسلامی، مربوط به سرچشمه‌های این کشمکش یعنی بی‌اعتمادی مطلق کارگزاران حکومتی غرب‌گرا به استعداد‌های ملت ایران و تحقیر این استعدادها و تئوریزه کردن واژه «مانمی‌توانیم» است. این رویکردها معمولاً تبیین‌هایی نیستند که تئوری پردازان وابستگی درباره خودشان بیان می‌کنند بلکه آنها غالباً سرچشمه کشمکش را به ویژگی‌های درونی مردم ایران و اعتقادات و باورهای آنها نسبت می‌دهند. همین توجیهات ساده‌لوحانه بود که تئوری پردازان برنامه چهارم توسعه را به نوشتن مقدماتی سوق داد که روح برنامه چهارم را روح وادادگی و مستعد کردن ایران برای وابستگی می‌ساخت.

یکی از توجیهات اساسی دولت نهم برای دل‌نسیپردن به این برنامه، همین روح وابستگی نهفته در این برنامه بود. انگیزه‌های اجبار آمیزی که نویسندگان مبانی نظری این برنامه فراهم کرده بودند تا وادادگی نظام جمهوری اسلامی نسبت به آرمان‌های انقلاب را میسر سازند تاکتیک‌ها، راهبردهای خاص و شیوه‌های این کشمکش را تشکیل

می‌داد. مهمترین توجیهات کارگزاران و تئوری پردازان دولت خاتمی در نوشتن برنامه چهارم توسعه (که اکنون در دولت یازدهم نیز حضور دارند) بر مفهوم توسعه استوار بود. ملت ایران در همان دوران نیز از دولت مردان سؤال می‌کردند که برای رسیدن به این مفهوم مبهم چقدر باید هزینه کرد؟ هاشمی در مجمع تشخیص مصلحت نظام و خاتمی در رأس دولت هشتم؛ ابتدا رشته‌های پراکنده افکار و حتی احساسات سیاسی تئوری پردازان وابستگی را که بعد از انقلاب اسلامی با ضربات سهمگین امام روی زمین پراکنده و در حال اضمحلال بود و دیگر امیدی نداشتند که بتوانند مرده‌ریگ‌های این احساسات پراکنده را حتی جمع‌آوری کنند، جمع‌آوری کرده و به هم بافتند و در قالب کلیدواژه‌های سازندگی و توسعه این احساسات فروهیده رازنده کردند.

آنچه در این دوره تولید شد از نظر صورت ظاهری اگر چه با تولیدات دوره قاجاری و پهلوی تفاوت داشت اما در تحلیل نهایی از جهت کاربرد سازمانی و نتیجه کار شباهت‌های عجیبی به هم داشتند و این شباهت همان تئوریزه شدن مفهوم وابستگی در ارکان برنامه بود. مقدمه‌چینی‌های تئوری پردازان سیاست توسعه‌ای دولت یازدهم چقدر شبیه مقدمه‌چینی‌های تئوری پردازان برنامه چهارم در دولت خاتمی و از همه بدتر چه شباهت عجیبی به مقدمه‌چینی‌ها و تئوری‌های تئوری پردازان دوره قاجاری و پهلوی دارد. برای این که مانند دوره قاجاریه و پهلوی ملت ایران فریب مقدمه‌چینی‌ها، فلسفه‌بافی‌ها، بازی‌های زبانی و سیاه‌نمایی‌های هدایت شده تئوری پردازان توسعه در ایران را نخورند بایسته است که از مقدمات این تئوری پردازی‌ها آگاهی داشته باشیم:

۱. وابستگی‌های جهانی نه تنها اجتناب‌ناپذیر است بلکه برای رشد و تعالی اقتصادی یک اصل است.^۱

۲. در ارتباط با جهانی شدن اقتصاد، یک واقعیت مسلم است که کشورهای در حال توسعه پذیرفته‌اند که برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی خود لازم است سیاست‌های اقتصادی خود را منطبق با نظم اقتصاد جهانی... مورد جرح و تعدیل قرار دهند.^۲

۳. در آینده، فشار نظم جهانی بر نظام‌های حاکمیتی که رویکردهای خود را در ارتباط با مسائل خارجی و حتی داخلی منطبق با معیارهای جهانی مورد تعدیل قرار ندهند، افزوده خواهد شد. تغییر کیفی حاکمیت‌ها و اهمیت یافتن نقش قابلیت‌های خوب حاکمیتی و ضرورت تجدید ساختار بافت سنتی حاکمیت‌ها، تمرکززدایی،

۱. مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه، تهران، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، ج ۱، ۱۳۸۴، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۴۱.



خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی و مشارکت فعال بخش خصوصی در مدیریت اقتصادی کشورها از جمله ملاحظات است که نظم جهانی بر آن تأکید خاصی دارد. اولویت‌های امنیت ملی ما ماهیت فراملیتی پیدا می‌کند.^۱

۴. انطباق با قواعد اقتصادی، به خصوص تجارت بین‌المللی و اصلاح ساختار اقتصادی در اکثر کشورهای جهان به عنوان یک ضرورت، پذیرفته شد. بدون شک اعتراف به انجام این اصلاحات اقتصادی مبتنی بر اصول قواعد بازار، هم به لحاظ اعتقاد علمی به انجام این اصلاحات و هم به لحاظ الزام‌های تعامل با دنیای خارج بوده است.^۲

۵. کشورهایی که از قدرت... بیشتری برخوردار هستند، می‌توانند در تنظیم قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل نقش عمده‌ای ایفا نمایند و سایر بازیگران صحنه بین‌الملل در صورت عدم تمکین به این اصول، با انزوای بین‌المللی، تحریم‌های اقتصادی و حتی تهاجم نظامی قدرت‌های برتر مواجه می‌شوند.^۳

۶. بهره‌مندی از علوم و فناوری پیشرفته، بدون تمکین به قواعد بازی در عرصه روابط بین‌الملل و دیپلماسی بین‌المللی، به راحتی میسر نخواهد بود.^۴

۷. بدون ایجاد یک وجهه مقبول بین‌المللی که قدرت‌های بزرگ در تجلی آن نقش اساسی ایفا می‌کنند، راهکارهای سیاسی، هر چند که علمی باشند، تضمینی برای تحرک اقتصاد ملی در فضای جدید تحولات اقتصادی بین‌المللی نخواهد بود.^۵

۸. شواهد موجود حاکی از وجود نوعی سلسله مراتب قدرت در سطح نظام بین‌المللی است: ابر قدرت (امریکا تأثیرگذار بر ساختار نظم جهانی)، قدرت‌های بزرگ (روسیه، اتحادیه اروپا، چین و تاندازه‌های هند، ژاپن، برزیل در آینده با تأثیرگذاری نسبی و عمدتاً منطقه‌ای بر ساختار نظم جهانی)، قدرت‌های متوسط (که درجه تأثیرگذاری آنها بر نظم جهانی قابل توجه نیست)، قدرت‌های کوچک (تأثیرپذیر از قواعد نظم جهانی).^۶

۹. دولت‌های ملی در تنظیم و اجرای قوانین داخلی ناگزیر باید از قوانین، قواعد، استانداردها و هنجارهای بین‌المللی تبعیت نمایند.^۷

۱۰. در شرایط جدید، روند تحولات بین‌المللی در جهت حاکمیت هنجارهای

۱. همان، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۴۸.

۴. همان، ص ۷۴.

۵. همان، ص ۷۵.

۶. همان، ص ۷۶.

۷. همان، ص ۷۷.

بین‌المللی و نظم بخشیدن اقدام‌های ملی در آن جهت است. به عبارت دیگر مسائلی نظیر محیط زیست، مبارزه با تروریسم، مواد مخدر، حقوق بشر در ابعاد مختلف، حقوق اجتماعی و مسائل حاکمیتی، از زاویه جهانی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و کشورها در هماهنگی با این هنجارها است که باید اقدام‌های ملی خود را سامان دهند.^۱

۱۱. در قرن بیست و یکم، اقتدار ملی در تعیین حقوق و آزادی‌های انسان‌ها کم‌رنگ شده و نظم جهانی در تعیین و تشخیص حقوق و آزادی‌های انسانی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. رعایت اصول و مبانی حقوق بشر به صورتی که موافق هنجارهای بین‌المللی باشد اکنون بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفته و کشورهایی که از این قواعد پیروی ننمایند ناگزیر با فشارهای بین‌المللی مواجه خواهند شد.^۲

۱۲. اهمیت طرح این مباحث از آن رو است که اکنون در شرایط نوین مناسبات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی نوعی گرایش‌های مسلط و قانون‌مندی‌هایی شکل گرفته که همه کشورها در حال توسعه به نحو اجتناب‌ناپذیری در فرآیند توسعه سیاسی و اجتماعی خود باید از آن آگاه باشند (بخوانید از آن متابعت نمایند) تا بتوانند از فرصت‌هایی که در جریان جهانی شدن اقتصاد برای همه کشورها پیش آمده بهره‌مند گردند. ایران نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست.^۳

۱۳. نظم جدید اقتصاد جهانی، برای همه کشورها و از جمله ایران، ترتیبات نهادی-رفتاری و آرایش‌های فنی نوینی را مطرح می‌سازد که بدون ملاحظه این شرایط محیطی و پیروی از قانونمندی‌های آن، توسعه اقتصادی-صنعتی کشورها با موانع جدید روبه‌رو خواهد شد، و فقط در صورت انطباق با این شرایط و ورود به شبکه‌های ارزش بین‌المللی است که می‌توان از فرصت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری گسترده‌ای که در عرصه اقتصاد جهانی پدیدار شده، بهره‌مند گردید.^۴

۱۴. در ایران، بنیادگرایی با اشتباه گرفتن دولت با امت و گاه ساختار اجتماعی طبقه (به صورت اقتصادی و سنتی) زمینه را برای پراکندگی قدرت ایجاد کرده است. گاه با نگرش خلافتی، قدرت ملی در خدمت اعتلای ارزش‌های ذهنی معتقدین امت هزینه شد. تلفیق راست‌گرایی داخلی و چپ‌گرایی موجود در فضای بین‌المللی، موجب شد تا مدیریت کشور به طور ناخواسته‌ای، جهت‌گیری سیاسی کشور را در راستای اهداف، در

۱. همان، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۷۸-۷۷.

۳. همان، ص ۷۸.

۴. همان، ص ۲۰۳.

طبقه سنتی یا بی پایگاه (بخوانید طبقه مستضعف) قرار دهد. در نتیجه نهاد دولت-ملت که هدفش اعتلای امنیت وجودی-رفاهی ملت است، از وجود نیروی مناسب قدرت ساز کارآفرین و فلسفه سیاسی مناسب امنیت جویی-قدرت سازی، محروم ماند.^۱

۱۵. امروزه بر همه مسئولین جمهوری اسلامی ایران اثبات شده که کشورمان در تقابل با قدرت امریکا و اسرائیل با حالت انزوا و صرفاً متکی بر خود قادر نخواهد بود مسائلی از قبیل فقر، بیکاری، عدم توسعه، عدم تولید، عدم صادرات و... را حل نماید. حل معضلات فوق در همه جهان با اتصال به اقتصاد جهانی و بهره برداری از سرمایه گذاری و تکنولوژی خارجی، مقدور و ممکن می باشد.^۲

۱۶. سال هاست که جمهوری اسلامی ایران با فرض تعارض اصلی با امریکا، به دنبال شریک استراتژیک در جهان می باشد. ابتدا مستضعفین و مسلمین، سپس کوبا، ویتنام و کره شمالی، بعداً چین و روسیه، و نهایتاً اروپا و فرانسه، به عنوان مؤتلفه های قدرت ایران جهت مقابله با امریکا و اسرائیل انتخاب شدند... تجربه بیش از دو دهه نشان داده هیچ شریکی در میان قدرت های درجه دوم نظیر اروپا، روسیه، چین، ژاپن و... حاضر نخواهد بود در وضعیت حاضر شریک استراتژیک جمهوری اسلامی ایران شود. رمز این گم شده را بالأخره در یکی از برنامه های توسعه ای پنج ساله بایستی به درستی نگریست و از چرخش در دایره باطل پرهیز کرد.^۳

۱۷. برای موفقیت یک برنامه توسعه ای بایستی در سطح بین المللی چهره ای همگرا، همکار و ائتلافی از خود نشان داد. هر گونه تغییر نوازندگی خارج از ارکستر بین المللی، به خارج کردن جمهوری اسلامی ایران از فهرست کشورهای مطمئن برای سرمایه گذاری و به اطلاق کشوری با درجه ریسک بالا و به کشوری که صدور تکنولوژی به آن خطرناک است و از این قبیل تبدیل می شود؛ که وقوع چنین حالاتی سم مهلک برای هر برنامه توسعه در نسخه قدرت ملی می باشد.^۴

۱۸. در جمهوری اسلامی ایران هر گاه تصمیم گرفته شده تا برنامه توسعه ای تدوین و نگارش نمایند، همه رؤیاداران رمانتیک و یابنیادگرایان بلافاصله یا به یاد آرمان های خیالی دراز مدت افتاده و یا به ستیز داخلی منطقه ای بین المللی روی آوردند و تلاش نمودند مقولاتی نظیر مبارزه با غرب، مبارزه با امریکا، نابودی اسرائیل، جهانی بودن

۱. همان، ص ۳۳۴.

۲. همان، ص ۳۴۲-۳۴۳.

۳. همان، ص ۳۴۳.

۴. همان.

قدرت جمهوری اسلامی ایران، ضد هژمونی بودن جمهوری اسلامی ایران و... را در برنامه بگنجانند و از این رو برنامه تبدیل به شیر بی یال و دمی گشته که کارایی پایین تر از قدرت منطقه‌ای را پیدا کرده است.^۱

۱۹. نمی‌توان تحولات داخلی و خارجی کشور را از هم جدا کرد و برای هر یک مسیری جداگانه و غیر مرتبط تصور کرد. جهانی شدن و شرایط نوین جهانی چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. نمی‌توان بدون رعایت حقوق بشر و استقرار دموکراسی در داخل، توقع تنش‌زدایی و استفاده از امکانات بین‌المللی در جهان داشت.^۲

۲۰. الحاق ایران به روندهای امنیتی و رژیم‌های امنیتی جهانی می‌تواند نیروها و امکانات نظامی موجود در ایران را تبدیل به عامل تأثیرگذار قدرت کند.^۳

۲۱. الحاق به فرآیندهای جهانی اقتصاد و رفع تمامی موانع موجود با رأی الحاق به WTO (سازمان تجارت جهانی) جذب سرمایه‌های خارجی و پیوند با جریان جهانی تولید و عرضه کالا، تنها راه تبدیل پتانسیل داخلی اقتصاد ایران، به قدرت جهانی است.^۴

۲۲. امروزه پیوستن به ائتلاف‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای حفظ صلح، امنیت، حقوق بشر و محیط زیست و همچنین پیوستن به نظام نوین اقتصاد بین‌المللی (سازمان تجارت جهانی و...) به منظور تحکیم پیوند اقتصاد ملی با اقتصاد بین‌المللی، از جمله شاخص‌های یک دولت انطباق‌پذیر توسعه‌گرا در سطح روابط خارجی است.^۵

۲۳. ایران از لحاظ کالبدی هیچ چیز کم ندارد؛ وسعت خاک، منابع طبیعی، باروری زمین، جمعیت جوان، موقعیت جغرافیایی همه در حد کفایت است اما باید به فکر آن اهرم‌نهایی که این‌ها را به کار گیرد بود. این اهرم تعیین‌کننده را باید از خود آگاهی تاریخی و ویژگی‌های مثبت و بالنده فرهنگی و بهره‌مند از منشأ سوم تأثیرگذار بر هویت ملی یعنی تجدد (مدرنیسم) وام گرفت.^۶

۲۴. ایران ذاتاً باید طرفدار تغییر وضع موجود خود در قالب حفظ وضع موجود بین‌المللی باشد. تعارض‌گری ستیزه‌جویانه به انحطاط ایران دامن خواهد زد.^۷

۲۵. امروز بعد از گذشت چند سال از روزی که در سال ۱۳۸۴، سند چشم‌انداز در

۱. همان، ص ۳۴۴.

۲. همان، ص ۳۵۰.

۳. همان، ص ۳۵۱.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۸۵.

۶. همان، ص ۲۷۶.

۷. همان، ص ۳۲۹.



چهار چوب برنامه پنج ساله چهارم مبنای قرار گرفت، آیا واقعاً همه در مقام عمل پذیرفته‌ایم که توسعه، مبناست؟^۱

هر کس بندهای بیست و پنج‌گانه مذکور را بخواند به سختی می‌تواند باور کند که نویسندگان این سند روزی در رده شورانگیزترین نیروهای انقلاب در ایران بودند. سکولارهای غرب‌گرا که زمام اختیارات مرکز تحقیقات استراتژیک و دولت هشتم را ظاهراً در یک رقابت دموکراتیک به دست گرفته بودند به این باور رسیده بودند که از طریق برنامه‌های رسمی نظام، می‌توانند شکست جمهوری اسلامی را جشن بگیرند. آنها هنوز هم این حقیقت را در نیافته‌اند که شاید با این عمل در واقع آخرین فرصت‌ها را برای این که در کنار مردم باشند از دست داده‌اند.

آنها حتی به خود زحمت نمی‌دهند که توبه‌نامه کسانی را که اولین بمب سرسپردگی را در این کشور به به زمین زده و اغلب مخالفان خود را ترور کردند را بخوانند. تقی‌زاده می‌نویسد:

اینجانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن غربی در ایران (اگر هم قدری بخطا و افراط) پیش قدم بوده‌ام و چنانکه اغلب می‌دانند اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد و به جای تعبیر اخذ تمدن غربی پوست کنده فرنگی مآبی شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم و چون این عقیده که قدری افراطی دانسته شد در تاریخ زندگی من مانده است اگر تفسیری و تصحیحی لازم داشته باشد البته بهتر آن است که خودم قبل از خاتمه حیات خود نتیجه تفکر و تجربه بعدی این مدت را روزی بیان و توضیح کنم.

... من باید اقرار کنم که فتوای تند و انقلابی من در این امر در چهل سال قبل در روزنامه کاهوه و بعضی مقالات بعدی... متضمن مقداری از این نوع افراط بوده خاصه که به تجربه دیده شد که بعضی تبدلات در آداب ملی گاهی موجب بعضی تسلسل‌های نامطلوب می‌شود...^۲

مطمئناً از نظر ظاهری بسیاری از نگرانی‌هایی که امروزه در حفظ آرمان‌های انقلاب اسلامی ما را به خود مشغول داشته است شباهت بسیار زیادی به نگرانی‌هایی دارد که در

۱. حسن روحانی، اندیشه‌های سیاسی/اسلام، سیاست خارجی، تهران، کمیل، ۱۳۹۱، ص ۴۴-۴۳.

۲. حسن تقی‌زاده، اخذ تمدن خارجی، تهران، باشگاه مهرگان، ۱۳۳۹.



دوره قاجاریه و پهلوی نیز در صدر مسائل قرار داشت. زیرا بخش اعظمی از این نگرانی‌ها تحت تأثیر جریان‌اتی قرار دارد که خمینی کبیر درباره اولاً، مسلح بودن این جریان‌ها به سلاح سرسپردگی و ثانیاً، فقدان منطق در این جریان‌ها تذکرات پیوسته‌ای داده بود. خطر تسلط تئوری پردازان و نویسندگان مبانی نظری برنامه چهارم بر دولت یازدهم و برنامه توسعه ششم، از نظر سیاسی یک سؤال مهم را مطرح می‌کند و آن این که، آیا کارگزاران دولت آقای روحانی با توجه به سوابق و مبانی نظری و اظهارات عجیب و غریبی که از آنها صادر می‌شود و بوی مشمئزکننده سرسپردگی از بعضی از این اظهارات به مشام می‌رسد، بصیرت پذیرش مجموعه‌ای از ارزش‌ها یا یک الگوی زندگی مناسب و مطابق با بیداری اسلامی و زیست مسلمانی و انسان طراز جمهوری اسلامی را دارند؟ ملت ایران حق دارد از ریاست محترم جمهور دولت یازدهم بپرسد، هزینه‌هایی که باید از جیب سیاست خارجی برای توسعه پرداخت کرد، چقدر است؟



مقالات

انقلاب اسلامی و ضرورت بازخوانی مفهوم فقه حکومتی از دیدگاه مقام معظم رهبری (مدظله)

مرتضی رودبارچی

مقدمه

جامعه شیعی در دوران غیبت کبری، حوادث و وقایع گوناگونی را به خود دیده است که هر کدام داستانی مفصل دارد و می‌تواند محمل مباحث طولانی قرار بگیرد. یکی از مهم‌ترین این موضوعات ضرورت مراجعه به فقها در حوادث وقوع یافته است که در روایت مهدوی نیز به آن تذکر داده شده است.^۱ ضرورت مراجعه به فقها، از ضرورت ولایت و سرپرستی ناشی می‌گردد که از حقوق خداوند متعال می‌باشد و به انبیا و ائمه (سلام الله علیهم اجمعین) تفویض شده است. این مسئله چنان مهم است که انکار آن مساوی است با انکار تمام ولایت‌ها تا برسد به ولایت الله تعالی.

تاریخ پر حادثه شیعه و نیز متون فقهی آن، خود حکایت گر جریان ولایت و سرپرستی می‌باشد که در اختیار فقهای شیعه قرار گرفته و به زمامداران فقیه واگذار شده است. هیچ فقیه شیعی‌ای در کتاب خود منکر اصل ولایت فقیه نشده است و سرپرستی امت را در دوران غیبت کبری رهاشده نمی‌داند. همین نکته می‌تواند شاهی باشد بر نظر

۱. محمدبن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۸۴.



واحد جامعه شیعی چه در سطح نخبگان علمی آن و چه در سطح عوام آن، که ولایت و سرپرستی از ناحیه معصومین امری لاینقطع می‌باشد و در عصر عدم حضور ایشان نیز توسط نائب عام ایشان استمرار می‌یابد.

تاریخ فقه شیعه در سیر تکاملی خود به انقلاب اسلامی ایران و مرجع تقلید علی‌الاطلاق آن یعنی حضرت امام خمینی (ره) می‌رسد و در تحولی بنیادین به سطح و مقیاسی بالاتر ارتقا پیدا می‌کند. حضرت امام با سرمایه‌ای که از فقاہت و تاریخ شیعه به دستشان رسیده بود به این جمع‌بندی می‌رسند که فقه باید در مقیاسی نوین خود را نشان داده و حضوری جدید در حوزه اجتماعی داشته باشد تا بتواند در دنیای کنونی به انزو و نابودی نگراید. مقیاس حکومتی فقه ادامه همان سرپرستی تاریخی ائمه معصومین می‌باشد که طبق نظر فقیه جامع‌الشرایطی مانند امام راحل جز با تأسیس حکومت و اداره آن توسط فقیه، نمی‌توانست متحقق شود.

ایشان در باب ضرورت تشکیل حکومت اسلامی از زاویه فقه بسیار بحث کرده و سرمایه‌ای از دانش فقهی را در دروس خارج خویش در حوزه شریف نجف اندوختند و با ادله‌ای محکم و کامل هم از جهت عقلی و هم از جهت نقلی و هم از جهت تاریخی، حجیت حکومت اسلامی را اثبات نموده و در اقدامی انقلابی با آمادگی و همراهی مردم مسلمان ایران، ایده خود را محقق ساختند.^۱

ورود کشور ایران در دوران جدیدی که با حاکمیت اسلام شناخته می‌شد، فضایی خاص از اتفاقات و حوادث را رقم می‌زد. مهم‌ترین این موضوعات، درگیری شدید و بسیار حساس فقه شیعه با مسائل جدید و چالش‌برانگیز حکومتی بود. دامنه چنین مواجهه‌ای همیشه مورد دقت نظر حضرت امام بوده و بعد از ایشان نیز مقام معظم رهبری برای مدیریت صحیح این دگرگونی عظیم، تحلیل‌ها و احترازها و در اکثر مواقع پیشنهادهایی را ارائه کرده‌اند. یکی از راهبردهای معظم‌له برای مدیریت مواجهه حوزه‌های دینی با چالش‌های حکومتی در دنیای امروز، افق‌گشایی و ترسیم موضوعات جدید است؛ که یکی از این موضوعات، تعریف فقه حکومتی و تبیین و تشریح آن و آشناسازی دنیای پژوهش‌های فقهی با این زاویه از فقاہت می‌باشد.

فقه حکومتی امروز، مسئله‌ای است که بسان اصل ولایت فقیه، مورد تأکید کسانی قرار می‌گیرد که در درون نظام اسلامی و الگوی استمرار ولایت و سرپرستی ائمه معصومین از طریق نواب عام و تشکیل حکومت اسلامی، قرار دارند و خود را بی‌نیاز از جریان ولایت

۱. سید روح‌الله خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵.



مطلقه فقیه نمی‌دانند. فقه حکومتی با تعریف و تفسیری که در ادامه از آن ارایه خواهد شد، موضوع مورد توجه اغلب اندیشمندان معرفت سیاسی بوده و بسیاری را به تأمل و تفکر پیرامون آن واداشته است. آنچه در این نوشتار مورد دقت قرار گرفته است، به دست آوردن تفسیر و تحلیلی از این موضوع در دایره اندیشه‌های مقام معظم رهبری می‌باشد، چرا که ایشان مبدع این اصطلاح و مبین آن بوده‌اند و خود بهتر می‌توانند فضای مورد نظر را ترسیم کرده و ضرورت‌های ورود در آن را شناسایی کنند. از این رو در این نوشتار با تکیه بر کلمات ایشان و در برخی مواقع حضرت امام (ره) به ترسیم دنیای فقه، فقه حکومتی و ضرورت‌شناسی فقه حکومتی پرداخته خواهد شد.

برای اینکه بتوان این مقاله را اقدامی هر چند کوچک در جهت پاسخ به نیازهای فقهی موجود دانست، در انتهای نوشتار به اشاره‌ای مختصر راهکارهای مورد نظر مقام معظم رهبری در توسعه و تکامل فقه شیعه نیز ترسیم و تصویر گردیده است.

۱. معناشناسی فقه

نخست ضروری است که زاویه دیدی از عنوان فقه و فقه حکومتی از دو منبع اندیشه اصیل فقه حکومتی - حضرت امام خمینی، حضرت امام خامنه‌ای - و سپس در ادامه ضرورت‌های طرح مسئله فقه حکومتی نیز تحلیل و بررسی گردد. در این بخش چهار معنا از فقه در کلمات مقام معظم رهبری به دست آمد که در ادامه هر کدام با مختصری اشاره، خواهد آمد.

۱.۱. معنای اول فقه؛ شیوه استنباط

معنای اولی که ایشان برای فقه در نظر دارند، همان خصوصیتی است که صنف و جامعه روحانیت را از سایر صنوف و تخصص‌های علمی متمایز می‌گرداند و آن شیوه و اسلوبی است که روحانیت در استنباط از منابع دینی به کار می‌گیرد و این شیوه و روش استنباط را فقه می‌نامند.

فقاہت، یک روش و شیوه استنباط است؛ علم است؛ این علم را باید آموخت. برای همه، راه باز است که دین را یاد بگیرند و از آن استنباط کنند؛ اما استنباط از دین، یک روش علمی دارد و کار عامیانه‌ای نیست؛ هر کس از هر جا که رسید، نمی‌تواند از قرآن و سنت استنباط کند. دانش اصلی روحانیت، فقاہت است.^۱

۱. سید علی خامنه‌ای، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، قم، نینوا، ۱۳۸۹، ص ۱۷.

باید بر مؤلفه روشمند بودن استنباط تمرکز شود تا روشن گردد که فقه‌ت در این سطح، امری بسیار تخصصی و بالاتر از سطح دانش رساله‌ای است که احیاناً افرادی بیرون از حوزه دانش فقه از آن نیز مطلع باشند.

۱.۲. معنای دوم فقه؛ دریافت حقیقت دین و بیان آن برای مردم

معنای دیگری که مقام معظم رهبری با تفسیری متین از روایت امیرالمؤمنین (علی) آن را تبیین می‌کند، این است که تفقه به مفهوم دریافت و درک حقیقت دین و شریعت و نیز تبیین آن حقیقت برای عموم مردم است. در این معنا فقیه کسی است که بتواند به دور از هواهای نفسانی و افراط و تفریط‌های شخصی هر آنچه را که دین الهی در مقام بیان آن است، استنباط نموده و در اختیار مردم بگذارد.

عن امیرالمؤمنین (ع) أنه قال: «الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمه الله و لم يؤيسهم من روح الله و لم يؤمنهم من مكر الله.»^۱ احادیث متعددی با این مضمون هست. خلاصه حرف این احادیث این است که حقیقت را آنچنان که هست برای مردم بیان نکنند؛ نه با سخت‌گیری‌ها و تنگ‌نظری‌ها و دخالت دادن برخی کج‌فهمی‌ها مردم را مأیوس نکنند و نه با هواپرستی و تبعیت از رأی غیر متکی به مبانی، مردم را از مکر الهی ایمن نکنند و به گناهان تشویق نمایند! لب فقه‌ت، این است؛ فهم حقیقت دین و حقیقت شریعت و بیان آن به مردم.^۲

مؤلفه‌ای که در این معنا باید بدان دقت نمود، این نکته است که فقه‌ت در افق بالاتر از دانش‌های مرسوم قرار گرفته و مسئولیتی اجتماعی و تاریخی پیدا می‌کند. مسئولیتی که برای ایفای بهتر آن، شخص فقیه موظف به طهارت نفس و حفظ خویش در خلوات و جلوات است تا به عمق حقایق و حیانی به مقدار وسع خویش دست یابد.

۱.۳. معنای سوم فقه؛ استنباط احکام فرعی از اصول در تمام ابعاد حیات بشری

معنای سومی که ایشان برای فقه در نظر دارند، معنایی است که در آن گستره فقه‌ت را ترسیم می‌نمایند. گستره‌ای که در آن وسعت تمام زندگی خصوصی و اجتماعی و همه ابعاد جمعی حیات بشری دیده می‌شود. فقه در این معنا هر چند احکام فرعی است و از مبانی و بنیادها باید ریشه بگیرد اما گستره‌ای دارد که فرعی بودن آن ضرری به اهمیت و جایگاه والای آن وارد نمی‌سازد.

۱. محمدبن حسین شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، قم، هجرت، ص ۴۸۳.

۲. سید علی خامنه‌ای، همان.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی):
فقهت، یک روش و شیوه استنباط
است؛ علم است؛ این علم را باید
آموخت. برای همه، راه باز است که
دین را یاد بگیرند و از آن استنباط
کنند؛ اما استنباط از دین، یک روش
علمی دارد و کار عامیانه‌ای نیست؛
هر کس از هر جا که رسید، نمی‌تواند
از قرآن و سنت استنباط کند. دانش
اصلی روحانیت، فقهت است

در حوزه‌ها، اساس، فقهت
است؛ فقه به معنای عام که
آگاهی از دین است، در اینجا
فعلاً مورد بحث ما نیست. فقه
به معنای خاص یعنی آگاهی از
علم دین و فروع دینی و استنباط
وظایف فردی و اجتماعی انسان
از مجموعه متون دینی که خیلی
هم مهم است. انسان از قبل از
ولادت تا بعد از ممات، احوالی

دارد و این احوال شامل احوال فردی و زندگی شخصی اوست و نیز شامل
احوال اجتماعی و زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بقیه شئون
اوست. تکلیف و سرنوشت همه اینها در فقه معلوم می‌شود. فقه به این
معنا مورد نظر ماست که اسمش همان احکام فرعی است؛ استنباط
احکام فرعی از اصول؛ این اساس حوزه‌هاست.^۱

در این کلام، هر چند دو نکته درباره فقه مورد نظر بیان می‌شود که یکی شامل تعریف
اصطلاحی فقه است و دیگری وسعت و حیطة فقه را در بر می‌گیرد، لیکن هر دو نکته
می‌تواند مورد دقت و تأمل قرار گیرد. به این معنا که مقام معظم رهبری حوزه احکام
فرعی را طوری ترسیم می‌نمایند که بسان برخی دیگر از اهل فقهت، تفقه به دایره‌ای
بسیار کوچک محدود نمی‌شود. احکام فرعی در اندیشه ایشان یعنی تمام زوایای زندگی
یک انسان مسلمان.

۱.۴. معنای چهارم فقه؛ پویایی فقه سنتی حوزه

در دوره‌ای از تاریخ اندیشه اسلامی بعد از انقلاب اسلامی ایران، برخی روشنفکران
متأثر از عرف غرب مدرن، به رویکردی در حوزه فقهت رسیده بودند که آن را فقه پویا
می‌نامیدند. مقام معظم رهبری به این عنوان اشاره نموده و فقه سنتی و روش‌مند حوزه
را که به روش جواهری مشهور و معروف است، پویا دانسته و آن را پاسخگوی حوادث
دوران غیبت می‌دانند. به زعم ایشان فقه سنتی حوزه، پویا و پیش‌برنده و حلال مشکلات
جامعه شیعی خواهد بود.

۱. همان.

ما دو فقه، یکی سنتی و دیگری پویا نداریم! فقه پویا همان فقه سنتی ماست. پویاست، یعنی علاج‌کننده مشکلات انسان است و پاسخگوی حوادث واقعه است و سنتی است، یعنی دارای شیوه و متدی است که طبق آن اجتهاد انجام می‌گیرد و این شیوه قرن‌ها معمول بوده و کارایی خود را نشان داده است.^۱

اینکه ایشان، فقه موجود را پویا می‌شمارند، ناشی از اصراری است که بر میراث فقهی شیعه در دوران غیبت دارند و آن را نتیجه خون دل خوردن‌های سازمان مرجعیت شیعه می‌دانند که با روش جواهری یعنی روش تفریع فروع از اصول و مبانی، حرکات‌های امت اسلامی را رهبری می‌نمودند.

جناب استاد جناتی در تفسیر فقاقت پویا چنین می‌گویند:

معنای مثبت اصطلاح پویایی فقه عبارت است از ضرورت اشراف فقیه به ابعاد مختلف موضوعات مستحدثه و استنباط احکام شریعت به وسیله عناصر علمی و متقن از منابع اصیل و معتبر.^۲

۲. معاشناسی فقه حکومتی

فقه حکومتی، ترکیبی از فقاقت است که بعد از تشکیل حکومت اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، ابتدا در قالب مباحث ولایت فقیه مطرح شد و سپس در چند سال اخیر مستقلاً تحت عنوان فقه حکومتی در میان نخبگان حوزوی و دانشگاهی مورد بحث و نظر قرار گرفت. دنیای فقه حکومتی و زوایای آن از زبان یکی از محققین حوزه فقاقت به شیوایی تمام ترسیم شده است، ایشان در این باره چنین می‌گوید:

تتبع در کتاب‌های فقهی و تأمل در اندیشه فقیهان این واقعیت را نشان می‌دهد که دو نوع نگاه به فقه شده است، یا دو گونه انتظار از فقه وجود دارد. در یک نگاه فقیه در صدد است تا وظایف افراد مسلمان را روشن کند و مشکلاتی را که در مسیر اجرای احکام پیش می‌آید مرتفع سازد و به تعبیر دیگر مکلفان را در دینداری و شریعت‌مداری یاری رساند. با این نگاه طرح مسئله‌ها، مثال‌ها، تقسیم‌بندی‌ها و... در راستای تحقق همان آرمان قرار می‌گیرد. در کنار این نگاه، نگاه دیگری هم هست؛ مبنی بر

۱. همان، ص ۵۱۹.

۲. ابراهیم جناتی، کیهان/اندیشه، ش ۱۸، ص ۲۰.



این که افراد به جز هویت فردیشان که موضوع برخی از احکام است، تشکیل دهنده یک هویت جمعی به نام جامعه نیز می باشند که این هویت جمعی نیز موضوع احکامی است و فقیه می بایست دو نوع موضوع را بشناسد و احکام هر یک را روشن سازد آن هم نه جدا از یکدیگر؛ بلکه این دو هویت جدایی ناپذیرند و تفکیک این دو خود زمینه کشیده شدن به نگاه اول را فراهم می سازد. با این نگاه نیز مباحث، مسائل و مثل ها به گونه ای دیگر خواهد بود.^۱

بنابر این دو زاویه دید در فقاقت وجود دارد که هر زاویه دیدی و هر منظری، استنباط ویژه خود و احکام و فتاوی مورد نیاز خود را تأمین خواهد نمود.^۲ فقه حکومتی نیز منظری نوین است که با تأسیس انقلاب اسلامی و تأکیدات حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری بر حضور جدی فقه در شیوه نوین اداره اسلامی کشور، به روی دنیای فقاقت گشوده شده است.

فقه حکومتی، تفقهی است که ناظر بر ابعاد و زوایای حکومت اسلامی است. این تفقه در طول قرون متوالی فقاقت شیعی مطرح نمی شد و در مظان تحلیل و بررسی قرار نمی گرفت. لیکن بعد از برپایی نظام اسلامی و ضرورت اجرای احکام الهی که طریق و ابزار آن ساختار حکومت اسلامی است، ایجاب می نمود که فقه حکومتی تعریف شده و مباحث تفصیلی آن آغاز گردد و بابتی مفصل از ابواب فقاقت را در بر بگیرد.

فقه حکومتی چیست و مراد و منظور از این نوع تفقه چیست؟ در این بخش با استناد به بیانات مقام معظم رهبری و نیز حضرت امام (ره) این مفهوم، روشن و واضح خواهد گشت. حضرت امام (ره) که بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران و برپادارنده حرکت انقلابی مردم برای رسیدن به آرمان های الهی در قالب حاکمیت اسلامی است، بهتر از هر کسی می تواند زاویه نگاه خویش را درباره فقه و ارتباط آن با حکومت اسلامی تبیین و تشریح کند. ایشان در جایی از سخنان خود این گونه می فرمایند:

حکومت از نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.^۳

۱. مهدی مهریزی، نقد و نظر، س ۳، ش ۴، ص ۱۴۲.

۲. محمد حسن جعفری، اسلام و پژوهش های مدیریتی، س ۱، ش ۳، زمستان ۱۳۹۰.

۳. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۹۰.

معنای دیگری که مقام معظم رهبری با تفسیری متین از روایت امیرالمؤمنین علی (ع) آن را تبیین می‌کنند، این است که تفقه به مفهوم دریافت و درک حقیقت دین و شریعت و نیز تبیین آن حقیقت برای عموم مردم است. در این معنا فقیه کسی است که بتواند به دور از هواهای نفسانی و افراط و تفریط‌های شخصی هر آنچه را که دین الهی در مقام بیان آن است، استنباط نموده و در اختیار مردم بگذارد

همان طور که مشاهده می‌شود، حضرت امام حکومت را فلسفه عملی تمام فقه می‌دانند. در نگاه ایشان فقه اگر بخواهد خود را نمایان سازد در قالب حکومت نشان می‌دهد. با این معنا حتی فقه عبادی که در نگاه برخی احکام فردی محسوب می‌شود، نیز در قالب فقه حکومتی تعریف می‌گردد. مبنای چنین نگاهی تفسیر دقیقی است که از معنای نظام

و حاکمیت می‌شود. اگر به معنا و مفهوم نظام دقت گردد و نیز در اصطلاح ولایت تأمل ورزیده شود، روشن خواهد شد که ولایت امری نیست که فقط حوزه‌ای از زندگی انسان را بپوشاند و نسبت به سایر ابعاد بی تفاوت و بی نظر باشد. بلکه ولایت امر عام و شاملی است که تمام زوایا و اجزای زندگی بشری را که از آنها به فردی و اجتماعی تعبیر می‌شود، شامل می‌شود. وقتی چنین شد فقهی که در اختیار ولی فقیه قرار می‌گیرد نیز فقهی جامع‌الابعاد است و تمام حیطه‌های حیات انسان را پوشش می‌دهد. در مبنای فکری امام، انسان زندگی‌ای جدای از سایر افراد ندارد و زندگی او تقسیم به دو بخش خصوصی و جمعی نمی‌شود، بلکه هر دو حیطه در هم آمیخته و نسبتی تأثیری و تأثیری باهم دارند. از این رو فقه ناظر بر حکومت نیز به میزان عمومیت ولایت و حاکمیت، عمومیت پیدا کرده و شامل بر جمیع ابعاد خواهد بود.

مقام معظم رهبری، بیانی دارند که این نظر حضرت امام (ره) را تفسیر می‌کند:

امام بزرگوار، فقه شیعه را از دورانی که خود در تبعید بود، به سمت فقه اجتماعی و فقه حکومتی و فقهی که می‌خواهد نظام زندگی ملت‌ها را اداره کند و باید پاسخگوی مسائل کوچک و بزرگ ملت‌ها باشد، کشاند. این، یعنی نقطه مقابل آن آفتی که گفتیم تجر است.^۱

اداره نظام زندگی ملت‌ها، آن شمولیتی است که فقه به تبع امر ولایت و حاکمیت پیدا می‌کند. پس فقه حکومتی در این مبنا تعریفی خواهد داشت که تمام ابواب فقه را در بر گرفته و تبویب جدیدی از فقاقت را ایجاد خواهد کرد.



مقام معظم رهبری، در بیانات خویش اصرار بر پیاده‌سازی فقه اسلامی در بستر جامعه را دارند و تفسیری از ابعاد این فقه ارایه می‌دهند که می‌تواند تعریفی برای فقه اجتماعی اسلام یا فقه حکومتی قلمداد گردد:

ما اگر بخواهیم آنچه را باید عمل بشود در یک جمله خلاصه کنیم... ما باید فقه اسلامی را در جامعه پیاده کنیم... فقه اسلامی، مشتمل بر جوانبی است که منطبق بر همه جوانب زندگی انسان است: فردیاً، اجتماعياً، سیاسیاً، عبادیاً، نظامیاً، اقتصادياً فقه الله‌الاکبر این است. آن چیزی که زندگی انسان را اداره می‌کند - یعنی ذهن و مغز و دل و جان و آداب زندگی و ارتباطات اجتماعی و ارتباطات سیاسی و وضع معیشتی و ارتباطات خارجی - فقه است.^۱

در اینجا فقه را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که از آن فقط حکومتی بودن بیرون می‌آید و به نظر می‌رسد در نگاه ایشان، فقه به دو حوزه حکومتی و غیر حکومتی یا اینکه فردی و اجتماعی تقسیم نمی‌گردد. بلکه همان‌طور که نظام اسلامی و تشکیل حکومت برای تحقق احکام الهی است، فقه نیز فقط در دایره حکومت می‌تواند جریان داشته و جلوه پیدا کند.

فرضاً اگر کسی درباره احکام فقهی در دوره حاکمیت اسلام کار می‌کند، آن احکام را دو گونه می‌تواند مورد مطالعه و ملاحظه قرار دهد: یک‌طور احکام فقهی مربوط به اداره یک فرد، منهای این که این فرد در کجای عالم زندگی می‌کند. یک وقت هم انسان همین حکم فقهی را به عنوان بخشی کوچک یا بزرگ از چگونگی اداره یک جامعه بررسی می‌کند. اینها با هم متفاوت است. حتی در استنباط حکم فقهی هم تفاوت‌هایی به وجود می‌آید؛ حتی در مسئله طهارت و نجاست؛ حتی در مسائل شخصی. یک وقت به عنوان جزئی از مجموعه اداره‌کننده فرد و جامعه در حاکمیت اسلام مطرح می‌شود؛ یک وقت هم نه، مجرد از مجموعه اسلام و فقط به عنوان یک حکم که برای یک فرد مطرح است، می‌باشد.^۲

مقام معظم رهبری به روشنی زاویه ورود در فقه را از دو منظر مطالعه فردی و اجتماعی

۱. همان، ۱۳۷۰، ص ۴۶۸.

۲. همان، ۱۳۷۶، ص ۳۲.

توضیح داده و می‌فرمایند که نگاه اجتماعی به فقه در تمام استنباطات تأثیرگذار خواهد بود و حتی در مسئله طهارت و نجاست که بیشتر به عنوان امری شخصی تلقی می‌گردد، مؤثر می‌باشد. طهارت و نجاست در منظر فقه فردی، احکام و مسائلی جدای از فقه در منظر اجتماعی آن دارد و تفاوت این دو منظر نیز امری انکارناپذیر و مبرهن است. تفسیری که از فقه در مقیاس اجتماعی آن ارایه می‌کنند همان تفسیر متینی است که می‌تواند مبنای تعریف فقه حکومتی قرار بگیرد.

بنابر این فقه حکومتی، فقهی است که نه در مقام پاسخگویی به مسائل مستحدثه بلکه، در مقام ایجاد نظام اسلامی و بسط و تشریح تمام ابعاد حاکمیت اسلامی می‌باشد. فقه حکومتی فقه پاسخگو نیست و چنین فقهی همیشه در موضع انفعال از حوادث جهانی قرار دارد و نمی‌تواند در موازنه قدرت‌های بین‌المللی و صحنه نبرد حق و باطل، سهمی از مدیریت برای خود کسب کند. فقهی که حضرت امام (ره) با آن توانستند معادلات بین‌المللی را به نفع جهان اسلام مدیریت کنند، فقهی فعال و حادثه‌ساز بود. فقهی بود که برای مدیریت اسلامی جهان طرح و برنامه داشت و احکام هر موضوعی را در هویت حکومتی مشخص و روشن می‌نمود. چنین فقهی همیشه پیشرو و قائد است.

۳. ضرورت‌شناسی فقه حکومتی

پس از آنکه مقصود و مراد مقاله از فقه و فقه حکومتی روشن شد، نوبت آن است تا چرایی پردازش فقه حکومتی نیز تبیین گردد. در این مرحله بحث بر سر آن است که چرا باید به این موضوع پرداخت و چه ضرورتی متخصصین حوزه فقاقت را مجاب می‌سازد تا در این موقف، تأمل ورزیده و روشمندان و ضابطه‌مند به ترسیم زوایای فقه حکومتی بپردازند.

ضرورت‌شناسی همیشه از یک سو ناظر بر خلأها و آسیب‌شناسی‌های می‌باشد و از سوی دیگر ناظر بر اهداف و آرمان‌هایی است که در صورت تحقق موضوع مورد نظر، قابل وصول می‌باشند. با این وصف، ضرورت‌شناسی مورد نظر در پی آن است تا بررسی کند که اگر به فقه حکومتی پرداخته نشود چه مشکلات و آسیب‌هایی برای جامعه و نظام اسلامی ایجاد خواهد شد، پس عنوان آسیب‌شناسی برای این بخش از مقاله در نظر گرفته می‌شود.

۳.۱. آسیب‌شناسی فقدان فقه حکومتی

۳.۱.۱. لغویت تأسیس حکومت اسلامی؛ در بیانات و ارشادات بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (ره) در موافقی که به اثبات و تثبیت مسئله ولایت



فقیه می‌پرداختند بسیار دیده شده است که ایشان ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را اجرای احکام نورانی اسلامی می‌دانستند و فقدان حکومت را لغویت صدور احکام و آن را نیز لغویت و بی‌هدفی دین می‌دانستند که احتراز از این نتیجه، ضرورت ایجاد حاکمیت اسلامی را به خوبی روشن می‌سازد:

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشته است.^۱

و این نظر، تنها اختصاصی به حضرت امام نداشت بلکه قاطبه علما و فقه‌های شیعه بر این امر معتقد بودند که ماهیت احکام و قوانین نظام اسلامی، ماهیتی اجتماعی دارد و برای تحقق آن احکام نیاز به ساختاری است که حوزه جمعی زندگی افراد را پوشش دهد که همان حکومت می‌باشد. حضرت آیت‌الله بروجردی در این زمینه چنین می‌فرماید: هر آن کس که در قوانین اسلام و قواعد آن تتبع کند، خواهد دانست که اسلام دینی سیاسی، اجتماعی است و دستورات آن منحصر به عبادات شرعی برای تکامل افراد و سعادت آخرت نمی‌باشد، بلکه بسیاری از احکام آن مرتبط با اداره جامعه و تنظیم اجتماع است.^۲

حال با این وصف که فقه اسلام و به خصوص فقه اهل بیت (سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین) ناظر بر جریان اجتماعی و سیاسی حیات انسان‌هاست، حرکتی انقلابی آغاز شده و بعد از طی مبارزات طولانی چند ساله به نتیجه رسیده و به برپایی حکومت اسلامی منجر می‌گردد. در این موقعیت انتظاری که از حاکمیت می‌رود اجرای احکام نورانی و سعادت‌بخش اسلام در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نظام است. انتظاری که برآمده از حرکت خروشان ملت ایران بوده و شعار اصلی و آرمان محوری انقلاب بود و چندان هم بی‌جا نیست که این امر تبدیل به مطالبه‌ای ملی گردد. در صورتی که حرکت انقلاب اسلامی با هدف جریان‌سازی احکام اسلامی به مرحله حکومت اسلامی دست یابد، لیکن در عمل و عینیت از نسخه‌های غربی و شرقی در اقتصاد و فرهنگ و سیاست خویش استفاده کند، این روند موجبات لغویت تأسیس حکومت اسلامی را فراهم می‌سازد. تبیین فقه حکومتی - با تعریفی که گذشت - تنها مسیری است که می‌تواند از

۱. سید روح‌الله خمینی، همان، ص ۲۸.

۲. سید حسین بروجردی، البدر الزاهر فی صلاه الجمعة و المسافر، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۵۲.



مقام معظم رهبری (مدظله العالی): انسان از قبل از ولادت تا بعد از ممات، احوالی دارد و این احوال شامل احوال فردی و زندگی شخصی اوست و نیز شامل احوال اجتماعی و زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بقیه شئون اوست. تکلیف و سرنوشت همه اینها در فقه معلوم می‌شود. فقه به این معنا مورد نظر ماست که اسمش همان احکام فرعی است؛ استنباط احکام فرعی از اصول؛ این اساس حوزه‌هاست

رسیدن به نتیجه‌ای دهشتناک که در آن دوران‌های مختلف انقلاب اسلامی به یأس و ناامیدی رسیده و در شعارهای اولیه دچار شک، ابهام و تردید گردند، جلوگیری نموده و ممانعت به عمل آورد. نمی‌توان نسل کنونی انقلاب اسلامی را با برنامه‌های توسعه اقتصادی غرب که در اهداف خود با آرمان‌های الهی اسلام سرسبز دارد، پرورش داد و از او انتظار وفاداری و ایثار برای اهداف نظام

جمهوری اسلامی ایران را داشت. چنانکه اقتصاد اسلامی به عنوان برنامه معیشتی تدوین و ترسیم نگردد، نسخه بدل‌های دیگری هستند که آنها جایگزین خواهند بود. در دوره‌ای نسخه سوسیالیستی اقتصاد و در دوره‌ای دیگر نسخه سرمایه‌داری آن که هر دو با مبانی حقه اسلام در تعارض جدی قرار دارند. یکی از اندیشمندان حوزه اقتصاد اسلامی در این باره چنین می‌گوید:

می‌توانیم تبلور مبنای اصالت ماده را در جزء جزء تئوری‌های غرب و شرق ملاحظه کنیم و در یک کلمه نتیجه بگیریم که هیچ یک از تئوری‌های آنها مفید به حال مسلمین نیست. مسئله بر سر انتخاب نیست که در افکار و نظرات کینز، فریدمن، ساموئلسن و یا مارکس و لنین جست‌وجو کنیم تا هر چه خوب بود برگزینیم. هر نکته‌ای که آنها گفته‌اند قاعداً باید در رابطه و منسجم با مبانی فکری‌شان باشد و لذا مهره نامناسبی برای تنظیم امور اقتصادی مسلمین خواهد بود. این مسئله یا جای افکار کینز و ساموئلسن و لنین است یا جای شیخ الطائفه، شیخ مرتضی، آخوند خراسانی و سایر علمای عظیم‌الشان شیعه.^۱

وقتی که نمی‌توان با برنامه‌های غربی و شرقی همزیستی داشت و تأمین دنیا و آخرت نمود، روشن است که باید فقه شیعی وارد میدان شده و تمام نوآوری‌های خود را در عرصه حکومتی برای آرایه‌الگوهای ناب اسلامی طرح کند. مقام معظم رهبری در کلامی، ضرورت توسعه فقاقت را در حوزه اقتصاد و معیشت این گونه تشریح می‌نماید:

۱. مسعود درخشان، نظام‌های اقتصادی، قم، مؤسسه فجر ولایت، ۱۳۸۷، ص ۲۶۲.



«فقه» که کار اصلی ماست، به زمینه‌های نوظهور گسترش پیدا نکرده، یا خیلی کم گسترش پیدا کرده است. امروز، خیلی از مسائل وجود دارد که فقه باید تکلیف اینها را معلوم کند؛ ولی معلوم نکرده است. فقه، توانایی دارد؛ لیکن روال کار طوری بوده است که فاضل محقق کار آمد، به این قضیه نپرداخته است؛ مثل قضیه پول. اصلاً پول چیست؟ درهم و دینار که این همه در ابواب مختلف فقهی - مثل زکات و دیات و مضاربه - اسم آنها آمده، چیست؟ باید به موضوع درهم و دینار پرداخت و باید تکلیف آن روشن شود. خیلی راحت است اگر ما عملیات بانکی - غیر از مسئله پول - و ودیعه‌گذاری‌ها را تحت عنوان قرض و آن هم قرض ربوی بگذاریم و دورش را خط بکشیم! آیا جای این نیست که قدری بیشتر در عمقش فرو برویم و ببینیم که آیا واقعاً قرض است یا خیر. ما در بانک پول می‌گذاریم و به بانک قرض می‌دهیم؛ بانک از ما قرض می‌گیرد. چه کسی این را قبول دارد؟ شما در بانک ودیعه می‌گذارید؛ قرض که به او نمی‌دهید. از این قبیل مسائل زیاد است.^۱

مسئله اقتصاد اسلامی، یکی از ابعاد فقه حکومتی است و در یک ارتباط منسجم میان این موضوع با سایر موضوعات حکومتی است که فقه حکومتی شکل گرفته و تدوین می‌گردد. فقه حکومتی، فقهی ناظر بر حاکمیت نیست که فقط درباره سطوح و زوایای رهبری نظام سخن بگوید، بلکه دایره‌المعارفی است که در یک شبکه منضبط و منطقی تحقیقاتی تمام موضوعات حکومتی را گردآورده و استنباطات و برداشت‌های فقهی ناظر بر آنها را تبیین می‌نماید.

یکی از اندیشمندان حوزه فقه زنان، درباره ضرورت تدوین فقه جامع‌نگر اجتماعی این گونه نظر می‌دهد:

در شرایط استقرار جمهوری اسلامی، سخن از الگوهای اجتماعی دینی، تنها به بعد فقهی یا کلامی محدود نماند، بلکه به یک الزام عملی در حوزه مدیریت و برنامه‌ریزی کشور تبدیل گشت. هر چند در سال‌های آغازین انقلاب، کسانی که دارای نگرش‌های سنتی‌تر بودند، همچنان بر اجرای احکام فقهی در قالب وضع قوانین و مقررات شرعی و بدون توجه به زیرساخت‌ها و مناسبات اجتماعی لازم‌ایصرار می‌ورزیدند، ولی به

۱. سید علی خامنه‌ای، نرم‌افزار ولایت، ۱۳۷۴، ص ۱۲۳.

تدریج نارسایی این روش در بخش‌های حقوقی، سیاسی و اقتصادی خود را نشان داد. همچنین این کاستی خود را در حوزه مسائل زنان، نمایان ساخته است و روز به روز شاهد نابسامانی‌های خانوادگی و اجتماعی آن هستیم.^۱

بیان فوق، ضرورت تدوین فقه جامع اجتماعی را از الزامات مدیریت دینی نظام اسلامی می‌داند و این همانی است که چند سطر پیش‌تر بر آن تأکید می‌شد که چنانچه تدوین چنین فقهی به تأخیر بیفتد مسلمانان در داخل ساختمان بیگانه باید سکنی گزینند و به آداب آنان زندگی کنند.

مقام معظم رهبری درباره الزامات مدیریتی و اینکه تئوری‌ها منزلت بسیار مهمی در مدیریت جامعه دارند و هر مدیری باید نظریات مورد تأیید خود را به همراه داشته باشد و اگر صحنه از نظریه‌پردازی اسلامی خالی باشد، تئوریسین‌های دیگر جای آن را خواهند گرفت چنین می‌گویند:

آن حقیقت اول که گفتیم نظام مستظهر به حوزه‌های علمیه است، به خاطر این است که نظریه‌پردازی سیاسی و نظریه‌پردازی در همه جریان‌های اداره یک ملت و یک کشور در نظام اسلامی به عهده علمای دین است. آن کسانی می‌توانند در باب نظام اقتصادی، در باب مدیریت، در باب مسائل جنگ و صلح، در باب مسائل تربیتی و مسائل فراوان دیگر نظر اسلام را ارایه بدهند که متخصص دینی باشند و دین را بشناسند. اگر جای این نظریه‌پردازی پر نشد، اگر علمای دین این کار را نکردند، نظریه‌های غربی، نظریه‌های غیر دینی، نظریه‌های مادی جای آنها را پر خواهد کرد. هیچ نظامی، هیچ مجموعه‌ای در خلأ نمی‌تواند مدیریت کند؛ یک نظام مدیریتی دیگری، یک نظام اقتصادی دیگری، یک نظام سیاسی دیگری که ساخته و پرداخته اذهان مادی است، می‌آید جایگزین می‌شود؛ همچنان که در آن مواردی که این خلأها محسوس شد و وجود داشت، این اتفاق افتاد.^۲

در همین بخش می‌توان موضوع بسیار مهم تحول در علوم انسانی را نیز پیش کشید و آن را یکی از چالشی‌ترین مسائل نظام اسلامی دانست. موضوعی که امر مدیریت جامعه

۱. محمد تقی سبحانی، حکومت/اسلامی، س ۱۳، ش ۱۲.

۲. سید علی خامنه‌ای، نرم‌افزار ولایت، ۱۳۸۹، ص ۱۸۶.

اسلامی را بر عهده دارد، لیکن آبشخور و ریشه آن در فرهنگی معارض با فرهنگ نظام اسلامی است. چنین بهره‌برداری‌ای از علوم انسانی در مدیریت کشور، ناشی از فقدان و عدم حضور جدی تفقه جامع دینی در ابعاد مدیریتی جامعه می‌باشد. زهر آگین بودن علوم انسانی برای امر مدیریت، تعبیری است که مقام معظم رهبری بر آن تأکید داشته و اصرار بر تحول در علوم انسانی از جمله اهتمامات ویژه ایشان می‌باشد که ریشه در دغدغه مدیریت سعادت‌مند نظام اسلامی دارد:

اینکه بنده درباره علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانش‌های ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه‌ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رایج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رایج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت می‌شوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می‌گیرند. حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظف‌اند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازی‌های گوناگون.^۱

تنها راه عملی مقابله با سمومات و آفات علوم انسانی غربی، ارایه الگویی بر اساس فقه جعفری می‌باشد که تکلیف مدیریت را در ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی روشن نماید و اجازه ندهد که از باب اضطرار پای تئوری‌های الحادی غربی به جامعه اسلامی باز شود.

۳.۱.۲. توسعه سکولاریسم پنهان در حوزه‌های علمیه؛ در فقدان تدوین فقه حکومتی و پرداختن به اجزای نظام اسلامی از منظر فقاقت، می‌توان یکی از آسیب‌ها را نفوذ و ریشه‌دوانی سکولاریسم پنهان در بنیان‌های عقیدتی و معرفتی نظام دانست. چنانچه روند بی‌تفاوتی بخشی از حوزه‌های علمیه به اندیشه تقوم سیاست و دیانت در اسلام، به صورتی بسیار آرام تداوم یابد و با سکوت و بایکوت این اندیشه از طریق مطرح نکردن موضوعات اجتماعی و حکومتی در محافل علمی استمرار پیدا کند، حتماً عقیده کهنه تضاد دین و سیاست که با تشکیل نظام اسلامی به محاق رفته بود، زنده شده و به وجاهت

۱. همان، ص ۱۸۶.

در دوره‌ای از تاریخ اندیشه اسلامی بعد از انقلاب اسلامی ایران، برخی روشنفکران متأثر از عرف غرب مدرن، به رویکردی در حوزه فقهت رسیده بودند که آن را فقه پویا می‌نامیدند. مقام معظم رهبری به این عنوان اشاره نموده و فقه سنتی و روش مند حوزه را که به روش جواهری مشهور و معروف است، پویا دانسته و آن را پاسخگوی حوادث دوران غیبت می‌داند

جایگاه دست خواهد یافت. زمانی که مدعیان اجرای احکام الهی نتوانند برنامه خود را عملیاتی کنند و در عینیت ظاهر سازند، واضح است که مخالفین تشکیل حکومت اسلامی نسبت به این نقیصه جرئت یافته و آن را دلیلی بر نارسایی اندیشه عمیق ولایت مطلقه فقیه خواهند دانست.

معضل جدایی دین از سیاست، ریشه‌ای تاریخی در ذهنیت حوزه‌های علمیه دارد و اندیشه‌ای غلط است که حضرت امام(ره)

بارها نسبت به این معضل بزرگ اشاره نموده و حساسیت خود را ابراز داشته‌اند:

مؤسسات تبلیغاتی استعماری و سوسه کرده‌اند که دین از سیاست جداست. روحانیت نباید در هیچ امر اجتماعی دخالت کند. فقها وظیفه ندارند بر سرنوشت خود و ملت اسلام نظارت کنند. متأسفانه عده‌ای باور کرده و تحت تأثیر قرار گرفته‌اند و نتیجه این شده که می‌بینیم. این همان آرزویی است که استعمارگران داشته‌اند و دارند و خواهند داشت.^۱

چنین اندیشه‌ای در کمین قصور یا تقصیراتی است که مدافعان اندیشه همراهی سیاست و دیانت، به آنها دچار خواهند شد. عدم جدیت در تدوین فقه حکومتی سبب خواهد شد تا نسخه‌های برآمده از اقتصاد مدرن، مدیریت معیشتی جامعه را بر عهده گیرند و این امر نیز به دنبال خود بحران‌های اجتماعی حاصل از نگاه اصالت سرمایه را ایجاد خواهد نمود که شکاف طبقاتی، تجمع ثروت در نقاط معدود و محدود، افزایش فاصله فقیر و غنی و نیز انزای فرهنگ ایثار و فداکاری و حاکمیت اندیشه سودجویی و تغییر در سبک زندگی به سمت مدرنیته، از تبعات آن می‌باشد. بحران حاصل از سرمایه‌داری، امری است که تمام کشورهای تابع این نگاه اقتصادی را در بر خواهد گرفت و هیچ دولتی از این امر مستثنی نیست. مقام معظم رهبری در این زمینه این گونه فرمایش می‌کنند:

امروز همه دنیا شاهدند که سیستم سرمایه‌داری غرب، چقدر در مقابله با حوادث و بحران‌ها توخالی و ناتوان است. خود این سیستم بحران آفرین

۱. سید روح‌الله خمینی، همان، ص ۱۴۳.



است و وقتی بحران به وجود می‌آید، از خودش نمی‌تواند دفاع کند. این سیستم اقتصادی غرب است که همه افتخارشان به این سیستم اقتصادی بوده است؛ اقتصاد سرمایه‌داری. و سعی داشته‌اند این سیستم را به هزار شیوه و هزار زبان، به عنوان نسخه منحصر به فرد اقتصاد، به ملت‌ها تحمیل کنند.^۱

موضوعی تحت عنوان «آخوند حکومتی» که بعد از انقلاب اسلامی، شیوع پیدا کرده است از مواردی است که حکایتگر اندیشه پنهان سکولاریسم است و در میان کسانی که تمایل به حضور در صحنه‌های ارزشی انقلاب را ندارند از رونق خاصی برخوردار است. این عنوان نوعی بار مثبت برای کسانی دارد که از حکومت و سیاست به دور هستند و هیچ خدمت‌رسانی نسبت به نظام مقدس جمهوری اسلامی ندارند. چنین مفهومی اگر ادامه داشته باشد و به حقانیت برسد به گونه‌ای که اغلب به این باور برسند که کسانی که از حکومت جدا هستند و دین را بدون شائبه‌های سیاسی و حکومتی در اختیار مردم می‌گذارند صداقت دارند و آنها مورد اطمینان می‌باشند، نتیجه این خواهد بود که حاکمیت از پشتیبانی قشر علمی دینی خود محروم مانده و در سرایشی بحران حیات و ممات قرار می‌گیرد:

دیگری طرح موضوع آخوند حکومتی است؛ تقسیم آخوند به حکومتی و غیر حکومتی. هدفشان از طرح این دو مفهوم انحرافی و غلط این بود که اولاً نظام اسلامی را از پشتوانه عظیم فکری و نظری و استدلالی و علمی علمای دین محروم کنند؛ ثانیاً روحانیت مسئول را، روحانیت انقلابی را، روحانیت حاضر در صحنه را که در مقابل دشمنی‌ها سینه سپر کرده است، به خیال خودشان منزوی کنند، بدنام کنند. یعنی آخوند یک نوعش حکومتی است، که این بد است، منفی است، ضارزش است؛ یک نوعش غیر حکومتی است، که این مثبت است، این منزه است.^۲

تعبیر «آخوند حکومتی» نشانه‌ای است از تلاشی پنهان و موزیانه که در مواقف گوناگون خود را بروز داده و زهر خود را می‌ریزد. حرکتی منافقانه که در مواجهه با نظام اسلامی دائماً در صدد القای یأس از تحقق آرمان‌های نظام اسلامی و ایجاد شبهه در موفقیت‌های کنونی کشور در صحنه‌های داخلی و بین‌المللی می‌باشد.

۱. سید علی خامنه‌ای، نرم‌افزار ولایت، ۱۳۸۸، ص ۴۸.

۲. همان، ۱۳۸۹، ص ۱۸۵.

مقام معظم رهبری در تبیین نسبت میان اجرای احکام الهی و سعادت‌مندی مردم مسلمان و نیز مقاومت مردم در مقابله با توفان‌های مختلف سیاسی و اقتصادی، این گونه فرمایش می‌کنند:

اگر ما بخواهیم سعادت این مردم را تأمین کنیم، باید در اجرای احکام الهی کوشا باشیم. سعادت دنیا و آخرت مردم در اجرای احکام الهی و اسلامی است. این آن چیزی است که می‌تواند کشور و ملت ما را به آرمان‌های والا و برجسته خود برساند. این آن چیزی است که می‌تواند این کشور را در مقابل مطامع روزافزون قدرت‌های بزرگ مصونیت بخشد. این آن چیزی است که می‌تواند این ملت را با همان ایمان و شوری که در پیروزی انقلاب و دوران جنگ تحمیلی و در همه توفان‌ها نشان داد، در صحنه نگه دارد. آن عاملی که می‌تواند ملت ایران را - با فقدان بسیاری از تجهیزات - که قدرت‌های بزرگ از آن برخوردارند - این طور محکم و باثبات نگه دارد، ایمان دینی است. باید ایمان دینی را در مردم حفظ کرد تا این مردم بتوانند مقاومت خود را حفظ کنند و بایستند و از مسئولان پشتیبانی کنند و در مقابل خطرهای سینه سپر نمایند.^۱

مقاومت در برابر شبهات فرهنگی و اعتقادی که عمدتاً ناشی از تشکیک در کارآمدی نظام اسلامی است، زمانی بی‌اثر خواهد بود که نظام با اجرای احکام الهی اسلام، عدالت را در تمام شئون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن پیاده نموده و مدلی از حاکمیت اسلامی را به نمایش بگذارد تا در مقابل مدل‌های برساخته اندیشه بشری به ناکارآمدی متهم نگردد. اثبات کارآمدی نظام اسلامی خود، بزرگترین دلیل بر حقانیت تفکر ناب ولایت مطلقه فقیه خواهد بود که چه خوب گفته‌اند: ادل الدلیل علی امکان الشیء و وقوعه. یا اینکه «مشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید».

یکی از پژوهشگران حوزه فقهات حکومتی درباره ارتباط فقه حکومتی با موفقیت‌های نظام اسلامی چنین می‌نویسد:

موفقیت فکری و اجرایی حکومت اسلامی در عرصه‌های مختلف در گرو سامان یافتن فقه حکومتی است. اگر منظومه‌ای فقهی و تشریعی که اصول و فروعش سازگار باشد و تئوری‌ها و روش‌ها و دستورالعمل‌هایش با یکدیگر همخوانی داشته باشند شکل گیرد بسیاری از بن‌بست‌ها از

میان می‌رود. فاجعه زمانی است که بگوییم: حکومت اسلامی بر پایه فقه موجود در رساله‌های عملیه خواسته مردم است.^۱

۳.۱.۳. ناامیدی مسلمانان از تشکیل نظام اسلامی؛ یکی دیگر از مشکلاتی که در صورت عدم تدوین و تنظیم فقه حکومتی در گستره حقیقی آن، پیش خواهد آمد، دلسردی مسلمانانی است که دلبسته آرمان‌ها و پیروزی‌های دولت جمهوری اسلامی ایران می‌باشند. از بدو تأسیس نظام اسلامی تاکنون، نگاه همه مسلمانان و آزادی‌خواهان به این حکومت و ظفر و پیروزی‌های آن بوده و هست. قدرت‌نمایی دو جبهه الحادی شرق و غرب، فطرت عالمیان را به ستوه آورده بود و آنان به دنبال جبهه سومی بودند که حقیقتاً پیامی آسمانی و برنامه‌ای ملکوتی برای سعادت دنیوی و اخروی آنها داشته باشد و زمانی که ندای ایران اسلامی برای تحقق کلمه الله به آسمان برخاست، گوش فطرت‌ها تیز شده و دلدادگان امر الهی به این سمت متوجه شدند و بعد از پیروزی این حرکت انقلابی، امیدها دوباره احیا شده و آرزوها به مرز وقوع نزدیک گشت. مقام معظم رهبری درباره تأثیرگذاری اندیشه نظام دینی بر بیداری اسلامی چند سال اخیر، چنین فرمایش می‌کنند:

برادران و خواهران! دشمن که می‌گوید «انقلاب به وسیله انقلابیون صادر می‌شود»، اشتباه و غلط مضاعف می‌کند. دوبار غلط می‌کند. اشتباه اول آنها اینجاست که نظام جمهوری اسلامی، در صدد صادر کردن هیچ چیز نیست. نظام جمهوری اسلامی دارای حقیقتی است که همان انقلاب است. این ملت، حقیقت انقلاب را به وجود آورد و نظام جمهوری اسلامی، تجسم انقلاب است. اشتباه دوم این است که تفکر انقلاب و پیام انقلاب که پیام آزادی و بیداری است، احتیاج به صادر کردن ندارد. مگر لازم است کسی این مفاهیم را صادر کند؟! خوب؛ یک حرف و حقیقتی است که ملت‌ها از آن بی‌خبرند. وقتی مواجه شدند و تجربه موفق جمهوری اسلامی را دیدند، قهراً درس می‌گیرند. لازم نیست به ملت‌ها گفته شود که «شما هم بیایید این‌طور عمل کنید». ملت‌ها، نظام جمهوری اسلامی، انقلاب، موفقیت‌های این ملت و عزت ایران و اسلام را می‌بینند و درس می‌گیرند. امروز بیداری اسلامی در کشورهای گوناگون و بیداری روح معنویت در سرتاسر جهان، مروهون

۱. مهدی مهریزی، همان.

انقلاب اسلامی است.^۱

وقتی بیداری اسلامی در سطح منطقه، مروهون مقاومت‌ها و ایستادگی‌های نظام اسلامی باشد، طبیعی است که از چنین نظامی باید انتظار داشت تا نمونگی خود را برای سایر امت‌های مسلمان تحفظ نماید و سعی بر آن داشته باشد که از صدور پیام انقلاب به صدور برنامه و نرم‌افزار انقلاب منتقل گردد و مدلی از حکومت‌داری اسلامی را پیش چشم مسلمانان آزادی‌خواه بگشاید. چنانچه نظام اسلامی ایران در ارایه مدل جامع دینی کوتاهی نماید و یا اینکه نتواند آن پیام و شعار و ادعای اولیه خویش را به برنامه حکومت‌داری تبدیل نماید، زمینه‌ای خواهد بود برای شکست بیداری اسلامی در منطقه و انتقال این امر به دامن غرب که تحت عنوان دموکراسی و اقتصاد سرمایه‌داری از آن حوادث پشتیبانی‌تئوریک نمایند. اگر مدل مردم‌سالاری دینی که در تفقه جامع دینی به دست می‌آید، در اختیار امت اسلامی قرار نگیرد مدل‌های نخ‌نماشده دموکراتیک جایگزین خواهد بود.

جمع‌بندی ضرورت‌شناسی و آسیب‌شناسی

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان آسیب‌های وارده از ناحیه فقدان فقه حکومتی را به عرصه‌های بین‌الملل و داخلی تقسیم نموده و نیز برخی از موارد را سیاسی و برخی دیگر را فرهنگی دانست. در نهایت همه آسیب‌های مورد بحث، توان آن را دارند که حقانیت نظام اسلامی را به چالش کشیده و آن را در شعارها و ادعاهایش بازخواست نمایند و همین امر در ضرورت جدی گرفتن مسئله «فقه حکومتی» کفایت می‌کند. شاید اگر کسی از زاویه‌ای دیگر تحلیل و بررسی نماید آسیب‌ها و مشکلات دیگری را ترسیم کند، لیکن بیان آسیب‌ها هدف و غایت این نوشتار نیست، بلکه تبیین ضرورت فقه حکومتی غرضی است که برای آن این مقاله نگاشته می‌شود و این مسیر نیز لابد از تصویرسازی آسیب‌ها می‌باشد.

در ادامه این بخش به صورت مختصر به پیشنهادها و توصیه‌هایی که مقام معظم رهبری در امر توسعه و تکامل فقاقت دارند، اشاره‌ای خواهد شد تا اینکه گامی کوچک در رفع موانع و تسریع حرکت فقهی جامعه اسلامی محسوب گردد.

۱. سید علی خامنه‌ای، نرم‌افزار ولایت، ۱۳۷۴، ص ۴۵.

امام خمینی (ره): حکومت از نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است

۴. راه کارها و پیشنهادات در توسعه فقاہت شیعه

همان طور که گفته شد، برای این بخش از مقاله به نکاتی که مقام معظم رهبری برای تکامل تفقه جامع دینی پیشنهاد نموده‌اند، اشاره خواهد شد.

بیانات ایشان را می‌توان در چند سرفصل طبقه‌بندی نمود؛ بخشی که توصیه‌های نرم‌افزاری و فکری می‌باشد که در باب ضرورت توسعه فقاہت و نیز ترسیم دامنه فقاہت گفته شده است،^۱ بخشی که توصیه‌های سخت‌افزاری و ساختاری می‌باشد که راه‌های پیگیری امر تحول در فقاہت را نشان می‌دهد.

در این بخش به توصیه‌های سخت‌افزاری و ساختاری بیانات مقام معظم رهبری پرداخته خواهد شد.

۴.۱. تخصصی شدن علوم حوزوی و توسعه مراکز تخصصی حوزه علمیه قم

یکی از راه‌هایی که مقام رهبری برای تحول در امر فقاہت پیشنهاد می‌کند، توسعه تخصص‌ها و ایجاد ساختارها و تشکیلاتی برای ساماندهی تخصص‌های حوزوی است. یعنی باید با تأسیس مراکز تخصصی امر تخصص در رشته‌های گوناگون حوزوی و علوم دینی را مدیریت نمود و این مسئله خود می‌تواند زمینه‌ای باشد بر تمرکز ویژه در فقاہت و تکامل دانش فقاہت به موضوعات جدید و کثیر اجتماعی:

حوزه باید به سمت تخصصی شدن پیش برود. خوشبختانه الان کارهایی شده و اقدامات مقدماتی انجام گرفته است؛ اما باید جدیت بیشتری بشود و زمان‌بندی صورت گیرد... تاکنون دو رشته تخصصی در قم به وجود آمده، که ظاهراً یکی تفسیر است و یکی کلام؛ لیکن این مقدار که در گوشه‌ای دو رشته تخصصی با دو نفر استاد به وجود بیاید، کافی نیست. البته این به عنوان قدم اول، کار خوبی است، لیکن بایستی تخصصی شدن در حوزه جدی گرفته بشود. با این سطح وسیع و کار عظیمی که وجود دارد، حتی خود فقاہت معاملات و عبادات را تخصصی کنند. درست است که اینها به کار هم می‌خورند و هر کدام ممکن است

۱. مانند نکاتی که ایشان در باب ضرورت موضوع‌شناسی عالمانه و فقیهانه دارند و نیز بیاناتی که در باب تأثیر موضوع‌شناسی قوی در فهم فقهی دارند.

تنها راه عملی مقابله با سمومات و آفات علوم انسانی غربی، ارایه الگویی بر اساس فقه جعفری می باشد که تکلیف مدیریت را در ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی روشن نماید و اجازه ندهد که از باب اضطرار پای تئوری‌های الحادی غربی به جامعه اسلامی باز شود

در دیگری اثر بگذارند، اما در عین حال هر کدامی خودش یک کار جداگانه است که می تواند یک متخصص داشته باشد. اصول و فقه و ابواب مختلف فقه و تخصص و درجات تخصص و روش های دیگر را باید در حوزه جدی گرفت.^۱

مقام معظم رهبری حتی دایره فقاقت را نیز در تخصص به دو قسمت معاملات و عبادات تقسیم می نمایند و تا این حد بر تخصصی شدن علم فقه اهتمام دارند و این نکته نشان دهنده آن است که

تأسیس مراکز تخصصی در پیشبرد دامنه علم بسیار مؤثر می باشد.

تخصصی شدن فقاقت به دایره فقه حکومتی نیز کشیده شده و نخبگان حوزوی را بر آن خواهد داشت تا به صورت ویژه بر این امر همت ورزند و تشکیلات جدیدی را برای آن در نظر بگیرند. در استمرار موضوع تخصصی شدن، اولین ثمرات آن را راه اندازی درس های خارج قوی استدلالی می توان دانست که خود یکی از پشتوانه های تئوریک ضروری برای ایجاد ساختارهای مفید و مؤثر فقهی محسوب می شود. مقام معظم رهبری در توصیه معروف خویش در موضوع فقه حکومتی این امر را مورد عنایت قرار دادند:

البته من همین جا عرض بکنم که نیاز ما به کرسی های بحث آزاد فقهی در حوزه قم - که مهمترین حوزه هاست - برآورده نشده است. من این را الان اینجا عرض می کنم - آقایانی هم از قم اینجا تشریف دارید - این نیاز برآورده نشده. در قم باید درس های خارج استدلالی قوی ای مخصوص فقه حکومتی وجود داشته باشد تا مسائل جدید حکومتی و چالش هایی را که بر سر راه حکومت قرار می گیرد و مسائل نو به نو را که هی برای ما دارد پیش می آید، از لحاظ فقهی مشخص کنند، روشن کنند، بحث کنند، بحث های متین فقهی انجام بگیرد.^۲

ساختار درس خارج فقه در حوزه علمیه، ساختاری ریشه دار و سنتی است که خود می تواند محمل تولید علم و پیشرفت امر فقاقت باشد و تأکید مقام معظم رهبری بر این ساختار نیز از این باب است که رهیافتی جدید است به دنیای فقاقت و چاره ای نیست

۱. سید علی خامنه ای، نرم افزار ولایت، ۱۳۷۰.

۲. همان، در جمع اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۰.

مگر اینکه ابتدا در درس‌های خارج فقه و اصول چنین مسئله مهمی پیگیری شود. حضرت آیت‌الله محسن اراکی که خود یکی از مدرّسین درس خارج فقه حکومتی می‌باشند در این باره چنین می‌گویند:

درس فقه حکومتی در حال حاضر که حکومت اسلامی برپا شده است از ضروری‌ترین درس‌هایی است که حوزه باید مورد اهتمام قرار دهد. در گذشته که حکومت اسلامی نداشتیم پرسش‌های مربوط به فقه حکومتی وجود نداشت اما امروز با تأسیس حکومت اسلامی، پرسش‌های حکومتی از ضروری‌ترین پرسش‌های در انتظار پاسخ است.^۱

۴.۲. راه‌اندازی مجله وزین فقهی

یکی دیگر از راه‌کارهایی که پیشنهاد مقام معظم رهبری است، استفاده از ظرفیت رسانه‌ای در قالب مجلات علمی - تخصصی می‌باشد. در این قالب می‌توان نوآوری‌های فقهی را در معرض دید همگان قرار داد و بخش عمده‌ای از جامعه تخصصی فقه را از مسائل جدید و تحقیقات بدیع و حادث مطلع ساخت. ایشان در این باره چنین می‌گویند: ما یک مجله علمی فقه لازم داریم که مباحث فقهی را با زبان علمی فقه یعنی زبان عربی بیان کند. اگر کسی هم خواست فارسی بنویسد، می‌نویسد؛ اما زبان اصلی مجله باید عربی باشد. محققان یک مجله فقه تهیه کنند و در آن مقاله بنویسند؛ یکی از فضایی آبرومند هم یکی از درس‌هایش را تعطیل کند و بیاید مسئولیت این مجله را به عهده بگیرد. مگر فایده این مجله برای پیشبرد فقه اسلام، کمتر از فایده آن درس است؟ محققان، بزرگان و فضلا، موضوعات جدید فقهی را بنویسند؛ تحقیق کنند؛ نقد کنند؛ فقه را پیش ببرند و دنیا را از فقه شیعه آگاه کنند.^۲

در بیان ایشان چندین نکته مهم وجود دارد که هر کدام می‌تواند موضوع بحثی مفصل باشد که یکی از این موارد، استفاده از زبان عربی برای مجله می‌باشد. این نگاه، نگاهی تخصصی به زبان علم است. زبان علم در حوزه علوم دینی زبان عربی است که در آن ساحت، علوم دینی اعم از فقه، فلسفه و کلام، رشد و نضج پیدا کرده‌اند و تأکید ایشان بر این امر خود حاکی از دقت در محوریت زبان علم می‌باشد. مجله وزین فقهی باید تمام

۱. محسن اراکی، پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله اراکی، مصاحبه با نشریه خط.

۲. سید علی خامنه‌ای، نرم‌افزار ولایت، ۱۳۷۰، ص ۴۷۶.

مقاومت در برابر شبهات فرهنگی و اعتقادی که عمدتاً ناشی از تشکیک در کارآمدی نظام اسلامی است، زمانی بی اثر خواهد بود که نظام با اجرای احکام الهی اسلام، عدالت را در تمام شئونات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن پیاده نموده و مدلی از حاکمیت اسلامی را به نمایش بگذارد تا در مقابل مدل‌های برساخته اندیشه بشری به ناکارآمدی متهم نگردد

همگان بگشایید.

۴.۳. تشکیل مجمع فقهی اهل بیت (سلام الله علیه اجمعین)

از دیگر راه کارهای مشخص مقام معظم رهبری در باب توسعه فقهات، تشکیل و راه اندازی مجمع تحقیقات فقهی است. ایشان در جمع اعضای کنگره جهانی اهل بیت (سلام الله علیه اجمعین) این موضوع را مطرح کرده و بر راه اندازی آن تأکید ورزیدند:

ما بعداً به یک مجمع دروس فقهی احتیاج داریم که بایستی ان شاء الله در کنار این کنفرانس ایجاد بشود. این کنفرانس باید هر چند وقت یکبار تشکیل بشود؛ اما در کنار آن، باید یک مجمع تحقیقات دروس فقهی به وجود بیاید. این کارهایی که بعضی از کشورهای دیگر می کنند، کارهایی است که اصلاً کار ماست؛ یعنی آنها ظرفیتش را ندارند. این مباحث فقهی که در دنیا مطرح است و باید حل فقهی بشود، اگر بتواند از لحاظ علمی در جایی در دنیا حل بشود، آنجا ایران است. جاهای دیگر واقعاً حل نمی شود؛ آقایان این را بدانند. از لحاظ علمی، یعنی از لحاظ فن فقهات و توانایی قدرت استنباط از کتاب و سنت، رب النوع آن اینجا پیش ماست؛ انبارش ایران است.^۱

مجمع فقهی باید محل تجمع اهل اندیشه و تفکر باشد و تمام کسانی را که در حوزه فقهات دارای نظر و ایده می باشند را جمع نموده و در مدیریتی روشن به بارنشتن

الزامات فرآیند تفقه را رعایت کند که یکی از آنها زبان علم فقه است که زبان عربی است. در هر صورت تأسیس مجله فقهی می تواند آینه ای باشد برای انعکاس تلاش ها و پژوهش ها و شبکه ای حداقلی از تحقیقات در آن راه بیفتد که اساتید و فضلا را در فضایی مجازی و غیر مستقیم گرد هم آورده و به مباحثات و تأملات گروهی وادارد و این امر می تواند چشم اندازی از آینده ای روشن در علوم دینی مختلف بالاخص فقه پیش روی

تفکرات بدیع و دقیق فقهی را به نمایش بگذارد. مقام معظم رهبری در موقفی دیگر به تبیین بیشتر این موضوع می‌پردازند و این گونه فرمایش می‌کنند:

از چیزهایی است که حوزه را زنده خواهد کرد و آن نتایج، مترتب خواهد شد. باید برای فقه و کلام و علوم عقلی، مجمع‌هایی تشکیل شود و مثلاً برای فقه، مجمع بررسی مباحث تازه فقهی مرکب از هفت، هشت، ده نفر طلبه فاضل ایجاد شود و اینها مرکزی داشته باشند و جلساتی تشکیل دهند و سخنرانی‌های فقهی بگذارند تا هر کس هر خطابه و مطلب و فکر جدیدی در فلان مسئله فقهی دارد- از طهارت تا دیات، کوچک و بزرگ- به آنجا بیاورد و آنها نگاه کنند؛ اگر دیدند ارکانش درست است (نه اینکه خود حرف درست باشد) و متکی به بحث و استدلال طلبگی است و عالمانه طرح شده است، آن را در فهرست بنویسند و در نوبت بگذارند تا اینکه آن فرد، روزی بیاید و در حضور جماعتی که اعلان می‌شود خواهند آمد، سخنرانی کند و آن مسئله را آزادانه تشریح نماید و یک عده هم آنجا اشکال کنند.

کلام فوق، جزئیات یک مجمع فقهی را ترسیم می‌نماید که در آن فاضلان و اساتید حاضر گردند و عقاید و آرای فقهی خود را در آزادی مبتنی بر اخلاق و منطق تشریح کنند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

غرض از بررسی فقه حکومتی در بیانات مقام معظم رهبری، این بود که روشن گردد که نظام اسلامی در دوران حساس خویش، نسبت به طرح این موضوع بسیار نیازمند بوده و این از جمله هدایت‌های داهیهانه مقام رهبری است که جریان فکری حوزوی را به سمت این موضوع رهنمون ساختند. مدیریت ولایی نظام در رصد آرمان‌ها و اهداف عالی نظام اسلامی به این نتیجه می‌رسند که الزاماً راه دستیابی به آن اهداف، ارایه الگویی برتر از تعالیم و حیانی اسلام است. چنانچه این امر به سامان نرسد و صورت نبندد آفت‌ها و آسیب‌های جدی آن متوجه حیات کانونی نظام شده و کارآمدی شعارها و آرمان‌ها را زیر سؤال خواهد برد.

بنابراین برای به دور ماندن از آسیب‌ها و چالش‌های سنگینی که متوجه نظام اسلامی

است، حتماً و باید دو بال علمی کشور را که حوزه و دانشگاه می باشد با این موضوع درگیر نموده و در مدیریت شبکه ای تحقیقات آنها را به سمت تولید و تدوین نظام نامه فقه حکومتی و تهیه ابعاد این فقه و ترسیم فضای تفقه، سوق داده و ذخایر و منابع پرارزش فقه شیعی را در این سمت به کار گرفت.



تاریخ تحلیلی - انتقادی جریان اصلاحات

بخش سوم: «علل ریزش بدنه اجتماعی اصلاح طلبی سکولار»

مهدی جمشیدی^۱

چکیده

این مقاله به مطالعه علل ناکامی اصلاح طلبی سکولار در عرصه انتخابات اختصاص دارد که در راستای آن به هشت علت پرداخته شده است: تداوم سیاست تعدیل اقتصادی، تمرکز محض بر دغدغه‌های سیاسی و روشنفکرانه، ستیز با باورها و ارزش‌های اسلامی و انقلابی، کشمکش درونی اصلاح طلبان، ناتوانی خاتمی در برآورده کردن مطالبات ساختارشکنانه، غوغازیستی و تنش‌آفرینی اصلاح طلبان، روشنگری‌های نیروها و جریان‌های انقلابی و متعهد و امدادهای غیبی برخاسته از دعای صالحان؛ این عوامل در کنار یکدیگر سبب شدند تا بخش بزرگی از بدنه اجتماعی اصلاح طلبان از آنها رویگردان و ناامید شوند و به رویکردها و جریان‌های دیگر گرایش پیدا کنند.

مقدمه

درباره افول اصلاح طلبان، به معنایی که در مقدمه این اثر گفته شد، تردیدی در میان

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

نیست. سعید حجاریان، با صراحت کامل انتخابات شوراهای شهر و روستا را نقطه پایان اصلاحات می‌داند: «انتخابات شوراهای، نقطه پایان اصلاحات بود.»^۱ این در حالی بود که اصلاح‌طلبان، با قطعیت از برگشت‌ناپذیری اصلاحات سخن می‌گفتند و معتقد بودند که آموزه‌های اصلاحات، بر سرنوشت انقلاب، سایه خواهد افکند:

اصلاحات، برگشت‌ناپذیر است. اصلاحات به لحاظ شکل و فرم و حکومت، حتی اگر برگشت‌پذیر باشد، از لحاظ ساختار و تقاضای جامعه، برگشت‌ناپذیر است.^۲

به تدریج، تب اصلاحات و اصلاح‌طلبی در جامعه فروکش کرد و هیجانات و احساسات، به سردی گرایید. به تعبیر یک مورخ، «شور و شوق لیبرال مآبانه دود شد و به هوارفت».^۳ اگر چه اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۷۶، دارای پایگاه اجتماعی وسیعی بودند و این پایگاه اجتماعی در سال‌های بعد، گسترش بیشتری یافت، اما دیری نپایید که بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبان دچار ریزش فراوانی شد و آنها منزلت و موقعیت اجتماعی خود را تا حدود بسیار زیادی از دست دادند. دیگر حتی شخص محمد خاتمی نیز نمی‌توانست توجه افکار عمومی را به سوی خود جلب کند و آرای مردم را در سبد انتخاباتی اصلاح‌طلبان بریزد. پروژه اصلاحات و شعارهای داغ و محرک اصلاح‌طلبان، دیگر قادر به تولید بسیج اجتماعی نبود.

در این بخش، زمینه‌ها و عللی را برمی‌شماریم که موجب زوال اقبال و اعتماد مردم به اصلاح‌طلبان و خروج تدریجی آنها از حاکمیت سیاسی شد.

۱. تداوم یافتن سیاست تعدیل اقتصادی

جهت‌گیری اقتصادی هر دو دولت‌سازندگی و اصلاحات، یکسان بود؛ چرا که آنها سیاست تعدیل اقتصادی را در پیش گرفتند؛^۴ در واقع باید گفت:

اقتصاد دولت‌نوسازی [دولت اصلاحات] همان اقتصاد دولت‌بازسازی [دولت‌سازندگی] بود. مدیران اقتصادی دولت‌نوسازی همان مدیران اقتصادی دولت‌بازسازی بودند در قالب همان تئوری اقتصادی.^۵

۱. حسین سلیمی (به کوشش)، *کالبدشکافی ذهنیت اصلاح‌گرایان*، سعید حجاریان، «سوته‌دلان، گرد هم آمدند»، تهران، گام‌نو، ۱۳۸۴، ص ۶۵.

۲. عباس عبدی، *انقلاب علیه تحقیر*، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۸۰، ص ۴۸۴.

۳. پروانه ابراهامیان، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، ۱۳۸۹، نی، ص ۳۳۵.

۴. محمد مالجو، «سه دولت: جامعه‌شناسی دولت‌های پس از انقلاب»، *شهرنشد/مروار*، ۱۳۸۶/۱۱/۱۴، ص ۱۰۱.

۵. ابراهیم فیاض، «آرامش و ثبات: نتیجه احیای ارزش‌ها»، *ایران*، ۱۳۸۶/۱۲/۸، ص ۱۷.

اساساً حوزه اقتصاد در دولت اصلاحات، منزلت درخور توجهی نداشت و استراتژی اصلاح طلبان، تنها به توسعه سیاسی بها می داد و از اقتصاد، غفلت کرده بود. رهبر معظم انقلاب در طول دوران حاکمیت اصلاح طلبان، همواره دولت را به اولویت بخشیدن به اقتصاد و گره گشایی از معضلات محسوس اقتصادی تشویق می کردند، اما دولت همچنان رویه خود را ادامه می داد

از این رو، پیامدهای ناگوار سیاست تعدیل اقتصادی، گریبان اصلاح طلبان را نیز گرفت و طبقات متوسط و ضعیف جامعه را از آنان بسیار سرخورده و ناخرسند ساخت. البته نکته مهم تر این است که اساساً حوزه اقتصاد در دولت اصلاحات، منزلت درخور توجهی نداشت و استراتژی اصلاح طلبان، تنها به توسعه سیاسی بها می داد و از اقتصاد، غفلت کرده بود. رهبر معظم انقلاب در طول دوران حاکمیت اصلاح طلبان، همواره دولت را به اولویت بخشیدن به اقتصاد و گره گشایی از معضلات محسوس اقتصادی تشویق می کردند، اما دولت همچنان رویه خود را ادامه می داد:

گاهی یک مسئله، «مسئله اصلی» ماست؛ اما بر ما یک «مسئله فرعی» را تحمیل می کنند، که مسئله عمده ما می شود؛ کما اینکه الان ملاحظه کنید؛ مسئله قتل ها [ای زنجیره ای]، مسئله عمده کشور شد. آیا واقعاً مسئله عمده کشور، این چند فقره قتلی است که اتفاق افتاد؟! [...] این همه مسائل و معضلات مردم وجود دارد؛ همه اینها کنار رفت و در برهه ای از زمان، اغلب بحث ها، یا اغلب همت ها، مسئله قتل ها شد! این گونه نمی شود کار را با موفقیت ادامه داد و پیش برد. [...] مهم ترین مسئله، «مسئله اقتصادی» است.^۱

ایشان در جای دیگری نیز به همین واقعیت اصرار می ورزد و می گوید:

به اعتقاد من، امروز فوری ترین کار این است که به مسائل اقتصادی و مسئله معیشت و در رأس همه، مسئله اشتغال، با جدیت پرداخته شود.^۲

۲. تمرکز محض بر دغدغه های سیاسی و روشنفکرانه

بر خلاف دولت سازندگی که قائل به اصالت «توسعه اقتصادی» بود، اصلاح طلبان بر

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس جمهور و هیئت وزیران، ۱۳۷۸/۶/۲.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری محمد خاتمی، ۱۳۸۰/۵/۱۱.

اولویت و تقدم «توسعه سیاسی» اصرار ورزیدند.^۱

قول به اینکه توسعه سیاسی در اولویت نیست و به جای آن باید به اقتصاد پرداخت، سخن غیر حقیقی است. [...] نه فقط تحقق عمیق تر دموکراسی و حقوق بشر به خودی خود موضوعیت جدی دارد [...] بلکه سرمایه گذاری خارجی، سرمایه گذاری داخلی، ورود تکنولوژی، برنامه ریزی اقتصادی و... به عنوان لوازم توسعه اقتصادی، تا حدود زیادی متوقف بر توسعه سیاسی - فرهنگی است.^۲

آنها مطالبات و خواسته های توده های مردم را به چند اصطلاح سیاسی و روشنفکرانه تقلیل دادند و نیازهای ضروری و حقیقی مردم را به فراموشی سپردند:

دوم خرداد، یک پدیده کاملاً سیاسی است. در دوم خرداد، مطالبات اقتصادی برای مردم اصل نبود، [بلکه] سیاست، مسئله مبرم و اصلی بود.^۳

[در دوم خرداد] خواست مردم این بود که حداقل به عنوان یک شهروند، به رسمیت شناخته شوند.^۴

البته خاتمی از آغاز فعالیت های انتخاباتی در سال ۷۶، هیچ گونه تأکید و تمرکز بر عرصه اقتصادی نکرد و به معضلات و مشکلات آن، بهای چندانی نداد:

از حیث شعارهای انتخاباتی نیز آقای خاتمی بر عکس رقبای خود، هیچ گونه شعارای مبنی بر رفاه اقتصادی و یا حتی رشد کوتاه مدت اقتصادی عنوان نکرد. آنچه باعث اقبال مردم (از فقیر و غنی) به او شد، دست گذاشتن بر روی فشارهای سیاسی و فرهنگی و نمایش چشم اندازی امیدبخش به نام جامعه مدنی بود.^۵

در واقع، آنها دغدغه ها و علایق گروهی خودشان را فراگیر و عمومی جلوه دادند.^۶ می توان گفت:

از آنجایی که آنها تحولات اجتماعی ایران تا پیدایی حماسه دوم خرداد را توراتی در قالب نظریه نوسازی می دیدند، انتخابات سال ۷۶ را تماماً

۱. سعید حجاریان، جمهوری؛ افسون زدایی/ از قدرت، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۶۱۹-۶۱۱.

۲. مرتضی مردیها، با مسئولیت سردبیر؛ مقدمه ای بر پروژه اصلاح، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹، ص ۵۱-۵۰.

۳. سعید حجاریان، «دوم خرداد: بیم ها و امیدها، پیام ها و چشم اندازها»، راه نو، ۱، ۱۳۷۷، ش ۵، ص ۱۷.

۴. مرتضی مردیها، همان، ص ۴۷.

۵. همان، ص ۴۶.

۶. حسین کچوئیان، «مشکل، تجددمآبی تاریخ است»، سوره، دوره جدید، ش ۲۳، بهمن و اسفند، ص ۲۳-۱۸.



به عنوان جنبشی سیاسی، آن هم از نوع تجددخواهانه و سکولاریستی آن به حساب می‌آوردند. [...] از نظر آنها نیاز یا مشکل جامعه ایران، خالصاً سیاسی بوده و رأی مردم به حساب آقای خاتمی، رأیی برای پی‌گیری صرف توسعه سیاسی است.^۱

سرانجام، «بی‌توجهی افراتیون به دغدغه‌های اصلی مردم»،^۲ آنها را به جریانی نخبه‌گرا تبدیل کرد که سعی داشتند «مطالبات خود را به عنوان مطالبات توده‌ها عرضه کنند».^۳ به بیان دیگر:

جنبش اصلاحات از تجمیع قدرت‌های کوچک زیربنه‌های اجتماعی و با توسل به میکرو فیزیک قدرت و امر اجتماعی شکل گرفت و نه با توسل به قدرتی که در حوزه سیاست وجود دارد، اما بعد از پیروزی، سیاست، سایه سنگین خود را بر اصلاحات انداخت و عقبه اجتماعی به فراموشی سپرده شد و عرصه سیاست بر عرصه اجتماعی، تفوق و ارجحیت پیدا کرد.^۴

اولین انتقاد به اصلاحات این است که نخبه‌گرا بود؛ یعنی اصلاحات می‌توانست [می‌خواست] همه مسائل را در سطح بالای نخبگان حکومتی حل کند. [...] نخبگان [اصلاح طلب] فکر کردند که همه مسائل خودشان را در حلقه‌های بسته چانه‌زنی می‌توانند بدون این که فشار و حمایت اجتماعی پشتیبان‌شان باشد، حل کنند.^۵

اعتراض بخش‌های بزرگی از مردم به دولت سازندگی - که سبب روی آوردن آنها به دولت اصلاحات شد - اعتراضی تک‌ساحتی و تنها از جنبه تمایلات و مطالبات سیاسی نبود، بلکه اعتراضی چندساحتی بود، اما روشنفکر مآبی اصلاح طلبان موجب گردید که دچار تحلیل‌های غیر واقعی شوند و از علایق و عقاید اکثریت فاصله بگیرند:

در دوران اصلاحات ما دچار نخبه‌گرایی و دوری از حوزه اجتماعی شدیم [...] برای مثال، روشنفکران مذهبی ما همه‌شان از مسجد بیرون آمدند، اما به جرئت می‌شود گفت که در بیست سال گذشته، بسیاری از

۱. حسین کچوئیان، کندوکا و در ماهیت معمایی ایران: جهانی‌سازی، دموکراسی‌سازی و جامعه‌شناسی سیاسی ایران، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ص ۵۰-۴۹.

۲. همان، ص ۴۹.

۳. همان، ص ۵۴.

۴. محمدرضا تاجیک، «بازگشت به نقطه صفر اصلاحات»، کارگزاران، ۱۳۸۷/۳/۲۱، ص ۸.

۵. حسین سلیمی (به کوشش)، همان، ص ۶۳.

آنها پایشان را در هیچ مسجدی نگذاشته‌اند مگر برای شرکت در مجلس تر حیم، حال آن که مسجد یکی از همین حوزه‌های عمومی است.^۱

مشکل مهم رهبران اصلاح طلب آن بود که خود را در جایگاه روشنفکر تعریف می‌کردند و حرکات و رفتارشان بیشتر روشنفکری بود. ایراد آن بود که بحث‌های تئوریک مختلفی چون جامعه مدنی، توسعه سیاسی و بحث‌هایی از این قبیل، به دل مشغولی اصلی سیاستمداران تبدیل شد.^۲

در همان سال‌ها، رهبر معظم انقلاب نسبت به آسیب ترجیح مطالبات «گروه‌های خاص» بر «توده‌های مردم» هشدار داده و تأکید کردند که دولت باید نیازها و حوایج عامه مردم را در نظر بگیرد:

در زمینه کارها، باید اساس را «مردم» قرار داد. [...] گاهی اوقات، منافع و خواست «عامه مردم»، با منافع «گروه‌های خاص»، تعارض پیدا می‌کند. [...] جاهایی است که اگر اقدامی را در زمینه صنعت، در زمینه مسائل اقتصادی، در زمینه مسائل پولی، در زمینه مسائل فرهنگی و در زمینه مسائل گوناگون انجام دهیم، به نفع مردم است؛ اما گروه‌های خاصی در جامعه هستند - [از قبیل] گروه‌های پولی، مالی، اقتصادی، ثروتمندان، گروه‌های فرهنگی و گروه‌های سیاسی - که اینها متضرر خواهند شد.^۳

با این حال، هشدار یادشده و موارد متعدد دیگری از این دست، استراتژی دولت اصلاحات را تغییر نداد و روند خاص گرای، همچنان ادامه یافت.

«در پیش گرفتن الگوی توسعه سیاسی و دمیدن در ساز و کارهای حزبی و رقابتی و تشدید تکرر و تنافر درونی، به منزله راهکاری محوری [...]، خطای استراتژیک جریان دوم خرداد بوده»؛ زیرا اتخاذ چنین راهبردی مستلزم حصول پیش‌نیازها، مقدمات و شرایط اجتماعی خاصی است که برخی از آنها عبارت‌اند از رسیدن به حدی از رونق اقتصادی سالم و کارآمد، سامان‌یافتگی و ثبات اجتماعی نسبی و بهبود نسبی در شاخص‌های نابرابری؛^۴ اما در صورتی که مقدمات و مقومات یادشده به فراموشی سپرده

۱. عمادالدین باقی، «چگونه نسل انقلابی، اصلاح طلب شد؟»، شهروند/مروز، س ۲، ش ۳۶، ۱۴ بهمن، ص ۱۷.

۲. علی میرسیاسی، «اصلاح طلبان، اپوزیسیون نبودند»، مهرنامه، س ۱، ش ۱، اسفند ۱۳۸۸، ص ۸۳.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس‌جمهور و هیئت وزیران، ۱۳۷۶/۶/۲.

۴. امین کریم‌الدینی (به کوشش)، مشروعیات/اصلاحات و آینده/ن؛ مجموعه گفت‌وگوهای راهبردی، علیرضا شجاعی‌زند، «اصلاحات؛ ایدئولوژی یا راهبرد؟»، تهران، همشهری، ص ۱۹۲.



شود، دنبال کردن توسعه سیاسی، کاری عبث و بی‌فایده خواهد بود:

توسعه سیاسی به شکل دفعتی و تزریقی و بدون پیمودن مقدمات و فراهم آوردن ملزومات و مقومات آن، چیزی جز صورتی فانتزی و ویتروینی از توسعه پدید نخواهد آورد و جز به سرگرمی اوقات فراغت نخبگان مرفه و بریده از اجتماع بدل نخواهد شد.^۱

از این رو، اکنون اصلاح‌طلبان برای بازسازی هژمونی از دست رفته خود و بازتولید مقبولیت اجتماعی‌شان، در پی «بازگشت به عرصه اجتماعی» هستند. اما جالب است که برخی از نیروهای اصلاح‌طلب همچنان بر ایده نخستین خود - که ناکارآمدی آن روشن‌گشته - پای می‌فشردند و می‌گویند «حل مشکل سیاسی در ایران، حل مسائل اقتصادی و فرهنگی را ممکن می‌کند».^۲

تأکید اصلاح‌طلبان در طول حدود یک دهه حاکمیت سیاسی خود، تنها بر روی پاره‌ای از مفاهیم سیاسی، دانشگاهی و انتزاعی و نامحسوس بود؛ چرا که ریشه در آداب و علائق روشنفکرانه آنها داشت، نه در واقعیت‌های موجود در جامعه که به چشم می‌آمدند و آشکار بودند. تکرار این گفتمان «کلاسی» و «شبه‌درسی» برای توده‌های مردم، ملال‌آور و کسالت‌بار بود. آنها نمی‌توانستند میان این شعارها و آرمان‌ها و واقعیت‌های عینی زندگی روزمره خود، رابطه و پیوندی برقرار کنند.^۳

اصلاح‌طلبان همانند جمعی «روشنفکر برج عاج‌نشین»، با تکیه بر ادبیات و مفاهیمی با مردم سخن می‌گفتند که اگر چه در کوتاه‌مدت، جذاب و گیرا به نظر می‌رسید و می‌توانست طبقه متوسط مدرن را به سوی خود جلب نماید، اما به تدریج، انتزاعی بودن و ناکارآمدی عملی آن عریان می‌شد. شاید چنین گفتمانی در خور یک «روشنفکر» باشد اما «رئیس‌جمهور» که «عالی‌ترین مقام اجرایی» کشور است و می‌باید در حوزه «اجرا» و «اقدام» و «عمل» گام نهد، برای زمان طولانی نمی‌تواند بر آن تمرکز کند و افکار عمومی را با خود همراه سازد. در همین حال که اصلاح‌طلبان سرگرم بحث‌های سیاسی و مطالبات روشنفکرانه خود بودند، اصول‌گرایان توانستند مفاهیم غبارگرفته و به فراموشی سپرده‌شده گفتمان انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) را دوباره به عرصه عمومی آورند و گفتمان رقیب را مغلوب سازند:

۱. همان، ص ۱۹۳-۱۹۲.

۲. حمیدرضا جلالی‌پور، «آگاهی، روح جامعه است»، شرق (ضمیمه)، س ۵، ش ۱۰۹۳، اول آبان، ص ۳.

۳. هانتینگتون می‌نویسد: «یک اصلاح‌گر باید میان دگرگونی در ساختار اجتماعی - اقتصادی و دگرگونی در نهادهای سیاسی، توازن برقرار کند و این دو را در چنان ارتباطی قرار بدهد که هیچ یک، مزاحم دیگری نگردد.»

این که چرا در این دوره، واکنش اصلاح‌طلبانه وجه غالب رفتار اقشار تأثیرگذار را تشکیل می‌دهد، دلیل گوناگونی دارد که یکی از آنها، نفوذ گفتمان اصلاح‌طلبی در عرصه فکری جامعه است. تا زمانی که این گفتمان در عرصه فکری، رقیب جدی ندارد، جنبش اصلاحی از یکی از عناصر پویایی خود برخوردار است. اگر روزی گفتمان اصلاحی، یک رقیب فکری جدید پیدا کند، به طوری که آن گفتمان بتواند دل و ذهن اقشار تأثیرگذار جامعه را به خود مشغول کند، در آن صورت می‌توان از افول جنبش اصلاحی سخن به میان آورد.^۱

از یک سو، گفتمان اصلاح‌طلبی به تدریج، نفوذ اجتماعی خود را از دست داد و رنگ باخت و از سوی دیگر، گفتمان اصول‌گرایی به عنوان رقیب فکری جدی پا به فضای اجتماعی نهاد و توانست نیازها و دغدغه‌های حقیقی توده‌های مردم را کشف و با تولید ادبیات مناسب، به آن پاسخ در خور بدهد. اصلاح‌طلبان که بسیار بر عقبه اجتماعی خود پای می‌فشردند و آن را به ابزاری برای «فشار از پایین» تبدیل کرده بودند، شاید هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند به این سرعت، نفوذ اجتماعی خود را از دست می‌دهند و قدرت سیاسی و افکار عمومی را به رقیب خود واگذار می‌کنند. چهره‌سازی شیطانی از رقبای سیاسی و منحصر ساختن دغدغه خود به دموکراسی، شاید برای سال‌های محدود و زودگذری بتواند به عنوان وسیله‌ای برای جذب رأی تبدیل شود، اما جامعه یک شأن و یک مطالبه ندارد و دیری نمی‌پاید که دغدغه‌ها و خواسته‌های به فراموشی سپرده‌شده، محرک و مولد شکل‌گیری بسیج اجتماعی جدیدی خواهند شد.

۳. ستیز با ارزش‌های اسلامی و انقلابی

بدون شک، در هیچ مقطعی از دوران پس از انقلاب اسلامی همچون سال‌های حاکمیت اصلاح‌طلبان، ارزش‌های فکری و رفتاری اسلامی و انقلابی تضعیف و حتی انکار نشدند. قطعاً سیاه‌ترین و شرم‌آورترین رویکرد اصلاح‌طلبان، در این زمینه به چشم می‌خورد: «[دولت اصلاحات] منجر به روی کار آمدن تفکری شد که می‌گفت اندیشه امام در موزه‌های تاریخ رفت؛ یعنی تفکری که انقلاب را تمام‌شده می‌دانست.»^۲ یکی از اصلاح‌طلبان در این باره می‌گوید:

۱. حمیدرضا جلایی‌پور، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، تهران، طرح نو، ص ۴۶۰.

۲. ابراهیم فیاض، همان، ص ۱۳.



زیر سؤال بردن تمام گذشته برای جامعه‌ای که از یک مشارکت توده‌ای برخوردار بوده و در واقع، گذشته‌اش به مقدار زیادی همراه با مشارکت زیادی بوده، نگران‌کننده است. [...] وقتی در جامعه‌ای که به تناوب چند میلیون نفر در یک جنگ شرکت کرده‌اند، این اقشار را زیر سؤال می‌برید همه اقشار احساس ناامنی جدی می‌کنند.^۱

در این قلمرو، عملکرد «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» دولت اصلاحات به شدت نامطلوب بود؛ به طوری که مقام معظم رهبری چندین مرتبه در دیدارهای خود با برخی از مسئولین، آشکارا بر عدم رضایت خود از عملکرد دولت اصلاحات در زمینه فرهنگ تأکید کردند! حتی ماجرا به جایی رسید که بسیاری از طلاب و علمای حوزه و برخی از مراجع عظام تقلید، تحصن سه‌روزه‌ای را در اعتراض به عملکرد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ترتیب دادند. تفکر فرهنگی اصلاح‌طلبان مبتنی بر «کاهش سیاست‌های کنترل و مجازات نسبت به پدیده فرهنگی عمومی»، «پذیرش خرده فرهنگ‌های موجود»، «رواج تساهل و مدارای فرهنگی»، «ضرورت گسترش ارتباطات فرهنگی با خارج از کشور»، «گسترش و حرمت قلمرو خصوصی زندگی افراد» و «واردی از این دست بود اما در این میان، تساهل و تسامح، کلیدی‌ترین مفاهیم تفکر فرهنگی اصلاح‌طلبان به شمار می‌رفت.^۲ اگر در دهه اول انقلاب، بحث‌هایی از قبیل «امر به معروف و نهی از منکر» و «انقلاب فرهنگی» جزء دغدغه‌های فرهنگی اصلی حاکمیت سیاسی به شمار می‌آمد،

۱. علیرضا علوی تبار، «دولت نهم، سوار بر گفتمان اقشار پایین است»، *عتماد ملی*، ۱۳۸۶/۸/۲۱، ص ۹.

۲. اصلاح‌طلبان سکولار با تأثیرپذیری عمیق از آموزه‌های لیبرالیستی، نظریه «فطرت» را که یکی از ارکان انسان‌شناسی اسلامی است، رد می‌کنند و بر این باورند که این نظریه، بخشی از خواسته‌ها و تمایلات انسان را، مذموم و ممنوع اعلام می‌نماید، در حالی که لیبرالیسم، خواسته‌ها و تمایلات انسان را با معیاری غیر از خود انسان نمی‌سنجد و هیچ‌گونه الگو و مبنای بیرونی را به وی تحمیل نمی‌کند:

نظریه «فطرت» در ایران، شکاف عمیقی میان امیال و آرزوهای واقعی، و امیال بیان‌شده یا ظاهر شده آنها ایجاد کرده است. این نظریه با تصویر خاصی که از انسان دارد - هر تصویری که باشد - بخشی از امیال و آرزوها را غیر واقعی اعلام می‌کند، اما دیدگاه لیبرال این شکاف را پر می‌کند. از نظر لیبرال‌ها، امیال ظاهری همان امیال واقعی افراد هستند، هر چه که باشند. از نقاط افتراق «لیبرال‌های دین‌دار» و «اقتدار گرایان دین‌دار»، همین موضوع امیال است. (مجید محمدی، *لیبرالیسم/ ایرانی: الگوی ناتمام*، تهران، جامعه ایرانیان، ص ۲۸۶).

در اینجا، نوع «نگاه انسان‌شناختی»، بر «سیاست فرهنگی» تأثیر نهاده است؛ به گونه‌ای که دو نوع سیاست فرهنگی پدید آورده است. برخلاف تفسیر بالا، مسئله مناقشه‌برانگیز در این باره، مربوط به امیال واقعی و امیال غیر واقعی نیست، بلکه بحث بر سر این است که آیا انسان مستقل از امیالش، صراط و مدار مشخصی برای وصول به تکامل و سعادت دارد، یا همه صراط‌ها و مدارها برای او، علی‌السویه و تنها وابسته به گرایش و علاقه وی است؟ بر اساس «نظریه فطرت» - که نظریه برآمده از متن *قرآن کریم* است - انسان واجد بعدی الهی و عالی است که می‌باید ابعاد حیوانی و مادی خویش را به خدمت آن درآورد. بنابراین، در نظریه فطرت، سخن بر سر «تعديل» کردن امیال است و نه «تعطیل» کردن آنها.

[دولت اصلاحات] منجر
 به روی کار آمدن تفکری
 شد که می‌گفت اندیشه امام
 در موزه‌های تاریخ رفت؛
 یعنی تفکری که انقلاب را
 تمام‌شده می‌دانست

در دهه دوم انقلاب با استقرار یافتن اصلاح‌طلبان،
 علایق و نگرش‌های دیگری جایگزین شدند که به
 شدت متأثر از انگاره‌های لیبرالیستی بودند. در واقع،
 سیاست‌های فرهنگی، مورد تجدیدنظر و بازبینی
 اساسی قرار گرفتند. اصلاح‌طلبان با این استدلال که
 مداخله خشونت‌آمیز برای اصلاح فرهنگ عمومی، راه

به جایی نمی‌برد و باید خواسته‌ها و مطالبات اجتماعی موجود را درک کرد و به آنها
 پاسخ مثبت داد، ساحت فرهنگ را به حال خود رها ساختند و حتی تا حدود زیادی،
 مجال و میدان برای صف‌آرایی نیروهای اجتماعی لیبرال و سکولار فراهم ساختند. در
 این چهارچوب نظری، به نام «آزادی فرهنگی»، «باحی‌گری فرهنگی» رسمیت یافت و
 ناهنجاری‌ها و انحراف‌ها به بهانه ناگزیر بودن تنوع‌ها و تفاوت‌های فرهنگی، برتابیده شد.
 اگرچه اصلاح‌طلبان خود در جست‌وجوی دموکراتیزه کردن و سکولاریزه کردن فرهنگ
 عمومی مردم ایران بودند، اما آنگاه که سخن از رسالت‌های فرهنگی دولت اسلامی و
 ضرورت بسط و نشر باورها و ارزش‌ها به میان می‌آمد، آنها به «ناکامی تاریخی پروژه‌های
 کنترل فرهنگی»، «مهندسی ناپذیری فرهنگ»، «ایدئولوژیک نکردن فضای عمومی
 جامعه»، «مقاومت اجتماعی در برابر مداخله دولت در فرهنگ» و... پای می‌فشردند.^۱

مطبوعات زنجیره‌ای، کتاب‌ها، سخنرانی‌های عمومی، فیلم‌ها و تولیدات موسیقی
 از جمله ابزارهایی بودند که در راستای ضدیت با عقاید و احکام اسلامی و همسویی
 با فرهنگ و تفکر غربی به کار گرفته شدند. تعدد قرائت‌ها از دین، کثرت‌گرایی دینی،
 عرفان و معنویت بدون شریعت و دین، نسبیت معرفت دینی، نسبیت ارزش‌های دینی،
 تاریخ‌مندی برخی از احکام اسلام، تفکیک دین از سیاست، اومانیسم، لیبرالیسم،
 راسیونالیسم، اسلام منهای روحانیت، استبدادی بودن ولایت فقیه، تساهل و تسامح،

۱. ژرژ بوردو ادعا می‌کند که برخلاف تلقی شایع، میان «مداخله دولت» و «لیبرالیسم»، تناقض بنیادینی وجود
 ندارد. واقعیت این است که وظیفه کناره‌جویی که لیبرالیسم در حوزه خود، به دولت تحمیل می‌کند، نسبت به
 مقتضیات اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سنجیده می‌شود. به بیان دیگر، تغییر درون‌مایه وظیفه کناره‌جویی
 دولت را باید در پیوند با موقعیتی دید که اوضاع و احوال زمانه، برای آزادی فراهم می‌آورد. هر اندازه، آزادی بدون
 برخورد با موانع گذرناپذیر به خودمختاری فردی، امکان شکوفایی بیشتری ببخشد، نقش دولت کم‌رنگ‌تر می‌شود.
 برعکس، هر اندازه آزادی بیشتر مورد تهدید قرار گیرد، دولت نه تنها صلاحیت، بلکه وظیفه مداخله می‌یابد. از
 دیدگاه لیبرالیسم، دولت همواره در خدمت جامعه است، ولی این خدمت‌گزاری لزوماً به معنی موضع انفعالی دولت
 نیست، از این رو، دولت در صورت لزوم می‌تواند به اعمالی برای حفاظت از آزادی دست بزند. نقش دولت در روند
 تحول عملکرد لیبرالیسم، از تماشاگر به ژاندارم، به قیم و سرانجام به بیمه‌گر، دگرگونی یافته است. (ژرژ بوردو،
 لیبرالیسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، نی، ص ۵۸-۵۷).



ولنگاری اخلاقی، روابط آزاد دختر و پسر، آزادی استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای، مخالفت با جهاد و شهادت‌طلبی و... از جمله صدها مقوله متضاد با اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی بود که از سوی اصلاح‌طلبان بیان و تأیید و ترویج شدند.

حتی آن‌گاه که مجلس ششم در پی در دستور کار قرار دادن طرح «اصلاح قانون مطبوعات» بود، از آنجا که این طرح کاملاً با مصالح فرهنگی و ارزشی جامعه منافات داشت، مقام معظم رهبری شخصاً وارد میدان شده و بر اساس حکم حکومتی، آن طرح را برای همیشه از دستور کار مجلس خارج کردند. همچنین به دنبال حمایت قاطع «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» از عضو خود هاشم آغا‌جری که در یک سخنرانی عمومی به مقدسات اسلامی اهانت کرده بود، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، طی بیانیه‌ای صریحاً این سازمان را «نامشروع» معرفی کرد! دیگر این که، در حالی کنوانسیون «رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» به تصویب دولت و مجلس رسید که با بسیاری از احکام شرعی ضدیت داشت. در نتیجه، باید این برهه از انقلاب را برهه تجدیدنظرطلبی در اصول، ارزش‌ها و آرمان‌ها خواند. بسیاری از این تجدیدنظرطلبی‌ها و اصول‌گریزی‌ها ریشه در غرب‌زدگی اصحاب گفتمان‌های سازندگی و اصلاحات داشت. خوی و منش لیبرالیستی خاتمی چیزی نبود که اختصاص به مقطع انتخابات و تبلیغات انتخابات او داشته باشد، بلکه او از مدت‌ها قبل در دام تفکر غربی گرفتار شده بود. دست کم، عملکرد او در زمان تصدی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نشان داد که از انقلاب فاصله گرفته است:

آوازه لیبرالیستی، تنها دارایی خاتمی به شمار می‌رفت. [...] خاتمی در سال‌های وزارت ارشاد برای کاهش سانسور در حوزه‌های فرهنگی تلاش کرد و روزنامه‌کیهان او را به «اشاعه فساد و فیلم‌ها و کتاب‌های غیر اخلاقی» متهم کرده بود. وی با انتقاد از این که سانسور بیش از حد سخت‌گیرانه نوعی فضای رکود و قهقرا در کشور به وجود آورده است، بی سرو صدا از وزارت کناره‌گیری کرد.^۱

تساهل و تسامح در عرصه سیاست فرهنگی، به روابط و مناسبات بین‌المللی او نیز سرایت یافت؛ چنان که او از برخی از اصول بنیادی و خطوط قرمز دست کشید تا غرب را به خود امیدوار سازد:

[خاتمی] به حقوق دانان بین‌المللی اطمینان داد که حکم سنگسار

۱. پرواند آبراهامیان، تاریخ/یران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی، ۱۳۸۹، ص ۳۲۴.

در ایران دیگر اجرا نخواهد شد و برای کنار گذاشتن مجازات‌های بدنی تلاش خواهد کرد. [او] در گفت‌وگویی با شبکه تلویزیونی سی.ان.ان (CNN) به تمجید از غرب، به‌ویژه آمریکا پرداخت [و] از تسخیر سفارت آمریکا به دست دانشجویان اظهار تأسف کرد. [و] خاتمی] در اقدامی کاملاً نوآورانه اعلام کرد ایران راه حل استقرار دولت در فلسطین را به شرط پذیرش خود فلسطینی‌ها، قبول خواهد کرد. [او] محدودیت‌های اعمال شده بر بهاییان را کاهش داد [و]... وی همچنین به بریتانیا اطمینان داد که ایران در صدد اجرای فتوای موجود در مورد سلمان رشدی نیست.^۱

البته نمی‌توان این نکته را ناگفته نهاد که کرنش‌ها و عقب‌نشینی‌های مکرر خاتمی در برابر غرب، آنها را چندان راضی نداشت و او نتوانست به همه خواسته‌های خود جامه عمل بپوشاند. انتظار این بود که در قبال امتیازات متعدد سیاسی‌ای که او به دولت‌های غربی می‌دهد، آنها نیز چند گام بلند به پیش نهند و در سیاست‌های خود تجدیدنظر جدی کنند؛ حال آن که هیچ‌گاه چنین اتفاقی رخ نداد و پروژه «تنش‌زدایی» خاتمی به صورت اعتمادسازی و امتیازدهی یک سویه درآمد. جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا در سخنرانی ژانویه سال ۲۰۰۲، ایران را به همراه چند کشور دیگر، «محور شرارت» نامید! این واکنش، اصلاح‌طلبان را دچار یک شوک سیاسی کرد.

اصلاح‌طلبان در مجلس ششم، بیشتر به دنبال اهداف سیاسی بودند و کمتر از معضلات و مشکلات اقتصادی و معیشت‌محور سخن می‌گفتند. بی‌تردید، اولین و برجسته‌ترین دغدغه‌های نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم، دغدغه‌های سیاسی بود. پس از این، آنها به دلیل گرایش‌های آشکار لیبرالیستی خود، موادی را به تصویب رساندند که همگی دلالت بر دگراندیشی و تجدیدنظرطلبی آنها در ساحت دین و تفکر دینی داشت. به صورت خاص باید از مصوبات این مجلس در زمینه حقوق زن سخن گفت که ماهیتی فمینیستی و لیبرالیستی داشت و با فقه اسلامی سازگار نبود. آبراهامیان در این باره به صراحت می‌نویسد:

نمایندگان لیبرال همچنین اقداماتی را برای حمایت از حقوق زنان دنبال کردند. به زنان اجازه دادند تا بدون استفاده از بورسیه‌های دولتی در دانشگاه‌های خارج تحصیل کنند. نمایندگان زن در مجلس اجازه



یافتند به جای چادر از روسری استفاده کنند و به دختران دانش آموز نیز اجازه داده شد روپوش‌های رنگی بپوشند. آنان حتی طرح‌هایی را تصویب کردند که با قرائت‌های سنتی شرع، در تعارض بود. کلیه تمایزات موجود بین مرد و زن، مسلمانان و غیر مسلمانان را به هنگام ادای شهادت در دادگاه‌ها و احکام پرداخت مالی در موارد وقوع خسارت، حذف کردند. [...] در دادگاه‌های خانواده برای آنان، حق برابر طلاق قائل شدند [...]. چنین چالش صریحی با بنیادهای اساسی شریعت، در یک مجلس انتخابی در منطقه خاورمیانه، بی سابقه بود. علاوه بر این، نمایندگان مجلس، کنوانسیون رفع خشونت و تبعیض در حق زنان سازمان ملل متحد را تصویب کردند.^۱

جالب است که آبراهامیان پروایی از اعتراف به «چالش صریح مصوبات مجلس ششم با بنیادهای اساسی شریعت» ندارد و حتی تعارض آنها را باقرآن «بی سابقه» می خواند. البته این رویکرد، «بی سابقه» نبود؛ چرا که روشنفکران و اصلاح طلبان سکولار عهد مشروطیت نیز چنین مقاصد و اهدافی را دنبال می کردند و در گفتار و نشریات خود، باورهای سکولاریستی و دین ستیزانه‌ای از این قبیل را مطرح می ساختند. یرواند آبراهامیان در زمینه مبتنی بودن سیاست فرهنگی اصلاح طلبان بر لیبرالیسم چنین می نویسد:

اصلاح طلبان [برای بسیجی‌های لباس شخصی که جوانان طبقه متوسط به‌ویژه دختران را به سبب گوش دادن به موسیقی، تماشای فیلم‌های ویدئویی، استفاده از ماهواره، رعایت نکردن حجاب کامل و برگزاری میهمانی‌های خصوصی، همواره تحت فشار قرار داده بودند، محدودیت‌هایی قائل شدند].^۲

اصلاح طلبان، چنین اقداماتی را ورود در حریم خصوصی افراد و نوعی برخورد آمرانه و اقتدار گرایانه در حوزه فرهنگی قلمداد می کردند و همواره در مطبوعات خود، به آن اعتراض و انتقاد می نمودند. اصلاح طلبان یکی از موانع اجتماعی ریشه دار و فراگیر در مسیر اعمال سیاست‌های فرهنگی خود در سطح جامعه را، حضور و فعالیت پیوسته «نیروی مقاومت بسیج» در مساجد شهرها و همچنین دانشگاه‌های سراسر کشور

۱. یرواند آبراهامیان، همان، ص ۳۳۱-۳۳۰.

۲. همان.

می‌دانستند.

در واقع یکی از معضل‌های نظری و فکری اصلاح‌طلبان، «تکای مطلق آنها بر نظریات علوم اجتماعی سکولار غرب» بود.^۱ همین امر سبب دورافتادگی آنها از واقعیت‌های جامعه ایران و سرانجام، ناکامی و سقوط آنها گردید.

مقام معظم رهبری در واکنش به سیاست فرهنگی اسلام‌زدا و انقلاب‌گریز دولت اصلاحات، بارها و بارها، لب به اعتراض تلویحی و تصریحی گشودند. ایشان در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۸، به صورت صریح و آشکار، سیاست و عملکرد فرهنگی دولت اصلاحات را، به خصوص در دو قلمرو وزارت علوم و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به نقد می‌کشند و اعتراضات شدیدالحنی را نسبت به اقدامات و رویکردهای مسئولین وزارتخانه‌های یادشده بر زبان خویش جاری می‌سازند که نمونه آن را کمتر به یاد داریم. این بیانات صریح و بی‌پرده، عمق ناخرسندی و گله‌مندی رهبر معظم انقلاب را از بخش‌های فرهنگی دولت اصلاحات نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد که این دولت، چه اندازه از گفتمان امام خمینی و انقلاب اسلامی، فاصله گرفت و رویکرد سکولاریستی را برگزید و به کار بست:

من حقیقتاً از بعضی بخش‌های دولتی گله دارم و گله خودم را گفته‌ام. من معتقدم کم‌کاری انجام می‌گیرد. [...] مقصود این نیست که ما آن تفکر نقطه مقابل خودمان را قلع و قمع کنیم؛ ما که اهل قلع و قمع فکر نیستیم. [...] ما معتقدیم که باید یک فکر، مطرح هم بشود، گفته و نوشته هم بشود؛ ولی ما که صاحب فکر درست و منطق و استدلال صحیح هستیم، با منطق و استدلال نشان دهیم که این فکر، غلط است. باید در مقابل اظهارات فکری - چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اسلامی - که مخالفین و دشمنان اسلام و مقابله‌کنندگان با اسلام و مسلمین و نظام اسلامی مطرح می‌کنند، کار شود. [...] آرایش نیروهای فرهنگی بایستی یک آرایش دینی، اسلامی و انقلابی باشد؛ این برو برگرد ندارد. [...] من نگاه می‌کنم، می‌بینم که در محیط کار فرهنگی ما به عنوان اسلام، کار خیلی کمی انجام می‌گیرد. فرض بفرمایید وزارت ارشاد نمی‌آید اعلان کند که من می‌خواهم «سینمای اسلامی» درست کنم! [...] چرا اعلان نمی‌کنند؟ صریحاً بگویند که ما می‌خواهیم

۱. حسین کچوئیان، همان، ص ۵۰.



سینمایمان را اسلامی کنیم. [...] به این معنا تصریح شود که ما می‌خواهیم کارگردان مسلمان، فیلمنامه‌نویس و بازیگر مسلمان درست کنیم و فضای جامعه را اسلامی کنیم. چرا این تصریح نمی‌شود؟! چرا در محیط دانشگاه تصریح نمی‌شود که ما می‌خواهیم دانشگاه را اسلامی کنیم؟! [...] این ملت، مسلمان‌اند. اگر من و شما اسلام را نخواهیم، از اسلام خجالت بکشیم و این مردم بدانند، والله تأمل نمی‌کنند در این که ما را مثل هسته خرما از دهانشان درآورند و کناری پرتاب کنند! ما باید به اسلام تمسک کنیم. [...] من از وزارت ارشاد توقع دارم. البته آقای «مهاجرانی» - ظاهراً - نیستند و خودشان را راحت کردند از این که بیایند و حرف‌های ما را بشنوند! به هر حال، فرق نمی‌کند؛ چه ایشان باشند، چه نباشند، من اعتراضم این است - این اعتراض را بارها هم گفته‌ام، الان هم در جمع شما می‌گویم - وزارت ارشاد در این دو سالی که ایشان در رأس این کار هستند، هیچ کار اسلامی به عنوان اسلامی ارایه نداد! [...] من سؤال این است که وزارت ارشاد، چند کتاب برای تقویت تفکر اسلامی به وجود آورده، چند تافیلیم برای تقویت مبانی فکری اسلامی و انقلابی ساخته و چند تئاتر مناسب داشته است؟ الان مرتب در این سالن‌های وابسته به وزارت ارشاد، نمایش و تئاترهایی اجرا می‌شود؛ بعضی‌هایش صد در صد ضد دین و ضد انقلاب است! [...] اگر در کنار دو، سه نمونه تئاتر از این گونه نمونه‌ها، پنج، شش نمونه هم به ما نشان می‌دادند که ما این تئاتر را به وجود آوردیم، یا این فیلم را اجرا کردیم که مبلغ اسلام است، من هیچ اعتراضی نمی‌کردم. [...] اما این طور نیست؛ هر چه هست، از آن طرف است! این اعتراض من است. من از رفتار وزارت ارشاد، راضی نیستم. [...] امروز فاسدترین رمان‌ها منتشر می‌شود! [...] در مورد دانشگاه هم همین طور است. [...] جریانی در محیط دانشگاه در صدد این است که عناصر مؤمن و انقلابی دانشگاه را در انزو و فشار قرار دهد؛ شما نباید بگذارید. اسم آن جریان فشاردهنده، هر چه می‌خواهد باشد؛ ولو اسم انجمن اسلامی! بعضی از این انجمن‌های اسلامی، نه این که اسلامی نیستند، اصلاً فاسدند! بعضی از آنها ضد اسلام‌اند! شما

نمی‌توانید از این نوع انجمن اسلامی دفاع و حمایت کنید.^۱

رهبر معظم انقلاب در سال‌های بعد نیز درباره وجود «موج فرهنگی» بر ضد ارزش‌های اسلامی و انقلابی هشدار دادند و تأکید کردند که دشمن خارجی و در کنار آن برخی عوامل و نیروهای همسو با آن در داخل، به دنبال ترویج «اباحی‌گری اعتقادی و عملی» در جامعه هستند تا به واسطه سست و متزلزل کردن تقید و پایبندی مردم به باورها و احکام، انقلاب را دچار استحاله و فروپاشی درونی کنند:

یکی از مسائلی که دشمن به طور جدی در کشور تبلیغ می‌کند، مسئله «اباحی‌گری» است؛ اباحی‌گری اعتقادی و عملی [...] این را باید جدی بگیرید. یکی از سیاست‌های دشمنان اسلام این است که ایمان مردم را بگیرند و اعتقاد آنها به انقلاب را سلب کنند. [...] البته - متأسفانه - یک عده غافل، به صورت پادو در داخل هم همان‌ها را تبلیغ کردند و هنوز هم می‌کنند. [...] همه باید مسائل فرهنگی را جدی بگیرند. مظهر این تنهاجم، همان اباحی‌گری است که از راه خدشه در اعتقادات، تشویق جریان‌های خلاف اخلاق در جامعه و تشویق و ترویج انواع و اقسام فسادها ایجاد می‌شود.^۲

ایشان در ادامه کلام خویش، به دولت تکلیف کردند که نسبت به تظاهر اجتماعی برخی افراد و گروه‌ها به فسق و منکر، واکنش حکومتی و قهرآمیز نشان بدهد و به توصیه‌های زبانی و اخلاقی بسنده ننماید:

با شیوع منکرات و با تظاهر به آن باید مقابله کرد. اسلام، مرتکب منکر را نصیحت و هدایت می‌کند؛ اما «حد» هم برای او می‌گذارد. با صرف زبان و توصیه نمی‌شود کاری کرد. قدرت نظام باید جلو سیر فحشا و فساد را بگیرد. اجازه ندهید که هوس‌های یک عده معدود و یک گروه کوچک و اندک در داخل جامعه، موجب اغوای ذهن و فکر دختر و پسر جوان و مرد و زن مؤمنی شود که هیچ انگیزه فساد ندارند. شما باید جلو آن گونه افراد را بگیرید. [...] اجازه ندهید عده‌ای با تکیه به نام آزادی [...] منکرات و فحشا و بی‌بندوباری را در جامعه رایج کنند.^۳

آنچه باعث تأسف بیشتر است این است که حتی پس از این همه تأکیدات و تصریحات،

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۸/۹/۲۴.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری محمد خاتمی، ۱۳۸۰/۵/۱۱.

۳. همان.

یکی از معضله‌های نظری و فکری اصلاح‌طلبان، «اتکای مطلق آنها بر نظریات علوم اجتماعی سکولار غرب» بود. همین امر سبب دورافتادگی آنها از واقعیت‌های جامعه ایران و سرانجام، ناکامی و سقوط آنها گردید

دولت اصلاحات باز هم به رویه ناصواب و ناروایی خود ادامه داد و اعتنایی به مطالبات فرهنگی مقام معظم رهبری نکرد. شخص خاتمی و بخش فرهنگی دولت اصلاحات، همچنان بر طبل «آزادی» و «تحمل مخالف» و «مدارا» کوبیدند و کوچک‌ترین برنامه‌ای را برای مقابله با روند ملموس اباحی‌گری و ولنگاری به اجرا ننهاده‌اند. نتیجه این بی‌اعتنایی و اهمال‌کاری - که ریشه در نگرش لیبرالیستی آنها داشت - شیوع و رواج هر چه بیشتر ابتدال در عرصه فرهنگ بود.

روزنامه‌های اصلاح‌طلبان که پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، قارچ‌گونه و یک‌شبه و پی در پی رشد و ظهور کرده بودند، مأموریت مهمی را بر عهده داشتند.^۱ اصلاح‌طلبان از انتشار این روزنامه‌ها که «روزنامه‌های زنجیره‌ای» خوانده می‌شدند، به دنبال این بودند که از طریق تیترهای درشت، اخبار هیجان‌برانگیز و التهاب‌زا، یادداشت‌های تحلیلی و...، پایگاه اجتماعی خود را حفظ و تقویت کنند و ذهنیت سیاسی هواداران خود را به صورت روزانه، تغذیه نمایند. یکی از اصلاح‌طلبان به صراحت می‌نویسد:

نقش روزنامه‌ها، صرفاً اطلاع‌رسانی نبود، بلکه آنها حامل گفتمان، اهداف، تقاضاها با تاکتیک‌ها و استراتژی جنبش اصلاحی بودند. روزنامه‌ها با بر عهده گرفتن نقش مرکز فکری این جنبش، مسیر پر پیچ و خم این حرکت را با پرهیز از خشونت در صحنه سیاسی ایران تعقیب می‌کردند. در واقع روزنامه‌ها مانند سلسله اعصابی عمل می‌کردند که در طول این دوره، به بیش از چهار میلیون تحصیل‌کرده و اهل درد برخلاف خواست محافظه‌کاران و در برابر مخالفت پی در پی آنها، خدمات خبری و تحلیلی می‌دادند.^۲

۱. از میان روزنامه‌های متعدد اصلاح‌طلبان، روزنامه‌هایی از قدرت تأثیرگذاری و اهمیت بیشتر برخوردار بودند: صبح/امروز، جامعه، توس، نشاط، عصر/زادگان، خرداد، فتح، مشارکت، بیان، بهار، بنیان و نوروز. برجسته‌ترین چهره‌هایی که در این روزنامه‌ها می‌نوشتند عبارت بودند از: سعید حجاریان، علیرضا علوی تبار، محسن آرمین، عباس عبدی، اکبر گنجی، حمیدرضا جلایی‌پور، ماشاءالله شمس‌الواعظین، عمادالدین باقی، مرتضی مردیها، مجید محمدی، ابراهیم نبوی، محمد قوچانی، علیرضا جایی و... ظاهراً پرتیراژترین این روزنامه‌ها، روزنامه صبح/امروز به مدیرمسئولی سعید حجاریان، بود. گفته می‌شود که تیراژ این روزنامه در روز، دویست هزار نسخه بوده است. هر چند این روزنامه‌ها به دلیل ارتکاب تخلفات ساختار شکنانه و قانون شکنی‌های مکرر، توقیف می‌شدند اما به سرعت، روزنامه زنجیره‌ای دیگری سر بر می‌آورد و همان سیاست‌ها را دنبال می‌کرد!

۲. حمیدرضا جلایی‌پور، همان، ص ۲۳۵-۲۳۴.

مقام معظم رهبری در واکنش به سیاست فرهنگی اسلام‌زدا و انقلاب‌گریز دولت اصلاحات، بارها و بارها، لب به اعتراض تلویحی و تصریحی گشودند. ایشان در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۸، به صورت صریح و آشکار، سیاست و عملکرد فرهنگی دولت اصلاحات را، به خصوص در دو قلمرو وزارت علوم و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به نقد می‌کشند و اعتراضات شدیدالحنی را نسبت به اقدامات و رویکردهای مسئولین وزارتخانه‌های یادشده بر زبان خویش جاری می‌سازند

تا مدت‌ها، همین «روزنامه‌های زنجیره‌ای»، اصلی‌ترین محرک بسیج اجتماعی اصلاح‌طلبان به شمار می‌آمدند و به خط مقدم تقابل اصلاح‌طلبان با ارزش‌های اسلامی و انقلابی تبدیل شده بودند.

در واکنش به قداست‌شکنی‌ها و حمله‌های مکرر روزنامه‌های زنجیره‌ای جریان اصلاحات به مبانی اسلام و ارزش‌های انقلاب، مقام معظم رهبری دیداری را با جوانان در مصالای بزرگ تهران در سال ۱۳۷۹ ترتیب دادند و در آن، از این مطبوعات به عنوان پایگاه‌های

دشمن یاد کردند. ایشان در این سخنرانی با اشاره به شارلاتانیسم مطبوعاتی راه افتاده از سوی روزنامه‌های زنجیره‌ای جریان اصلاحات، به مسئولین نظام امر کردند که این روند مضر و مخرب را متوقف کنند:

بعضی از این مطبوعاتی که امروز هستند، پایگاه‌های دشمن‌اند؛ همان کاری را می‌کنند که رادیو و تلویزیون‌های بی‌بی‌سی و امریکا و رژیم صهیونیستی می‌خواهند بکنند! [...] امروز مطبوعاتی پیدا می‌شوند که همه همتشان، تشویش افکار عمومی و ایجاد اختلاف و بدبینی در مردم و خوانندگانشان نسبت به نظام است! ده عنوان، پانزده عنوان روزنامه، گویا از یک مرکز هدایت می‌شوند؛ با تیتروهای شبیه به هم در قضایای مختلف. [...] این یک نوع شارلاتانیسم مطبوعاتی است که امروز بعضی از مطبوعات در پیش گرفته‌اند! [...] در لابه‌لای همین‌ها اثر انگشت «عبدالله بن ابی‌ها» را می‌بینم: تفرقه‌افکنی‌ها، اختلاف‌افکنی‌ها، تشنج‌آفرینی‌ها، تشویش افکار عمومی، ناامید کردن‌ها، یأس‌پراکنی‌ها، چهره‌سازی عناصر وابسته و مرید دشمن، از نظر انداختن عناصر مفید و مؤمن و مخلص و دلسوز! [...] من بارها به مسئولان دولتی تذکر داده‌ام و به طور جدی از آنها خواسته‌ام که جلوی این وضعیت را بگیرند. [...] من



وجود این جریان تبلیغاتی و مطبوعاتی را به حال کشور، به حال جوانان، به حال آینده، به حال انقلاب و به حال ایمان مردم مضر می دانیم. این جریان، دایم در صدد قداست شکنی از مسائل اساسی اسلامی است. مباحث اسلامی را زیر سؤال می برند؛ انقلاب را زیر سؤال می برند. [...] این یک خطر بزرگ است. اگر جلو این خطر را نگیرند، بدون شک دشمن یک قدم جلو خواهد آمد.^۱

این بیانات، آغاز ورود قوه قضاییه به عرصه برخورد قانونی با مطبوعات زنجیره‌ای بود، در حالی که وزارت ارشاد دولت اصلاحات، دست به هیچ گونه فعالیت‌هایی در این زمینه نزد و حتی به دفاع و حمایت از ساختار شکنان بر خاست.

تردید نیست که مقوم و معرف قانونی گفتمان اصلاح طلبان، مفهوم «دموکراسی»^۲ بود و آنان بیش از هر مقوله و مفهوم دیگری، همواره بر «دموکراسی» و ضرورت آن پای می فشردند. ادبیات گفتاری و نوشتاری اصلاح طلبان، سرشار از این مفهوم و مفاهیم مرتبط با آن است. اگر چه آنها توان عمده خود را مصروف پروژه «توسعه سیاسی»^۳ با ماهیت «دموکراتیزاسیون»^۴ کرده بودند، اما حوزه فرهنگی جامعه ایران نیز به هیچ‌رواز این تأثیرات پروژه یاد شده در امان نبود و دموکراتیزاسیون به حوزه فرهنگی نیز سرایت یافت. چندان دور از ذهن و بعید به نظر نمی‌رسد اگر ادعا کنیم آسیب‌هایی که حوزه فرهنگی جامعه ایران از پروژه دموکراتیزاسیون پذیرفت، بسیار بیشتر و پرتراکم‌تر از حوزه سیاسی بود؛ تا جایی که جامعه ایران همچنان گرفتار مفاسد و معضلات ناشی از رویکرد فرهنگی دوره اصلاحات است.

سیاست فرهنگی^۵ اصلاح طلبان را از زاویه‌ها و در لایه‌های مختلف می‌توان مطالعه و نقد کرد، اما به نقد نگارنده، هیچ تحلیلی مفیدتر از تحلیل مبادی و مبانی نظری سیاست فرهنگی اصلاح طلبان نیست. این پرسش که «خاستگاه و سرچشمه نظری سیاست فرهنگی اصلاح طلبان چه بود؟»، یکی از کلیدی‌ترین و راهگشاسترین پرسش‌ها در این پهنه است. به دنبال این پرسش، که به صورت اجمالی در سطور بالا به آن پاسخ گفته شده، پرسش سرنوشت‌ساز دیگری مطرح می‌شود و آن این است که «آیا خاستگاه و

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان در مصالای تهران، ۱۳۷۹/۲/۱، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری.

2. Democracy
3. Political Development
4. Democratization
5. Cultural policy

سرچشمه نظری سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان با فرهنگ و تفکر اسلامی، سازگار بود؟» به پرسش یادشده می‌توان در چهار چوب نظریه فرهنگی^۱ مرحوم علامه محمدتقی جعفری (ره) پاسخ داد. علامه جعفری در مباحث فرهنگی خود به دو گونه «فرهنگ» اشاره می‌کند. یک «فرهنگ پیشرو» که عبارت است از کیفیت شایسته برای فعالیت‌های حیات مادی و معنوی انسان‌ها،^۲ در مقابل «فرهنگ پیرو»، ترقی و تکامل را هدف‌گیری نمی‌کند، و تنها از «خواست و اراده مردم»- تعبیر کلیدی اصلاح‌طلبان - برمی‌خیزد: دموکراسی [دموکراتیک] کردن فرهنگ همان معنای فرهنگ پیرو را در بر دارد که هرگز در فکر پیشرفت اخلاقی، سیاسی، ادبی، هنری و دینی بشر نیست؛ زیرا از یک نظر مبنای فرهنگ پیرو این است: «آنچه را که می‌خواهم حق است، تنها بدان جهت که می‌خواهم».^۳

در واقع زیربنای «دموکراسی فرهنگی»،^۴ «انسان‌گرایی»^۵ است؛ به این معنی که انسان و خواسته‌ها و تمایلات او، محور و اصل قلمداد می‌شود و هیچ قاعده و مبنای پیشینی بر آن حاکم نخواهد بود. حق و باطلی مجزای از خواست و اراده انسان وجود ندارد، بلکه حق و باطل در امتداد خواست و اراده «انسان»، معنا می‌یابد و توجیه می‌شود. به این ترتیب، «انسان‌گرایی»، گونه‌ای از «آزادی فرهنگی»^۶ را تولید می‌کند که متناسب و همگون با اقتضائات فلسفی و هستی‌شناختی خود است. علامه جعفری در جایی دیگر با توضیح بیشتر می‌نویسد:

فرهنگ پیرو به آن قسم از نوع کیفیت و شیوه زندگی مادی و غیر مادی می‌گویند که هیچ اصل و قانون اثبات‌شده قبلی را مورد تبعیت قرار نمی‌دهد، بلکه صحت و مقبولیت خود را از تمایل و خواسته‌های مردم می‌گیرد؛ به این معنی که این قسم از فرهنگ، ناشی از رفتار و امیال و خواسته‌های مردم با هر انگیزه و علتی است و هیچ کاری به تطابق آنها با حقایق و واقعیات مستقل از هوی و هوس و تمایلات طبیعی انسان‌ها

1. Cultural theory

۲. محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۸، ص ۱۰.
۳. همان، ص ۶۲.

4. Cultural Democracy

5. Humanism

6. Cultural Freedom

ندارد.^۱

تفاوت «مهندسی دینی فرهنگ»^۲ و «مهندسی دموکراتیک فرهنگ»^۳ در همین جاست که «مهندسی دینی فرهنگ»، دین را به عنوان منبع و مرجع برمی‌گزیند و سعی می‌کند نظام اجتماعی را بر اساس گزاره‌های آن سامان دهد؛ زیرا از این پیش‌فرض تبعیت می‌کند که گزاره‌های دینی، حاکی از واقع و مصالح و مفاسد نفس‌الامری است و سعادت اخروی انسان را رقم خواهد زد؛ اما از آن سو، «مهندسی دموکراتیک فرهنگ» به آرا و امیال عمومی نظر می‌افکند و جهت‌گیری آنها را اصل می‌انگارد. نکته مهمی که در این میان نمایان می‌شود این است که برخلاف گفته رایج، «دموکراسی» صرفاً یک روش نیست بلکه یک «ارزش»-البته «ارزش سکولار»^۴- است که نمی‌تواند با «جامعه‌پردازی دینی»، سازگار و موزون افتد. «دموکراسی فرهنگی»، حاکمیت امیال جمعی را می‌پذیرد نه حاکمیت ارزش‌های دینی. در این گستره، امیال جمعی، معیار و ملاک تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری است؛ خواه این امیال با معارف و حقایق دینی مطابق باشد، خواه متضاد. البته اصلاح‌طلبان به سبب «منافق‌صفتی» خود، چندان پرده از چهره معرفتی و ایدئولوژیک خود نگشودند و این سخنان را به صورت عریان و شفاف بر زبان جاری نساختند تا حقیقت پروژه سیاسی و فرهنگی آنها آشکار گردد اما در عین حال، ایده فرهنگی آنها، قهرأ چنین لوازم و نتایجی را به دنبال داشته است. در عرصه عمل نیز مشاهده کردیم که در طول هشت سال حاکمیت اصلاح‌طلبان، چه بسیار اصول و ارزش‌های دینی که در ذیل دموکراسی و متناسب با آن تعریف شدند و «خواست مردم» بر «خواست خداوند» ترجیح داده شد.

البته ناگفته نماند که بسیاری از آنچه اصلاح‌طلبان با عنوان «خواست مردم» بیان می‌کردند، محصول «دگردیسی فکری و ایدئولوژیک خودشان» بود و نه برآیند «خواست مردم». جناب علامه، به این واقعیت نیز اشاره کرده‌اند که خودخواهان و قدرت‌طلبان در جوامع بشری، همواره برای تداوم سلطه خود و حذف رقبا، به این حيله تمسک جسته‌اند و «تمایلات» خود را به نام «تمایلات مردم»، محقق ساخته‌اند:

اصطلاح فرهنگ پیرو در این موارد، اگر چه مستقیماً به معنای پیروی از خواسته‌ها و تمایلات بشر است، ولی نباید از نظر دور بداریم که در

۱. همان، ص ۱۴۶.

2. Engineering religious of culture.
3. Engineering democratic of culture.
4. Secular value

عین حال، این نوع فرهنگ (پیرو)، بهترین وسیله فعالیت قدرت پرستان خودکامه جوامع نیز می‌باشد. در حقیقت می‌توان گفت فرهنگ مزبور، هم پیرو خواسته‌ها و تمایلات طبیعی محض اکثریت مردم است و هم پیرو خواسته‌های سلطه‌گران جوامع، که هم خواسته‌ها و تمایلات مردم را می‌توانند توجیه کنند و هم هر گونه عمل ضد اخلاق و دین و شرف انسانی را به نام فرهنگ، رنگ آمیزی نمایند.^۱

متأسفانه این قبیل فعالیت‌ها و پدیده‌های ضد تکاملی و ضد ارزشی، در روزگار ما، فرهنگ معرفی می‌شوند، حال آن که فرهنگ و فعالیت فرهنگی متضمن مقدمات و اسباب تعالی و سعادت انسان است، نه انحطاط اخلاقی و انسانی او. به ویژه به دلیل غلبه نگرش لیبرالیستی بر جهان در دهه‌های اخیر، «باحی‌گری» و «بی‌بند و باری» و «افسار گسیختگی»، به عنوان فعالیت‌ها و پدیده‌های فرهنگی، ترویج و منتشر شده است:

هر گونه عامل فساد دین و اخلاق و شرف و منطق حیات معقول انسان‌ها می‌تواند به عنوان خواسته‌های مردم، نام فرهنگ بگیرد! مدتی است در دوران ما، این قسم بی‌بند و باری‌ها به نام فرهنگ مورد اشاعه و ترویج قرار گرفته است که قطعاً به نابودی انسانیت منجر خواهد شد.^۲

«آزادی» برای تمام انسان‌ها یک «ارزش» قلمداد می‌شود؛ اما نه ارزش مطلق و ذاتی، بلکه آزادی یک ارزش وسیله‌ای و تبعی است. آزادی آن گاه محترم و مقدس است که در امتداد حیات تکاملی انسان قرار گیرد و میدان را برای شکوفایی و فعلیت یافتن استعدادهای الهی و عالی انسان فراهم سازد. اما اصلاح‌طلبان، «آزادی» را یک ارزش ذاتی و مطلق معرفی کردند و هر نوع فضیلت‌سوزی و قداست‌ستیزی را در قالب تجویز آزادی، رسمیت بخشیدند. در واقع، کلمه «آزادی» برای توجیه پدیده‌ها و فعالیت‌های ضد فرهنگی به کار گرفته شد و ترکیب «فرهنگ آزاد»،^۳ به امر مقدس و تردیدناپذیر تبدیل گشت:

ممکن است بازیگران عرصه خودکامگی‌ها، کلمه محبوب «آزاد» را هم به وسیله کارگردانان متفکر نمای خود، به کلمه بسیار زیبای «فرهنگ»

۱. همان، ص ۱۴۷-۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۴۶.



اضافه نموده، بگویند: «فرهنگ آزاد»! بدین ترتیب، عوام‌فریبی را به حد نصاب خود برسانند.^۱

البته این انگاره‌ها و پنداشته‌ها، محصول تفکر و ابداع نظری آنها نبود، بلکه برآمده از دنباله‌روی کور کورانه آنها از غرب بود. این نغمه شوم ابتدا در غرب متأخر سر داده شد و قرن‌های بعد، برخی از گروه‌های فکری غرب زده در جامعه ایرانی، از جمله اصلاح‌طلبان، به «ترجمه» و «تکرار» آن پرداختند. در جامعه غربی، «آزادی» اصالت یافت و فعالیت‌ها و پدیده‌های انسانی متعهد به اخلاق و دین، با برچسب «ایدئولوژیک بودن» طرد شدند. چنین روندی جز انحطاط انسانیت و به قهقرا رفتن ارزش‌های انسانی که خداوند در وجود او نهاده بود، نتیجه‌ای در پی نداشت:

پیشرفت هویت و شخصیت آدمیان با التزام دادن به حقایق مربوط به رشد و کمال انسان‌ها امکان‌پذیر است. [...] فریاد آزادی، فرهنگ آزاد، و هنر آزاد سردادند! با این فریاد بشریت را در دوران ماقبل غارنشینی متوقف ساختند. چرامی‌گوییم ماقبل دوران غارنشینی؟ برای آن که بشر در غارنشینی، استعداد پیشرفت خود را در خودخواهی منحصر ساخته بود، و آگاهانه یا ناآگاهانه به استقبال شکوفایی استعدادهایش شروع به حرکت کرده بود.^۲

اما در اینجا پرسش مهمی مطرح می‌شود و آن این است که حاکمیت سیاسی مبتنی بر فرهنگ اسلامی، چه نوع ملاکی را برای مجاز شمردن پدیده‌ها و فعالیت‌های فرهنگی باید در نظر بگیرد؟ به بیان دیگر، مبنای تحدید آزادی‌ها در ساحت فرهنگی چیست؟ آیا می‌توان به صرف اینکه برای یک کالای فرهنگی یا رویه فرهنگی، تقاضا و استقبال وجود دارد، حکم به ضرورت تولید و عرضه آن داد؟ آیا باید «جذابیت»، معیار مجاز یا مطلوب بودن عرضه انگاشته شود؟ و یا این که حاکمیت سیاسی مبتنی بر فرهنگ اسلامی باید معیار دیگری را در نظر بگیرد و آن خود «فرهنگ اسلامی» است؛ به گونه‌ای که هر آنچه با تعالیم و حقایق برخاسته از اسلام، ناسازگار باشد، نباید امکان انتشار و عرضه بیابد، هر چند در جامعه، تقاضا برای آن وجود داشته باشد؟ علامه جعفری بر این باور است که مستقل از خواست و گرایش افراد جامعه و این که امری برای آنها مطلوب است و امر دیگری مذموم، واقعیت‌هایی در میان است که از اقتضائات سرشت انسانی و الهی آنها

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۴۹.

برمی‌خیزد و تابع امیال حیوانی یا تحولات اجتماعی نیست:

هر پدیده و فعالیت فرهنگی که با ارزش‌های متعالی انسانی مانند اخلاقیات و مذهب ناسازگار باشد، فرهنگ اسلامی آن را نمی‌پذیرد، زیرا هر پدیده و فعالیتی که به نام فرهنگ در جامعه بروز کند و مخالف حیثیت و شرافت و شخصیت کمال‌طلب انسانی باشد، اگرچه در جذاب‌ترین صورت عرضه شود، فرهنگ اسلامی با آن مخالفت نموده و از عرضه و ترویج آن جلوگیری می‌نماید. این است اساسی‌ترین وظیفه یک فرهنگ پویا که اسلام با صراحت و صدای بلند، حامی آن است.^۱

در مقابل، اصلاح‌طلبان چه کردند؟! آنها به وضوح دریافته بودند که بسیاری از پاره‌های «فرهنگ اسلامی» با «فرهنگ غربی» و «فرهنگ آزاد»، هم‌خوان نیست و حاکمیت سیاسی به همین دلیل نمی‌تواند به آنها امکان ظهور بدهد؛ تلاش کردند تا به واسطه «تصرف در فرهنگ اسلامی»، نوعی هم‌سازی و انطباق میان «فرهنگ اسلامی» و «فرهنگ غربی» ایجاد کنند. از سال‌های پایانی دهه شصت، پروژه «تصرف در ماهیت فرهنگ اسلامی» از طریق ایجاد تشکیک در حقانیت معرفت دینی و قائل شدن به امکان عرضه برداشت‌ها و تفسیرهای متعدد از دین، کلید خورد. روشنفکرانی همچون عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری در مقالات ماهنامه کیهان فرهنگی و بعدها ماهنامه کیان، چنین تصویری را مطرح و منتشر کردند. برجسته‌ترین تلاش‌ها در این زمینه، سلسله مقالات «قبض و بسط تئوریک شریعت» بود که از سوی عبدالکریم سروش نگاشته شد و با تفکیک میان «دین» و «معرفت دینی»، از یک‌سو، و اثرپذیری «معرفت دینی» از احوال فکری و علمی زمانه از سوی دیگر، هم در تطابق «معرفت دینی» با «دین»، تردید روا داشته بود و هم به تعدد قرائت‌ها از دین (حتی در حوزه قطعیات و بینات دین) رسمیت داده بود. البته چندی نگذشت که روشنفکران اصلاح‌طلب، از پهنه «معرفت دینی» عبور کردند و به پهنه خود «دین» وارد شدند و دست تصرف و تحریف به سوی آن دراز کردند. یکی از نظریه‌هایی که آنها-البته با وام‌گیری کامل از متفکران مغرب‌زمین- مطرح ساختند، «تاریخیت احکام و گزاره‌های دین» بود؛ به این معنا که دست کم برخی از احکام و گزاره‌های دینی، متعلق به جوامع گذشته است و امروزه با وجود تکامل عقلانی بشر و اقتضائات جدید جهان معاصر، دیگر نمی‌توان از دین، انتظار «جامعیت» و «کارآمدی» داشت. براساس این ایده، این «انتظار

رهبر معظم انقلاب درباره وجود «موج فرهنگی» بر ضد ارزش‌های اسلامی و انقلابی هشدار دادند و تأکید کردند که دشمن خارجی و در کنار آن برخی عوامل و نیروهای همسو با آن در داخل، به دنبال ترویج «اباحی‌گری اعتقادی و عملی» در جامعه هستند تا به واسطه سست و متزلزل کردن تقید و پایبندی مردم به باورها و احکام، انقلاب را دچار استحاله و فروپاشی درونی کنند

انسان معاصر» و «اقتضای جامعه معاصر» بود که «حدود و قلمرو دین» را تعریف می‌کرد، نه «نص دین». در مجموع باید گفت چندین ایده در کنار یکدیگر قرار گرفتند تا «فرهنگ اسلامی» را به نفع فرهنگ غربی، صادره و محدود کنند:

یکم؛ تاریخمند انگاشتن برخی از گزاره‌های دینی؛

دوم؛ وجود امکان تعدد قرائت‌ها از دین؛

سوم؛ وجود مصلحت اقوی و اهم (در برابر اجرای برخی از احکام دین) که ممانعت از وهن دین در دنیای مدرن است؛

چهارم؛ بهره‌گیری از تجربه‌های انباشته بشر

غربی که محصول عقل جمعی و کارآمدتر از روش‌ها و ارزش‌های جهان سنتی زیر سلطه دین است.

تمام این تلاش‌های نظری و فکری در راستای عرضه تفسیری از اسلام و فرهنگ اسلامی بود که با فرهنگ غربی هم‌خوان باشد. بنابراین، روشن است که اسلام و فرهنگ اسلامی، «آن گونه هست» (یعنی خالی از تحریف، تصرف، بدعت، تفسیر به رأی و برخورد گزینشی) و در حالت طبیعی، با فرهنگ غربی ناسازگار و متضاد است؛ در غیر این صورت، هیچ‌گاه لازم نمی‌آمد که کسانی در جست‌وجوی ساز و کارهای گوناگونی برای ورود مدرنیته به ایران و غربی‌سازی جامعه ایرانی بر آیند. علامه جعفری نیز بر این باور است که فرهنگ غربی با فرهنگی اسلامی سازگار نیست، چنان که با صراحت می‌نویسد:

اگر مقصود از فرهنگ، پدیده‌هایی است که حیات معقول بشری را قابل درک ساخته و پذیرش آن موجب انبساط روانی انسان‌ها در زندگی هدفدار می‌باشد، تردیدی نیست که نه تنها چنین فرهنگی با فرهنگ اسلامی، سازگار است، بلکه حتی فرهنگ اسلامی نیز آن را تأیید و تقویت می‌کند. ملاک کلی در این مورد، این است که آیا فرهنگ غربی می‌تواند محور فعالیت خود را انسانی معنی‌دار در جهانی معنی‌دار قرار بدهد یا نه؟ آن چه که مادر دوران معاصر (دهه آخر قرن بیستم)، از اقلیم غرب به معنای عام آن می‌بینیم، این است که هدف زندگی انسان‌ها را

در واکنش به قداست‌شکنی‌ها و هجمه‌های مکرر روزنامه‌های زنجیره‌ای جریان اصلاحات به مبانی اسلام و ارزش‌های انقلاب، مقام معظم رهبری دیداری را با جوانان در مصالای بزرگ تهران در سال ۱۳۷۹ ترتیب دادند و در آن، از این مطبوعات به عنوان پایگاه‌های دشمن یاد کردند. ایشان در این سخنرانی با اشاره به شارلاتانیسم مطبوعاتی راه افتاده از سوی روزنامه‌های زنجیره‌ای جریان اصلاحات، به مسئولین نظام امر کردند که این روند مضر و مخرب را متوقف کنند

لذت‌گرایی و منفعت‌گرایی معرفی می‌کند.^۱ بسیاری از جریان‌های فکری و اجتماعی جامعه معاصر ایران از دوره مشروطیت به بعد را می‌باید در همین چهارچوب، تفسیر و تبیین کرد؛ یعنی آن‌چه مقوم و محرک نزاع‌های اجتماعی و کشمکش‌های فکری بوده، رویارویی فرهنگ اسلامی به مثابه «سنت»^۲ و فرهنگ غربی به مثابه «مدرنیته»^۳ بوده است. جریان اصلاحات نیز که از اواخر دهه شصت به تدریج در محافل روشنفکری پا گرفت و تا نیمه دهه هفتاد، زمینه اجتماعی پیدا کرد و سپس به حوزه قدرت سیاسی وارد شد، در همین فضای نظری و تحلیلی، فهم‌پذیر و معنادار است. جریان اصلاحات، دست‌کم از جهت فرهنگی و فکری، در امتداد گفتمان انقلاب اسلامی قرار

نداشت؛ چرا که اصالت‌های اسلامی و انقلابی را فدای «غرب» و «غرب‌زدگی» کرده بود. با وجود این که گفته شد «فرهنگ پیرو» برخاسته از خواست و اراده بی‌چهارچوب مردم است و ممکن است هر سمت و سویی بیابد، ولی نباید پنداشت چون سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان گونه‌ای از «فرهنگ پیرو» بود، بنابراین، آن را می‌باید معرف مطالبات فرهنگی جامعه ایرانی قلمداد کرد؛ چنین نیست. سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان، اگرچه فاقد زمینه و بدنه اجتماعی نبود، اما آن‌چنان نیز فراگیر و شایع نبود که بتوان آن را به کلیت جامعه ایرانی نسبت داد و آن را یک خواست همگانی و عمومی انگاشت. گذشته از این، پاره‌های عمده‌ای از همان زمینه و بدنه اجتماعی یادشده نیز دست‌ساخته و پرورده فعالیت فکری و فرهنگی اصلاح‌طلبان در طول این مدت بودند و نباید وجود آنها را خودرو و خودجوش و مستقل از فعالیت اصلاح‌طلبان تصویر کرد. سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان نه برآمده از اقتضائات واقعی انسان و جامعه ایرانی، بلکه مولد و منتشرکننده یک سلسله «تقاضاهای فرهنگی مصنوعی» بود:

این‌طور نیست که همواره بایستگی و یا شایستگی فرهنگ‌ها ناشی از

۱. همان، ص ۱۷۸.



واقعیت‌ها بوده باشد، زیرا فراوان دیده می‌شود که بستر برای خودخواهی و سودجویی و سلطه‌گری‌های خود، تقاضاهای مصنوعی برای زندگی مردم ایجاد می‌کنند و نام آن را ضرورت زندگی می‌نامند. چنان که می‌توانند به استعمار مردم و تضعیف اراده آنها و تحریکات بسیار متنوع مسائل جنسی، نام هنر بدهند و آن را یکی از فرهنگ‌های شایسته محسوب نمایند.^۱

اصلاح‌طلبان در ذیل عنوان «تعهدزدایی» و «ایدئولوژی‌زدایی» از فرهنگ و علم و هنر، و اشاعه «هنر مستقل» و «فرهنگ آزاد» و «دموکراسی اجتماعی» آسیب‌های عمده‌ای به هویت دینی و اسلامی جامعه ایرانی وارد کردند و فضای فرهنگی جامعه را دست‌خوش «سکولاریزاسیون دولتی» نمودند. نیم‌نگاهی به تولیدات به اصطلاح فرهنگی این برهه در حوزه‌های کتاب، رمان، شعر، تئاتر، فیلم و... به خوبی نشان می‌دهد که سیاست فرهنگی اصلاح‌طلبان تا چه اندازه از «فرهنگ اسلامی» نشئت می‌گرفت و با آن مطابقت داشت. به صورت طبیعی، «کالاهای فرهنگی» تولیدشده در این مقطع، به تغییر «نگرش‌های فرهنگی»^۲ بخش‌هایی از جامعه و شکل‌گیری «رفتارهای فرهنگی»^۳ متضاد با فرهنگ اسلامی انجامید. تداوم این چرخه در زمانی بیش از یک دهه، آثار و معضلاتی را از خود به جانهاد که نمی‌توان به رفع آنها در کوتاه‌مدت امیدوار بود:

اول این که، مصرف اجتماعی کالاهای فرهنگی سکولار، به تدریج، نوعی احساس نیاز و انتظار مصنوعی در مصرف‌کنندگان ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که جامعه در برابر جلوگیری از تولید و انتشار کالاهای فرهنگی سکولار، مقاومت و بازدارندگی از خود نشان می‌دهد و می‌پندارد که حاکمیت سیاسی در پی تحدید حقوق فرهنگی او برآمده است. دوم این که، اگر هم حاکمیت سیاسی بتواند مانع از تولید «کالاهای فرهنگی سکولار»^۴ شود، نباید انتظار داشت که ممنوعیت عرضه، تقاضا را نیز به زودی از میان خواهد برد و در نتیجه، «نگرش‌های فرهنگی» و «رفتارهای فرهنگی»، دگرگون خواهند شد. به بیان دیگر، هر چند انسداد باب تولید کالاهای فرهنگی سکولار می‌تواند فرآیندی دفعی یا کوتاه‌مدت داشته باشد، ولی تغییر نگرش‌های فرهنگی در رفتارهای فرهنگی چنین نخواهد بود. باید همچنان انتظار داشت که بخش‌هایی از جامعه تا مدت‌ها در امتداد

۱. همان، ص ۱۳۹-۱۳۸.

2. Cultural attitudes

3. Cultural practices

4. Secular cultural goods

نگرش‌ها و رفتارهای فرهنگی تثبیت شده قرار داشته باشند و پذیرای دگرگونی و تغییر نباشند. به همین دلیل است که بسیاری از صاحب نظران فرهنگی اعتقاد دارند که در ساحت فرهنگ، نمی توان توقع تغییرات یکباره و دفعی داشت.

وضعیت ناخوشایند حجاب و پوشش در جامعه کنونی را نیز می باید بر همین مبنا و قاعده، درک و فهم کرد. کالاهای فرهنگی تولید شده در دوره اصلاح طلبان به گونه ای بودند که اعتقاد و باور به حجاب اسلامی را در ذهنیت جمعی، سست و تخریب می کردند و سپس فرد را در مسیر روی آوردن به رفتارهای هنجارشکنانه و ضد اسلامی قرار می دادند. این چرخه، بارها و بارها تکرار شد تا جامعه ایران از جهت حجاب و پوشش به وضعیت کنونی رسید. رویه منطقی اصلاح فرهنگی جامعه ایران نیز باید دوباره همان چرخه را - البته با ماهیت متفاوت - طی کند تا شاهد دگرگونی فرهنگی^۱ در راستای اعتلا و تکامل باشیم؛ یعنی سه گام باید پیموده شود: اول، مهار و هدایت تولیدات فرهنگی؛ دوم، اصلاح نگرش های فرهنگی؛ سوم، اصلاح رفتارهای فرهنگی.

۴. کشمکش درونی اصلاح طلبان

آبراهامیان، یکی از علل پیروزی اصول گرایان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ را همین چندپارگی اصلاح طلبان معرفی می کند و می نویسد: «احمدی نژاد بر اثر چنددستگی اصلاح طلبان، در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد.»^۲ اصلاح طلبان هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی، دچار تضادها و تقابل های درونی بودند؛ زیرا برداشت واحدی از روش ها و اهداف «اصلاحات» در میان خود نداشتند:

از همین مفاهیم [ساخته و پرداخته شده در تفکر اصلاح طلبی]، خوانش های مختلفی ارایه شد و خرده گفتمان های مختلف و گاه متضادی پدید آمد و چون گروهی وجود نداشتند که از این اقتدار برخوردار باشند که خوانش شان به عنوان خوانش هژمونیک [برتر] جلوه کند، بر تشتت در درون جنبش اصلاحات افزوده شد و بعد این تشتت از فضای گفتمانی به صحنه عمل سرازیر شد و در فضای تصمیم سیاسی و اجتماعی نیز انشقاق ها شروع شد.^۳

بعضی از دوستان اصلاح طلب، برخی رفتارها و روش ها را تندروی و

1. Cultural change

۲. یرواند آبراهامیان، همان، ص ۳۳۷.

۳. محمدرضا تاجیک، همان.



آوانگار دیسم می دانستند.^۱

این جنبش [جنبش اصلاح طلبی] اما هم اکنون خود دچار چنان تفرقه‌ای است که امکان گرد هم آمدن گروه‌های مختلف تحت رهبری واحد سیاسی وجود ندارد.^۲

شاید مهم‌ترین اختلاف میان اصلاح‌طلبان، تلقی‌های متفاوت آنها از معنای اصلاحات بود که موجب ایجاد شکاف و مرزبندی درونی در میان‌شان گردید:

گفتمان اصلاح‌طلبی همه‌شان در این نقطه مشترک بودند که نظام سیاسی ما اصلاح‌پذیر است، اما هدف‌شان از اصلاحات فرق می‌کند. بعضی‌ها دنبال تغییر پرسنل و مسئولان سیاسی بودند، بعضی‌ها علاوه بر پرسنل و مسئولان، دنبال اصلاح در استراتژی‌ها و خط‌مشی‌ها هم بودند. بعضی از این هم فراتر می‌رفتند؛ یعنی معتقد بودند که ساختار سیاسی عوض شود.^۳

و البته همه اینها ناشی از این واقعیت بود که اصلاحات، رهبر واحدی نداشت:

جنبش اصلاحات، هدایت‌کننده‌ای نداشت. [...] این ضعف [باعث می‌شد که جریان اصلاحات نمی‌توانست یک مسیر مشخص را با یک انسجام و هماهنگی طی کند. آقای خاتمی هم خودش را رئیس‌جمهور می‌دانست نه رهبر اصلاحات.^۴

برخی اصلاح‌طلبان تأکید می‌کردند که «تکثرگرایی»، ذاتی اصلاح‌طلبی است. از این رو، اصلاحات، خواه ناخواه، دربرگیرنده طیف گسترده‌ای از علایق و گرایش‌ها است و نمی‌توان آن را یک‌دست و یکپارچه ساخت:

بحث خود و دیگری در این فرهنگ [فرهنگ اصلاحات] مطرح نیست، طیف گسترده‌ای داریم از سفید تا سیاه. در فرهنگ اصلاحات باید تکثرگرایی (پلورالیسم) را پذیرفت. [...] در فرهنگ اصلاحات، طیف رنگارنگی از نیروها ممکن است وجود داشته باشد. اصلاً ذات اصلاحات، مترادف با پذیرش انواع رنگ است.^۵

۱. عمادالدین باقی، همان.

۲. فرد هالیدی، «پیروزی ملی‌گرایانه و جهش دوباره انقلاب»، ترجمه مهران قاسمی، سوره مهر، دوره جدید، ش ۱۹، ص ۳۱.

۳. علیرضا علوی‌تبار، همان.

۴. عمادالدین باقی، همان.

۵. سعید حجاریان، «فرهنگ سیاسی؛ انقلاب یا اصلاح»، نامه، ش ۲۲، ۱۳۸۲/۲/۱۵، ص ۳۳.

اما تاریخ نشان داد که همین «تکثر» و «تعدد» بی ضابطه، بلای جان اصلاحات شد و بنیان آن را فروپاشانید. اصلاح‌طلبان می‌خواستند برای افزایش قدرت اجتماعی خود، از همه نیروهای اجتماعی فعال در جامعه ایران بهره‌گیرند و یک جبهه اجتماعی «چندلایه» و «چندپاره» تشکیل دهند، ولی تفاوت‌ها و شکاف‌های متراکم و فزاینده، این بسیج اجتماعی را متزلزل ساخت و موجب سرخوردگی بسیاری از بخش‌ها و پاره‌های آن شد. یکی از اصلاح‌طلبان برجسته، قرائتی حداکثری از پروژه اصلاحات دارد و معتقد است که اصلاحات می‌تواند در بردارنده اهدافی چندسطحی باشد: «اصلاحات می‌تواند در سه سطح؛ یکم: کارگزاران حکومت، دوم: رویه‌ها و سوم: ساختارها باشد.»^۱

۵. ناتوانی خاتمی در برآورده کردن مطالبات ساختارشکنانه

یکی از پایگاه‌های اجتماعی خاتمی در جریان انتخابات، ساختارشکنان و نیروهای اپوزیسیون بود که با توجه به شعارهای تکثرگرایانه خاتمی، انتظار داشتند مطالبات و خواسته‌هایشان تحقق یابد. اما از آنجا که این مطالبات و خواسته‌ها، در چهارچوب قانون اساسی تعریف نشده بود، ساز و کارها و ساختارهای حقوقی درون نظام، اجازه دسترسی به آنها را نمی‌داد. بدین سبب، خاتمی (با وجود تلاش‌های بسیار) هیچ‌گاه نتوانست توقعات فراقانونی اپوزیسیون را برآورده سازد. همین امر موجب افول مقبولیت و محبوبیت وی در میان آنها گردید.

البته بخشی از اصلاح‌طلبان، خیال‌پردازانه تصور می‌کردند که می‌توانند جامعه را به هر مسیری که اراده کنند، سوق دهند و مانعی نمی‌تواند آنها را از حرکت در امتداد مطالبات قانونی و فراقانونی بازدارد:

واقع‌بینی در میان نیروهای اصلاح‌طلب کم بود. مثلاً وقتی روزنامه جامعه، تیراژ بالایی پیدا کرد یکی از دوستان می‌گفت که روزنامه جامعه را با توپ هم نمی‌شود تکان داد. [...] بعد هم دیدند که یک مأمور آمد دم در روزنامه و یک برگه کاغذ داد و روزنامه توقیف شد.^۲

۶. غوغازیستی و تنش‌آفرینی اصلاح‌طلبان

تمایل شدید اصلاح‌طلبان به سیاست‌بازی و سیاسی‌اندیشی و تلاش آنها برای

۱. همان، ص ۳۴.

۲. عمادالدین باقی، همان، ص ۱۶-۱۷.

بسیاری از آنچه اصلاح طلبان با عنوان «خواست مردم» بیان می کردند، محصول «دگردیسی فکری و ایدئولوژیک خودشان» بود و نه برآیند «خواست مردم» و خودخواهان و قدرت طلبان در جوامع بشری، همواره برای تداوم سلطه خود و حذف رقبا، به این حيله تمسک جسته اند و «تمایلات» خود را به نام «تمایلات مردم»، محقق ساخته اند

جلب کردن توجه جناح رقیب به سوژه های سطحی یا واهی، موجب شکل گیری غوغاها و جدال های مستمر در فضای سیاسی کشور شد. این مشاجرات و مجادلات از طریق مطبوعات زنجیره ای به فضای عمومی جامعه نیز راه یافت؛ به طوری که افکار عمومی پی در پی باید منتظر وقوع تنش و رخدادی ناگوار در عرصه سیاسی کشور می بود. این وضعیت، به تدریج موجب فرسایش اجتماعی و ناخشنودی توده های مردم از حضور اصلاح طلبان در قدرت شد.

تحریم انتخابات، عدم برگزاری انتخابات، تحصن، نامه نگاری به مقام معظم رهبری، استعفای دسته جمعی، تحریف سخنان شخصیت ها و چهره های انقلاب، قتل های زنجیره ای، کوی دانشگاه، زندانیان سیاسی و... از جمله سوژه هایی بودند که اصلاح طلبان برای متشنج کردن فضای سیاسی کشور به آنها پرداختند و به واسطه آنها ظرفیت عصبی و روانی مردم را به پایان رساندند.

۷. روشنگری های نیروها و گروه های انقلابی و متعهد

در مقابل سیاست و عملکرد اصلاح طلبان، نیروها و گروه های انقلابی متعددی از خود واکنش نشان دادند و تلاش کردند تا از هویت و اصالت انقلاب اسلامی، صیانت کنند. همین واکنش ها خود یکی از علل افول اصلاح طلبان به شمار می آید. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بَوَاحِدَهُ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ قُرْآنٍ.^۱

ای پیامبر! به مؤمنین [بگو: من فقط به شما یک اندرز می دهم] او آن هم این است [که دو دو و به تنهایی، برای خدا به پا خیزید.

در آیه دیگری درباره ضرورت نظارت متقابل اجتماعی می خوانیم:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ.^۲

۱. قرآن کریم، سوره سبا، آیه ۴۶.

۲. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید؛ [چراکه] به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند، باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید.

در فرصت حاضر، تنها به بازگویی روشنگری‌های اعتقادی علامه محمدتقی مصباح یزدی (حفظه‌الله) بر ضد اصلاح‌طلبان می‌پردازیم که به راستی باید گفت هیچ چهره‌ای به اندازه ایشان مورد هجوم رسانه‌ای یکپارچه و تبلیغات منفی مستمر قرار نگرفت. پس از روی کار آمدن اصلاح‌طلبان در سال ۷۶ و منتشر شدن دیدگاه‌ها و افکار آنها، علامه محمدتقی مصباح یزدی به سرعت به «هویت التقاطی و انحرافی» آنها در زمینه برداشت‌ها و تفسیرهای دینی و سیاسی پی برد. از این رو، ایشان که -همچون استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری (ره)- از حساسیت بسیار زیادی در مورد ضرورت صیانت از مرزهای عقاید و تفکر اصیل اسلامی برخوردار بودند، به میدان کارزار ایدئولوژیک و نظری با اصلاح‌طلبان وارد شدند. حجم تلاش و مجاهدت فکری و فرهنگی ایشان در زمینه روشنگری اعتقادی بر ضد اصلاح‌طلبان آنچنان وسیع بود که به جرئت می‌توان گفت که در دوران حاکمیت اصلاح‌طلبان، هیچ یک از علمای تراز اول حوزه، هم‌سنگ با وی فعالیت نکرد. به همین دلیل، بیشترین میزان تبلیغات تخریبی و تحریفی اصلاح‌طلبان بر ضد شخصیت‌های انقلاب، بر روی ایشان متمرکز شد.^۱ ایشان خود چنین می‌گوید:

گرچه می‌دانم که بیان این مطالب، عوارض ناگواری برایم در پی دارد، اما بزرگ‌ترین رسالت روحانیت در این عصر این است که فضای غبارآلود موجود را با تبیین مبانی اندیشه اسلام، شفاف کنند تا مردم، با بررسی نظرات گوناگونی که در کتاب‌ها و نشریات به چاپ می‌رسد، نظری را که برگرفته از اسلام و منابع اسلامی است، از نظرات دیگر بازشناسند و بدین وسیله، مرز کفر و شرک و اسلام، روشن گردد.^۲

برخی از کوشش‌های فرهنگی و اعتقادی علامه مصباح در زمینه شناساندن تفکر التقاطی و ضد اسلامی اصلاح‌طلبان به افکار عمومی عبارت‌اند از:

یکم؛ سلسله سخنرانی‌های «نظریه سیاسی اسلام»، «نظریه حقوقی اسلام» و «انقلاب

۱. رضا صنعتی، گفتمان مصباح؛ گزارشی از زندگانی علمی و سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام (۱): قانون‌گذاری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ص ۱۷۴-۱۷۵.



اسلامی؛ جهشی در فرآیند سیاسی جهان» که در طول سال‌های ۸۲-۱۳۷۷ در پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران ایراد شدند. علامه در این سخنرانی‌ها به مناسبت‌ها و اقتضائات مختلف، به کج‌اندیشی‌ها و التقاط‌های اعتقادی اصلاح‌طلبان تصریح می‌کرد و هویت فکری حقیقی آنها را افشا می‌نمود. مضامین سخنرانی‌های یادشده آنچنان برای اصلاح‌طلبان گران و تحمل‌ناپذیر بود که بارها تلاش کردند تا این سخنرانی‌ها را تعطیل و از حضور ایشان در نماز جمعه، جلوگیری کنند. ناکامی در این باره و ناتوانی نظری اصلاح‌طلبان از مواجهه منطقی و فکری با ایشان، سبب گردید که به «بی‌اخلاقی رسانه‌ای» روی آورده و به تحریف و وارونه جلوه دادن افکار و آرای ایشان بپردازند تا شاید افکار عمومی را نسبت به ایشان، منفی کرده و از قابلیت اثرگذاری وی بکاهند. دوم؛ سفرهای متعدد به نقاط مختلف کشور در این دوره و ایراد سخنرانی‌های روشنگرانه درباره التقاط و نفاق فکری اصلاح‌طلبان. سوم؛ شرکت در مناظره تلویزیونی در سال ۱۳۷۹ با یکی از اصلاح‌طلبان هوادار خاتمی و منتقد ایشان.

چهارم؛ برپایی دوره‌های آموزشی سالیانه «طرح ولایت» برای دانشجویان که منجر به ارتقای معرفت دینی آنها می‌گردید و در آن، ایشان و جمعی از شاگردانشان به شبهات روشنفکران اصلاح‌طلب پاسخ می‌گفتند. پنجم؛ انتشار کتاب‌های اعتقادی متعدد از سوی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

در حقیقت، حضرت آیت‌الله، تا پیش از استقرار دولت اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۷۶، به جز در میان خواص اهل فکر و نظر، چندان شناخته‌شده و سرشناس نبود؛ چنان‌که، تصویر نقش‌بسته از ایشان در افکار عمومی، بیشتر به مناظره تلویزیونی ایشان با سران مارکسیست حزب توده در اوایل انقلاب محدود می‌شد، اما در سال‌های میانی دهه هفتاد، زمانی که دولتمردان و متفکران و روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب، مبانی اعتقادی و ایدئولوژیک اندیشه اسلامی را نشانه رفتند و تلاش کردند تا «تلقی لیبرالیستی از اسلام» رایج کنند، به ناگهان و به صورت ویژه، جناب علامه به عرصه سیاسی و اجتماعی پانهاد و به تولید «روشنگری» و «تبیین» و «بصیرت» دست زد. از این رو، به چهره‌ای سرشناس و رسانه‌ای تبدیل شدند.

از آن سو، مطبوعات زنجیره‌ای که به خوبی دریافته بودند روشنگری‌های آیت‌الله مصباح، مانع بازدارنده بزرگی در مقابل پیشروی فکری و اجتماعی آنها پدید آورده،

«آزادی» برای تمام انسان‌ها یک «ارزش» قلمداد می‌شود؛ اما نه ارزش مطلق و ذاتی، بلکه آزادی یک ارزش وسیله‌ای و تبعی است. آزادی آن‌گاه محترم و مقدس است که در امتداد حیات تکاملی انسان قرار گیرد و میدان را برای شکوفایی و فعلیت یافتن استعدادهای الهی و عالی انسان فراهم سازد. اما اصلاح طلبان، «آزادی» را یک ارزش ذاتی و مطلق معرفی کردند و هر نوع فضیلت سوزی و قداست‌ستیزی را در قالب تجویز آزادی، رسمیت بخشیدند

بخش وسیعی از توان رسانه‌ای خویش را مصروف «ترور شخصیت» ایشان کردند؛ به گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت در طول دوران حاکمیت اصلاح طلبان، هیچ شخصیتی همچون ایشان، کم‌و کیفاً، این اندازه مورد هجوم و حمله رسانه‌ها و چهره‌های اصلاح طلب قرار نگرفت. هفته‌ای نبود که مطبوعات زنجیره‌ای به واسطه تقطیع و تحریف سخنان علامه مصباح، از ایشان چهره‌ای غیر منطقی و متصلب ساخته و پرداخته نکنند و در واکنش به آنچه که خود بافته‌اند، ده‌ها

یادداشت و مقاله توهین‌آمیز و تخریبی نگارند. روز پس از سخنرانی ایشان در خطبه‌های پیش از نماز جمعه تهران، روزی بود که بر اساس رویه متداول، می‌باید انتظار آغاز دور جدیدی از تهاجمات رسانه‌ای و سیاسی را از طرف نیروهای اصلاح طلب داشت. در همین زمان بود که رهبر معظم انقلاب اسلامی، به «دفاع قاطع و صریح» از جناب علامه پرداختند و به دفعات، جملات و عبارتی را درباره ایشان فرمودند که هر گونه شک و تردیدی را فرو می‌نشانند و «حقانیت» تفکر و راه و رویه ایشان را نمایان می‌سازد. رهبر معظم انقلاب درباره جنگ روانی و رسانه‌ای روزنامه‌های زنجیره‌ای بر ضد علامه مصباح گفته‌اند:

یکی از عواملی که این وحدت املی [را] خدشه‌دار می‌کند، مفاهیم مشتبه‌ای است که دائماً در فضای ذهنی مردم پرتاب می‌شود. هر کس هم به گونه‌ای معنا می‌کند؛ یک عده از این طرف، یک عده از آن طرف؛ جنجال و اختلاف غیر لازم درست می‌شود! [...] آیا خشونت بد است یا خوب؟ جواب این است که [...] خشونت قانونی، خوب و لازم است؛ اما خشونت غیر قانونی، بد و زشت و جنایت است. طرح این گونه مطالب را به صورت یک مسئله روز در آورده‌اند. مسئله روز هم که تمام‌شدنی نیست. مرتب از این نقل می‌کنند، از آن نقل می‌کنند؛ حرف‌های بعضی از بزرگان را تحریف می‌کنند، برای این که بتوانند جو متشنجی در کشور



درست کنند. [...] آنجایی که قانون خشونت را نسبت به کسی بخواهد، البته خشونت اعمال خواهد شد. قانون هم قانون است؛ قانون یک امر پنهانی نیست. آن روزی که پیامبر دستور داد آن افراد را ترور کنند، در گوش کسی نگفت. علناً گفت هر کس هند را پیدا کرد، او را بکشد. هر کس فلان بن فلان را پیدا کرد، او را بکشد. امام رضوان الله علیه گفت هر کس سلمان رشدی را پیدا کرد، او را بکشد. امروز هم رهبری اگر بر طبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت. مخفیانه و در گوشی نیست.^۱

ایشان در موضع گیری دیگری تصریح کردند که همه دلسوزان معارف اسلامی، بایستی از اعماق دل، قدردان ایشان باشند:

این هجوم های تبلیغاتی را که به شخصیت های برجسته، به انسان های والا و با اخلاق برجسته می کنند، اینها همه اش نشان دهنده اهداف و نیات دشمن است. یک نفر مثل جناب آقای مصباح که حقیقتاً این شخصیت عزیز، جزو شخصیت هایی است که همه دلسوزان اسلام و معارف اسلامی از اعماق دل بایستی قدردان و سپاسگزار این مرد عزیز باشند، مورد هجوم تبلیغاتی قرار می گیرند [...] حرف رسا و نافذ، منطق قوی و مستحکم هر جایی که باشد، آنجا را دشمن زود تشخیص می دهد، چون حساب گر است. دشمن آنجا را خوب می شناسد و به مقابله اش می آید. با مرحوم شهید مطهری هم همین جوری برخورد کردند.^۲

عطاء الله مهاجرانی، وزیر وقت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در واکنش به انتقادات علامه مصباح از این وزارت خانه، جناب علامه را به مناظره فراخواند اما اندکی بعد، عقب نشینی کرد و گفته خود را پس گرفت. در حالی که محمد خاتمی به صورت تلویحی، ایشان را «تئوریسین خشونت» لقب داده بود، مخالفان خود را به «مناظره تلویزیونی زنده» فراخواند؛ همان پیشنهادی که هیچ گاه از سوی عبدالکریم سروش پذیرفته نشد. حجت الاسلام حجتی کرمانی که در روزنامه اصلاح طلب/اطلاعات، یادداشت و مقاله می نوشت، نخستین فردی بود که به این پیشنهاد، پاسخ مثبت داد، اما او هم قید «زنده» بودن را از «مناظره تلویزیونی» زدود و به چنین شرطی، حاضر به

۱. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان، پرتو سخن، ۱۳۷۹/۹/۲، ص ۱۲.

مطبوعات زنجیره‌ای که به خوبی دریافت‌شده بودند روشنگری‌های آیت‌الله مصباح، مانع بازدارنده بزرگی در مقابل پیشروی فکری و اجتماعی آنها پدید آورده، بخش وسیعی از توان رسانه‌ای خویش را مصروف «ترور شخصیت» ایشان کردند؛ به گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت در طول دوران حاکمیت اصلاح‌طلبان، هیچ شخصیتی همچون ایشان، کم‌ا و کیف‌ا، این اندازه مورد هجوم و حمله رسانه‌ها و چهره‌های اصلاح‌طلب قرار نگرفت

مناظره شد. سرانجام، این مناظره به صورت ضبط‌شده و در چهار قسمت از تلویزیون پخش شد و «فقر و عجز تئوریک» جریان اصلاح‌طلبی سکولار^۱ در مقابل استدلال‌های قوی و غنی و اندیشه متقن و منطقی جناب علامه، به نمایش عمومی در آمد. در این مناظره که در شهریور سال ۱۳۷۸ برگزار شد، حتی کرمانی در برابر مشی تئوریک و منطقی علامه مصباح، تلاش کرد تا با توسل به «کلی‌گویی»، «شعرخوانی»، «نام بردن از چهره‌های سیاسی» و «جنبه روزمره بخشیدن به یک بحث علمی»، از

زیر بار سنگین اشکالات و معضلات نظری و ایدئولوژیک مطرح‌شده توسط جناب علامه، شانه خالی کند و بحث را به انحراف و حاشیه بکشاند، اما علامه مصباح با ضربات متوالی و محاسبه‌شده منطقی، حریف را «ناکام» نهاد و وادار به «عقب‌نشینی» کرد. این شکست تئوریک، با «تغافل رسانه‌ای» اصلاح‌طلبان مواجه شد تا این که در بهمن همین سال، یک روزنامه اصلاح‌طلب با انتشار کاریکاتور موهنی از علامه مصباح، انتقام جریان اصلاحات را از ایشان گرفت و کینه عمیق آنها را از ایشان، آشکار ساخت. در واکنش به این اقدام بی‌سابقه، تجمع بزرگی در مسجد اعظم قم شکل گرفت که در آن، افزون بر طلاب، جمعی از «مراجع» و «علمای تراز اول» حوزه نیز حضور داشتند: آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله نوری همدانی، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله حسن‌زاده آملی، آیت‌الله استادی، آیت‌الله علوی گرگانی و... از این دست بودند. این تحصن با پیام شفاهی مقام معظم رهبری در حالی پایان یافت که محمد خاتمی، همچنان بر مواضع خود پای می‌فشرد و از مهاجرانی حمایت می‌کرد.

علامه مصباح، تا آخرین روزهای حاکمیت اصلاح‌طلبان، در مقابل کج‌اندیشی‌ها و کج‌روی‌های اصلاح‌طلبان، «سکوت» اختیار نکرد و پروژه «روشنگری» اش را

وانگذاشت.^۱ در همین دوره، در حالی که بسیاری از افراد، ایشان را از وارد شدن در مسائل سیاسی و اجتماعی روزمره نهی می کردند و چنین رویکردی را معارض با شخصیت علمی و حوزوی ایشان می شمردند، مقام معظم رهبری، این خصیصه بیانی و محتوایی ایشان را یک فضیلت و هنر دانستند:

ما از خدا بسیار سپاسگزاریم به خاطر توفیقاتی که به شما داده، بسیار متشکریم از خدای متعال به خاطر شما. [...] این پرداخت منطقی که شما دارید، مبارک است. رنگ کاربردی، تحقیقات کاربردی، رنگ روز، رنگ نیاز زمان، این که انسان هم دچار تکرار و حرف های گفته شده و سست نشود، حرف منطقی و قوی بزند و هم متهای از آن نیازهای روز و مسائل رایج سیاسی و غیر سیاسی و فرهنگی - سیاسی در آن وجود داشته باشد، این خیلی خوب است، پرداخت خوبی است. این جور سیاحت مطلب، خودش یک هنر است.^۲

رهبر فرزانه انقلاب، درباره کتاب *آذرخشی/از آسمان کریلا* که متضمن بر اشارات و تصریحاتی نسبت به کج اندیشی های اصلاح طلبان سکولار بود، باز هم از خصوصیت

۱. در این مقطع، دو شبهه جدی درباره ایشان مطرح می شد. یکی این که گفته می شد ایشان به نسل جوان بدبین است و آنها را متهم به انحراف و لابیگری می کند. این ادعا صحیح نیست، چرا که: الف. استاد هیچ گاه جوانان را افرادی «منحرف» و «بی دین» ندانسته اند بلکه از آنجا که جوانان را سرمایه اسلام و انقلاب می شمردند و برای آنها ارزش بسیاری قائل هستند، همواره نسبت به خطر تأثیر گذاری شبهات اعتقادی روشنفکران سکولار بر جوانان، احتمال انحراف آنها در اثر سیاست های لیبرالیستی و اباحی گرانه دولت اصلاحات هشدار داده اند. این مطلب به معنی حساسیت مندی ایشان در قبال سلامت معنوی و اخلاقی و سعادت اخروی نسل جوان است، نه فاسق و منحرف شمردن شان.

ب. با وجود تبلیغات دروغین هشت ساله مدعیان اصلاح طلبی بر ضد این عالم راستین، روابط نسل جوان با ایشان، سرشار از عواطف و صمیمیت است؛ به گونه ای که جوانان در برنامه های طرح و ولایت و محافل عمومی، به صورت گسترده از ایشان استقبال می کنند و به ایشان مهر می ورزند. نسل جوان فرهیخته و با بصیرت، «دلسوزی» و «دوراندیشی» جناب استاد را باور دارد و اندازها و هشدارهای ایشان را به منزله آینه واقعیت نما می انگارد.

دیگر این که گفته می شد که ایشان با «جمهوریت» مخالفت دارد و تنها بر «اسلامیت» نظام تکیه می کند، حال آن که حقیقت این نیست، بلکه:

الف. استاد مصباح در کدام یک از آثار مکتوب یا سخنرانی های خود منکر «جمهوریت» شده اند؟! تفکر سیاسی ایشان از اوایل دهه شصت تاکنون، مضبوط و مکتوب است: حقوق و سیاست در قرآن، حکومت اسلامی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، نظریه سیاسی اسلام، نظریه حقوقی اسلام، انقلاب اسلامی؛ جهشی در فرآیند سیاسی جهان و... از جمله عمده ترین آثار سیاسی ایشان است. در هیچ کدام از این کتاب ها، ایشان مدعی «نفی جمهوریت» نشده اند.

ب. بحث استاد مصباح درباره «جمهوریت» مربوط به تفکیک «مشروعیت» از «مقبولیت» است؛ بدین معنی که ایشان معتقدند مشروعیت حکومت اسلامی ناشی از «خداوند» است و مقبولیت آن ناشی از «مردم». این نظر به معنی انکار و نفی «جمهوریت» نیست.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با علامه محمدتقی مصباح در منزل ایشان، ۱۳۷۹/۴/۶، مصباح دوستان، ص ۹۱۹.

«به‌روز بودن مطالب» تقدیر کردند و گفتند فرد دیگری نمی‌تواند به این خوبی از عهده بحث بر آید:

بنده این کتاب مربوط به عاشورا / اذر خشی / آسمان کر بلا، تقریباً همه‌اش را خواندم. مطالبی است لازم، نمی‌شود گفت مفید، بالاتر از مفید [است]. مطالب ضروری و لازم است. از آن مطالبی هم است که مخاطب را عصبانی می‌کند. یک وقتی یک مطلبی است که حالا اخنثی است [، یک وقت هم یک مطلبی است که حقیقتاً عصبانی می‌شوند و برمی‌خیزند. این کتاب از این نوع بود. این طور باز کردن قضایای عاشورا، به روز کردن این قضایا خیلی مفید است. در این هفت، هشت جلسه، بعضی از مطالب، مطالبی است که غیر از شما شاید کس دیگری نتواند، حداقل این طور نمی‌تواند، اصلش را هم حل کنیم، لاقلاً این است که به این خوبی نمی‌تواند [از عهده بحث بر آید].^۱

۸. امدادهای غیبی بر خاسته از دعای صالحان

اگرچه در جامعه‌شناسی سکولار غربی، تنها متغیرها و علل محسوس و تجربه‌پذیر در تبیین‌های اجتماعی جای دارند، اما تفکر اسلامی به ما می‌آموزد که عوامل مؤثر بر تحولات و تغییرات اجتماعی تنها در قلمرو امور مادی و محسوس، محبوس و محدود نیستند، بلکه تدبیرها و تصرف‌هایی از ناحیه عوامل غیبی نیز در کار است و مؤثر می‌افتد که از آنها به «سنت‌های الهی» تعبیر می‌شود. این سنت‌ها هم بعد فردی دارند و هم بعد اجتماعی. در قرآن کریم و روایات اسلامی، بارها از تأثیرگذاری عوامل روحی و معنوی در زندگی فردی و اجتماعی سخن به میان آمده است.^۲ بنابراین، از نظر جهان‌بینی اسلامی به هیچ‌روی نمی‌توان این سنخ از روابط علی و معلولی را به این دلیل که در چهارچوب حس و تجربه نمی‌گنجند، انکار کرد. «دعا» یکی از این گونه علل است که «جلوی جریان‌هایی را می‌گیرد و یا جریان‌هایی به وجود می‌آورد».^۳

تشدید مفاسد اخلاقی و انحرافات فکری در دوران اصلاح‌طلبان که از سیاست‌های آنها ناشی می‌شد، دعای متضرعانه بسیاری از قشرهای متدین و علمای راستین را به همراه داشت که خواستار تغییر وضع نامطلوب موجود بودند. آنها می‌دانستند که تداوم یافتن

۱. همان.

۲. مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (۳): وحی و نبوت، تهران، صدرا، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۸۷.

اصلاح طلبان در ذیل عنوان «تعهدزدایی» و «ایدئولوژی زدایی» از فرهنگ و علم و هنر، و اشاعه «هنر مستقل» و «فرهنگ آزاد» و «دموکراسی اجتماعی» آسیب‌های عمده‌ای به هویت دینی و اسلامی جامعه ایرانی وارد کردند و فضای فرهنگی جامعه را دست‌خوش «سکولاریزاسیون دولتی» نمودند

حضور اصلاح‌طلبان در نظام سیاسی، انقلاب اسلامی و جامعه ایران را از مسیری که امام خمینی (ره) برای آن ترسیم کرده بود، منحرف می‌ساخت و به بیراهه فرهنگ و ارزش‌های غربی می‌افکند. در این مقطع، مصادیق متعددی از دعاها و نذورات مشاهده شدند که شاید از نظر میزان خلوص و گستره کمی، تنها با مقطع پیروزی انقلاب اسلامی یا دفاع مقدس قابل مقایسه باشند.

جمع‌بندی

از دوران مشروطیت به این سو، بسیاری از کشمکش‌های اجتماعی جامعه ایران را می‌توان در چهارچوب جدال و ستیز «سنت» و «مدرنیته» فهم کرد و توضیح داد. دست‌کم، این چهارچوب می‌تواند بخش‌های مهمی از برخی از کشمکش‌های اجتماعی جامعه ایران را برای پژوهشگر اجتماعی، روشن و موجه سازد. خروج اصلاح‌طلبان از مدار فکری و ایدئولوژیک انقلاب اسلامی و کشمکش چند لایه آنها با هویت اصیل این انقلاب نیز با تکیه بر چهارچوب تضاد «سنت» و «مدرنیته» قابل درک و فهم است. تمام تلاش‌های سیاسی آنها معطوف به این امر بود که جامعه ایرانی و حاکمیت سیاسی آن را نیز به سوی مدرنیسم سوق دهند. البته آنها به خوبی می‌دانستند که قادر به زدودن «سنت» از جامعه ایران نیستند؛ از این رو، در راستای بازخوانی و بازتفسیر «سنت» در بستر تفکر مدرن و لیبرال پرداختند. آنها سعی کردند با عنوان «تعدد قرائت‌ها از دین»، حضور یک قرائت و تلقی لیبرالیستی از اسلام را توجیه و تثبیت کنند.

شکست سیاسی و اجتماعی اصلاح‌طلبان ناشی از این واقعیت بود که آنها جامعه غربی را «جامعه معیار» قلمداد و تحولات جامعه ایرانی را در چهارچوب آن، فهم و تفسیر می‌کردند. در واقع، مشکل آنها یک مشکل «نظری» بود و در «غرب‌زدگی» آنها ریشه داشت. هویت فکری اصلاح‌طلبان به شدت متأثر از «علوم انسانی سکولار» بود، از فلسفه غربی تا علوم اجتماعی غربی، ذهنیت جمعی حاملان اصلی اصلاحات را به تسخیر خود درآورده بود. اصلاح‌طلبان، همواره از زاویه همین «علوم انسانی سکولار» به جامعه ایرانی می‌نگریستند و برای پیشرفت آن، توصیه و تجویز می‌کردند. آنها جامعه

در مقابل سیاست و عملکرد
اصلاح‌طلبان، نیروها و گروه‌های
انقلابی متعددی از خود واکنش
نشان دادند و تلاش کردند
تا از هویت و اصالت انقلاب
اسلامی، صیانت کنند. همین
واکنش‌ها خود یکی از علل افول
اصلاح‌طلبان به شمار می‌آید

ایرانی را در مسیر گذار از «سنت» به «مدرنیته»
تصور می‌نمودند و این جامعه «در حال گذار» را
با جامعه مدرن غربی، می‌سنجیدند و ارزیابی
می‌کردند؛ حال آن که «علوم انسانی سکولار»
که محصول تفکر مدرن است، چیزی جز
تفسیرها و تجویزهایی در چهار چوب مدرنیته
نیست و نمی‌تواند کل تاریخ و جوامع بشری را به
زیر سلطه و سیطره خود بکشانند. حرکت تاریخ،

یک حرکت جبری و قهری از «سنت» به «مدرنیته» نیست و آنچه در غرب رخ داده،
نباید صورت آرمانی تحولات و حرکت تمام جوامع انسانی انگاشته شود. اساساً انقلاب
اسلامی ایران به روشنی نشان داد که جامعه ایرانی نه تنها به سوی «مدرنیته» پیش
نمی‌رود، بلکه در سویی مخالف با آن در حرکت است. انقلاب اسلامی ایران، کلیت غرب
را نادیده انگاشت و در میان «سنت غربی» و «مدرنیته غربی»، راه سومی را برگزید که
از تاریخ و فرهنگ دینی خودش برمی‌آمد. این راه سوم، «جامعه‌پردازی دینی» بود که
نه با «سنت غربی» مطابقت داشت و نه با «مدرنیته غربی» مشابه بود. جالب است که
با وجود این، بسیاری از اصلاح‌طلبان همواره در صدد تفسیر و توجیه انقلاب اسلامی با
منطق مدرنیته بودند؛ یعنی همان منطقی که این انقلاب آن را نپذیرفت، بلکه در مقابل
آن، صف‌آرایی معرفتی و فکری کرد و آن را به چالش طلبید:

در دوم خرداد ۷۶ این تئوری‌ها [تئوری‌های نوسازی] سربر آورد از
درون مجموعه‌های انقلاب به وسیله یک عده‌ای که در سال‌های قبل، از
قدرت کنار زده شده بودند، [آنها] به جای این که در چهار چوب کشور
خود، بیایند و انتقاد کنند به این تئوری‌ها روی آوردند! [...] گفتند که،
دویست سال است دنبال دموکراسی می‌رویم؛ یعنی در انقلاب مشروطه،
در نهضت ملی شدن صنعت نفت و حتی در ۱۵ خرداد، دنبال دموکراسی
بودیم؛ آن هم از نوع سکولارش!^۱

خوشبختانه باید گفت انقلاب اسلامی از گردنه‌های دشوار عبور کرده و انتخابات سال
۱۳۸۴ به خوبی نشان داد که دو گفتمان غرب‌گرا نتوانستند جامعه ایران را در مسیر
دیگری قرار دهند:

۱. حسین کچوئیان، همان، ص ۱۹.



در این کشور [ایران] هنوز انقلاب سال ۱۳۵۷ فراموش نشده است. این انتخابات نشان می‌دهد که انقلاب ایران پس از گذر از دوره‌ای بیست‌ساله، هرگز وارد فاز «تجدیدنظر» نشده بلکه در عمل، انقباضی بیست‌ساله را پشت سر گذاشته و اکنون بار دیگر در دوران جهش به سر می‌برد، یعنی عرض اندام دوباره روح ستیزه‌جویی و مساوات‌طلبی که به فشارهای خارجی و یا نخبگان واقعی نمی‌نهد.^۱

تا حدود زیادی می‌توان ادعا کرد که گفتمان‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی، در تقابل با یکدیگر شکل گرفتند؛ یعنی هر گفتمان از متن ضعف‌ها و کاستی‌های گفتمان قبلی سربرآورد و موفق به جذب آرای عمومی شد. بنابراین، می‌توان به وجود فرعی رابطه زنجیره‌ای و علی میان این گفتمان قائل بود. «گفتمان سازندگی» در نقطه مقابل «گفتمان دولت‌گرایی» شکل گرفت، «گفتمان اصلاحات» بر شانه نقایص و اشتباهات «گفتمان سازندگی» سوار شد؛ و «گفتمان عدالت‌خواهی» از طریق اظهار ضدیت با دو گفتمان پیشین و تولید مفاهیم و دال‌های نقیض رویه آنها، کامیاب شد و به قدرت سیاسی دست یافت. این سلسله و زنجیره مبتنی بر «نقد» و «نفی»، «ضدیت» و «تقابل» بسیار درس‌آموز است که در مجال مناسب باید به آن پرداخت.

۱. فردها لیدی، همان، ص ۳۰.

پنجاه و هشت سال تبه کاری، خیانت و غارت

بخش دوم: «تأملاتی پیرامون بنیاد پهلوی و فساد مالی رژیم شاه»

سید محمد جواد قربی
فرهاد سهامی

به روزگار رضا هر که را که من دیدم هزار مرتبه فریاد نارضایی بود

چرا و چگونه بنیاد پهلوی شکل گرفت؟

در شماره قبل گفته شد که بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ابتدای سال ۱۳۳۷ شاه و دربار از هیچ فرصتی برای انباشت ثروت کوتاهی نکردند؛ در حقیقت شاه هم قدرتش را همانند پدرش بر روی سه ستون نیروهای مسلح، شبکه حمایتی دربار و دیوان سالاری گسترده دولتی قرار داد. شبکه حمایتی دربار، شاه را قادر می‌ساخت تا از راه پرداخت حقوق و مزایای هنگفت و فراهم ساختن مشاغل بی‌دردسر ولی پردرآمد، تلاش‌ها و خدمات پیروان و پشتیبانان خود را تلافی کند.^۱ برای این کار نیاز به مؤسسه‌ای بود که شاه بتواند خارج از حساب‌های رسمی و دور از چشم مردم در قالبی به ظاهر خیرخواهانه به این کار

۱. پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی، ۱۳۸۹، ص ۵۳۵.



اقدام نماید. هسته اولیه و اساسی بنیاد پهلوی بر این باور شکل گرفت. برای بهره‌گیری از همین فرصت تاریخی بود که نه تنها بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بلکه به تدریج سایر سازمان‌های پول‌ساز متعلق به دربار، مانند شرکت بیمه ملی، شرکت ملی نفتکش و یا بانک عمران تأسیس یا از نو سازماندهی شدند و زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری بنیاد پهلوی فراهم شد.

مؤسسات اولیه تشکیل بنیاد پهلوی

۱. بنگاه ترجمه و نشر کتاب

این بنگاه مؤسسه‌ای سلطنتی بود که به ابتکار احسان یارشاطر و مساعی اسدالله علم، مباشر وقت املاک و مستغلات پهلوی، تأسیس شد. این نهاد به عنوان شرکتی با مسئولیت محدود با امتیازات سازمانی غیر انتفاعی به ثبت رسید و اعضای نخستین هیئت مدیره آن اسدالله علم، جعفر بهبهانیان، احسان یارشاطر و سید حسن تقی‌زاده بودند. در ۱۳۳۵، ادوارد ژوزف به عنوان بازرس این بنگاه تعیین شد. سرمایه اولیه بنگاه، که یک میلیون ریال بود، بعدها به پنج میلیون ریال، بالغ بر پنج هزار سهم، افزایش یافت و به تدریج طی پنج سال از طریق عواید املاک سلطنتی پرداخت گردید. بنگاه برای پیشبرد طرح‌های خود، کارهای تجاری مطمئنی به اجرا نهاد، زیرا پس از پرداخت سرمایه اولیه، می‌بایست بودجه خود را از فروش انتشاراتش تأمین می‌کرد. و این اصل، با وجود حمایت‌های شرکت ملی نفت و بعدها حمایت بنیاد پهلوی و سازمان برنامه از بنگاه ترجمه و نشر کتاب توسعه یافت. در سال ۱۳۴۲، بنیاد پهلوی به سرپرستی علم بنگاه را که تا آن هنگام مستقل بود، در تملک گرفت و بر اداره امور مالی آن، از طریق نماینده خود در مقام رئیس هیئت مدیره، نظارت می‌کرد. در ۱۳۴۵، جعفر شریف امامی، رئیس بنیاد پهلوی جانشین علم شد و به شمار اعضای هیئت مدیره با انتصاب سناتورهای محمد حجازی، محمد سعیدی و ابراهیم خواجه‌نوری افزود. با وجود این، استقلال بنگاه در هیئت تحریریه، با سرویراستاری که در گزینش آثار، نویسندگان، ویراستاران و مترجمان اختیار کامل داشت، ادامه یافت. در ۱۳۳۶، یارشاطر، مدیر بنگاه، برای تدریس به دانشگاه کلمبیا دعوت و بهرام فره‌وشی (متوفی ۱۳۷۱) به جای او قائم‌مقام شد و در سال‌های بعد، عبدالحسین زرین‌کوب، ایرج افشار، جعفر شعار و حسن ذوقی (متوفی ۱۳۵۴) در همین سمت انجام وظیفه کردند.^۱ پس از مرگ ذوقی، عبدالله سیار،

۱. ادوارد ژوزف، بنگاه ترجمه و نشر کتاب / دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، ص ۳۴۴.



رئیس بخش چاپ و نشر بنگاه، جانشین او شد. هدف اعلامی و اولیه بنگاه، ترجمه آثار تراز اول جهان به زبان فارسی بود و تلاش‌های سه ساله اول بنگاه در این جهت بود؛ اما به تدریج برای انتشار آثاری از نوع دیگر نیز شرایط مناسبی فراهم شد و ترجمه آثاری برای جوانان و نشر انتقادی متون ادبیات فارسی در دستور کار قرار گرفت. انتشارات بنگاه در مجموعه‌های گوناگون در پاسخ به نیازهای ویژه‌ای طرح می‌شد، و مسئولان آن، از انتشارات خارج از برنامه اجتناب می‌کردند. برای نخستین بار، مطابقت ترجمه با متن اصلی برای اطمینان از صحت و دقت آن، در این مؤسسه رایج گردید. در بسیاری موارد، ویراستاران بنگاه، ترجمه‌ها را تقریباً بازنویسی می‌کردند. همچنین بنگاه اولین مؤسسه در ایران بود که طرح مشخصی برای هر مجموعه داشت، گرچه بنگاه اجازه چاپ یادداشت‌اهداییه یا پیشگفتارهایی با این مضمون را در ابتدای کتاب‌ها نمی‌داد از ۱۳۳۶، عبارت «به فرمان محمدرضا شاه پهلوی» بر صفحه سفید جداگانه‌ای، مشابه صفحات پیش از متن، چاپ می‌شد.^۱ این بنگاه موفق شد با استفاده از شرایط آن روز کشور و به لطف پشتیبانی مراکز قدرت به سرعت به یکی از بزرگترین مراکز انتشاراتی کشور تبدیل شود. درباره اهداف این بنگاه از سوی پژوهشگران مناقشات زیادی در گرفته است. عده‌ای آن را دارای کارویژه‌های فرهنگی صرف دانسته‌اند اما برخی اهداف دیگری را نیز ذکر کرده‌اند که اهداف اعلامی و اولیه این مؤسسه را تحت الشعاع قرار می‌داد. از آنجا که این مؤسسه بزرگ تحت مدیریت عناصری از فرقه ضاله بهائیت بود همواره در مظان اتهام فعالیت‌های ضد دینی و ترویج سکولاریسم بود.^۲

۲. شرکت ملی نفتکش

در سال ۱۳۳۶، بنا به دستور شاه اداره‌ای در املاک و مستغلات پهلوی به نام «اداره حمل و نقل خلیج» تأسیس گردید و به منظور ایجاد یک ناو بازرگانی قرارداد ساختمان دو فروند کشتی به ظرفیت هر فروند یک هزار تن که سرمایه آن از طرف شاه پرداخت شد با شرکت کشتی‌سازی فرولم هلند منعقد گردید که در واقع اولین و بزرگترین شرکت نفتکش ایران بود و توانست تا سال‌ها به صورت انحصاری به حمل و توزیع نفت و سایر مشتقات نفت بپردازد که تا سال‌ها از منابع عمده درآمد شاه محسوب می‌شد،^۳ سهام این شرکت در سال ۱۳۵۰ و به تدریج به شرکت ملی نفت ایران فروخته شد.^۴

۱. دلارامردوخی، پیام بهارستان، دوره ۲، س ۳، ش ۱۲، تابستان ۱۳۹۰، ص ۳۲۵-۳۲۴.

۲. نیمه پنهان؛ سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست، ج ۱۳، تهران، کیهان، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۳۸.

۳. کارنامه بنیاد پهلوی، تهران، کتابخانه سلطنتی، ۱۳۴۶.

۴. رابرت گراهام، ایران سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، سبحان، ۱۳۵۸، ص ۱۹۴.

۳. بانک عمران

مهمترین دارایی بنیاد پهلوی، تملک ۱۰۰ درصدی بانک عمران بود. بانک عمران پنجمین بانک بزرگ تجارתי ایران بود. این بانک در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۳۱ تأسیس گردید و اعلام شد که برای سرمایه‌گذاری در امر گسترش کشاورزی در املاک سلطنتی و کمک به دهقانان برای خرید این زمین‌ها ایجاد شده است. مردم به نحو واقع‌بینانه‌تری معتقد بودند که این بانک برای جمع کردن اقساط املاک سلطنتی فروخته شده به دهقانان درست شده است و این امر با حقیقت بیشتر وفق می‌داد. به هر حال آنچه به نام بانک عمرانی درست شده بود به سرعت به بانک سلطنتی تبدیل شد. مدیر عامل این بانک از بدو تأسیس تا سال ۱۳۳۵ بر عهده حبیب‌الله آموزگار بود. در این سال به دلیل برخی خسارت‌های مالی، وی از سمت مدیر عاملی این بانک برکنار و دکتر هوشنگ رام که از دانش‌آموختگان دانشگاه‌های امریکا بود به این سمت منصوب شد. با شروع مدیریت جدید، بانک تدریجاً توسعه یافت به نحوی که تعداد شعب آن در تهران و شهرستان‌ها از هزار واحد بانکی تجاوز می‌کرد.^۱ طبیعت بانک عمران به خوبی از ترکیب شورای عالی هفت نفره‌اش مستفاد می‌شود. رئیس این شورا شریف امامی بود که نائب‌التولیه بنیاد پهلوی هم بود. همکاران او وزیر دربار و اسدالله علم که نزدیکترین فرد به شاه بود و سال‌ها در این شورا عضویت داشت، بودند. همچنین دکتر منوچهر اقبال، مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران هم تا زمان مرگش عضو این شورا بود. سپهبد علی محمد خادمی مدیر عامل هواپیمایی ایران، طاهر ضیایی رئیس اتاق بازرگانی و مهدی سمیعی رئیس اسبق بانک مرکزی و رئیس بعدی بانک توسعه کشاورزی هم عضو این شورا بودند. سمیعی تنها کسی بود که در امر بانکداری تخصصی داشت. شاه در عین حال تربیتی داده بود که محمدجعفر بهبهانیان هم در این شورا عضویت داشته باشد. این فرد به عنوان اولین مدیر عامل بنیاد پهلوی، به عنوان خزانه‌دار خصوصی شاه عمل می‌کرد و در موارد عدیده‌ای برای معاملات و فعالیت‌های اقتصادی شاه نقش واسطه را ایفا کرده بود. مدیر عاملی این بانک بر عهده هوشنگ رام بود، که اقداماتش مخالفت‌های زیادی را برانگیخت. ناگفته نماند که از سرمایه اولیه یک میلیون دلاری بانک، پانصد هزار دلار آن را اداره همکاری فنی وزارت امور خارجه امریکا، دویست و پنجاه هزار دلار کمک بنیاد فوردد و دویست و پنجاه هزار دلار از قسمت اداره املاک تأمین می‌گشت.^۲ در مقابل بانک

۱. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر/ ایران، تهران، گفتار/ علم، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۷۱۱.

۲. ختا پوس صدپا، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۶.



متعهد می‌گشت عواید خود را به هیچ یک از بخش‌های سلطنتی یا استفاده در مصارف عمومی توسعه اقتصادی یا صنعتی اختصاص ندهد و بر اساس مقررات، تمامی وجوه حاصله از فروش اراضی بایستی مصروف خدمات روستایی و دیگر مقاصد خیرخواهانه گردد. در مرداد ۱۳۵۶ که ترازنامه بانک عمران چاپ شد دارایی‌های آن یک میلیارد و پنجاه میلیون دلار و سرمایه‌ای که به پنجاه میلیارد دلار معادل تقریبی هشتاد و یک میلیون دلار رسید.^۱ این افزایش سرمایه که بر خلاف تعهدات اولیه بانک بود به اذعان خود بانک ناشی از قانون‌گریزی و تغییر مسیر سرمایه‌گذاری‌های این بانک از کشاورزی به دیگر بخش‌ها به خصوص صنعت ساختمان بود؛ فی‌المثل این بانک در پروژه ساختمانی ۲۲۰۰۰ واحد مسکونی گران‌قیمت در منطقه فرحزادی در صد سهم داشت و علاوه بر آن سرمایه این پروژه را نیز تأمین می‌کرد. علاوه بر این سه تا از بزرگترین برج‌های ساختمانی ونک به سرمایه این بانک برای بنیاد پهلوی در دست ساختمان بود.^۲

تأسیس رسمی بنیاد پهلوی

در مجموع، شاه به دلایل ذیل ناگزیر بود که برای مدتی کوتاه هم که شده از اداره مستقیم ثروت خود چشم‌پوشد و آن را در ذیل نهادهای دیگر اداره کند:

۱. اختصاص دارایی‌ها به یک سازمان ظاهراً خیریه بعضی فشارهایی را که گفته می‌شد دارایی‌های شاه غصبی و متعلق به ملت است کم می‌کرد.^۳
۲. تأسیس یک نهاد جدید وسیله‌ای برای نفوذ در بخش‌های کلیدی اقتصاد بود.
۳. تأسیس یک نهاد جدید راهی برای پاداش دادن به پشتیبانان رژیم بود.^۴
۴. تأسیس یک نهاد جدید یک منبع مالی برای خانواده سلطنتی محسوب می‌گشت.
۵. انجام طرح‌ها و برنامه پیشنهادی از سوی برخی کارشناسان امریکایی مسائل ایران مانند یانگ و بولینگ.

۶. انجام کارهای بعضاً خیریه در افزایش محبوبیت خانواده سلطنتی نقش داشت.^۵
۷. جلب رضایت طبقات مذهبی که از سنت وقف طرفداری می‌کردند شاه را قادر می‌ساخت تا از این طریق بتواند خود را فردی مذهبی نشان دهد. در بیشتر حکومت‌های

۱. رابرت گراهام، همان، ص ۱۹۶.

۲. یونا الکساندر و آلن نونز، تاریخ مستند روابط دو جانبه ایران و ایالات متحده، ترجمه دکتر سعیده لطفیان و احمد صادقی، تهران، قومس، ۱۳۷۸، ص ۳۷۴.

۳. رابرت گراهام، همان، ص ۱۹۵.

۴. پرواند آبراهامیان، همان، ص ۵۳۷.

۵. رابرت گراهام، همان، ص ۱۹۲.

شبیه به ایران دوره پهلوی، اقدامات مذهبی نقش بسزایی در جذب مخالفین حکومت داشته است؛ و دین ابزاری بود که با اتکا به نوعی عقیده مذهبی، می توانست حقانیت خود را توجیه کند.

۸. تمرکز واحدهای وابسته به دربار مانند شرکت ملی نفتکش، بنگاه چاپ و ترجمه کتاب، بانک عمران و... در یک سازمان واحد، می توانست هم اداره این سازمان ها را ساده تر کند و هم عملکرد شرکت ها و سازمان های وابسته به خود را تحت پوشش یک نام واحد از دید عموم پنهان کند.

ابتدا ضروری به نظر می رسد که بدانیم که واژه بنیاد در علم حقوق، دارای تعریف مشخصی است. بنابر تعاریف معتبر حقوقی بنیاد عبارت است از:

تأسیسی که شخص از طریق هبه یا وصایا آن را پدید می آورد مانند تأسیس بیمارستان، و مدرسه و پل و آب انبار و غیره. بنابراین بنیاد یا foundation انجمن ها دارای شخصیت حقوقی بوده و در زمره اشخاص حقوقی دارای هدف غیرانتفاعی می باشد.^۱

دقت در تعریف بالا نشان می دهد که هدف اصلی بنیاد باید مسائل عام المنفعه باشد و اهداف تجاری در آن راهی ندارد. بنابراین تعجبی نخواهد داشت که اقدامات آتی بنیاد پهلوی را با نوعی بدبینی بنگریم. بسیاری از اسناد موجود نشان دهنده این مطلب است که مسائل خیریه هرگز در اولویت کارهای بنیاد قرار نداشته و این بنیاد بیشتر به دنبال اهداف تجاری و مالی بوده است. به هر روی بنیاد بلافاصله پس از صدور فرمان تأسیس، اداره بخش اعظم دارایی های ثابت محمدرضا شاه و همچنین تعداد زیادی از اعضای خانواده سلطنتی را که بسیاری از آنان کمیسیون های پرسودی را بابت حضور در هیئت مدیره های شرکت های مختلف دریافت می کردند بر عهده گرفت.^۲

ترکیب اعضای هیئت مدیره بنیاد پهلوی

این بنیاد ابتدا از ترکیب یک نفر مدیر عامل و هفت نفر شورای عالی تشکیل شد که نحوه انتخاب این افراد به شرح ذیل بود: پنج نفر از اعضا بیشتر به دلیل سمتشان به عنوان اعضای حقوقی عضویت هیئت نظارت انتخاب شدند که عبارت بودند از: نخست وزیر، وزیر دربار، رئیس مجلس سنا، رئیس مجلس شورای ملی و رئیس دیوان عالی کشور. دو

۱. محمدجعفر لنگرودی، دانشنامه حقوقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۸۹۱.
۲. پرواند ابراهامیان، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نی، ۱۳۹۱، ص ۲۳۳.

نفر دیگر هم توسط شخص شاه و به مدت سه سال در این هیئت عضویت می‌یافتند. این هیئت‌مدیره حق انتخاب مدیر عامل را نداشت و بیشتر اعضا فقط به خاطر سمت‌هایشان و نقشی که می‌توانستند در به پیش بردن کارهای بنیاد داشته باشند به عضویت هیئت مدیره انتخاب می‌شدند.^۱ دو نفر دیگر به عنوان نماینده شاه توسط شخص شاه انتخاب می‌شدند که در آن سال‌ها عبارت بودند از عماد تربتی و اسدالله علم. محمدجعفر بهبهانیان نیز به عنوان اولین مدیر عامل منصوب شد.

اساسنامه بنیاد پهلوی

در ابتدای این اساسنامه که در تاریخ ۱۳۴۰/۷/۱۲ به تصویب رسید آمده است:

نظر به علاقه تام و ایمان و عقیده راسخی که برای رضای خداوند متعال و رفاه و آسایش ملت خود داشته و داریم و به منظور شادی روح بزرگ پدر من اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و سرافرازی و خشنودی ملت شریف ایران و اعتلای نام کشور از ابتدای سلطنت خود از هیچ‌گونه همت و بذل اموال به منظور ترقی سطح دانش و اخلاق و پیشرفت بهداشت و توسعه کشاورزی و کمک به مستمندان و دیگر امور عام‌المنفعه و خیریه و بریه دریغ نداشته‌ایم و برای پیشرفت این مقاصد و اهداف طبق فرمان مورخ هفت بهمن ۱۳۲۹ مقرر داشته‌ایم املاک پهلوی مزروعی مغرور که بالغ بر ۸۳۰ مزرعه و دویست و پنجاه و هشت هزار هکتار زمین بوده است برای عمران و آبادی کشور که سرآمد کلیه اصلاحات است با رعایت تخفیف در بهای املاک و به اقساط طویل‌المدت به زارعین و ساکنین املاک واگذار شود و وجوه حاصله از محل فروش املاک به وسیله بانک عمران که به منظور رفاه و آسایش کشاورزان تشکیل شده است و برای ایجاد منابع تولیدی و تأسیس شرکت‌های تعاونی و پرداخت وام به کشاورزان و تهیه وسایل کار برای آنان اختصاص داده شده است و قسمت مهمی از املاک مزروعی که دارای سکنه و زارعین بوده است تاکنون به آنها واگذار شده و اینک هم تأیید و تثبیت می‌نماییم که نسبت به بهای دریافتی از زارعین به طوری که مقرر داشته‌ایم نیز به وسیله بانک عمران اقدام شود و به استثنای املاک مزروعی که طریق خیر آن را

۱. اساسنامه بنیاد پهلوی سال ۱۳۴۱، ماده ۱۰، تبصره یک و تبصره دو.

واگذاری به زارعین دانسته‌ایم و موقوفه قرار دادن آن مانع از این منظور می‌گردد نسبت به قسمتی از اموال خود که مفروض و غیر مزروعی بود مؤسسه‌ای به نام «بنیاد پهلوی» تأسیس و اساسنامه آن مشتمل بر شش قسمت و بیست و پنج ماده تنظیم و توشیح نمودیم که نسبت به بهداشت و فرهنگ و کمک به مستمندان و امور اجتماعی و نیکوکاری برابر مقررات و مواد مندرجه در اساسنامه مزبور عمل و اقدام شود و بنیاد پهلوی تأسیس و به وظایف محوله رفتار و به فراخور امکانات و به مقتضی اوقات اقدامات لازمه را نموده است و اینک به منظور تأیید و تثبیت در اجرای نیت حسنه و مقاصد خیرخواهانه‌ای که داریم و برای اینکه به طور جاوید و موبد منظور حاصل باشد اراده ما بر این قرار گرفت که نیت و مقاصد عام‌المنفعه خود را که تاکنون نسبت به اموال خیریه خود عمل کرده و پس از این هم باید رفتار شود به صورت سند رسمی ثبت شده در دفتر اسناد رسمی به عنوان «موقوفات خاندان پهلوی» ثبت نماییم و با شرایط و مواردی که ضمن این سند مندرج است مقرر می‌داریم به طور دایم و لازم عمل شود.

در فصل اول این اساسنامه تأکید شده است:

- برای حفظ سلامت افراد و بهداشت، امور زیر منظور نظر ما است:
۱. تأسیس درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها و کمک و همکاری با درمانگاه‌ها و بیمارستان‌هایی که دیگران تأسیس نموده و یا بنمایند؛
 ۲. ایجاد آموزشگاه‌های پزشکیاری و پرستاری و مامایی و کمک و همراهی با این گونه مؤسسات؛
 ۳. کمک نقدی و دارویی به مرضای مستمند؛
 ۴. کمک به تغذیه و بهداشت کودکان فقیر و شیرخوار گاه‌ها و پرورشگاه‌ها؛
 ۵. کمک به مادران باردار بی‌بضاعت از حیث غذا و دارو؛
 ۶. کمک به آسیب‌دیدگان در حوادث غیر مترقبه از قبیل زلزله و حریق و غیره؛
 ۷. تهیه مواد دارویی و لوازم معاینه و درمان برای در دسترس قرار دادن بیماران به طور رایگان یا به قیمت ارزان؛

۸. اقدامات مفید و مؤثر برای بالا بردن سطح بهداشت و حفظ سلامت

عمومی.

و در فصل دوم نیز گفته شده:

برای توسعه فرهنگ نظر ما بر این گونه امور است:

۱. تأسیس و کمک به آموزشگاه‌ها و دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشکده‌ها به خصوص فنی و حرفه‌ای؛
۲. اعطای کمک هزینه تحصیلی، توزیع کتاب و لباس بین دانش‌آموزان و دانشجویان بی‌بضاعت؛
۳. طرح و انتشار کتب و مجلات علمی و صنعتی و حرفه‌ای؛
۴. اعزام محصل به خارج از کشور برای کارآموزی و فراگرفتن تعلیمات علمی و عملی و صنعتی و کشاورزی؛
۵. کمک به آموزشگاه‌های اکابر؛
۶. کمک به تعلیمات عمومی و اجباری و مبارزه با بی‌سوادی؛
۷. اعطای جوایز و کمک به نویسندگان و دانشمندان و تشویق به اختراع و ابتکار در امور علمی و صنعتی؛
۸. اعطای جوایز به دانشجویانی که حایز رتبه اول می‌شوند؛
۹. حمایت زبان فارسی در داخل و خارج کشور.

در فصل سوم آمده است:

برای کمک به مستمندان امور ذیل بیشتر منظور نظر ما است:

۱. پرداخت هزینه و نگهداری پرورشگاه‌های بنیاد پهلوی که تاکنون ساختمان و تأسیس شده و تأسیس پرورشگاه برای نگهداری و تعلیم و تربیت کودکان یتیم و بی‌بضاعت و کمک به پرورشگاه‌های خیریه فرح پهلوی و سایر دارالایتام‌های ملی و شهرداری؛
۲. کمک به نوانخانه‌ها و زندانیان بی‌بضاعت و اردوهای کار به منظور جلوگیری از تکدی و ولگردی و نگهداری بینوایان و عجزه و کارآموزی به آنان به فراخور استعداد هر یک.

و فصل چهارم نیز به مسائل زیر اختصاص یافت:

منظور ما از کمک به امور مذهبی بیشتر معطوف به موارد ذیل است:

۱. کمک به تعظیم شعائر اسلامی و ترویج دیانت مقدس اسلام در هر

- عصر و زمانی به مقتضای وقت؛
 ۲. کمک به تأسیس دانشگاه اسلامی؛
 ۳. تعمیر بقاع متبر که و مساجد؛
 ۴. کمک به نشر کتب و تعلیمات دینی؛
 ۵. کمک برای تبلیغات اسلامی خاصه در کشورهای غیر مسلمان.

فصل پنجم می گوید:

- نظر ما از کمک به امور اجتماعی بیشتر معطوف به این امور است:
 ۱. کمک های لازم برای تشویق و ترغیب عموم افراد به انجام وظایف ملی و میهنی و اخلاقی و اجتماعی به وسیله تشکیل مجامع تبلیغاتی و کلیه وسایل تربیتی و تأسیس اندرزگاه ها؛
 ۲. تأسیس کتابخانه و قرائت خانه و تقویت مؤسسات ورزشی و تربیت بدنی و پیشاهنگی به منظور تربیت افراد و تقویت روح ملی و ایمان کامل به اتحاد و حفظ استقلال کشور شاهنشاهی؛
 ۳. کمک به ایراد وعظ و نطق و خطابه در مجامع مبنی بر جلب توجه افکار عمومی نسبت به امور میهنی و اجتماعی و بهداشتی و فرهنگی و ایجاد روح تعاون میان مردم و ایمان کامل به وحدت ملی و نظم و هماهنگی بین افراد و لزوم انجام وظایف؛
 ۴. کمک به مؤسسات و نشریات و تبلیغاتی که مبنی بر ابراز علاقه نسبت به شعائر ملی و حفظ سنت ها و آثار باستانی ایران باشد.
 همان طوری که اساسنامه بنیاد می گوید قرار بود این مؤسسه در اختیار کارهای کشاورزی و امور خیریه قرار گیرد اما هیچ گاه به این امور نپرداخت.

اقدامات و فعالیت های اقتصادی و فرهنگی بنیاد پهلوی

اولین مدیر عامل بنیاد پهلوی محمدجعفر بهبهانیان بود، که از چند سال پیش، به عنوان خزانه دار مورد اعتماد شاه در دربار به فعالیت مشغول بود. سرمایه بنیاد در اولین سال های فعالیت، در حدود ۴۰۰ میلیون تومان بود. در این سال ها بنیاد توانست با کمک نمایندگان مجلس شورای ملی، آخرین بخش از املاک سلطنتی را که شهرداری ها بعد از سقوط رضاشاه و با مصوبه مجلس به تصرف خود در آورده بودند را از نو در اختیار بگیرد که ذیل عنوان قانون راجع به واگذاری اراضی متعلق به شهرداری ها به مؤسسه بنیاد



پهلوی به منظور ساختن مهمان‌خانه و پرورشگاه در هفده مهرماه ۱۳۳۷ به تصویب رسید:

ماده واحده- شهرداری‌ها می‌توانند از اراضی متعلق به خود به منظور ساختمان مهمان‌خانه و پرورشگاه و سایر امور خیریه به طور رایگان به بنیاد پهلوی واگذار نمایند.^۱

سرمایه اولیه بنیاد پهلوی از کشتی‌های نفت کش، هتل‌ها، مالیات و حق‌العبور از پل‌های مواصلاتی، بانک‌ها و کارخانجات و حتی نوانخانه‌ها و یتیم‌خانه‌ها تشکیل شده بود. از ابتدا تا سال ۱۳۴۰ وظایفی فرهنگی-اجتماعی بر عهده گرفت.^۲ بهبهانیان طبق اساسنامه نمی‌توانست به عضویت در هیئت‌مدیره بنیاد پهلوی حضور داشته باشد. تنها بعد از تغییرات اساسنامه بود که مدیر عامل عنوان نائب‌التولیه یافت و توانست در جلسات هیئت‌مدیره حضور داشته باشد، بعد از این دوران بود که بنیاد دارای ساختار اداری و مجهز شد تا بتواند از عهده فعالیت‌های محوله برآید. در دوران فعالیت بهبهانیان که تا سال ۱۳۴۰ به طول انجامید بنیاد توانست طرح‌هایی مانند هتل هیلتون و پل خرمشهر و چندین شرکت دیگر را به سرانجام برساند.^۳

بنابر اساسنامه هیئت‌مدیره دارای استقلال کامل در اداره بنیاد پهلوی بود،^۴ شاه هم مدعی بود که در اداره بنیاد به طور مستقیم نقشی نداشته است. ولی برخی اسناد خبر از آن دارند که شاه حتی در برخی کارهای جزئی و ریز بنیاد هم دخالت داشته است.^۵ بنیاد در سال‌های اولیه فعالیت خود نارضایتی زیادی برانگیخته بود. فروش زمین‌های زراعتی که کشاورزان بعد از شهریور ۱۳۲۰ بر آن مشغول به فعالیت بودند مسبب نارضایتی زیادی بین کشاورزان شد،^۶ همچنین، در سال ۱۳۳۷ کیوسک‌های چوبی کسبه جزء در تهران زیر فشار بنیاد توسط شهرداری به بهانه زیبایی شهر جمع شد و به جای آن در ۲۰۰ نقطه تهران اقدام به دایر کردن دکه‌های کوچک برای فروش شیر پاستوریزه و دوغ آبعلی کردند و بنیاد با واگذاری سرقفلی آن بالغ بر ۱۰ میلیون تومان درآمد کسب کرد.^۷ بهبهانیان پس از تصدی مدیریت این بنیاد بلافاصله دست به کار شد و به نقشه‌برداری

۱. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۱۸، ۱۳۳۷/۸/۳.

۲. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، زریاب، ۱۳۷۹، ص ۲۴۷.

۳. طاهر ضیایی، بنیاد مطالعات ایران؛ برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه کننده: مهناز افخمی، واشنگتن دی سی، ۱۲ و ۱۳ مه ۱۹۸۸، ص ۱۴.

۴. محمدرضا پهلوی، همان، ص ۳۷۴.

۵. سندش مرکز تاریخ معاصر ایران پ ۰۰-۳۶۷۵-۰.

۶. منصور گرگانی، مسئله زمین در صحرای ترکمن، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸، ص ۲۱.

۷. آرشیو اسناد انقلاب اسلامی کد ۱۲۱۶۸، اسناد ش ۱۱۷ و ۱۳۸.

و فروش املاک حاصلخیز گریان و بجنورد اقدام کرد. مشتریان وی را به شهادت اسناد در درجه اول، اغلب اعضای خانواده سلطنتی و یا افرادی تشکیل می‌دادند که در کودتای ۲۸ مرداد به نفع شاه دست به فعالیت زده بودند. به نظر می‌رسید شاه می‌خواهد هر چه زودتر از دست این املاک راحت شود. در این سال‌ها سیل پول از این املاک مناطق به سوی حساب‌های املاک پهلوی در تهران سرازیر بود. برای اینکه مجسم کنیم که این حرکت بهبهانیان چه سود سرشاری را عاید بنیاد پهلوی در ۲۵ سال فعالیت این سازمان نموده است و چه میزان پول از بابت زمین‌های این منطقه در طول بیست و پنج سال پس از کودتای ۲۸ مرداد به حساب‌های شاه ریخته شده، کافی است بدانیم که هشتاد درصد از اراضی، توسط املاک پهلوی غصب شده و به فروش رفته است. حد متوسط قیمت اراضی صحرای ترکمن ده هزار ریال بود که بهره مالکانه آخرین سال آن نیز از قرار هکتاری سالیانه هزار ریال دریافت می‌شد. اگر هشتاد درصد ۱۶۳۷۵۰۰ هکتار اراضی صحرای ترکمن را به طور کلی در عدد حداقل ده هزار ریال (صرف نظر از این که بعضی از اراضی هکتاری ۴۰۰۰ ریال و برخی حتی هکتاری ۲۰۰۰ ریال هم مطالعه شده است) ضرب نماییم به این نتیجه می‌رسیم که تخمیناً ۱۳/۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال از بابت زمین‌های صحرای پول به حساب‌های شخصی شاه ریخته شده است... در سال‌های مذکور، بنیاد پهلوی زمین را بر اساس واقعیت موجود نمی‌فروخت و اغلب بیش از آنچه سوابق ثبتی و وضعیت عینی زمین نشان می‌داد، مورد معامله قرار می‌گرفت. اگر قریه‌ای هفتصد هکتار زمین داشت برای آن تا ۱۰۰۰ هکتار سند معامله تنظیم می‌شد. سیصد هکتار زمین اضافی وجود خارجی نداشت.^۱ مالکان جدید به هر ترتیبی می‌کوشیدند زمین را به تصرف درآورده و روستاییان را اخراج کنند که باعث نارضایتی بسیاری در آن مناطق شد.

اوضاع داخلی ایران در سال‌های اولیه تشکیل بنیاد پهلوی

شاه که سال‌های پس از کودتا توانسته بود به قدرت مطلق تبدیل شود و اختیار عزل و نصب وزرا و استانداران و خزانه را نیز در ید اقتدار خود بگیرد و با قرار دادن وابستگان به خود در سمت‌های حساس مالی مانند شرکت ملی نفت و یا شرکت ملی مخابرات و وزرای وابسته در پست وزارت اقتصاد و... بر ثروت کشور مانند پدرش مسلط شود، هیچ حد و مرزی برای خود، قائل نبود. برخورد‌های خشن ساواک تازه تأسیس با مخالفان و کاهش کمک‌های خارجی، شاه

۱. منصور گرجانی، همان، ص ۶۸.



را همزمان با بحران اقتصادی فزاینده با فشارهای جان.اف. کندی رئیس جمهور جدید امریکا که می خواست به هر وسیله ممکن از نفوذ کمونیسم در ایران جلوگیری کند مواجه ساخته بود. در پی این قضایا چند تن از متخصصان مسائل ایران و خاورمیانه وزارت امور خارجه امریکا مأموریت یافتند در مورد دورنمای اوضاع ایران به مطالعه بپردازند.

در اواخر سال ۱۳۳۹ مقامات سیاسی ایالات متحده امریکا اوضاع ایران و آینده کشور را نگران کننده توصیف کردند. جان.و. بولینگ تحلیل گر مسائل ایران، در وزارت امور خارجه امریکا، دو گزارش نه صفحه ای درباره اوضاع سیاسی اجتماعی ایران تهیه کرد. در گزارش اول، که در اواخر فوریه تهیه شده بود، بولینگ به بررسی و تحلیل دقیق نیروهای اپوزیسیون ایران پرداخت و بی اعتباری روز افزون رژیم شاه را در میان طبقات متوسط تصریح کرد. وی ضمن توضیح درباره منافعی که غرب در صورت پشتیبانی از ناسیونالیست های طرفدار مصدق به دست خواهد آورد و با تأکید بر وسعت پایگاه عمومی آنها، انتخاب این سیاست را به دلیل زیان های احتمالی^۱ آن رد کرده بود. سپس بولینگ به ارزیابی این سیاست پرداخته و می گوید:

محتمل است بهای حاصل از انتخاب این سیاست (همکاری با مصدقی ها) در برابر نتایج دراز مدت آن، که ایجاد پایگاه مردمی وسیع تر برای رژیم است، هماهنگ باشد، ولی به نظر نمی رسد که منافع حاصل از آن ارزش چندانی داشته باشد. به هر حال ارزیابی این انتخاب از جنبه امنیت ملی نیز باید مورد بررسی قرار گیرد.

در بیست مارس ۱۹۶۱ (۳۰ اسفند ۱۳۳۹) برنامه دوم و طرح چهارده ماده ای جان بولینگ به عنوان دستور العمل جدید ارایه شد؛ این طرح اصول برنامه اصلاحات در ایران بود که محمدرضا شاه از آن به نام انقلاب شاه و مردم و بعدها سیاست مستقل ملی یاد می کرد.^۲ بولینگ اعتراف می کرد که بسیاری از این موارد، ماهیتی بسیار فریبکارانه دارند و هضم آن برای غرب دشوار است، اما هنوز احتمال دارد که شاه بتواند نتیجه

۱. این زیان های احتمالی عبارت بودند از:

الف. انحلال پیمان سنتو؛ ب. اخراج هیئت های مستشاری نظامی امریکا از ایران؛ ج. متوقف ساختن برنامه های تثبیت اقتصادی جاری؛ د. کوشش در جهت دریافت پول بیشتری از کنسرسیون نفت؛ ه. لطمه دیدن شدید حیثیت و اعتبار جهانی ایالات متحده؛ و. فراهم شدن زمینه مساعد برای کمونیست ها به منظور رخنه در رژیم؛ ز. از دست دادن رای دوستانه ایران در سازمان ملل؛ ح. انتخاب سیاست بی طرفی مثبت از سوی ایران؛ ت. قبول کمک های دولت اتحاد جماهیر شوروی.

۲. غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت/ ایران/ از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۲، ص ۳۵۶.

مطلوب را به دست آورد. به اعتقاد بولینگ وی مغز، شخصیت و زیرکی لازم برای انجام این کار را دارا بود.^۱ شاه که ناگزیر بود دست به اقدامی بزند، به ناچار اجرای این اصول را به عهده گرفت. اصل سیزدهم برنامه، بولینگ بنیاد پهلوی را مدنظر قرار داده و انتشار بیان عملکرد و محاسبات سازمان بنیاد پهلوی و گماردن چند تن از مصدقی‌های میانه‌رو، به عنوان ناظر بر عملیات آن سازمان را خواستار بود.^۲ در پی این رویدادها و نیاز فوری حکومت به انجام برخی اصلاحات، شاه به رغم میل باطنی خود علی‌امینی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. علی‌امینی در طول چهارده ماه نخست‌وزیری بر انجام این‌گونه اصلاحات تأکید فراوان داشت. این اصلاحات شامل اقدامات ریاضت اقتصادی، عملیات گسترده در مبارزه با فساد و برکناری بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و ارتجاعی و منغور بود. شاه هم در یک اقدام سمبلیک مهم، رابطه شخصی خود با بنیاد پهلوی را در مهر ماه ۱۳۴۰ قطع کرد.^۳ محمدجعفر بهبهانیان (حسابدار شخصی شاه) در تاریخ ۱۳۴۰/۷/۱ از سمت مدیر عاملی بنیاد پهلوی استعفا کرد و اسدالله علم در فردای همان روز به سمت سرپرستی بنیاد پهلوی منصوب گشت.^۴

با تغییراتی که در مهر ۱۳۴۰ در اساسنامه بنیاد پهلوی صورت گرفت تغییراتی در تعداد اعضای شورای عالی به وقوع پیوست؛ شاه سمت خود را در مقام تولیت بنیاد همچنان حفظ کرد و تغییراتی در ترکیب اعضای هیئت نظارت اعمال شد. با انتخاب اسدالله علم به عنوان نائب‌التولیه و مدیر عامل بنیاد، تعداد اعضای هیئت‌مدیره از هفت نفر قبلی به ده نفر افزایش یافت و سید جلال‌الدین تهرانی، ولی‌الله شهاب‌فردوس و دکتر پرویز ناتل خانلری به هیئت نظارت قبلی اضافه شدند.^۵

ریاست اسدالله علم بر بنیاد پهلوی

با شروع مدیریت اسدالله علم دور جدیدی از فعالیت‌های بنیاد پهلوی آغاز گشت. شاه در فرمانی تمامی املاک و مستغلات و همچنین سهام بسیاری از شرکت‌های کوچکتر و دو شرکت بزرگ تحت مالکیت خود یعنی شرکت ملی نفتکش ایران و بانک عمران را که ابتدا به بنیاد پهلوی واگذار نشده بودند را به بنیاد پهلوی واگذار کرد.^۶ با مدیریت

۱. جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، تهران، کوبه، ۱۳۷۱، ص ۲۲۲.

۲. یونا کساندر و آلن نونز، همان، ص ۲۲۵.

۳. جیمز بیل، همان، ص ۲۳۴.

۴. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند ش ۱۸۶۷-۱.

۵. وزارت امور خارجه، سند ش 1340-k93-p2.5-7.

۶. اساسنامه دوم بنیاد پهلوی سال ۱۳۴۰.



علم و با مشاوره محمد باهری حقوقدان، اساسنامه جدیدی تنظیم و نفرات مورد نیاز برای سمت‌های سازمانی آن با عنوان مشاور تعیین گشتند که در ۱۳۴۰/۷/۱۲ رسماً اعلام شد.^۱

طاهر ضیایی درباره مدیریت علم می‌گوید:

یک روز آقای علم، من را گفتند که بیاید برویم یک چایی بخوریم منزل ما، رفتم آنجا دیدم که آقای مرحوم دکتر عمید آنجا است، خانم فریده دیبا بودند، دکتر صالح بود، و دکتر جهانشاهی، عبدالحسین جهانشاهی. ایشان گفتند که اعلیحضرت امر فرمودند که من بنیاد پهلوی را تأسیس کنم و فرمودند که برای هر رشته‌ای یک نفر را انتخاب بکنم، اسم شما را هم بردند. دکتر صالح برای امور بهداشت. شما برای امور صنعتی، از این چیزها، دکتر عمید برای کارهای حقوقی. فریده خانم برای کارهای زنان و رفاه اجتماعی و از این حرف‌ها. ولی خوب چون ما سمت‌مان، من وزیر بودم، آقایان هم اکثر وزیر، من نمی‌توانم بگویم شما معاون من بشوید، مشاور می‌شوید همه‌تان.^۲

نیروهایی که در بنیاد گرد هم آمدند ابتدا قرار گذاشتند که هیچ کدام حقوق نگیرند و در تبلیغات هم بر روی این مسئله تأکید زیادی می‌شد. طاهر ضیایی نیز بر این نکته که حقوقی از بنیاد دریافت نمی‌شد تأکید کرده است:

از بودجه بنیاد حتی ماها هم حقوق نمی‌گرفتیم.^۳

اما اسناد و خاطرات بر جای مانده از برخی مقامات بنیاد، بیانگر مطلب دیگری است. محمد باهری هم از علم و سخنان وی این‌طور یاد می‌کند:

قبل از عید آن سال (۱۳۴۱) رئیس حسابداری به من مراجعه کرد و گفت حقوق شما آماده است. گفتم چه حقوقی؟ گفت حقوق همه آقایان - حقوقشان را گرفته‌اند - حقوق شما هم. گفتم من با آقای علم صحبت کردم که حقوق نمی‌گیرم. عجیب است توی اتاق جهانشاهی بودیم. جهانشاهی معاون اداری بود، گفت چرا نمی‌گیرید؟ خود آقای

1. mohamad baheri, in an interview recorded by habib ladjevardi, 1982, cannes france, IOCHU, p97

۲. طاهر ضیایی، همان.

۳. همان، ص ۱۶.

علم هم گرفتند.^۱

شاه مدعی بود که این بار ۹۰ درصد از اموال خود را به ارزش یکصد و سی و پنج میلیون دلار در اختیار بنیاد قرار می‌دهد و این برای پادشاهی که تا چند سال قبل از این مدعی بود که در صورت کناره‌گیری از سلطنت فقط می‌تواند یک مزرعه بخرد بسیار زیاد بود. حجم این ثروت حتی دوستداران رژیم را هم متعجب کرد. این وقفنامه تبلیغات زیادی را در گوشه و کنار جهان به نفع شاه و رژیم برانگیخت. شاه پرستان و نشریات خارجی این ژست شاهانه را به مثابه بخششی ناشی از استغنائی طبع دانستند که برای رفاه و بهزیستی مردم به آن اقدام شده است.

نخبگان بدبین‌تر و ناراضی‌تر متعجب بودند که چگونه شاه توانسته است یک چنین مبلغ کلانی را جمع‌آوری کند. آنها بحث می‌کردند که در هر صورت این مقدار، که تنها یک بخش بسیار جزئی از ثروت شاه محسوب می‌شود، به خود بنیاد برمی‌گردد که در کنار آن ده درصد بقیه ثروت شاه، و با نگرهبانی خود او از اموال وقفی باقی بماند. آنها معتقد بودند که احتمال بسیار کمی وجود دارد که این سرمایه‌گذاری برای اهداف اعلام‌شده هزینه شود.^۲ از همان اول کار، شاه خود را به تولیت بنیاد منصوب کرد. به این ترتیب ۲/۵ درصد درآمد خالص بنیاد از لحاظ قانونی متعلق به او بود، اما او تصمیم داشت این درآمد را دریافت نکند.^۳ او ده نفر هیئت امنای بنیاد را هم تعیین می‌کرد که پنج نفرشان از مقامات مملکتی بودند - نخست‌وزیر، وزیر دربار، رئیس سنا، رئیس مجلس و رئیس دیوان عالی کشور و پنج نفر دیگر که مستقیماً از طرف خود او تعیین می‌شدند. این پنج نفر دیگر همه محق به دریافت ۲/۵ درصد از درآمد خالص بنیاد بودند که به طور مساوی میانشان تقسیم می‌شد.^۴ پس از صدور فرمان موقوفه شدن دارایی‌های بنیاد پهلوی ریاست علم بر بنیاد پهلوی مدت زیادی به طول نینجامید و وی پس از حدود ده ماه و چند روز به نخست‌وزیری منصوب شد و ریاست بنیاد پهلوی را به جعفر شریف‌امامی دوست دیگر شاه سپرد. اما در همین مدت کوتاه نیز اسدالله علم که تجاربی بیش از ده سال در اداره املاک و دارایی‌های شاه به دست آورده بود، توانست تأثیر قابل ملاحظه‌ای در بنیاد پهلوی از خود به جای بگذارد. وی به سرعت بر تشکیلات نهاد جدید سر و سامان داد و هنگامی که این بنیاد را ترک می‌کرد، به لحاظ اداری و تشکیلات

1. Baheri. Ibid: 98.

۲. ماروین زونیس، *روانشناسی نخبگان/ ایران*، ترجمه سیروس صالحی و دیگران، تهران، چاپخش، ۱۳۸۷، ص ۸۹.

۳. اساسنامه بنیاد پهلوی.

۴. اساسنامه بنیاد پهلوی.



اقتصادی، بنیاد پهلوی به یکی از مهمترین سازمان‌های مالی در منطقه تبدیل شده بود. پا به پای اداره دارایی‌های بنیاد پهلوی اسدالله علم کار فروش باقی املاک پهلوی را نیز دنبال کرد و چنانکه از فحوای اسناد و منابع آن دوره برمی آید، برخلاف ادعاهای شاه، این املاک و اراضی به ندرت به کشاورزان و زارعان ذیحق واگذار می‌شد، بلکه بیشترین و حاصل خیزترین بخش این املاک به دوستان و همکاران اسدالله علم و شاه واگذار شد. برای نمونه یکی از دوستان اسدالله علم به نام سپهبد کمال در تاریخ پنجم اسفندماه ۱۳۴۰ در این باره خطاب به اسدالله علم رئیس بنیاد پهلوی می‌نویسد:

دوست محترم؛ با تجدید ارادت، مصدع می‌شوم جناب آقای مهندس فرخو که از دوستان بسیار نزدیک اینجانب می‌باشند به فرمان مطاع شاهانه مقرر گردید پنجاه هکتار از اراضی گران را خریداری نماید. یقین دارم در ابراز لطف و محبت درباره زمین ایشان مضایقه نخواهند فرمود. ضمناً برای آقای دکتر مهذب هم که بستگی نزدیکی با اینجانب دارند مقدار پنجاه هکتار تصویب شده که اگر هر دوی این زمین‌ها پهلوی هم و بلامعارض و خوب باشد موجب نهایت امتنان خواهد بود...^۱

نفوذ اسدالله علم در بنیاد پهلوی پس از استعفایش از ریاست آن هرگز از بین نرفت و تا اواخر عمر پیوسته یکی از اصلی‌ترین اعضای هیئت امنای این بنیاد به شمار می‌رفت. در واقع سیاست‌گذاری اصلی درباره چگونگی عملیات اقتصادی و سیاسی این بنیاد توسط وی صورت می‌گرفت:

بعد از ظهر [۱۳۴۷/۱۲/۳] جلسه هیئت امنای بنیاد پهلوی [بود که] حسب الامر شاهنشاه ده سال قبل پایه‌گذاری کردم و بیشتر املاک و دارایی ایشان جزو این موقوفه که موقوفه خاندان پهلوی نام دارد قرار گرفت. امروز لذت بزرگی بردم، زیرا عایدات [بنیاد پهلوی] صد میلیون تومان است.^۲

دوران ریاست شریف امامی بر بنیاد پهلوی

با انتخاب اسدالله علم به نخست‌وزیری در تاریخ ۲۸ تیرماه ۱۳۴۱، غلامحسین جهانشاهی به سرپرستی موقت بنیاد پهلوی انتخاب شد که تا دو مرداد ۱۳۴۱ این

۱. تاریخ معاصر/یران، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۲۸۰-۲۷۹.
۲. اسدالله علم، یادداشت‌های علم، به کوشش علی‌نقی عالیخانی، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۴۱.

سمت را حفظ کرد. فردای آن روز در میان بهت همگان جعفر شریف امامی نخست‌وزیر سابق به سمت نیابت تولیت بنیاد پهلوی منصوب شد.^۱ نکته جالب در مورد این انتخاب فراتر از وابستگی‌های وی به حکومت، این است که وی هم مانند بهبهانیان و علم از بورسیه‌شدگان بنیاد فولبرایت بوده است. این بورس با نام رهبران آینده نامیده می‌شد که تنها در اختیار کسانی قرار می‌گرفت که از طرف نمایندگان این بنیاد حایز شرایط برای پیشرفت در عرصه‌های مدیریتی بودند و می‌توانستند در آینده کشور نقشی تأثیرگذار ایفا کنند.^۲

به هر روی، بسیاری از افراد شریف امامی را در ابتدا از طرفداران دکتر مصدق می‌دانستند. نطق وی در مجلس سنا مبنی بر مخالفت وی با امتیاز کنسرسیوم ابتدا سبب کسب وجهه برای وی در میان برخی سیاست‌پیشگان ناراضی از کودتا شد. اما نخست‌وزیری نافرجام و کوتاه‌مدت او نشان داد که وی فردی ضعیف و ناتوان است. شروع کار جعفر شریف امامی با اعلام پایان واگذاری اراضی سلطنتی توأم شده بود، که در تبلیغات رسمی فراوان به آن پرداخته می‌شد. بدین ترتیب سردمداران بنیاد قبل از ورود شریف امامی، راه را برای تغییر مسیر بنیاد پهلوی و سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در سایر بخش‌ها آماده ساخته بودند. با ورود وی، این روند چنان تسریع شد که بنیاد به بزرگترین بخش اقتصادی کشور بعد از دولت مبدل شد. البته آرامش در کشور نیز به زور سرنیزه حاکم بود تا این که واقعه‌ای این آرامش کاذب را به هم زد. هنوز مدتی از ریاست شریف امامی بر بنیاد پهلوی نگذشته بود که واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ در اعتراض به دستگیری امام خمینی برپا شد و پایه‌های حکومت رژیم را به لرزه درآورد. صورت جلسات هیئت دولت که در همان زمان قیام و به قید فوریت تشکیل شده بود به خوبی نشان می‌دهد که چطور نخبگان سیاسی ایران در آن برهه زمانی خود اولین اغفال‌شدگان طرح شاه بوده‌اند و تمام علت قیام را فقط اصلاحات ارضی و اوقاف پهلوی می‌دانسته‌اند.^۳ هنوز چند صبحی از این قیام خونین نگذشته بود که این بار خود بنیاد در یک رسوایی بین‌المللی درگیر شد.

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند ش ۱۳-۱۸۶۷.

۲. دکتر حسام‌الدین آشنا، «بورس رهبران فولبرایت و نخبگان حاکم در دهه آخر دوران پهلوی»، علوم/اجتماعی، ش ۴۲ و ۴۳، ۱۳۸۹، ص ۴۵۱-۴۳۳.

۳. جهانگیر تفضلی، خاطرات، به کوشش یعقوب توکلی، تهران، حوزه هنری دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۳۲.

رسوایی بین‌المللی بنیاد پهلوی

نشریه‌نیشن چاپ آمریکا در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۶۵ (۱۳۴۴.ش) اسنادی را منتشر کرد که طی آن بنیاد از کمک‌های مالی ایالات متحده و درآمدهای نفتی کشور برای مقاصد شخصی شاه سوءاستفاده کرده بود و در آن مشخص شد تحت پوشش بنیاد چه اتفاقاتی رخ می‌داده است. توضیح آن که با سقوط دولت مصدق و پس از استقرار رژیم کودتا، همه عاملین و مزدوران انگلیسی و امریکایی که در سرکوب کردن نهضت ملی ایران دست داشتند پاداش خدمت خود به شاه و دربار را گرفتند، نظامیان ترفیع یافتند و مقامات مهم نظامی و امنیتی را قبضه کردند. سرلشکر زاهدی، سرتیپ گیلان‌شاه، سرتیپ باتمانقلیچ، سرهنگ بختیار، سرتیپ دادستان، سرهنگ نصیری، سرهنگ اخوی، سرهنگ فرزنانگان، سرهنگ قرنی، سرهنگ حمیدی، سرهنگ روحانی، سرهنگ آزموده، سرتیپ حسین آزموده و... از این زمره بودند؛ دیگر نظامیانی که در درجات پایین بودند و در اجرای طرح کودتا شرکت داشتند ترفیع گرفتند و سال‌ها بعد به درجات بالا رسیدند. از میان غیر نظامیان، آنهایی که با سیا و اینتلجنس سرویس ارتباط مستقیم داشتند به صورت مهره‌های مؤثر رژیم درآمدند. اردشیر زاهدی که داماد شاه نیز شده بود، از گردانندگان مؤثر سیاست خارجی ایران و رابط مورد اعتماد واشنگتن و شاه بود. برادران رشیدیان از بانکداران معتبر ایران شدند. شعبان جعفری که مردم به او تاج‌بخش لقب دادند، به یکی از شخصیت‌های متنفذ رژیم مبدل شد.

دیگر کودتاچیان، به تناسب خیانت‌هایی که کرده بودند، به جاه و مقام رسیدند. طراحان کودتا در خارج و همه کسانی که به نحوی از انحاء در بر گرداندن محمدرضا شاه به قدرت مداخله داشتند، پاداش‌های کلان گرفتند. صاحبان مطبوعات غربی نیز از این خوان یغمایی نصیب نماندند و میلیون‌ها دلار از بیت‌المال ملت به جیب آنها رفت. میزان این خاصه خرجی‌ها به جایی رسید که مک‌لند^۱ رئیس کمیسیون تحقیق سنای امریکانیز از فساد حاکم بر رژیم کودتا پرده برداشت. وی در تاریخ ۱۶ مه ۱۹۶۳ به خبرنگاران روزنامه‌های امریکایی گفت که طی یک سال بیش از ۱۰۰ میلیون دلار کمک‌های امریکا به ایران حیف و میل شده است. تحقیقات کمیسیون سنای امریکانیز نشان داد که تنها در سال ۱۹۶۲ مبلغ ۱۵۹ میلیون دلار از درآمد نفت ایران و کمک‌های امریکا به حساب بنیاد پهلوی در بانک‌های سوئیس ریخته شده و بیشتر این پول به افراد خانواده سلطنتی پرداخت گردیده است. این اسناد حکایت از آن داشت که تنها فرح، همسر شاه در سال ۱۹۶۲، طی دو فقره چک مبلغ ۲۳ میلیون دلار دریافت کرده

و اشرف نیز در همان سال طی سه فقره چک به حواله یونیون بانک سوئیس، مبلغ ۵ میلیون دلار دریافت کرده است.

در مقاله منتشره از سوی نشریه نیشن مشخص شد که بنیاد پهلوی در طی دو سال شرکت ملی نفت ایران، سازمان برنامه و بودجه، وزارت دارایی، وزارت جنگ، سازمان ورزشی شاهنشاهی و بانک مرکزی دریافت‌های هنگفتی داشته است؛ این مبلغ برابر با ۵۶۸۰۰۲۴۱/۵۵ دلار اعلام شد. این وجوه که هیچ یک از اموال خصوصی شاه نبود، پرداختی شرکت ملی نفت ایران و یا پرداختی دولت امریکا به بانک ملی ایران، سازمان برنامه و یا وزارت دارایی بود که از طرف آنها به حساب بنیاد پهلوی واریز شده بود. در مقاله مجله نیشن آمده است که خارجیانی که نامشان در صورت حساب ذکر شده کسانی هستند که در جریان فعالیت‌های سیا در سال ۱۹۵۳ برای سقوط دولت مصدق و بازگرداندن شاه به قدرت دست داشته‌اند. مشخص‌ترین این افراد لویی هندرسن سفیر امریکا در تهران، آلن دالس رئیس سازمان سیا بودند و هنری لوس رئیس سابق مجله تایم-لایف، جورج آلن سفیر سابق امریکا، پیگات دریادار انگلیسی، دیوید راکفلر و ژنرال پی‌یر فرمانده نیروی هوایی انگلستان و یکی، دو تن دیگر از پاداش گیرندگان هستند.^۱

فهرستی از چک‌های پرداخت شده توسط بنیاد پهلوی^۲ (جدول شماره ۱)

۱	لویی هندرسون (سفیر کودتاجی)	۱ میلیون دلار
۲	شمس پهلوی (خواهر شاه)	۱ میلیون دلار
۳	دریک میشل (شناخته نشده)	۵۰۰ هزار دلار
۴	هنری لوس (مدیر سابق مجله تایم)	۵۰۰ هزار دلار
۵	جورج آلن (سفیر سابق امریکا در ایران)	۱ میلیون دلار
۶	شهناز پهلوی (دختر شاه)	۱ میلیون دلار
۷	ویلیام بورک (شناخته نشد)	۲۰۰ هزار دلار
۸	راندولف دیکینز (شناخته نشد)	۲۰۰ هزار دلار

۱. غلامرضا نجاتی، همان، ص ۴۸۱-۴۷۹.

2 -gholam reza kossary nejad, a study of iran s social political& economic condidtion preceding the 1978-1972 thesis doctor of philosophy in leadership and human behavior , unaited states international university, pp160.

۹	حمیدرضا پهلوی (برادر شاه)	۵۰۰ هزار دلار
۱۰	احمد شفیق (شوهر اشرف)	۱ میلیون دلار
۱۱	سلدن شاپین (سفیر آمریکا بعد از لوی هندرسون)	۱ میلیون دلار
۱۲	امیر خاتمی (همسر فاطمه، خواهر شاه)	۱ میلیون دلار
۱۳	ر.ا. پیگات (دریادار انگلیسی)	۱ میلیون دلار
۱۴	ت.و.پی.یر (معاون نیروی هوایی انگلستان)	۱ میلیون دلار
۱۵	فرح پهلوی (همسر شاه)	۱۵ میلیون دلار
۱۶	فاطمه پهلوی (خواهر شاه)	۲ میلیون دلار
۱۷	عبدالرضا پهلوی (برادر شاه)	۲ میلیون دلار
۱۸	غلامرضا پهلوی (برادر شاه)	۲ میلیون دلار
۱۹	ویلیام وارن (رئیس سابق اصل ۴ در ایران)	۱ میلیون دلار
۲۰	دکتر علی امینی (وزیر دارایی زاهدی و امضاکننده قرارداد کنسر سیوم)	۲ میلیون دلار
۲۱	دیوید راکفلر (برادر فرماندار سابق نیویورک) و رئیس بانک چیس مانهاتان	۲ میلیون دلار
۲۲	حمیدرضا پهلوی	۱ میلیون دلار
۲۳	محمودرضا پهلوی (برادر شاه)	۱ میلیون دلار
۲۴	جمشید خیبر	۵۰۰ هزار دلار
۲۵	ا.و.وبستر (شناخته نشد)	۱ میلیون دلار
۲۶	اردشیر زاهدی (داماد شاه)	۳ میلیون دلار
۲۷	رولاند-لیس (شناخته نشد)	۱ میلیون دلار
۲۸	اشرف پهلوی (خواهر شاه)	۳ میلیون دلار
۲۹	تئودور مک اوی (شناخته نشد)	۱ میلیون دلار
۳۰	اسدالله علم (وزیر دربار)	۱ میلیون دلار
۳۱	حسین علاء (وزیر سابق دربار)	۱ میلیون دلار
۳۲	آلن دالس (رئیس سابق سازمان سیا)	۱ میلیون دلار



این واقعه نشان داد که نام بنیاد پهلوی تنها برای سوءاستفاده‌های این‌چنینی و نه اهداف خیریه ادعایی بنیانگذارش است. در ایران در مورد این قضیه سانسور بسیار شدیدی برقرار شد و رژیم تلاش زیادی در سرپوش گذاشتن بر این قضیه انجام داد ولی سوءاستفاده تنها به اینجا محدود نمی‌شد. از اثرات این رویداد می‌توان به قطع بی‌سر و صدای کمک‌های مالی ایالات متحده به ایران اشاره کرد.

بنیاد پهلوی به عنوان یکی از بزرگترین و ثروتمندترین نهادهای اقتصادی کشور و با اتکا به پشتوانه سیاسی خود و با استفاده از نام و نفوذ خاندان سلطنتی به فعالیت‌های اقتصادی پرشماری دست یازید که در شماره آینده به چند مورد از این فعالیت‌ها که با مخالفت مردم روبه‌رو شد و در جریان انقلاب اسلامی به پاشنه آشیل رژیم مبدل شد می‌پردازیم.

بازخوانی مواضع احزاب و گروه‌های فشار در برخورد با انقلاب اسلامی

بخش اول: «احزاب پان ایرانیست و ناسازگاری با انقلاب ملت ایران»

روح‌الله مهدی‌زاده^۱

چکیده

در این مقاله به دو حزب اصلی نشئت گرفته از مرام پان ایرانیسم در تاریخ معاصر ایران یعنی «حزب پان ایرانیست» و همچنین «حزب ملت ایران» پرداخته شده است؛ به طوری که، در ابتدا به صورت بسیار مختصر، به چگونگی شکل‌گیری این دو گروه سیاسی در دهه ۱۳۲۰ اشاره شده و سپس فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های آنان راجع به مسائل گوناگون سیاسی تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ مورد توجه قرار گرفته و در نهایت، به طور دقیق و مفصل، به رویکردها و اقدامات آنان در قبال رویدادهای مهم ایران در سال‌های نخستین بعد از انقلاب اسلامی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: حزب ملت، حزب پان ایرانیست، انقلاب اسلامی، حکومت پهلوی، جمهوری اسلامی.



۱. کارشناس ارشد تاریخ انقلاب اسلامی

اگر چه انقلاب شکوهمند اسلامی در سال ۱۳۵۷، با مشارکت مردم ایران و با تبعیت آنان از امام خمینی (ره) و رهبری بلامنازع ایشان به وقوع پیوست، با این حال، احزاب و گروه‌هایی سیاسی نیز وجود داشتند که یا به عنوان مخالفین حکومت پهلوی، در صدد ایفای نقش در وقوع انقلاب بوده و یا اینکه با رژیم مذکور هم‌سوئی داشته و در پی ممانعت از این رویداد بسیار مهم بودند. یکی از طیف‌های سیاسی قابل توجه در دوره پهلوی دوم، پان ایرانیست‌ها به شمار می‌آمدند. این طیف سیاسی و فکری، که در همان اوایل شکل‌گیری، به دو شاخه اصلی کاملاً متمایز (حزب پان ایرانیست و حزب ملت ایران) منشعب شدند، اگر چه در مرام عقیدتی خود مبنی بر میهن‌پرستی و تمایل افراطی به باستان‌گرایی، شباهت زیادی با یکدیگر داشتند، اما از بعد مشی سیاسی، دارای اختلاف نظر آشکار و شدیدی بودند، چنانکه موضع‌گیری‌های متضادی نسبت به رژیم پهلوی و انقلاب اسلامی داشتند و همچنین دیدگاه‌هایشان در مورد وقایع سال‌های نخستین پس از انقلاب نیز، تا حدودی (اما نه کاملاً) متفاوت بود. در این مقاله، سعی شده است تا به این موضوع یعنی روند فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های دو شاخه اصلی پان ایرانیست در محدوده زمانی انقلاب اسلامی، با رویکردی مقایسه‌ای میان آنها پرداخته شود؛ موضوعی که تاکنون، کمتر مورد توجه محققان تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی قرار گرفته است. واکاوی در این زمینه و در این مقاله، بر اساس خط سیر زمانی و با دوره‌بندی موضوع به دو قسمت، تکاپوها و رویکردهای دو گروه مذکور از زمان شکل‌گیری تا وقوع انقلاب اسلامی و سپس از انقلاب تا جنگ تحمیلی تفکیک گردیده است.

شکل‌گیری و مواضع احزاب پان ایرانیست تا انقلاب اسلامی

می‌گویند اولین کسی که واژه پان ایرانیسم را در ایران مرسوم کرد محمود افشار یزدی در سال ۱۳۰۶ ه‍.ش بود. وی در تعریف این واژه می‌گوید:

پان ایرانیسم در نظر من باید ایده‌آل و هدف اشتراک مساعی تمام ساکنین قلمرو زبان فارسی باشد در حفظ زبان و ادبیات مشترک باستانی. منظورم اتحاد کلیه ایرانی‌نژادان فارس‌ها، افغان‌ها، لرها، آذری‌ها، کردها، بلوچ‌ها، تاجیک‌ها و غیره است...^۱

۱. محمود افشار یزدی، *افغان‌نامه*، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۴۸۲-۴۷۵.



بی‌تردید جریان‌های پان در ایران بازتاب سیاست‌های باستان‌گرایی رضاخان از یک طرف و بروز افراطی تمایلاتی ناسیونالیستی در ترکیه و کشورهای عربی تحت عنوان پان‌ترکیسم، پان‌عربیسیم و امثال این بعد از جنگ اول جهانی بوده است.

اگرچه نطفه شکل‌گیری مکتب فکری پان‌ایرانیسیم^۱ از سال ۱۳۰۶ آغاز می‌شود و در روز پانزدهم شهریور ۱۳۲۶ رسماً در شهر تهران پایه‌ریزی می‌شود لیکن تمایلات تبدیل شدن این جریان به یک جریان سیاسی از اوایل دهه ۱۳۲۰ش یعنی زمانی که ایران تحت اشغال نیروهای متفقین قرار داشته و البته حزب کمونیستی توده، بر اساس مرام اعتقادی خود، افکار ضد ملی‌گرایانه را ترویج می‌نمود، به وجود آمد و انسجام گروهی پان‌ایرانیسیم‌ها از میانه دهه مذکور بود.^۲ با این حال، آنان تا سال ۱۳۲۹ش، تمرکز اصلی خود را بر روی مسائل فکری قرار داده و سعی در ایجاد چهارچوبی مشخص برای سازماندهی افکار و اعتقادات خود نمودند. با شکل‌گیری نهضت ملی نفت و تحولات ویژه ناشی از آن در فضای سیاسی ایران، پان‌ایرانیسیم‌ها به طور جدی وارد عرصه سیاست شدند،^۳ و تقریباً در همان برهه زمانی بود که اولین انشعاب در میان پان‌ایرانیسیم‌ها روی داد و آن هم جدایی برخی از اعضای این گروه و تشکیل حزب سومکا از سوی آنان بود. مدت زیادی از این واقعه نگذشت که دومین و البته مهم‌ترین انشعاب در میان آنان به وقوع پیوست، که طی آن، داریوش فروهر و همفکرانش از حزب پان‌ایرانیسیم جدا شده و به تشکیل حزب جدیدی به نام «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسیم» در اواسط سال ۱۳۳۰ش دست زدند. دلیل اصلی اختلاف میان آنان، از این موضوع نشئت می‌گرفت که در نبرد قدرت میان محمدرضا پهلوی و محمد مصدق در سال ۱۳۳۰-۱۳۳۲ش، پزشکپور و اکثریت سران پان‌ایرانیسیم، معتقد به حمایت از شاه و از آن سو، داریوش فروهر و هم‌قطارانش نیز در صدد طرفداری از نخست‌وزیر برآمده^۴ و بدین ترتیب، حزب

۱. علی‌اکبر رزمجو، حزب پان‌ایرانیسیم، تهران، مرکز اسناد انقلاب، ۱۳۷۸، ص ۸۰؛ برای اطلاعات بیشتر در مورد دیدگاه‌ها و عقاید آنان رک: همان، ص ۱۱۸-۱۰۷؛ حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسیم، پان‌ایرانیسیم چه می‌گوید، بی‌جا، حزب ملت ایران، بی‌تا، ص ۶-۵۹؛ هوشنگ طالع، تاریخچه مکتب پان‌ایرانیسیم، لنگرود: سمرقند، ۱۳۸۱، ص ۶۵-۴۰.

۲. علی‌اکبر رزمجو، همان، ص ۳۶-۳۴؛ هوشنگ طالع، همان، ص ۲۰-۱۹؛ شهلا بختیاری، حزب پان‌ایرانیسیم به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۳۷-۳۲؛ مظفر شاه‌دی، حزب پان‌ایرانیسیم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹، ص ۱۱-۳۱.

۳. علی‌اکبر رزمجو، همان، ص ۳۷؛ هوشنگ طالع، همان، ص ۴۰-۳۸.

۴. علی‌اکبر رزمجو، همان، ص ۸۷-۸۶؛ ایران‌مهر، ش ۱۸ و ۱۹، ص ۹۰؛ هوشنگ طالع، همان، ص ۳۹ و ۷۱؛ غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۱۵۴-۱۵۳؛ مظفر شاهی، همان، ص ۳۶-۳۲.

ملت ایران، فعالیت‌های خود را در قالب جبهه ملی آغاز نمود.^۱ او در همان برهه زمانی در راستای مشی وطن‌گرایانه خود، شدیداً بر ضد حزب توده (به عنوان یک حزب ضد ملی) فعالیت می‌کرد.^۲ همان گونه که هم‌تایان سلطنت‌طلب آنان در حزب پان‌ایرانیست هم یکی از برنامه‌های اصلی خود را بر محوریت مقابله با حزب مذکور قرار داده بودند.^۳

حزب پان‌ایرانیست

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، حزب پان‌ایرانیست به عنوان یکی از احزاب قانونی در درون ساختار رژیم پهلوی به فعالیت خود ادامه داد و رابطه نزدیکی با محمدرضا پهلوی برقرار نمود، چنانکه انقلاب سفید شاه را مورد تأیید قرار داد و حتی با بی‌شرمی، مخالفان اصول شش‌گانه آن، به خصوص روحانیون عالی‌قدر را «مرتجعین سیاه و عناصر نابکار بیگانه» خواند.^۴ یکی از نکات برجسته در مورد این گروه، در دهه پایانی رژیم پهلوی، ایفای نقشی نسبتاً تأثیرگذار در روند مجلس بیست‌ودوم شورای ملی (۱۳۵۳-۱۳۴۹ ش) بود؛ البته در همان مقطع زمانی، سومین انشعاب در پان‌ایرانیست روی داد و آن هم وقتی بود که فضل‌الله صدر، برخلاف دیگر اعضای کلیدی حزب پان‌ایرانیست، با لایحه دولت هویدا، مبنی بر جدایی بحرین از ایران در مجلس موافقت کرد. به دنبال این موضوع، حزب «ایرانیان» توسط صدر و همفکرانش تأسیس گردید. به عبارتی بهتر، پزشکپور و اکثر هم‌قطارانش در حزب پان‌ایرانیست که به عنوان نماینده در مجلس حضور داشتند، از معدود نمایندگان مجلس شورای ملی به شمار می‌آمدند که نسبت به لایحه جدایی بحرین از ایران شدیداً مخالفت کرده و به آن رأی منفی دادند. در اواخر سال ۱۳۵۴ ش بود که بنابر خواسته محمدرضا پهلوی، همه احزاب سیاسی حامی شاه ایران، با یکدیگر ادغام شده و حزب «رستاخیز» را تشکیل دادند، از این رو، سران حزب پان‌ایرانیست نیز در کنار احزاب سلطنت‌طلب، همانند «مردم»، «ایران نوین» و «ایرانیان»... انحلال حزب خود را اعلام نموده و به حزب «رستاخیز» پیوستند.^۵ بدین ترتیب، ماهیت دیکتاتوری رژیم فاسد پهلوی و البته سیمای غلامان حلقه به گوش شاه من جمله پزشکپور کاملاً عیان گردید؛ چرا که تا قبل از این، سردمداران رژیم پهلوی سعی کردند

۱. کوروش زعیم، *جبهه ملی ایران (از پیدایش تا کودتا)*، تهران، ایران مهر، ۱۳۷۹، ص ۲۷۴-۹۷؛ یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه گل‌محمدی و فتاحی، تهران، نی، ۱۳۸۷، ص ۳۲۱-۳۰۹.

۲. محمود مقدسی و دیگران، *ناگفته‌ها*، تهران، رسا، ۱۳۷۰، ص ۱۴۴.

۳. مظفر شاهدهی، همان، ص ۵۱-۴۱.

۴. همان، ص ۹۱-۴۸؛ علی‌اکبر رزمجو، همان، ص ۴۰-۳۸.

۵. مظفر شاهدهی، همان، ص ۴۵۶-۲۰۴؛ علی‌اکبر رزمجو، همان، ص ۵۱-۴۱؛ شهلا بختیاری، همان، ص ۷۳-۶۶.



با تظاهر و از طریق ایجاد چند حزب دست‌نشانده و درباری، این طور وانمود کنند که در کشور، آزادی سیاسی، نظام سیاسی حزبی و دموکراسی برقرار است، اما با ایجاد حزب رستاخیز، این پرده دروغین، کنار زده شد. حضور پزشکپور و یارانش در حزب رستاخیز، تا اواسط سال ۱۳۵۶ ادامه داشت تا آنکه در این زمان، که جو سیاسی کشور به ضرر رژیم پهلوی و دستیارانش در حال تغییر بود و نشانه‌های جنبشی فراگیر و انقلاب مردمی نمایان شده بود، محسن پزشکپور، جدایی از حزب رستاخیز و برپایی دوباره حزب پان ایرانیست را اعلام کرد. او که در همین برهه، یکی از کرسی‌های نمایندگی مجلس شورای ملی را نیز در اختیار داشت، رویه تظاهر و فریب را در پیش گرفت و به انتقاد علیه وضعیت موجود پرداخت و البته، نوک پیکان حملات خود را، نه به سمت عامل اصلی گسترش فساد در ایران و سیه‌روزی ایرانیان یعنی محمدرضاشاه، بلکه به سوی دیگر کارگزاران رژیم پهلوی نشانه رفت و آنان را مسبب نابسامانی کشور دانست. حزب پان ایرانیست، در ماه‌های منتهی به انقلاب، بر تکاپوهای خود افزود و تأکید زیادی بر اجرای قانون اساسی سلطنت مشروطه از سوی دولت مردان وقت ایران داشت. نکته جالب اینکه، بعد از ورود رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی (ره) به ایران، سران این گروه سیاسی که با تظاهر و دورویی کاملاً آشنا بودند، با تغییری کاملاً محسوس در مشی سیاسی خود، به ملاقات ایشان رفتند و اعلام وفاداری کردند.^۱

حزب ملت ایران

در آن سو، روند فعالیت و موضع‌گیری «حزب ملت ایران» کاملاً متفاوت بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، این گروه سیاسی، همانند دیگر مخالفان رژیم پهلوی رو به انزوافت تا آنکه با برپایی جبهه ملی دوم در اواخر دهه ۱۳۳۰ش، به عنوان یکی از اجزای آن، فعالیت سیاسی خود را از سر گرفت ولی با فشار شدیدی که از سوی حکومت وقت بر جبهه دوم وارد گردید، حزب ملت ایران نیز مثل دیگر گروه‌های ملی گرا، به حاشیه رانده شد.^۲ این در حالی بود که تقریباً مقارن با همان دوره زمانی یعنی اوایل دهه ۱۳۴۰ش، روحانیون انقلابی و در رأس آنان نیز امام خمینی (ره)، قاطعانه و با شجاعتی مثال‌زدنی، در برابر رژیم فاسد پهلوی به پا خاستند که به قیام خونین پانزده خرداد ۱۳۴۲ کشیده

۱. هوشنگ طالع، همان، ص ۵۷-۵۵؛ مظفر شاهدی، همان، ص ۵۰۷-۴۶۴؛ علی اکبر رزمجو، همان، ص ۵۶-۵۲؛ اسناد لانه جاسوسی، ج ۹، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۵ و ۳۴۸؛ شهلا بختیاری، همان، ص ۷۶-۷۳.

۲. غلامرضا نجاتی، همان، ص ۲۱۱ و صفحات دیگر؛ بخارا، ش ۴۴، ص ۱۷۰-۱۶۵.

شد و لکه ننگی بر دامن حکومت پهلوی به جای گذارد. البته این نکته قابل ذکر می‌باشد که اگر چه جبهه ملی دوم، حالت انفعالی و خنثی به خود گرفت، اما برخی سران حزب ملت، که تحت تأثیر شجاعت و استقامت امام خمینی (ره) قرار گرفته بودند، مبارزه علیه حکومت پهلوی را ادامه دادند، که یکی از نمونه‌های برجسته آن، صدور اعلامیه‌ای شدیدالحن علیه شاه وطن فروش و عمال خائنش، به دلیل جدایی قطعه‌ای از خاک ایران یعنی بحرین از سرزمین مان در سال ۱۳۴۹ ش بود.^۱ با تحرک دوباره مخالفان حکومت، در نتیجه کاهش استبداد سیاسی از سوی رژیم پهلوی، حزب ملت ایران هم در قالب «جبهه ملی چهارم»، وارد صحنه مبارزات سیاسی شده و سعی نمود تا ماه‌های منتهی به انقلاب، ایفای نقش کند،^۲ اگر چه این گروه سیاسی نیز همانند گروه‌های دیگر، کاملاً تحت الشعاع نیروهای اسلام‌گرا، به ویژه امام خمینی (ره) که سکاندار کشتی هدایت مردم به سوی انقلاب بودند، قرار داشت.

پان ایرانیست‌ها از انقلاب اسلامی تا جنگ تحمیلی

سرانجام با پیروزی مردم مسلمان ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، رژیم سلطنتی پهلوی، به اعماق زباله‌دان تاریخ سقوط کرد، تا ایران زمین وارد مرحله جدیدی از دوران خود شود. رویدادی که بی‌شک، یکی از وقایع بسیار مهم جهان در قرن بیستم میلادی بود.

حزب پان ایرانیست

پزشکپور که در ماه‌های منتهی به انقلاب، سعی کرد تا حدودی با مخالفان رژیم پهلوی کنار بیاید، بعد از بهمن ۱۳۵۷ و در یک چرخش سیاسی فاحش که برگرفته از دورویی و عدم صداقت او و یارانش بود، طی مصاحبه‌ای که در اواخر اسفند همان سال با خبرگزاری پارس در مورد رفراندوم انجام داد، اظهار نمود که او و اعضای حزب او، به نظام جمهوری اسلامی رأی موافق خواهند داد.^۳ رهبر حزب پان ایرانیست، رسماً از همه اعضای حزیش (که البته به نظر نمی‌رسید چندان قابل توجه بوده باشد) خواست تا در رفراندوم مورد نظر، به نظام جمهوری اسلامی رأی «آری» بدهند چرا که آن را یک وظیفه ملی عنوان

۱. ایران مهر، همان، ص ۹۰.

۲. رک: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انقلاب ایران به روایت رادیویی بی‌سی، تهران، مرکز اسناد انقلاب، ۱۳۷۸، ص ۵۰۳-۵۰۱؛ بخارا، همان، ص ۱۷۴-۱۷۲؛ اسناد لانه جاسوسی، همان، ص ۴۹۷ و ۵۰۷ و ۵۸۹.

۳. مظفر شاهدهی، همان، ص ۵۰۸.



کرد.^۱ این در حالی بود که در حدود یک ماه بعد از این واقعه، نفر دوم حزب پان ایرانیست (صدر عاملی)، که با کابینه‌های یک سال پایانی دوره حکومت پهلوی، رابطه نزدیکی داشت و حتی به عنوان وزیر فعالیت می‌کرد، در اواسط بهار ۱۳۵۸ توسط برخی از انقلابیون، به سزای اعمالش رسید و اعدام گردید.^۲ این رویکرد اپورتونیستی (فرصت طلبانه) و مزورانه حزب پان ایرانیست، با کیاست و دقت انقلابیون مسلمان، نقش بر آب گردید. پزشکپور و هم‌قطارانش که متوجه شدند با این شرایط، به اهداف خود دست نخواهند یافت، به تدریج سیمای واقعی خود را نشان داده و مواضع واقعی خود را آشکار ساختند؛ به طوری که در پی تدارک انتخابات مجلس خبرگان به منظور تدوین قانون اساسی، پزشکپور، شدیداً علیه آن واکنش نشان داده و طی نامه‌ای سرگشاده به نخست‌وزیر وقت ایران (مهندس بازرگان) در اوایل مرداد ۱۳۵۸، خواستار ممانعت از انجام انتخابات گردید و خود نیز آن را تحریم کرد.^۳ رهبر حزب پان ایرانیست، سپس در صدد نامزدی برای انتخابات مجلس اول شورای اسلامی (اواخر سال ۱۳۵۸) برآمد، ولی به دلیل رابطه نزدیک با رژیم سیاسی پیشین و حضور در مجلس شورای ملی دوره پهلوی، با ممانعت انقلابیون روبه‌رو شد، که همین مسئله نیز موجب صدور اعلامیه‌ای از سوی حزب متبوع او، علیه نظام جمهوری اسلامی گردید.^۴ همه این وقایع سبب شد تا این حزب، از تمام فرصت‌ها برای مقابله با امام خمینی و انقلاب اسلامی سوءاستفاده کند؛ چنانکه در چالش میان رئیس‌جمهور (بنی‌صدر) و حزب جمهوری اسلامی در مورد انتخاب نخست‌وزیر، سعی کرد تا خود را به بنی‌صدر نزدیک کند.^۵ اما در نهایت، در صدد به کارگیری قوه قهریه و خشونت برآمد؛ به طوری که پزشکپور و یارانش، در جریان وقایع کودتای نوژه (تیر ۱۳۵۹) قرار داشته و حتی در صدد آن بودند که بلافاصله بعد از موفقیت در این واقعه، نیروهای خود را به نفع کودتاگران وارد صحنه کنند،^۶ که این نقشه خصمانه و پلید آنان نقش بر آب شد. تقریباً در همان مقطع زمانی و اندکی بعد از آن یعنی در اواخر تیر ۱۳۵۹ بود که حزب پان ایرانیست، در اقدامی دیگر، حتی خود به صورت مستقیم، در صدد انجام کودتا با همکاری برخی از سران بازنشسته ارتش، علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران برآمد، که این اقدام آنان

۱. اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

۲. مظفر شاهی، همان، ص ۵۱۱-۵۱۰؛ شهلا بختیاری، همان، ص ۵۰.

۳. مظفر شاهی، همان، ص ۵۱۵.

۴. همان، ص ۵۱۴-۵۱۲.

۵. همان، ص ۵۱۵.

۶. همان، ص ۵۱۷-۵۱۵.

نیز به مرحله عمل نرسید و خنثی گردید.^۱ این اقدام بی‌شرمانه که دشمنی جدی پزشکپور و یارانش نسبت به نظام اسلامی را کاملاً آشکار کرد، با واکنش سران نظام و مردم مواجه شد و در نهایت منجر به گریز پزشکپور و برخی دیگر از سران پان‌ایرانیست به خارج از کشور در تیرماه ۱۳۵۹ ش گردید^۲ و تعدادی دیگر از اعضای این حزب نیز، دستگیر شدند و به سزای عمل خود رسیدند.^۳ پزشکپور که به دلیل توطئه، مجبور به فرار از ایران و اقامت در فرانسه شده بود فعالیت‌های خصمانه خود علیه نظام جمهوری اسلامی را حتی در آن سوی مرزها دنبال کرد و با انتشار اعلامیه‌های متعدد تداوم بخشید. او در نامه‌ای سرگشاده به رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده (ریگان) در اسفند ۱۳۵۹ ش، رویکرد کاملاً منفی خود را نسبت به نظام جمهوری اسلامی آشکار کرد و ضمن اظهار دل‌بستگی خود به رژیم پهلوی، سردمداران امریکارا به دلیل عدم حمایت از محمد رضا پهلوی، مسبب اصلی سقوط رژیم شاهنشاهی معرفی کرد!^۴ این رفتار کینه‌توزانه او نسبت به نظام نوپای اسلامی، در زمانی بود که این نظام در حال دفاع از وطن در برابر تجاوز یک دشمن خارجی یعنی عراق به رهبری صدام حسین ملعون بود. حتی در زمانی که نیروهای ایرانی با فداکاری و ایثار، توانستند خرمشهر را در خرداد ۱۳۶۱ آزاد کنند و عراقی‌ها را وادار به عقب‌نشینی نمایند، رهبر حزب پان‌ایرانیست، در بیانیه‌ای غرض‌ورزانه، حاکمان وقت ایران را متهم کرد که کاملاً آگاهانه و از روی عمد، بعد از فتح خرمشهر، سبب عدم پیشروی سربازان ایرانی به سوی عراق تا اضمحلال رژیم بعث آن کشور و نابودی صدام حسین شدند: «... انتظار منطقی و عادلانه ملت ایران این بود که جنگ تحمیلی وارد مرحله قطعی گردد و به نتیجه برسد...» و در ادامه، باز هم بر سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی تأکید کرد.^۵

حزب ملت ایران

اما در سویی دیگر، روند سیاسی طیف دیگر جریان پان‌ایرانیسم یعنی «حزب ملت ایران»، در مقطع زمانی مورد نظر، اگر چه تا حدودی در کلیات با همتایان سلطنت‌طلب آنان، شباهت داشت، اما در جزئیات متفاوت بود. عناصر حزب ملت، به خصوص رهبر

۱. غائله چهاردهم/سفند، تهران، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴، ص ۲۳۷؛ مظفر شاهی، همان، ص ۵۱۸.

۲. هوشنگ طالع، همان، ص ۷۲-۷۱؛ مظفر شاهی، همان، ص ۵۱۹-۵۱۸.

۳. غائله چهاردهم/سفند، همان، ص ۲۳۷.

۴. مظفر شاهی، همان، ص ۵۲۱-۵۲۰.

۵. همان، ص ۵۲۱-۵۲۰. البته این نکته قابل ذکر است که با استمرار و تثبیت حکومت مقدس جمهوری اسلامی، پزشکپور نیز از نگرش خصمانه خود نسبت به نظام اسلامی ایران کاسته و به ناچار و از روی تظاهر، رویه سازش را در پیش گرفت. (مظفر شاهی، همان، ص ۵۲۴-۵۲۳).



این گروه یعنی فروهر، تا چند ماه بعد از وقوع انقلاب اسلامی، فعالیت سیاسی خود را در قالب جبهه ملی چهارم تداوم بخشید و در همان ماه‌های نخستین بعد از انقلاب، نقشی نسبتاً برجسته در ساختار سیاسی جدید ایفا کردند. فروهر، علاوه بر اینکه یکی از سه رهبر اصلی و همچنین، سخنگوی جبهه ملی در این مقطع زمانی بود، با تشکیل دولت موقت به نخست‌وزیری مهندس بازرگان، به عنوان وزیر کار و امور اجتماعی در کابینه او منصوب گردید.^۱ او در موضع‌گیری‌اش نسبت به رفراندوم در فروردین ۱۳۵۸، از آن دفاع کرد و رویکرد مثبتی نسبت به جمهوری اسلامی نشان داد.^۲ در شورایی که برای تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی در نیمه اول بهار ۱۳۵۸ تشکیل گردید، به عنوان یکی از اعضای حزب ملت نقشی تأثیرگذار داشت، اگرچه این پیش‌نویس، به رفراندوم گذاشته نشد و مجلس خبرگان، برای نوشتن قانون اساسی تشکیل گردید.^۳ اولین اختلاف نظر میان رهبر حزب ملت با انقلابیون اسلام‌گرا، در فروردین ۱۳۵۸ و در مورد اعدام‌هایی بود که به دستور یکی از روحانیون انقلابی یعنی خلخالی، برای مجازات وایستگان رژیم پهلوی در نظر گرفته شد. فروهر در این زمینه، به شدت واکنش نشان می‌داد،^۴ با این حال، اختلافات چندان محسوس، جدی و هویدا نبود. بلکه مدتی بعد از آن، فروهر با هم‌قطاران ملی‌گرای خود دچار اختلاف شد، چنانکه در اواخر خرداد ۱۳۵۸، حزب ملت ایران، در نتیجه اختلاف نظر شدید فروهر با رهبران دیگر جبهه ملی چهارم، رسماً از این جبهه جدا شد و فعالیت سیاسی خود را به طور مستقل شروع کرد.^۵ در انتخابات مجلس خبرگان که در اواسط تابستان ۱۳۵۸ برگزار گردید، حزب ملت ایران، حمایت خود را نسبت به محدودی از کاندیداها اعلام کرد، که البته در میان آنان نیز چهره چندان مشهوری دیده نمی‌شد.^۶ در این انتخابات، اسلام‌گرایان به خصوص روحانیون انقلابی با قاطعیت کامل پیروز شدند و از نامزدهای مورد نظر حزب ملت نیز

۱. *شورای انقلاب و دولت موقت*، بی‌جا، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲، ص ۳۶-۳۵؛ مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، تهران، علم، ۱۳۸۷، ص ۲۳۸ و صفحات دیگر؛ *سندلانه جاسوسی*، ج ۱۰، ص ۱۳۷ و ۷۱۰، یحیی فوزی، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران بعد از انقلاب*، ج ۱، تهران، عروج، ۱۳۸۷، ص ۴۷۲-۴۶۸؛ عباس بشیری، *کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (۵۸-۱۳۵۷)*، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۸، ص ۳۶۵؛ محمد درودیان، *اجتناب‌ناپذیری جنگ*، تهران، مرکز مطالعات سپاه، ۱۳۸۲، ص ۲۱۰.

۲. مسعود بهنود، همان، ص ۴۷۳.

۳. محمد وحید، *مجلس خبرگان و حکومت دینی در ایران*، تهران، عروج، ۱۳۸۴، ص ۳۹۲-۳۸۵.

۴. *سندلانه جاسوسی*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۷، ج ۱۰، ص ۴۱۷.

۵. *اطلاعات*، ش ۱۵۸۸۲، ص ۷ و ۷؛ *سندلانه جاسوسی*، ج ۱۰، همان، ص ۴۸۲؛ مسعود بهنود، همان، ص ۵۸۰-۵۸۵؛ محمد وحید، همان، ص ۲۷۷؛ دادگستری جمهوری اسلامی، همان، ص ۶۹.

۶. محمد وحید، همان، ص ۲۸۳؛ مسعود بهنود، همان، ص ۶۳۶.

فقط یک نفر توانست به این مجلس راه یابد،^۱ که این مسئله، موجب ناخرسندی فروهر گردید.^۲ استعفای بازرگان از نخست‌وزیری و فروپاشی کابینه دولت موقت در میانه آبان ۱۳۵۸، در زمانی روی داد که فروهر به منظور حل مسئله کردستان در آن منطقه به سر می‌برد.^۳ رهبر حزب ملت، به رغم استعفای دولت ملی-مذهبی مهندس بازرگان و کناره‌گیری وزرای ملی‌گرای او، فعالیت خود را به عنوان وزیر در کابینه شورای انقلاب نیز ادامه داد و این روند تقریباً چهار ماه ادامه یافت، تا آنکه با جدی‌تر شدن اختلافات و رویکرد غیر خوشبینانه او نسبت به نفوذ حزب جمهوری اسلامی در ساختار سیاسی جدید،^۴ در اسفند ۱۳۵۸ کناره‌گیری کرد. در واقع از این مقطع زمانی یعنی ماه‌های پایانی سال ۱۳۵۸ بود که حزب ملت ایران نیز همانند بسیاری از گروه‌های دیگر که نمی‌توانستند تمایلات مردم به یاران امام خمینی را تحمل کنند و از این نفوذ و محبوبیت روحانیون انقلابی در میان مردم متدین ایران ناخرسند بودند، در برابر اسلام‌گرایان قرار گرفتند. این روند، تدریجی و نه به یکباره بود و اوج آن در سال ۱۳۵۹ محسوب می‌گردد. در اینجا، به طور خلاصه به چگونگی این روند یعنی رودرویی حزب ملت در برابر امام خمینی و یاران اسلام‌گرای ایشان پرداخته خواهد شد. واکنش حزب ملت در قبال واقعه تسخیر لانه جاسوسی امریکا در تهران که در ۱۳ آبان ۵۸ روی داد، مثبت بود،^۵ و در این زمینه، با دیگر گروه سیاسی نیرومند همسو با خود در طیف ملی‌گرایان یعنی جبهه ملی، اختلاف نظر داشته و حتی آنان را تلویحاً مورد انتقاد قرار داد.^۶ فروهر، در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری که در بهمن ۱۳۵۸ برگزار گردید، خود را به عنوان کاندیدا معرفی کرد و در بین نه کاندیدای حاضر در رقابت انتخاباتی، با کمتر از یک درصد آرا، در ردیف چهارم قرار گرفت.^۷ نکته عجیب و قابل تأمل، مربوط به حزب ملت و اولین انتخابات ریاست جمهوری، این بود که حزب مذکور در کنار سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین)، قبل از معرفی نامزدهای خود، در اقدامی غیر قابل

۱. محمد وحید، همان، ص ۳۱۲.

۲. همان، ص ۳۰۳؛ عباس شادلو، *انقلاب اسلامی از پیروزی تا تحکیم: ناگفته‌های تاریخی از تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت تا سقوط بنی‌صدر* ۱۳۶۰-۱۳۵۷، تهران، عباس شادلو، ۱۳۸۵، ص ۱۲۵.

۳. مسعود بهنود، همان، ص ۸۰۴.

۴. داود علی‌بابایی، ۲۴ سال در ایران چه گذشت، بی‌جا، امیدفردا، ۱۳۸۴، ج ۴، ص ۱۶۳ و ۱۶۷؛ سعید پورداراب، *تقویم تاریخ دفاع مقدس*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۸، ص ۲۷۴؛ کریم راهور، *احزاب و جناح‌های سیاسی ایران/امروز، تهران، سیاست*، ۱۳۸۲، ص ۳۸-۳۱.

۵. *آرمان ملت*، ش ۱۲، ص ۱ و ۳.

۶. همان، ش ۳۰، ص ۴.

۷. محمدجواد مظفر، *اولین رئیس‌جمهور، تهران، کویر*، ۱۳۷۸، ص ۱۶؛ یحیی فوزی، همان، ج ۱، ص ۳۰۵؛ عباس بشیری، همان، ص ۴۲۸؛ عباس شادلو، همان، ص ۱۶۱.



تصور، طی پیام‌هایی جداگانه، خواستار پذیرش مقام ریاست جمهوری از سوی رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی (ره) شدند. این اقدام آنان را از دو دیدگاه متفاوت می‌توان تفسیر کرد: اول آنکه، این دو گروه به دلیل عدم اعتقاد به ولایت فقیه، از طریق این پیشنهاد، در صدد تنزیل جایگاه امام خمینی به عنوان ولی فقیه به مقام ریاست جمهوری بودند، دوم آنکه، این پیشنهاد را بدین خاطر دادند که به عدم موفقیت کاندیدای حزب خود، اطمینان داشته و بدین ترتیب در صدد بودند تا از موفقیت نامزدهای احزاب دیگر ممانعت به عمل آورند.^۱ حزب ملت که به دلیل عدم نفوذ و محبوبیت در بین مردم مسلمان و دیندار ایران، در دو رقابت انتخاباتی مهم (خبرگان و ریاست جمهوری) به منظور کسب قدرت در حکومت جمهوری اسلامی، با ناکامی روبه‌رو شد، تلاش فراوانی کرد تا حداقل در سومین میدان سیاسی مهم در راستای کسب قدرت (انتخابات مجلس شورای اسلامی)، به اهداف خود نایل گردد، اما در این مبارزه نیز شکست خورد،^۲ و بدین ترتیب بود که از اوایل سال ۱۳۵۹، به طور فاحشی از امام و طیف اسلام‌گرا، فاصله گرفت. میزان خصومت و کینه‌ورزی این حزب نسبت به حزب جمهوری اسلامی به اندازه‌ای بود که در اولین موضع‌گیری صریح و بی‌پرده خود در این زمینه، به طور غیر منصفانه و غیر منطقی، حزب جمهوری را به تقلب در انتخابات مجلس متهم کرد و از رئیس‌جمهور وقت یعنی بنی‌صدر خواست تا از اختیارات خود استفاده کرده و ابطال انتخابات مذکور را اعلام کند.^۳ با وقوع حادثه طبس در اوایل اردیبهشت ۱۳۵۹، فروهر و یارانش با صدور اعلامیه‌ای، ضمن محکوم کردن این اقدام از سوی ایالات متحده، به حاکمان وقت ایران، اکیداً توصیه کردند که در برابر این گونه توطئه‌های دشمنان خارجی، کاملاً مراقب باشند، «وگرنه ملت ایران غافل‌گیری مجدد را به دست‌اندرکاران نخواهد بخشید».^۴ مسئله دیگری که اختلاف نظر حزب ملت با اسلام‌گرایان را هویدا کرد، موضوع ارتش بود. ساختار ارتش ایران بعد از وقوع انقلاب اسلامی، به یکی از مسائل بسیار چالش‌برانگیز میان طیف‌های سیاسی گوناگون یعنی ملی‌گرایان، کمونیست‌ها و اسلام‌گراها تبدیل شده بود، چرا که از یک طرف، ملی‌گرایان بر نگهداری دقیق و کامل ساختار و نیروهای ارتش و عدم تصفیه در آن اصرار می‌ورزیدند، از طرف دیگر، کمونیست‌ها به انحلال کامل ارتش اعتقاد داشتند، و در طرف دیگر، اسلام‌گرایان معتقد بودند که ارتش باید به عنوان

۱. عباس شادلو، همان، ص ۱۴۴-۱۴۳.

۲. همان، ص ۱۹۳-۱۹۲.

۳. آرمان ملت، ش ۱، ص ۱ و ۵.

۴. همان، ش ۶، ص ۱ و ۷.

یک نیروی دفاعی کشور، حفظ شود ولی بهتر است که فرماندهان سلطنت طلب آن تصفیه گردند. حزب ملت در خرداد ماه ۱۳۵۹، در واکنش به اظهارات وزیر دفاع وقت ایران (شهید چمران)، مبنی بر اینکه ساختار کنونی ارتش ایران، همانند دوره رژیم طاغوتی گذشته بوده و باید اصلاحاتی در آن صورت گیرد، شدیداً از او انتقاد کرد و تصفیه سران ارتشی را منجر به تضعیف این نهاد دفاعی و در نتیجه به ضرر ایران عنوان کرد.^۱ تقریباً در همین دوره زمانی بود که اختلاف نظر شدیدی میان رئیس جمهور با حزب جمهوری اسلامی (که با توجه به محبوبیت در میان مردم مسلمان و متدین ایران، اکثریت قاطع کرسی‌های نمایندگی مجلس اول را در اختیار داشت) برای انتخاب نخست‌وزیر به وجود آمد و گویا زمزمه‌هایی مبنی بر تمایل بنی صدر برای انتخاب نخست‌وزیر از طیف ملی گرایان لیبرال از جمله داریوش فروهر در جریان بود، که این امر (با توجه به رویکرد منفی حزب ملت نسبت به انقلاب اسلامی طی چند ماه قبل از آن) برای طیف اسلام گرایان پذیرفتنی نبود.^۲ سران این حزب، در این چالش میان بنی صدر و مجلس، صراحتاً از رئیس جمهور وقت حمایت کرد و در ارگان رسمی‌اش، موضع خصمانه خود نسبت به مذهب‌یون را این طور بر ملا کرد: «مجلس شورای ملی باید دست رئیس جمهور را باز بگذارد.»^۳ حزب ملت، از این زمان در زمینه‌های گوناگون، به صورت مستمر و کاملاً آشکار، اسلام گرایان را نه تنها مورد انتقاد بلکه به صورت وقیحانه در نوک پیکان حمله لفظی قرار دادند.^۴ به رغم این، هنوز در موضوعات معدودی، با طیف اسلام گرا اتفاق نظر داشتند، چنانکه یکی از موارد مهم آن، حمایت از فلسطین و مخالفت شدید با اسراییل بشمار می‌رفت، که البته این نیز، عمدتاً از دیدگاه ملی گرایی (و نه رویکرد اسلامی) بود: «اسراییل تجاوزگر، این پایگاه امپریالیسم، نابود باید گردد... صهیونیسم از ابتدای پیدایش بر ضد منافع ملی ایرانیان بوده است. انقلاب اسلامی ملت ایران هیچ اندیشه نژادگرایی را تحمل نخواهد کرد.»^۵ همچنین، با شروع جنگ تحمیلی میان ایران - عراق، فروهر و یارانش در ارگان حزب ملت، شدیداً علیه حزب بعث عراق، واکنش نشان داد،^۶ و حتی در عرصه عمل نیز راهی جبهه جنگ شده تا به دفاع از وطن

۱. همان، ش ۸، ص ۸.

۲. رک: علی بابایی، همان، ج ۳، ص ۶۵۲؛ عبدالله جاسبی، روز شمار تفصیلی جمهوری اسلامی، تهران، دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳. همان ملت، ش ۱۰، ص ۱ و ۴.

۴. همان، ش ۲۴-۱۲.

۵. همان، ش ۱۹، ص ۱ و ۴-۵.

۶. رک: همان، ش ۳۰، ص ۴ و ش ۲۵، ص ۱ و ۳.



بپردازند.^۱ اما گرایش تندروانه این حزب در قبال موضوع ملیت، باز هم سبب انتقاداتی از سوی رهبران آن به اسلام‌گرایان شد. چنانکه در اواخر مهر ۱۳۵۹، نخست‌وزیر وقت ایران یعنی شهید محمدعلی رجایی، عازم نیویورک شد تا در اجلاس سازمان ملل متحد شرکت کند. حزب ملت ایران، این رویداد را با واکنش منفی نگریسته و بر این اعتقاد بود در حالی که شورای امنیت سازمان ملل تحت نفوذ دول امپریالیست قرار داشته و از این رو، حتی کوچکترین اشاره‌ای به تجاوز نظامی عراق علیه ایران و محکومیت آن کشور نکرده، نماینده ایران نباید در این اجلاس شرکت کند، تا بدین طریق، اعتراض خود را نشان دهد.^۲ مدتی بعد از آن، زمزمه‌هایی مبنی بر توافق ایران و امریکا برای آزادی گروگان‌های امریکایی بر سر زبان‌ها افتاد، که این بار نیز حزب ملت، با نگرشی افراطی و بدون درک واقع‌بینانه از موقعیت حساس ایران در زمان جنگ، با این موضوع مخالفت کرد و خواستار محاکمه دیپلمات‌های امریکایی در ایران شدند.^۳ اگرچه رهبران حزب ملت، مدعی بودند که با وجود یک دشمن خارجی و اشغال قسمتی از خاک وطن توسط نیروهای بیگانه، در صدد کاهش تنش با طیف اسلام‌گرا بودند،^۴ اما باز هم شروع به مخالفت با نیروهای اسلامی حاکم بر ایران کردند،^۵ و حتی کار به جایی رسید که دولت‌مردان ایران را متهم به اهمال در دفاع از وطن در برابر دشمن بیگانه کردند^۶ و در همان مقطع زمانی، از روی گستاخی، دامنه مخالفت‌های خود را حتی به زمینه‌های فرهنگی و قضایی نیز گسترش دادند،^۷ که این رویکرد کینه‌توزانه حزب ملت، بی‌پاسخ نبود و بیش از پیش سبب نگرش منفی نیروهای مذهبی علیه خود شدند.^۸ در اوایل بهمن ۱۳۵۹، سران نظام جمهوری اسلامی، دیپلمات‌های امریکایی را آزاد و روانه کشورشان کردند. همین مسئله کافی بود، تا بار دیگر، رهبران تندروی حزب ملت، این ماجرا را دستاویز قرار داده و بهانه‌ای دیگر برای حمله لفظی به دولت‌مردان ایرانی پیدا نمایند، به طوری که در ارگان رسمی خود این طور آوردند: «دولت در این زمینه، هیچ

۱. رک: علی لطف‌الله‌زادگان، روزشمار جنگ/ ایران و عراق، تهران، مرکز مطالعات سپاه، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴؛ رمان ملت، ش ۲۸، ص ۱ و ۵؛ ایران مهر، ش ۱۹-۱۸، ص ۹۰.

۲. آرمات ملت، ش ۲۹، ص ۳.

۳. همان، ش ۳۰، ص ۶-۵.

۴. ایران مهر، ش ۱۹-۱۸، ص ۹۱.

۵. همان، ص ۹۲-۹۱؛ رمان ملت، ش ۵۴-۲۹.

۶. آرمات ملت، ش ۳۱، ص ۲ و ۱.

۷. همان، ش ۳۱ و ۳۲.

۸. غائله چهاردهم/ اسفند ۱۳۵۹؛ ظهور و سقوط ضد/ انقلاب، همان، ص ۱۶۲.

پیروزی برای ایران به همراه نیاورد و موجب سرافکندگی شد.^۱ حزب ملت، از همین زمان، رابطه خود را بیش از پیش با مخالفان انقلاب اسلامی نزدیک کرد، و در زمره گروه‌هایی قرار گرفت که تحت رهبری بنی‌صدر، در صدد ایجاد یک گروه به اصطلاح «وحدت بزرگ ملی» علیه یاران امام در طیف اسلام‌گرا بودند.^۲ دقیقاً در همین مقطع زمانی بود که، بنابر گزارش دلی تلگراف، رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره) نیز شدیداً از این دسته‌بندی‌ها ابراز نارضایتی کرده و کشمکش‌های سیاسی داخلی را در حالی که ایران با یک دشمن خارجی روبه‌روست، تقبیح کرد.^۳ حزب ملت مانند دیگر گروه‌های سیاسی همسو با خود در این برهه زمانی، در تجمعی که به مناسبت سالروز وفات رهبر ملی‌گرایان ایران معاصر یعنی محمد مصدق، در ۱۴ اسفند ۵۹ برگزار شد، حضور داشت. مراسمی که با سخنرانی بنی‌صدر همراه بود و حتی موجب درگیری طرفداران رئیس‌جمهور با حامیان انقلاب و مردم ولایت‌مدار ایران شد.^۴ همچنین، یکی از یاران نزدیک فروهر (منوچهر مسعودی) در حزب ملت، بعد از دستیابی بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری، در زمره نزدیکان او قرار گرفته و در گروه دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور، قدرت و نفوذی قابل توجه به دست آورد، همین شخص بود که در غائله ۱۴ اسفند ۵۹، نقشی برجسته ایفا کرد، همچنین، فعالیت زیادی در راستای نزدیک نمودن مخالفین انقلاب اسلامی به یکدیگر داشت و بعدها (با فرار بنی‌صدر از ایران) نیز دستگیر شد و به سزای این عمل ناپسند خود رسید.^۵ میزان شدت مخالفت حزب ملت با اسلام‌گرایان از اواخر اسفند ۵۹، به نقطه اوج خود رسیده، انواع اتهامات را به آنان وارد می‌نمود.^۶ این موضوع، دقیقاً مقارن با بهار ۱۳۶۰ بود که اختلافات میان نیروهای مذهبی پیرو امام با مخالفان (که در کنار بنی‌صدر قرار داشتند)، کاملاً مشهود گردیده و به بدترین شکل ممکن به وخامت گرایید. از این رو، ایران با بحران سیاسی و ناامنی اجتماعی شدیدی مواجه شد.^۷ تا آن که سرانجام مردم مسلمان ایران، که از این گونه اقدامات مخالفان امام ناخرسند بودند، به طور جدی و مستقیم وارد صحنه شده و همراه با احزاب اسلام‌گرا،

۱. آ.رمان ملت، ش ۴۲، ص ۱ و ۷-۶.

۲. غائله چهاردهم/اسفند ۱۳۵۹؛ ظهور و سقوط ضدانقلاب، همان، ص ۱۰۲-۱۰۱ و صفحات دیگر.

۳. پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، جنگ ایران و عراق/از نگاه مطبوعات جهان، ج ۵، تهران، شکیب، ۱۳۸۸، ص ۳۳۷.

۴. غائله چهاردهم/اسفند ۱۳۵۹؛ ظهور و سقوط ضدانقلاب، همان، ص ۴۴۲-۴۴۱.

۵. همان، ص ۱۴۲ و ۱۱۸-۱۱۶.

۶. آ.رمان ملت، ش ۵۴-۴۸.

۷. برای آگاهی کامل و دقیق در مورد جزئیات وقایع رک: کیهان و اطلاعات، ش بهار ۱۳۶۰.

نیروهای ضد انقلاب و اسلام را در خرداد ۱۳۶۰ از صحنه قدرت خارج نمودند،^۱ که حزب ملت نیز به این سرنوشت دچار گردید.^۲

نتیجه

روند فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های دو شاخه اصلی جریان پان‌ایرانیسم یعنی «حزب پان‌ایرانیست» و «حزب ملت ایران» در دوره زمانی مورد نظر، تا حدود زیادی تفاوت داشت. اگر چه سیر این روند بدین گونه بود که از اتحاد و هم‌سویی در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ آغاز گردید، سپس در نتیجه واقعه نهضت ملی نفت به انشقاق انجامید. از آن زمان تا اوایل انقلاب شکوهمند اسلامی، مغایرت فاحشی در فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های این دو گروه سیاسی وجود داشت. (اگر چه در برخی رویدادها مثل مخالفت شدید با جدایی بحرین، همسو بودند)، اما در نهایت به هم‌سویی نسبی منجر گردید، چرا که هر دو در سال‌های نخستین بعد از انقلاب، به مخالفت با یاران اسلام‌گرای امام مبادرت ورزیده، تا آنکه سرانجام به سرنوشتی مشابه دچار شدند، با این تفاوت که مخالفت حزب پان‌ایرانیست از اوایل سال ۱۳۵۸ آغاز گردیده و میزان شدت آن بیشتر، و روند آن یکباره و به سرعت بود و خیلی زود رهبران این حزب به دامن اربابان امریکایی و انگلیس خود بازگشتند اما حزب ملت از اواخر سال مذکور، ساز مخالف با اسلام‌گرایان سر داده، سیر آن نیز تدریجی و شدت آن هم تا حدودی نسبت به همتایان سلطنت طلب خود در حزب پان‌ایرانیست، کمتر بود. اگر چه هر دو گروه در برابر امام و مردم مسلمان ایران قرار گرفتند و محکوم به نابودی و حذف از صحنه سیاست ایران شدند. اما رهبر حزب ملت یعنی داریوش فروهر هیچ‌گاه تمایلات سیاسی خود را در اختیار امریکا و انگلیس قرار نداد و تا آخرین لحظه حیات خود مانند بسیاری از وطن‌فروشان که شعار ملیت می‌دادند ولی سر در آخر بیگانگان داشتند، پشت به وطن نمود و به ملت ایران خیانت نکرد.

۱. همان، ش خرداد و تیر ۱۳۶۰.

۲. ایران مهر، همان، ص ۹۰.



۱۴۵

دوره سوم ■ سال یازدهم ■ شماره ۴۰ ■ تابستان ۹۳

پیداری اسلامی



بررسی دیپلماسی عمومی امریکادر تحولات بیداری اسلامی خاورمیانه

مصطفی محمدی^۱

چکیده

دیپلماسی عمومی همواره در سیاست خارجی ایالات متحده وجود داشته و این کشور به میزان و درجات مختلف از جنگ جهانی اول به بعد از آن استفاده کرده است. خاورمیانه منطقه‌ای است که دیپلماسی عمومی ایالات متحده در آن تمرکز یافته و ایالات متحده در روابط خود با خاورمیانه همواره از دیپلماسی عمومی و قدرت نرم برای رسیدن به منافع و اهداف خود و همراه ساختن افکار عمومی مردم منطقه استفاده کرده است. امروزه با وقوع جنبش‌های بیداری منطقه نقش دیپلماسی عمومی در مدیریت تحولات منطقه‌ای بسیار با اهمیت شده است. خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای که برای امریکا هم دارای منافع سیاسی، اقتصادی است و هم منافع ایالات متحده را با چالش‌های جدی مواجه می‌کند، نقش مهمی در اهمیت یافتن دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده در منطقه داشته است.

به نظر می‌رسد وقوع پدیده بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به دلیل

۱. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

پیامدهای ژئوپلتیک که داشته است، موجب شد تا سیاست‌های اوپاما نیز تحت تأثیر قرار گیرد. به همین دلیل به نظر می‌رسد امریکا در عرصه دیپلماسی عمومی در قلب جهان اسلام با مشکلات اساسی مواجه است. بر اساس مبحث اجمالی فوق مقاله حاضر در صدد است، ضمن بررسی نقش دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده امریکا، به بررسی تحولات دیپلماسی عمومی امریکا در دوره ریاست جمهوری اوپاما نسبت به تحولات منطقه خاورمیانه (بیداری اسلامی) بپردازد.

کلیدواژه‌ها: بیداری اسلامی، دیپلماسی عمومی، جنبش‌های خاورمیانه، سیاست خارجی امریکا، مطالعات منطقه‌ای.

مقدمه

دیپلماسی مهمترین روش تأثیر گذاری یک دولت بر دیگر دولت‌ها و مهمترین ابزار سیاست خارجی به شمار می‌رود. اهمیت و تأثیر دیپلماسی در کسب منافع ملی سبب شده است که از زمان شکل‌گیری روابط بین‌الملل تاکنون، استفاده از دیپلماسی برای مدیریت سیاست خارجی کشورها استمرار داشته باشد، اما با وجود این، شیوه استفاده از دیپلماسی در طول تاریخ و به مرور زمان متحول شده و ابعاد جدیدی از دیپلماسی در سیاست خارجی کشورها مورد استفاده قرار گرفته است. در این میان، بدون شک یکی از مهمترین تحولات کاربرد دیپلماسی در سیاست خارجی کشورها به دوره پایان جنگ سرد باز می‌گردد؛ چنانکه هنری کیسینجر در کتاب *دیپلماسی/ امریکا در قرن ۲۱* گفته است محورهای اصلی سیاست خارجی بازیگران بین‌المللی در فردای جنگ سرد به شدت دست‌خوش تغییر و تحول شده و این مهم در کلیه عرصه‌ها از جمله دیپلماسی نمود بارز دارد.^۱ در واقع، تغییر و تحول گسترده در دیپلماسی، ناشی از شرایط جدید نظام بین‌الملل بوده است. پایان جنگ سرد و پیچیدگی روابط میان دولت‌ها، گرایش از دوجانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی در چهارچوب سازمان‌های بین‌المللی، زوال قدرت تصمیم‌گیری سفرا و بهره‌گیری بیشتر از متخصصان، توجه بیشتر به اقتصاد در سیاست‌های جهانی، مطرح شدن بازیگران جدید و اهمیت یافتن افراد و نهادهای غیر دولتی در صحنه روابط بین‌الملل، رشد اعجاب‌انگیز تکنولوژی و رسانه‌های ارتباط جمعی به ویژه اینترنت و ماهواره‌ها، همه و همه از عوامل تأثیرگذار در تغییر و تحول در دیپلماسی هستند. این تغییرات باعث شده تا کشورها برای تأمین

۱. هنری کیسینجر، *دیپلماسی/ امریکا در قرن بیست و یک*، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۱، ص ۳۴.



منافع ملی خود به فکر استفاده از راه‌های جدید بیفتند که مهمترین این راه‌ها را می‌توان بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی دانست؛ اصطلاحی که زیاد استفاده می‌شود، اما کمتر در معرض تحلیل جدی قرار گرفته است. اگر دیپلماسی سنتی غالباً بر قدرت سخت یا استفاده احتمالی از توان نظامی و اقتصادی تکیه دارد تا به اهدافش دست یابد، دیپلماسی عمومی غالباً از قدرت نرم (نیروهای فرهنگی و نرم‌افزاری) استفاده می‌کند. به عبارتی باید فرهنگ را به عنوان مهمترین ویژگی دیپلماسی در قرن جدید لحاظ کرد. دیپلماسی موفق مبتنی بر قدرت سخت شاید بتواند مردم را به اطاعت وادارد، اما در کنار آن باعث ترس و انزجار و بی‌اعتمادی مردم به استفاده‌کنندگان آن نیز می‌شود؛ در حالی که در دیپلماسی عمومی موفق، کشور استفاده‌کننده نه تنها بیشتر مورد احترام قرار می‌گیرد، بلکه بیشتر تحسین می‌شود و مورد اعتماد قرار می‌گیرد و به صورتی بسیار کم‌هزینه‌تر منافع دولت اکتساب می‌گردد. از این روست که کمیسیون مشاوره در امور دیپلماسی عمومی آمریکا،^۱ دیپلماسی عمومی را به مثابه فرآیند «اطلاع‌رسانی، تعامل و تأثیرگذاری بر مردمان کشورهای خارجی به گونه‌ای که بتوانند در مقابل، حکومت‌های خود را ترغیب کرده تا از سیاست‌های کلیدی آمریکا حمایت کنند»^۲ تعریف می‌کند.

از آنجایی که دیپلماسی عمومی همواره در سیاست خارجی ایالات متحده وجود داشته و این کشور به میزان و درجات مختلف از جنگ جهانی اول به بعد از آن استفاده کرده است و خاورمیانه به عنوان منطقه‌ای که دیپلماسی عمومی ایالات متحده در آن تمرکز یافته است نقش مهمی در اهمیت یافتن دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده داشته است، ایالات متحده فعالیت‌های دیپلماسی عمومی خود را بر این منطقه حساس از جهان به عنوان مناطقی که دارای تهدیدهای بلافصلی برای آمریکا هستند قرار داد و دلیل این تهدید نیز به خاطر قوی بودن احساسات ضد امریکایی است که در این مناطق رخنه کرده است.

از زمان ترومن به بعد تمامی رؤسای جمهوری ایالات متحده منافع ایالات متحده در خاورمیانه را حیاتی توصیف می‌کردند، نیکسون در مورد این منطقه چنین گفته است: خاورمیانه کانون توجه منافع قدرت‌هاست و به خاطر اهمیت استراتژیک منطقه، کشورهای خارجی به دخالت در آن و گاه رقابت با یکدیگر ادامه داده‌اند. خاورمیانه از جنگ دوم جهانی تاکنون بارها

1. The U.S. Advisory Commission on Public Diplomacy

۲. مهدی جاودانی مقدم و رضا درویشی، «جایگاه دیپلماسی عمومی در استراتژی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران»، *رهیافت/نقلاب/اسلامی*، س ۵، ۱۳۹۰، ش ۱۶، ص ۴۵.

قربانی بحران‌های بزرگ شده است.^۱

بنابر این سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که دیپلماسی عمومی امریکا در دوره ریاست جمهوری او باما در منطقه خاورمیانه با توجه به جنبش‌های منطقه از چه خصوصیتی برخوردار است؟ و به دنبال چه هدفی است؟ برای پاسخ دادن به این سؤالات کلی ابتدا باید به سؤالات فرعی دیگر مانند: دیپلماسی عمومی چه جایگاهی در سیاست خارجی امریکا دارد؟ چالش‌های دیپلماسی عمومی امریکا در منطقه کدام‌اند؟ پاسخ داده شود.

فرضیه نگارنده در مقاله حاضر این است که اگر چه از زمان جنگ سرد تمامی سیاست‌ها در خاورمیانه متأثر از «ابعاد ژئوپلیتیک» بوده و درک سخت‌افزاری از محیط خاورمیانه کمترین فضایی را برای توجه به عوامل نرم‌افزاری در شکل دادن به سیاست‌های امریکا پدید نیاورده بود. اما به قدرت رسیدن جورج دبلیو بوش این دیدگاه را به طور کلی در هم فرو ریخت. بستر شکل‌دهنده عملکرد حکومت‌های خاورمیانه و بازیگران غیر دولتی به شدت مورد توجه قرار گرفت و از این رو، این نظریه حیات یافت که ترویج دموکراسی غربی منجر به ایجاد بستری خواهد گردید که نفی‌کننده بنیادگرایی، تروریسم و ضرورت نیاز به سلاح‌های کشتار جمعی خواهد بود.^۲ از این رو با روی کار آمدن باراک او باما، و وقوع بیداری اسلامی در منطقه اهمیت دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی امریکا برجسته‌تر شد. اما از سوی دیگر، چالش‌هایی را هم برای دیپلماسی عمومی امریکا در منطقه به وجود آورده است.

دیپلماسی عمومی و ابعاد آن

در فرهنگ واژگان روابط بین‌الملل (منتشره سال ۱۹۸۵ توسط وزارت خارجه امریکا) در تعریف دیپلماسی عمومی آمده است:

دیپلماسی عمومی به برنامه‌های تحت حمایت دولت اشاره دارد که هدف از آنها اطلاع‌رسانی و یا تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی در کشورهای دیگر است؛ ابزار اصلی آن نیز انتشار متن، تصاویر متحرک، مبادلات فرهنگی، رادیو و تلویزیون است.^۳

۱. محمدحسین طباطبایی، *روابط ایران و غرب*، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۶، ص ۳۸.

۲. حسین دهشیار، «هابزی‌های لیبرال در سیاست خارجی امریکا و ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، *سیاست خارجی*، ۱۳۸۴، ش ۱، ص ۷-۶.

۳. حسان‌الدین آشنا، «دیپلماسی عمومی؛ تأمین منافع ملی از طریق اطلاع‌رسانی»، *چشم‌انداز ارتباطات فرهنگی*، ۱۳۸۲، ش ۲، ص ۱۲.



از مفهوم دیپلماسی عمومی تعابیر و تعاریف گوناگونی صورت گرفته است. عبارت دیپلماسی عمومی در حوزه مطالعات روابط بین الملل اصطلاحی است که در دهه ۱۹۶۰ عمدتاً برای توصیف جنبه‌های جدید دیپلماسی بین المللی رایج شد. اصطلاح دیپلماسی عمومی نخستین بار در سال ۱۹۶۵ در امریکا توسط الموند گولیون،^۱ رئیس مدرسه «حقوق و دیپلماسی فلچر»^۲ در دانشگاه «تافتز»^۳ به کار گرفته شد. «گولیون» دیپلماسی عمومی را علت و معلول نگاه‌ها و دیدگاه‌های عمومی، که طراحی و اجرای سیاست خارجی را تحت الشعاع قرار می‌دهند معرفی می‌کند.^۴

مرکز مورو،^۵ دیپلماسی عمومی را تأثیرگذاری بر نگرش‌های عمومی برای شکل‌دهی و اجرای سیاست خارجی و شامل ابعادی از روابط بین المللی می‌داند که سایر کشورها، تعامل میان منافع گروه‌های خصوصی یک کشور با منافع گروه‌های خصوصی در کشوری دیگر، برقراری ارتباط بین ارتباطات گران نظیر دیپلمات‌ها و فرستادگان به خارج و سرانجام فرآیندهای ارتباطات میان فرهنگی از جمله این دیپلماسی هستند.^۶

یکی از تعاریفی که می‌تواند گویای ماهیت دیپلماسی عمومی باشد، از سوی آژانس تبلیغات امریکا ارایه شده است و بر مبنای این تعریف، فعالیت دیپلماسی عمومی درک توده‌های مردم کشور مخاطب، دادن پیام برای آنان، فعالیت به منظور تأثیرگذاری بر آنها و توسعه گفت‌وگو میان شهروندان و نهادهای یک کشور از یک سو و نهادهای کشور مخاطب از سوی دیگر است؛ که این امر باعث تقویت منافع ملی می‌شود.^۸ از طرف دیگر پل شارپ معتقد است دیپلماسی عمومی «فرآیندی است که به وسیله آن ارتباطات مستقیم با مردم در یک کشور برای پیش بردن منافع و گسترش ارزش‌هایی که معرفی می‌شوند تعقیب می‌شود».^۹

1. Almond Gulion

2. Fletcher School of Law and Diplomacy

3. Tufts University

۴. ناصر هادیان و افسانه احدی، «جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی»، روابط خارجی، ۱۳۸۸، ش ۳، ص ۹۰.

۵. حسن حسینی، «دیپلماسی عمومی؛ ساز و کارها و ساختارها، کتاب امریکا»، مجموعه مقالات، ویژه دیپلماسی عمومی در امریکا، ۱۳۸۴، ش ۶، ص ۶۳.

۶. مرکز مورو، برای مطالعات اطلاع‌رسانی و ارتباطات بین المللی، یک مرکز اختصاصی در امریکا (دانشگاه تافت) برای آموزش و پژوهش درباره دیپلماسی عمومی می‌باشد. رک: <http://www.murrow.org>

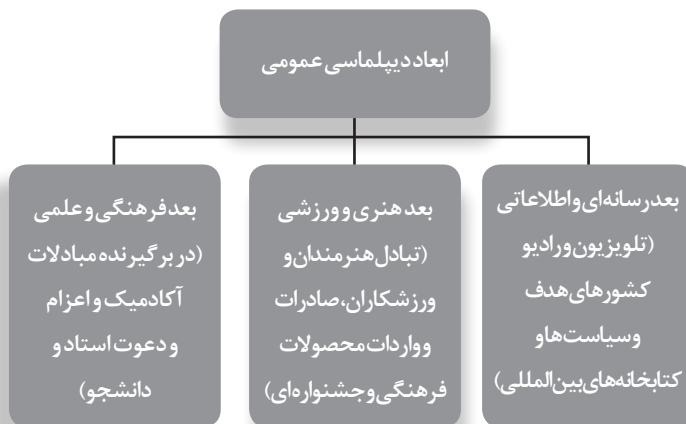
۷. محمدعلی خسروی و عباسعلی جباری ثانی، «ظرفیت‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دیپلماسی عمومی»، مطالعات سیاسی، ۱۳۹۰، ش ۳، ص ۸۶.

۸. پروین داداندیش و افسانه احدی، «جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، روابط خارجی، ۱۳۹۰، ش ۳، ص ۱۴۷.

9. Melissen, Jan, the New Public Diplomacy: Soft Poewr in International Relation, Hampshire: Palgrave Macmillan, 2007, p. 141.

اما به طور کلی می‌توان تعریف زیر از دیپلماسی عمومی را تعریف جامع‌تری دانست: فرآیندی دولتی از برقراری ارتباط با مردمان خارج، در راستای ایجاد فهمی از ایده‌ها و ایده‌آل‌ها، نهادها و فرهنگ و نیز هدف‌های سیاسی و خط مشی‌های ملت خود.^۱

در خصوص ابعاد دیپلماسی عمومی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی از دیدگاه‌ها، دیپلماسی عمومی را به سه بعد تقسیم می‌کند: ۱. رسانه‌ای و اطلاعاتی (تلویزیون و رادیو) کشورهای هدف و سیاست‌ها و کتابخانه‌های بین‌المللی؛ ۲. هنری و ورزشی (تبادل هنرمندان و ورزشکاران، صادرات و واردات محصولات فرهنگی و جشنواره‌ها)؛ و ۳. فرهنگی و علمی (مبادلات آکادمیک و اعزام و دعوت استاد، دانشجو و پژوهشگر).



(منبع)^۲

برخی دیگر ضمن سه بعدی تصور کردن دیپلماسی، در عبارت‌گزینی هر یک از این ابعاد نگاه متفاوتی ارائه داده‌اند؛ به عنوان نمونه جوزف نای^۳ در کتاب قدرت نرم ابعاد سه‌گانه دیپلماسی عمومی را بدین گونه مطرح کرده است:

اول؛ ارتباطات روزانه در قالب مطبوعات داخلی و خصوصاً مطبوعات

۱. فؤاد ایزدی، «ساختارشناسی و هدف‌شناسی دیپلماسی عمومی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران در زمان جرج دبلیو بوش»، مطالعات جهان، ۱۳۹۰، دوره اول، ش ۱، ص ۱۳۰.

۲. محمدعلی خسروی و عباسعلی جباری ثانی، همان، ص ۸۷.



خارجی که چهار چوب و زمینه تصمیمات سیاست داخلی و خارجی را تبیین می‌کند. دوم؛ ارتباطات استراتژیک و سوم؛ روابط پایدار با افراد تأثیر گذار از طریق سمینارها، کنفرانس‌ها، تبادلات فرهنگی - دانشگاهی - آموزشی، اعطای بورسیه و دسترسی به رسانه‌ها.

از نظر نای هر سه بعد دیپلماسی عمومی نقش اساسی در کمک به ایجاد تصویری جذاب از یک کشور بازی می‌کند و در بهبود چشم‌انداز کسب نتایج مطلوب برای آن کشور، تأثیر گذار می‌باشد.^۱

تاریخچه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

دیپلماسی عمومی از جنگ جهانی اول، به صورت رسمی به عنوان ابزاری مهم در سیاست خارجی آمریکا به رسمیت شناخته شده است؛ هنگامی که وودرو ویلسون در جنگ جهانی اول کمیته اطلاعات عمومی را تأسیس کرد. ویلسون اولین رئیس جمهوری بود که به اهمیت دیپلماسی عمومی پی برد.^۲ پس از وی فرانکلین روزولت، رئیس جمهور وقت آمریکا در سال ۱۹۳۸ اقدام به تأسیس کمیته‌ای به نام کمیته بین سازمانی همکاری‌های علمی و فرهنگی نمود.^۳ در همان سال، وزارت امور خارجه آمریکا، بخش روابط فرهنگی را بنیان نهاد. در سال ۱۹۴۰، نهاد جدیدی که بعدها تحت عنوان هماهنگ کننده امور بین امریکایی (امریکای شمالی و جنوبی) خوانده می‌شد، تأسیس شده و ریاست آن را نلسون راکفلر^۴ بر عهده گرفت. هدف و مأموریت این نهاد گسترش اتحاد و همبستگی، از جمله در حیطه روابط فرهنگی با کشورهای امریکای لاتین بود. در سال ۱۹۴۰ وابسته‌های مطبوعاتی آمریکا فعالیت‌های خود را در برخی از کشورها آغاز کردند. نخستین و مهم‌ترین وظیفه آنها تشریح و تبیین سیاست خارجی آمریکا برای مردم آن کشورها بود. بدین ترتیب آمریکا پیش از ورود به جنگ جهانی دوم، برنامه کوچکی را برای به دست آوردن قلب‌ها و اذهان مردم سایر کشورها در زمان صلح طراحی و تدوین کرده بود.^۵

۱. جوزف نای، قدرت نرم، ترجمه مهدی ذوالفقاری و سید محسن روحانی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۷، ص ۲۳.

2. Tiedeman, Anna, U.S. Public Diplomacy in The Middle East, 2004, p. 8, available at: www.sagepub.com.

۳. محمود واعظی، دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی، تهران، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۸.

4. Nelson Rockefeller

۵. والتر آ. رابرتس، دیپلماسی عمومی؛ گذشته، حال و آینده، ترجمه فیروزه میررضوی، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۶، ص ۱۶.

در جریان جنگ جهانی دوم، زمانی که در سال ۱۹۴۲ رئیس جمهور امریکا طی حکمی دستور داد «اداره اطلاع رسانی جنگ»^۱ تأسیس شود، دیپلماسی عمومی به عنوان بخشی از ساختار دولت امریکا تعیین شد. اداره اطلاع رسانی جنگ برای نخستین بار برنامه «صدای امریکا»^۲ را در ۲۴ فوریه ۱۹۴۲ در اروپا پخش کرد.^۳

وزارت خارجه امریکا در اواخر سال ۱۹۴۴ اقدام به ایجاد سمتی در ساختار سازمانی خود تحت عنوان معاونت امور عمومی و فرهنگی نمود. اقدام وزارت خارجه در حقیقت از این دیدگاه نشئت می گرفت که اهمیت سیاست خارجی در دوران جنگ ارتقا یافته و از این رو توجه و تمرکز بیشتر بر روابط میان وزارت خارجه با مردم امریکا و در واقع مردم سایر کشورها امری الزامی است. امور عمومی و روابط فرهنگی، یکی با گرایش و جهت گیری سیاسی و دیگری فرهنگی، هر دو از فعالیت های وزارت خارجه به شمار می آمده و تحت یک معاونت قرار می گرفتند.^۴

در سال ۱۹۵۰ ترومن فعالیت های دیپلماسی عمومی را به منظور خطرناک نشان دادن کمونیست ها برای ارزش ها و عقاید غربی به جریان انداخت. او در یکی از سخنرانی های مشهور خود هشدار داد که آزادی توسط نیروهای کمونیسم امپریالیست در معرض خطر قرار گرفته است. پس از جنگ جهانی دوم دیپلماسی عمومی تمرکز خود را بر کشورهای توتالیتری که برای به دست آوردن دموکراسی با شکست مواجه شده بودند، قرار داد. این فعالیت ها عموماً از طریق مبادلات، کتابخانه ها، مراکز فرهنگی، مدارس، برنامه های اجتماعی و دانشگاه صورت می گرفت. دیپلماسی عمومی در زمان کندی توجه و تأیید قابل ملاحظه ای به دست آورد. در ۱۹۶۳ سازمان اطلاع رسانی ایالات متحده به طور قابل ملاحظه ای تغییر کرد و وظیفه آن از تحت تأثیر قرار دادن مخاطب خارجی و تشریح و توضیح اهداف ایالات متحده تغییر کرد و به دست آوردن اهداف سیاست خارجی ایالات متحده از طریق تأثیر گذاری بر نگرش های عمومی در دیگر کشورها مورد توجه قرار گرفت.^۵

در دوره ریگان «اداره اطلاع رسانی ایالات متحده» تغییر قابل ملاحظه ای را به خود دید. ریگان به اهمیت وجهه و تصویر ایالات متحده در جهان پی برده بود. چاراز ویک

1. Office OF War Inrormation (OWI)

2. Voice of America

۳. سوزان بی اپستین و لیزا مگز، دیپلماسی عمومی؛ بازنگری توصیه های گذشته، تهران، دانشکده و پژوهشکده اطلاعات و امنیت، ۱۳۸۷، ص ۱۲۳.

۴. والتر آر رابرتس، همان، ص ۱۸.

5. Tiedemane, 2004, Op.cit. p. 12.



مدیر سازمان اطلاع‌رسانی امریکا با به کارگیری منابع این سازمان از ریگان چهره‌های مبارز علیه کمونیسم در سراسر جهان ساخت. ریگان موفق شد یکی از پروژه‌های بزرگ خود را که برنامه‌های مبادله فرهنگی بین ایالات متحده و کشورهای صنعتی شده بود را به جریان بیندازد.^۱ یکی از این برنامه‌ها برنامه مبادله بین‌المللی جوانان ریگان بود، که در سال ۱۹۸۲ به کار گرفته شد. ریگان همواره به نقش تلویزیون به عنوان یک ابزار در دیپلماسی عمومی توجه داشت و معتقد بود که نقش تلویزیون برای نشان دادن تصویر ایالات متحده در اروپای غربی، جایی که اروپایی‌ها تصویری تحریف‌شده و وارونه‌ای از ایالات متحده دارند یک ضرورت است.^۲

در دوره پس از جنگ سرد در دهه ۱۹۹۰، دیپلماسی عمومی دارای اولویت کمتری بود و نمایندگان کنگره اغلب آن را به عنوان یک منبع بودجه برای سایر برنامه‌ها تلقی می‌کردند. در واقع از سال ۱۹۸۷ تا دهه ۱۹۹۰ تمام کارکردهای «اداره امور آموزشی و فرهنگی» وزارت خارجه و فعالیت‌های اطلاع‌رسانی و خبرپراکنی بین‌المللی با یکدیگر ادغام شده و به تشکیل «سازمان ارتباط بین‌المللی»^۳ منجر شد. پس از آن در سال ۱۹۸۲ سازمان ارتباط بین‌المللی به «سازمان اطلاع‌رسانی ایالات متحده»^۴ تغییر نام داد. در سال ۱۹۹۴ فعالیت‌های پخش برنامه‌های بین‌المللی طبق قانون تثبیت شد و تحت مدیریت نهاد جدیدی که به عنوان «شورای حکام سخن‌پراکنی»^۵ شناخته می‌شد، قرار گرفت. اوج بی‌توجهی به دیپلماسی عمومی در سال ۱۹۹۹ رخ داد؛ همان زمانی که کنگره سازمان اصلی مرتبط با دیپلماسی عمومی، یعنی «سازمان اطلاع‌رسانی ایالات متحده»^۶ را منحل کرد و کارکردهای دیپلماسی عمومی آن را به وزارت خارجه واگذار نمود. از اول اکتبر ۱۹۹۹ که سازمان اطلاع‌رسانی ایالات متحده منحل و کارکردهایش به وزارت خارجه واگذار گردید. «معاون وزیر خارجه در امور دیپلماسی عمومی و روابط عمومی» وظیفه نظارت بر «اداره برنامه‌های اطلاع‌رسانی بین‌المللی»^۷ و اداره «امور

۱. مهدی جاودانی مقدم و رضا درویشی، همان، ص ۵۱-۵۰.

۲. محمد بهرامی، «بررسی نقش دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده امریکا در خاورمیانه (۲۰۰۹-۲۰۱۰)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، ۱۳۸۹، ص ۵۵.

3. Bureau of Education and Cultural Affairs

4. International Communication Agency

5. United State Information Agency

6. Broadcasting Board of Governors

7. United State Information Agency

8. Bureau for International Programs

آموزشی و فرهنگی»^۱ را بر عهده دارد و «شورای سران» بر پخش برنامه‌های بین‌المللی نظارت می‌کند. کاخ سفید، «سازمان توسعه بین‌الملل امریکا»^۲ و وزارت دفاع نیز سایر فعالیت‌های دیپلماسی عمومی را بر عهده دارند.^۳

حادثه یازده سپتامبر تمرکز جدید بر دیپلماسی عمومی

پس از انحلال سازمان اطلاع‌رسانی ایالات متحده در سال ۱۹۹۹ و پس از حملات تروریستی یازده سپتامبر به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در دو سال بعد، دولت امریکا برای کمک به پیروزی در جنگ با تروریسم، اجرای دیپلماسی عمومی را سرعت بخشید.^۴ بلافاصله دولت بوش جنگ نظامی و دیپلماسی عمومی را به طور همزمان برای مقابله با تروریسم به کار گرفت و واکنش خود را تحت عنوان «عملیات جنگ صلیبی پایدار» نامید، که نشان‌دهنده اهمیت درک فرهنگی و به عبارتی تفاوت‌های فرهنگی بود؛ عنوانی که به اعتقاد کارشناسان، از نگاه مسلمانان، تحریک‌آمیز تلقی می‌شد.^۵ حملات یازده سپتامبر موجب شد تا بار دیگر به کارگیری فعالیت‌های دیپلماسی عمومی در رأس سیاست‌های ایالات متحده قرار بگیرد. یازده سپتامبر به وضوح نشان داد که احساسات ضد امریکایی در خارج می‌تواند پیامدهای ناگواری چه در داخل کشور و چه در خارج برای منافع و امنیت ایالات متحده در پی داشته باشد. از آنجایی که حکومت ایالات متحده به طور سنتی مسئول حفاظت از وجهه امریکا در خارج است، معاونت دیپلماسی عمومی در وزارت خارجه را برای کمک به این منظور بعد از حوادث یازده سپتامبر منصوب کرد. بنابراین ایالات متحده بار دیگر با به کارگیری دیپلماسی عمومی و در قالب ابزارهایی مانند برندینگ، روابط عمومی و تبلیغات سعی در ترمیم وجهه خود و مقابله با چالش‌های پیش‌رو دارد.^۶

از یازده سپتامبر به این سو، علاوه بر اینکه بر دیپلماسی عمومی به عنوان ابزاری ضروری در سیاست خارجی و امنیت ملی امریکا تأکید شده، این عقیده نیز قوت گرفته

1. Bureau for Educational and Cultural Affairs

2. U.S. Agency for International Development (USAID)

۳. سوزان بی اپستین و لیزا مگز، همان، ص ۱۲۵-۱۲۴.

۴. فرهاد عطایی، روح‌الله قادری کنگاوری و نبی‌الله ابراهیمی، «دیپلماسی عمومی و قدرت نرم؛ ایران و امریکا در عراق جدید»، سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۹۰، دوره ۴۱، ش ۳، ص ۱۹۶.

5. Epstein, Susanb, U.S. Public Diplomacy: Background and The 9/11 Recommendations, Congressional Research Service – The Library of Congress, 2005. P.1.

6. Tiedeman, Anna. An Examination of U.S. Public Diplomacy Efforts After September 11/2001, The Fletcher School, 2005, P.5.

که کارکنان مسئول در اجرای سیاست خارجی امریکا باید درباره اهمیت دیپلماسی عمومی آموزش ببینند و از مهارت‌های لازم برای بهره‌برداری کامل و مؤثر از دیپلماسی عمومی برخوردار شوند.

دیپلماسی عمومی امریکا در خاورمیانه

در میانه دهه ۱۹۹۰ پس از سقوط دیوار برلین، دولت ایالات متحده بسیاری از ابزارهای دیپلماسی عمومی را که به پیروزی در جنگ سرد کمک کرده بود کنار گذاشت. سرمایه‌گذاری برای سازمان اطلاع‌رسانی ایالات متحده مکرراً کم می‌شد به طوری که انزواگرایان و بازها هر دو به صف مخالفین استفاده از «تبلیغات» پیوستند. برای مثال، در طول دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، تعداد افرادی که در زمینه برنامه‌های دیپلماسی عمومی فعالیت می‌کردند ۳۵ درصد تنزل یافت، و بودجه فعالیت‌های دیپلماسی عمومی بر اساس تورم، ۲۶ درصد تنزل پیدا کرد. به طور توجیه‌ناپذیری از میان بودجه اندک فدرال که چیزی حدود یک و نیم میلیارد دلار در موضوع دیپلماسی عمومی است، تنها ۹/۵ درصد آن (۱۴۰ میلیون دلار) به خاورمیانه و آسیای جنوبی، که مناطق اصلی جهان اسلام هستند اختصاص داده شده است.^۱

به طور کلی این فرض وجود دارد که مخاطبین در خاورمیانه، آسیا و جاهای دیگر تصورشان در مورد ایالات متحده بیش از هر چیزی برگرفته از مجموعه‌های تلویزیونی و فیلم‌های ایالات متحده است. تأثیر این پیام‌ها و فیلم‌ها بیشتر از هر توصیفی از ایالات متحده امریکا و ارزش‌های آن می‌باشد که از طریق کانال‌های حکومتی ارایه می‌شود. کمیسیون مشورتی ایالات متحده در مورد دیپلماسی عمومی بیان می‌کند: وظیفه دیپلماسی عمومی جست‌وجو در مورد ارزش‌های اصلی مخاطب خارجی از طریق استفاده از تکنیک‌های جدیدی است که غالباً از فعالیت‌های تجاری، دیپلماسی عمومی گرفته می‌شوند و درصدد تغییر دیدگاه‌های جهانی مخاطبین خارجی و پل زدن به شکاف بین نواحی فرهنگی مختلف است. صنعت رسانه‌ای ایالات متحده به ویژه به عنوان یک حامی با ارزش در این رویکرد جدید است و قدرت عاطفی به‌انگاره‌ها و تصاویر و موضوعات می‌بخشد. پیام‌های بازرگانی تلویزیونی، فیلم‌های هالیوود و سایر

1. GAO (Government Accountability Office) (2006), US Public Diplomacy Interagency Coordination Efforts Hampered by the Lack of a National Communication Strategy, Available at: web.ebscohost.com.proxy.library.carleton.ca/isc/pdf?vid=14&hid=115&sid=0899ed2b-be74-4247-b2bbcf3910efe%40sessionmgr102



محصولات فرهنگی (از شعر و سایر اشکال فرهنگی گرفته تا آشپزی و فرهنگ عامه مردم) همگی برای برقراری ارتباط بهتر همراه با درک پایدار از ماهیت کشور امریکا به کار گرفته می‌شود.^۱

امروزه ارتباطات نسبت به دوره جنگ سرد سریع‌تر شده است و تبلیغات ضد امریکایی پیچیده‌تر شده است و این مسئله تا حدودی به خاطر این است که دشمنان ایالات متحده فاقد قدرت نظامی برای مقابله با ایالات متحده هستند؛ بنابراین بیشتر بر شیوه‌های غیر نظامی تمرکز کرده‌اند. تلویزیون یکی از مهمترین و مؤثرترین ابزارهای انتشار و گسترش عقاید در جهان عرب و اسلام است و شرح و توضیح دقیق سیاست‌های ایالات متحده در تلویزیون به طور قابل توجهی مفقود است. اعراب و مسلمانان تنها به فیلم‌های کم‌دلی و خشن امریکا دسترسی دارند، در حالی که فاقد پیش زمینه‌های فرهنگی مشترک هستند. بنابراین در شناخت خود از امریکا دچار اشتباه می‌شوند. لذا لازم است تا دولت با استفاده از دیپلماسی عمومی شناخت و درک مناسب از امریکا را برای مخاطبین فراهم آورد. لایحه ۳۹۶۹ لایحه‌ای بود که در کنگره در سال ۲۰۰۰ برای افزایش بکارگیری دیپلماسی عمومی مطرح شد و بیان می‌دارد که تلاش‌های موجود دیپلماسی عمومی ایالات متحده برای مقابله با اطلاعات غلط در مورد آن کشور ناکافی بوده و نیاز است تا فعالیت‌های دیپلماسی عمومی هم از نظر ماهیت و هم از نظر کاربرد افزایش پیدا کند.^۲

بر همین اساس روابط امریکا با اعراب و مسلمانان خاورمیانه به خصوص از زمان حملات یازده سپتامبر در سطوح دولتی و مردمی با تنش‌هایی مواجه شده است، به گونه‌ای که برخی دولت‌ها و گروه‌های شبه‌ملی منطقه آشکارا با ایالات متحده دشمن هستند، با سیاست‌های آن در طیفی گسترده مخالفت می‌کنند و به دنبال آسیب رساندن به منافع آن در منطقه و جهان هستند. دولت‌های دوست امریکا نیز به دنبال قیام‌های مردم منطقه سرنگون شدند و این کشور برای حفظ منافع خود با چالش‌های اساسی در خاورمیانه روبه‌رو شده است.^۳

1. Vanham, Peter. Improving American's Image After 9: 11: The Role of Public Diplomacy, 2003, P 434: Available at: www.realinstituteofpublicdiplomacy.org/wps/wcm...A.

2. Djerejian, Edward, Changing Minds Winning Peace a New Strategic Direction for U.S. Public Diplomacy in Arab and Muslim World, A Report of The Advisory Group on Public, 2003: P.21.

۳. علی آدمی، مهدی یزدان‌پناه و حسینعلی توتی، «جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خاورمیانه‌ای امریکا: با تأکید بر دوران اوباما»، جستارهای سیاسی معاصر، س ۴، ش ۱، ۱۳۹۲، ص ۲.

علاوه بر این نظرسنجی‌های افکار عمومی نشان داده‌اند که نگرش‌های منفی نسبت به ایالات متحده در بسیاری از کشورهای جهان و به ویژه جهان اسلام پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و به خصوص پس از شکل گرفتن جنبش‌های منطقه‌ای در سال ۲۰۱۰ رشد زیادی داشته است. برای مثال در نظرسنجی که در سال ۲۰۰۳ از مردم خاورمیانه صورت پذیرفت تنها یک درصد از مردم اردن و فلسطین دید خوبی نسبت به ایالات متحده داشتند. این رقم در مورد دیگر کشورهای خاورمیانه زیر ۳۰ درصد بود.^۱ مؤسسه پیو در جدولی که در سال ۲۰۱۴ منتشر کرده نشان می‌دهد که محبوبیت امریکا در بین کشورهای خاورمیانه از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴ رو به کاهش بوده است.

کاهش محبوبیت امریکا در بین کشورهای منطقه از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴^۲

کشور	سال	۱۹۹۹-۲۰۰۰	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴
ترکیه	۵۲	۳۰	۱۵	۳۰	۲۳	۱۲	۹	۱۲	۱۲	۱۴	۱۷	۱۰	۱۵	۲۱	۱۹
مصر	-	-	-	-	-	۳۰	۲۱	۲۲	۲۷	۱۷	۲۰	۱۹	۱۶	۱۰	۱۰
اردن	-	۲۵	۱	۵	۲۱	۱۵	۲۰	۱۹	۲۵	۲۱	۱۳	۱۲	۱۴	۱۲	۱۲
لبنان	-	۳۶	۲۷	-	۴۲	-	۴۷	۵۱	۵۵	۵۲	۴۹	۴۸	۴۷	۴۱	۴۱
فلسطین	-	-	۰	-	-	-	۱۳	-	۱۵	-	۱۸	-	۱۶	۳۰	۳۰
تونس	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۴۵	۴۲	۴۲

همچنین در نظرسنجی صورت گرفته از سوی مؤسسه «زاگی اینترنشنال» در مارس ۲۰۰۸ از شهروندان کشورهای مصر، اردن، لبنان، مراکش، عربستان سعودی و امارات عربی متحده، ۸۳ درصد از پاسخ‌دهندگان نظری منفی نسبت به ایالات

1. Americanism in the Gentzkow, M.A, Shapiro, J.M. (2004), Media, Education and Anti Muslim World, Journal of Economic Perspectives, Vol. 18, No. 3, Summer 2004. Available at: <http://home.uchicago.edu/~jmshapir/antiAmer.pdf>
 2. <http://www.pewglobal.org/2014/07/14/global-opposition-to-u-s-surveillance-and-drones-but-limited-harm-to-americas-image/pg-2014-07-14-balance-of-power-1-02/>

متحدہ داشتند و ۷۰ درصد بیان کردند کہ هیچ اعتمادی بہ این کشور ندارند.^۱ از این رو، امریکا برای برقراری ارتباط با مردم خاورمیانہ بکارگیری دیپلماسی عمومی را در صدر برنامه‌های خود قرار دادہ و در این راستا با برنامه‌های مبادلاتی و آموزشی و پخش برنامه‌های بین‌المللی مهم‌ترین ابزار در دیپلماسی عمومی را برای برقراری ارتباط با مردم خاورمیانہ در نظر گرفته است.

دیپلماسی عمومی امریکا از سوی ملت‌های منطقہ متہم بہ حمایت از فرآیندهای غیر دموکراتیک است؛ چرا کہ بہ نظر می‌رسد پدیده بیداری اسلامی کہ در ذات خود ماہیت ضد استکباری و ضد صہیونیستی دارد، بیش از ہر زمان موجب تقویت چہرہ مقاومت شدہ است. بنابراین امریکا برای جلوگیری از افزایش قدرت مقاومت سعی می‌کند تا مجدداً بہ سیاست‌های اشتباہ گذشتہ خود مانند حمایت از گروہ‌های تروریستی و سلفی (القاعدہ، داعش و...) در منطقہ بپردازد.^۲ لذا امریکا توسط برخی از حاکمان کشورهای اسلامی و تروریست‌هایی کہ پرورش دادہ و بہ جان جہان اسلام انداختہ منطقہ را بہ نفع سیاست خویش بہ آشفتگی کشاندہ و مشتاق سرکوب مراکز مقاومت است.

دیپلماسی عمومی امریکا در منطقہ خاورمیانہ در دورہ باراک اوباما

توجہ جدی بہ دیپلماسی عمومی بعد از یازدہم سپتامبر و آگاهی امریکا از شدت احساسات ضد امریکایی در جہان در دستور کار دولت بوش قرار گرفت و در دورہ حضور باراک اوباما در کاخ سفید نیز دستیاران وی مکرراً از ضرورت تقویت دیپلماسی عمومی برای تأثیرگذاری بر افکار مردم جہان صحبت کردند.

در دوران اوباما نیز اگر چہ ایالات متحدہ امریکا برای تأمین امنیت و مقابله با حملات تروریستی بر سیاست ترویج دموکراسی بہ خصوص در خاورمیانہ تأکید کرد، اما در عمل حفظ ثبات و امنیت منطقہ‌ای بر دموکراسی برتری دادہ شد. زیرا زمانی کہ اوباما بہ قدرت رسید اصول سیاست خارجی خود را با تکیہ بر دیپلماسی، دفاع و توسعہ عنوان کرد و بہ دموکراسی اشارہ‌ای نداشت.^۳ با وجود این امریکا برای دستیابی بہ اہداف سیاست خارجی خود در منطقہ از زمینہ‌سازی برای تغییرات سیاسی در کشورهای منطقہ بہ

1. Telhami, Sh, 2008 Annual Arab Public Opinion Poll Surcey of the Anwar Sadat Chair for Peace and Development at the university of mary; and (with zogby International march 2008)

۲. علی آدمی، مہدی یزدان پناہ و حسینعلی توتی، همان، ص ۲۰.

3. Carpenter, J.S., Wittes, T. C, ditching democracy in Egypt?, Middle East StrategyAt Harvard, May 29, 2009.



عنوان ابزاری برای دیپلماسی عمومی خود استفاده نمود که بر سه محور تمرکز داشت:

۱. سیاست کمک به ترویج دموکراسی امریکایی؛
۲. تأمین بودجه برای برنامه‌های دموکراسی مورد نظر؛
۳. برنامه‌های تشویقی برای ایجاد دموکراسی مورد نظر.^۱

اما پس از وقوع جنبش‌های منطقه‌ای و سرنگونی حکومت‌های فاسد نگرش منفی نسبت به سیاست‌های امریکا در منطقه افزایش یافت؛ به گونه‌ای که بر اساس آخرین نظرسنجی صورت گرفته به وسیله مؤسسه «پیو» بسیاری از مردم کشورهای مسلمان منطقه به خصوص در ترکیه، اندونزی و اردن دید منفی نسبت به سیاست‌های اوپاما دارند. بر اساس نتایج این نظرسنجی ۸۵ درصد از مردم کشورهای مصر، اندونزی، لبنان، پاکستان، اردن و ترکیه از سیاست‌های امریکا در منطقه احساس تنفر می‌کنند. یک جانبه‌گرایی، همکاری با دولت‌های مستبد به رغم مطرح کردن شعار حمایت از دموکراسی، حمایت از رژیم صهیونیستی، ترس از تهدیدات نظامی امریکا از مهمترین عوامل افزایش نگرش منفی در میان مردم منطقه نسبت به سیاست‌های این کشور است.^۲

جنبش‌های منطقه‌ای و دیپلماسی عمومی امریکادر خاورمیانه

شکل گرفتن جنبش‌های اعتراضی در جهان عرب نشان از بیداری مسلمانان از یک خواب عمیق دوست‌ساله دارد. رویگردانی از فرهنگ اصیل دینی، استبداد و استعمار سه عامل اصلی به غفلت کشاندن مسلمانان است. جنبش‌های اعتراضی در خاورمیانه در واقع در واکنش به زیاده‌خواهی‌های امریکا، عقب‌ماندگی اقتصادی، استبداد سیاسی، جا ماندن از پیشرفت علمی و از خودبیگانگی از آغاز قرن بیستم شکل گرفتند.

در تحلیل ریشه‌های شکل گرفتن جنبش‌هایی که خود را در دسامبر ۲۰۱۰ در اعتراض به افزایش قیمت مواد غذایی و سوخت، بیکاری و بحران اقتصادی در تونس نشان داد و به دیگر کشورهای منطقه سرایت کرد، نمی‌توان تنها نقش عوامل و خواسته‌های اقتصادی را دخیل دانست. بلکه باید منظومه‌ای از عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داخلی

۱. مهسا ماه‌پیشانیان، «دیپلماسی عمومی ابزار امپریالیسم فرهنگی امریکا در خاورمیانه»، *مطالعات قدرت نرم*، ۱۳۹۰، ش ۱، ص ۱۴۰.

2. Pew Research Center's Global Attitudes, bama's Challenge in the Muslim World, Arab Spring Fails to Improve U.S. Image. May 17, 2011. image//1 us improve to fails spring, Available at: <http://www.pewglobal.org/2011/05/17/arab>.

به همراه واقعیات منطقه‌ای را در نظر گرفت. به طور اجمال می‌توان این عوامل را شامل موارد ذیل دانست:

محدودیت‌های سیاسی بر توسعه انسانی؛ استبداد و فساد مقام‌های دولتی خاورمیانه و حمایت ایالات متحده آمریکا از آنها، وجود اقتدارگرایی سیاسی، اضمحلال پارلمان و فساد اقتصادی، توزیع نابرابر ثروت و فقدان یک طبقه متوسط و فقدان شرایط آموزشی مناسب از مهمترین موانع توسعه انسانی در کشورهای خاورمیانه است.

افزایش حضور سیاسی و فعالیت اسلام‌گرایان؛ در دو دهه گذشته، اسلام‌گرایان به واسطه یک سری تحولات و همچنین تلاش‌های خود، در کانون صحنه فعالیت‌های سیاسی در شماری از کشورهای عربی قرار گرفته‌اند. این نیروها حتی در دوره اوج ملی‌گرایی در خاورمیانه نیز به حیات خود ادامه دادند و به عنوان رقیب ملی‌گرایان برای رویارویی با پیشروی کمونیسم در منطقه مطرح بودند. شاید استبداد داخلی و استعمار خارجی، مهمترین دلایل تجدید حیات این نهضت‌های اسلامی در سال‌های اخیر بوده باشد.

افزایش نقش اسلام در زندگی روزمره مسلمانان؛ و به خصوص بهره‌گیری از آن به عنوان وسیله‌ای در راستای بسیج سیاسی.

تلاش‌های دولت‌های منطقه برای دست‌اندازی به حیطه مذهب؛ محدود کردن شعائر مذهبی و یا تغییر موازنه قدرت به نفع خود.

شکست برنامه‌های توسعه اقتصادی و سیاسی به سبک غربی در کشورهای خاورمیانه؛ وجود دولت‌های تصنعی میراث استعمار که رهبران‌شان برای ایجاد هویت ملی و مشروعیت بخشی به سلطه خود بر قدرت، به ایدئولوژی‌های غرب محور و پان عربیسم متوسل شدند.

شکل گرفتن بحران هویتی گسترده؛ پس از شکست نیروهای عربی توسط اسرائیل در جنگ شش روزه (۱۹۶۷) که منجر به فراری شدن توده‌ها از دولت‌ملت‌های سکولار شد. **واقعیات سیاسی و اقتصادی-اجتماعی خاورمیانه؛** که عواملی مانند محروم ماندن اکثر مردم خاورمیانه از درآمدهای نفتی، اشغال سرزمین‌های اسلامی توسط رژیم صهیونیستی و تنفر از ایالات متحده آمریکا به علت حضور نظامی در کشورهای اسلامی به بهانه ترویج دموکراسی حمایت از رژیم صهیونیستی در قالب تلاش برای حل منازعه عربی اسرائیلی و حل منازعات منطقه‌ای، حمایت از رژیم‌های خودکامه در منطقه به بهانه انجام اصلاحات سیاسی، جنگ با اسلام به بهانه نبرد ضد تروریسم، ترسیم چهره‌ای



مخدوش از اسلام و مسلمانان، معرفی اسلام به عنوان منشأ اصلی خشونت در قرن معاصر و معرفی مسلمانان به عنوان «تروریست»، معرفی دنیای اسلام به عنوان «دشمن اصلی غرب»، نادیده گرفتن پیشرفت‌های علمی تخصصی مسلمانان و ترسیم چهره‌ای عقب‌افتاده و منحط از کشورهای اسلامی، توجیه تمامی جنایات و فجایعی که غرب در حق مسلمانان انجام می‌دهد به عنوان یک حرکت دفاعی و حتی پیشگیرانه و تلاش برای تشکیل گروه‌های تروریستی در دنیای اسلام و معرفی آنها به عنوان گروه‌های اسلامی را در بر می‌گیرد.

در زمان حیات سیاسی حکومت‌های مستبد منطقه، ایالات متحده آمریکا به راحتی می‌توانست منافع خود را تأمین کند. اما با از میان رفتن این حکومت‌ها به دنبال خیزش اسلامی مردم منطقه، این کشور می‌کوشد با استفاده از شیوه‌های دیپلماسی عمومی خود به خصوص تشویق دموکراسی، حفظ رابطه نزدیک و ائتلاف امنیتی با حکومت‌های جدید منافع خود را در منطقه تأمین کند.

بر همین اساس برای ایالات متحده آمریکا بیش از گذشته، دیپلماسی عمومی و ابزار آن همانند صدای آمریکا یا رادیو اروپای آزاد برای مقابله و پیروزی در برابر رقیبان از اهمیت بسیار زیادی برخوردار شد.^۱

در شرایط کنونی نیز به رغم تغییر و تحولاتی که در چشم‌اندازهای امنیت ملی رخ داده است دیپلماسی عمومی برای آمریکا به عنوان یکی از ابزارهای بسیار مهم برای دست یافتن به اهداف سیاست خارجی خود در منطقه نه تنها باقی مانده بلکه از اهمیتی بیش از گذشته برخوردار شده است؛ زیرا با شکل گرفتن انقلاب‌های عربی و روبه‌رو شدن این کشور با خطر افزایش حضور اسلام‌گرایان در ساختار سیاسی جدید کشورهای منطقه اهمیت و توجه این کشور به دیپلماسی عمومی افزایش یافت. تأکید بر گسترش و تشویق دموکراسی به منظور نزدیک شدن به هیئت حاکمه جدید کشورهای عربی مهم‌ترین ابزار دیپلماسی عمومی آمریکا در منطقه در شرایط کنونی محسوب می‌شود.^۲

باراک اوباما و بیداری اسلامی

اوباما در سخنرانی خود که به طور مستقیم و از طریق شبکه‌های رسانه‌ای مربوط به دولت ایالات متحده در کشورهای شمال آفریقا و خاور میانه دریافت می‌شد، با مردم

1. Arndt, R. T. American Cultural Diplomacy in the Twentieth Century, Washington, D.C.: Potomac Books, 2005.

۲. مهسا ماه‌پیشانیان، همان، ص ۱۴۱.

به گفت و گو پرداخت و به تشریح سیاست خارجی ایالات متحده در منطقه پرداخت و در این راستا خود را حامی جنبش‌های مردمی خواند و این حرکت‌ها را حرکتی دموکراسی خواهانه و آزادی طلبانه نامید که از طرف جوانان و زنان منطقه هدایت می‌شود. جوانانی که از هر گونه ایدئولوژی افراطی و رادیکالیسم به دور هستند و خواهان به دست گرفتن سرنوشت خود در کشورهای شان می‌باشند. همچنین از حمایت ایالات متحده از این جنبش‌ها یاد کرد. او با ما از این طریق همچنین به بررسی اهمیت و نقش رسانه‌های جدید در انتقال وقایع جدید و گسترش اطلاعات و کمک به معترضین اشاره کرد.

در واقع هدف از این اقدامات جلب توجه جوانان و مردم منطقه به سوی ارزش‌های مورد نظر ایالات متحده است تا از این طریق بتواند از میان گروه جدیدی که در آینده قدرت را در این کشورها در اختیار خواهد داشت، جایگاه و نفوذی کسب کند و به تضعیف مواضع و دیدگاه گروه‌های اسلامی بپردازد.

رئیس جمهور امریکا با این هدف این سخنرانی را انجام داد تا وجهه از دست رفته ایالات متحده در جهان اسلام و خاورمیانه را باز یابد. و در واقع با چالش بلندمدتی به نام بنیادگرایی اسلامی (از دید ایالات متحده) مقابله کند. همان‌طور که گفته شد دیپلماسی عمومی به شاخص جمعیتی جوامع مختلف توجه دارد. به طور کلی باراک او با ما با انجام این سخنرانی که خاورمیانه و شمال آفریقا را مخاطب خود قرار داد در صدد دستیابی به چهار هدف بود.

افزایش پرستیژ ملی ایالات متحده و از بین بردن وجهه نامناسب آن در منطقه؛ که به دلیل دفاع از حکومت‌های استبدادی و نادیده گرفتن نقش مردم به وجود آمده است. او با ما به مردم این اطمینان را داد که در استراتژی امریکا در قبال دولت‌های منطقه تجدید نظر می‌کند و به جای همکاری با دولت‌ها از این پس در کنار مردم برای به دست آوردن حقوق خود در زمینه دموکراسی و به دست گرفتن سرنوشت سیاسی آنها می‌باشد.

بهبود ارتقای منافع ملی در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه؛ چرا که ایالات متحده در حال از دست دادن متحدین خود در منطقه و به خطر افتادن منافع ملی کشور خود می‌باشد. لذا تلاش دارد تا با اعمال نفوذ و همراه نشان دادن خود بتواند از میان مردمی که در آینده‌ای نه چندان دور سکان هدایت سیاست خارجی کشور خود را در دست خواهند گرفت یارگیری کند تا همچنان بتواند موازنه قوا را در منطقه حساس خاورمیانه

به نفع خود حفظ کند.

شست‌وشوی مغزی در زمینه مسائل سیاسی و مذهبی؛ در این زمینه باراک اوباما با ستایش از تساهل و تسامح مذهبی در خاورمیانه آن را به عنوان یکی از ابزارهای موفقیت در آینده سیاسی کشورهای منطقه دانست. و از این طریق سعی داشت تا تفکر وایدئولوژی نیروهای اسلام‌گرا در منطقه را در موضع ضعف قرار دهد.

برجسته‌سازی برخی از موضوعات و ارزش‌ها؛ باراک اوباما با حمایت از دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان، حاکمیت قانون و... همچنین تخطئه و مذمت ارزش‌های دیگری که منافع آمریکا را با خطر مواجه می‌کند، مانند تروریسم سعی در برجسته ساختن موضوعات مورد نظر خود و در این راستا حاکم کردن گفتمان مطلوب از اعتراضات و تحولات اخیر در منطقه را دارد. این مسئله از آن جهت دارای اهمیت است که حاکم شدن این گفتمان نقشی اساسی در نوع نگاه و پیشبرد تحولات منطقه خواهد داشت. چرا که برخورد با موضوعات و تحولات تا حد زیادی از دریچه همان گفتمان صورت می‌گیرد. در تحولات اخیر، آمریکا در صدد حاکم کردن این گفتمان است که تحولات اخیر در منطقه عمدتاً در قالب گسترش دموکراسی و آزادی بیان و به طور کلی ارزش‌های غربی است که در تقابل با جریان‌های تأثیرگذار اسلامی در منطقه شکل گرفته است.^۱

چالش‌های دیپلماسی عمومی اوباما در منطقه

امروزه دیپلماسی عمومی به عنوان یکی از جنبه‌های مهم سیاست خارجی آمریکا مطرح است. ارزش و جایگاه این جنبه از دیپلماسی تا حدی است که وزارت امور خارجه آمریکا ساختارهای جدیدی را برای پیگیری این مسئله ایجاد کرده است. مهم‌ترین وظیفه این ساختارها، ساماندهی وجهه عمومی ایالات متحده در جهان و همچنین تولید ظرفیت‌های جدید برای پیشبرد اهداف و منافع سیاست خارجی آمریکاست. بدین ترتیب راهبردهای سیاست خارجی آمریکا به شکل جدی و گسترده متکی بر دیپلماسی عمومی است و هر گونه چالش و ضعف در این عرصه به شدت بر میزان قدرت آمریکا تأثیر منفی خواهد گذاشت.

حمایت از رژیم اسرائیل

یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که امروزه نشانه‌های آن به شدت قابل مشاهده است،

۱. محمد بهرامی، «تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه عرصه دیپلماسی عمومی اوباما»، ۱۳۹۰، قابل دسترسی در سایت:



تناقضی است که امریکا در موضوع حمایت از رژیم صهیونیستی با آن مواجه است. به عبارت دیگر، دیپلماسی عمومی امریکا با این تعارض مواجه است که چگونه می‌تواند در عین حال که برای کاهش نفرت عمومی جهان اسلام نسبت به خود تلاش می‌کند، خود را نسبت به تأمین امنیت کامل رژیم صهیونیستی متهم بداند؟

البته از مدت‌ها پیش این نظریه از سوی کانون‌های فکر و اندیشمندان غربی مطرح شد که امروزه هزینه‌های حمایت از رژیم صهیونیستی برای غرب و امریکا به شدت افزایش یافته است و باید برای آن چاره‌اندیشی کرد. این نظریه به خصوص از زمان جنگ ۲۲ روزه غزه در زمستان ۲۰۰۸ میلادی در غرب به شدت دارای طرفدار شد. پیدایش این تفکر بدین معنی است که امریکا هم در چگونگی حمایت از رژیم صهیونیستی و هم در توجیه آن برای افکار عمومی جهان و مسلمانان منطقه دچار مشکلات اساسی است.

البته باراک اوباما که طی چهار سال گذشته در الگوی رفتاری خود سعی کرد با دوری از مواضع رژیم صهیونیستی چهره امریکا در جهان اسلام را بهبود ببخشد، اخیراً به دلیل فشارهایی که در جریان رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری به وی وارد شد، تأکید کرد دولت امریکا همواره خود را نسبت به امنیت رژیم صهیونیستی متعهد می‌داند.

چالش اصلی دیپلماسی عمومی اوباما، پیوند خوردن منافع ملی امریکا با منافع اسرائیل است. چرا که حمایت بدون چون و چرای امریکا از این رژیم، خود به خود موجب تنفر ملت‌ها به خصوص مسلمانان از امریکا شده و فرصت‌های بسیاری را از دیپلماسی عمومی اوباما گرفته است.

ماهیت بیداری اسلامی

بیداری اسلامی و رشد آن در میان کشورهای اسلامی که نمونه‌هایی از آن را در کشورهای مثل تونس، مصر، اردن و یمن می‌توان دید، نیز از دیگر چالش‌های دیپلماسی عمومی اوباما در قبال اسلام تلقی می‌شود. ناگفته نماند که امریکا هنوز از سوی ملت‌های منطقه متهم به حمایت از فرآیندهای غیر دموکراتیک است؛ چرا که به نظر می‌رسد پدیده بیداری اسلامی که در ذات خود ماهیت ضد استکباری و ضد صهیونیستی دارد، بیش از هر زمان موجب تقویت چهره محور مقاومت شده است. بنابراین امریکا برای جلوگیری از افزایش قدرت مقاومت سعی می‌کند تا مجدداً به سیاست‌های اشتباه گذشته خود مانند حمایت از جریان‌های القاعده و سلفی در منطقه بپردازد که در گذشته امریکا در این زمینه دارای تجربه‌های تلخی می‌باشد. از طرف دیگر، کشورهای شکننده‌ای مانند عربستان و قطر که به شدت نگران آینده خود هستند، خواستار حفظ



جایگاه راهبردی برای امریکا در منطقه هستند.^۱

ضرورت تحکیم اتحاد کشورهای اسلامی

چالش دیگر او باما، تأکید کشورهای اسلامی و علمای مسلمان بر ضرورت تحکیم اتحاد است، که در اعتراض گسترده و یکپارچه مسلمانان و عقب‌نشینی کشیش افراطی امریکا متجلی شد و بر این واقعیت مهم و بارز صحنه گذاشت که اگر مسلمانان دنیا وحدت اسلامی را جدی بگیرند و با یکدیگر هم‌سو باشند، دشمنان چاره‌ای جز عقب‌نشینی در برابر آنان را نخواهند داشت.

بدبینی افکار عمومی خاورمیانه به سیاست‌های امریکا

از آنجا که افکار عمومی مردم منطقه خاورمیانه برای ایالات متحده اهمیت و جایگاه والایی در تعیین سیاست‌ها یافته است، لذا شناخت مؤلفه‌هایی که نقش مهمی در شکل‌گیری افکار عمومی منطقه در قبال ایالات متحده دارند از اهمیت ویژه‌ای برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایالات متحده برخوردار است. نظرسنجی‌های «زوگبای اینترنشنال» در سال ۲۰۰۴ نشان می‌دهد که افکار مردم عرب نسبت به سیاست خارجی ایالات متحده به طرز چشمگیری رو به وخامت نهاده است. این نظرسنجی که در شش کشور عربی صورت گرفت نشان داد در شرایطی که مردم به طور کامل با فرهنگ امریکا مخالف نیستند، اما از سیاست خارجی ایالات متحده متنفرند. زمانی که در نظرسنجی این سؤال مطرح شد که «بدترین چیزی که با شنیدن نام امریکا به ذهن شما می‌آید چیست؟» تقریباً هشتاد درصد از پاسخ‌دهندگان سیاست خارجی ایالات متحده را ذکر کردند و این تقریباً جوابی بود که مردم هر شش کشور دادند. اکثراً سیاست‌های ایالات متحده را عامل بدبختی مردم خاورمیانه می‌دانستند (به ویژه در عراق و فلسطین) و می‌گفتند چیزی که باعث توجه ایالات متحده به خاورمیانه شده است، نفت این منطقه می‌باشد. تحقیق دیگری که توسط مرکز تحقیقی «پیو»^۲ در سال ۲۰۰۴ صورت گرفت نشان داد که اکثریت مردم در کشورهای مسلمان مانند اردن و ترکیه اعتقاد دارند که امریکا در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی خود به منافع

۱. رضا مؤمن‌زاده، «چشم‌انداز دیپلماسی عمومی امریکا در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام»، ۱۳۹۲، قابل دسترسی در سایت:

<http://www.farsnews.com/printable.php?nn=13910720000006>

2. Pew Research Center for the People and the Press

کشورهای آنان توجهی نمی‌کند.^۱
جدول زیر نشان‌دهنده مهم‌ترین فاکتورها در تعیین نگرش نسبت به ایالات متحده آمریکا می‌باشد.

کشورها فاکتور	مصر	اردن	لبنان	مراکش	عربستان سعودی	امارات متحده عربی
جنگ در عراق	۵۷	۴۸	۳۴	۴۵	۴۹	۳۱
ترویج دموکراسی و اصلاحات از طرف بوش	۴	۶	۱۶	۲	۹	۹
پیشرفت‌های در منازعه اعراب و اسرائیل	۸	۱۳	۱۹	۸	۸	۷
رفتار آمریکا با اعراب و مسلمانان	۲۸	۲۸	۲۲	۴۰	۳۲	۴۱
سایر	۰	۳	۴	۲	۰	۵

^۲ (Suroce: Ministry of Awqaf and Islamic Affairs-State of Kuwait: 2006, 17)

از دست دادن بسیاری از راهبران هم‌پیمان

به هر جهت وقوع پدیده بیداری اسلامی در منطقه موجب شد تا بسیاری از رهبران کشورهای هم‌پیمان آمریکا که طی چند دهه گذشته همواره خود را ملزم به تبعیت از سیاست‌های آمریکا می‌دانستند، از صحنه قدرت کنار و حذف شوند. در مقابل، شاهد افزایش و اوج‌گیری نقش مردم و ملت‌ها در تعیین سرنوشت خودشان هستیم. بنابراین در حالی که آمریکا باید در فرآیند انتقال قدرت داخل کشورهای تحت تأثیر بیداری اسلامی جایگاه مشروعی برای خود تعریف نماید و در این خصوص به شدت نیازمند

1. Pew Research Center for the People and the Press (2004), A Year after the Iraq War: Mistrust of America in Europe Ever Higher, Muslim Anger Persists', URL (consulted Mar. 2005): Available at: <http://www.people-press.org>

2. Ministry of Awqaf and Islamic Affairs-State of Kuwait (2006), Arab Perception of The West A Study of Public Opinion, Foreign Policy and The Role of The Media in The Middle East, Available at: www.advisoryme.com/Arab%20perception%20of%20the%20west.pdf.

بهره‌گیری از شیوه‌های دیپلماسی عمومی است، رویکردهای تندروانه صهیونیستی - نومحافظه‌کاری به دلیل نگرانی از چگونگی تعامل امریکا با جهان اسلام بسیار شدت گرفته است و قطعاً به دنبال اخلاص در این تعامل هستند.

نتیجه‌گیری

دیپلماسی عمومی به عنوان یک ابزار همواره در سیاست خارجی ایالات متحده به درجات مختلفی مورد استفاده قرار گرفته است. در زمان جنگ سرد و در رقابت ایالات متحده با کمونیسم ایالات متحده برای همراه ساختن افکار عمومی به خصوص در کشورهای اروپایی برای به دست آوردن قلب‌ها و اذهان مردم از این ابزار در سیاست خارجی خود استفاده می‌کرد.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق نقش دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده کمرنگ شد و این احساس در میان سیاست‌گذاران ایالات متحده به وجود آمد که دیگر نیاز چندانی به استفاده از دیپلماسی عمومی وجود ندارد. با گذشت زمان و پس از حملات تروریستی یازده سپتامبر بار دیگر به کارگیری فعالیت‌های دیپلماسی عمومی در رأس سیاست‌های ایالات متحده قرار گرفت.

امروزه دیپلماسی عمومی از طرف سیاستگذاران به عنوان ابزاری برای حفظ و ارتقای امنیت ملی محسوب می‌شود؛ با درک این موضوع، امریکا از دیپلماسی عمومی به منظور مقابله با چالش‌های پیش رو استفاده می‌کند که در نتیجه سقوط دولت‌های وابسته و همچنین افزایش نقش مردم در سیاست کشورهای منطقه روی داده است. باراک اوباما با بهره‌گیری از ابزارهای رسانه‌ای در سخنرانی اخیر خود در صدد تضعیف ایدئولوژی‌های رقیب و ارایه جایگزینی برای آن و جذب جوانان منطقه نسبت به سیاست‌ها و ارزش‌های امریکایی است. امریکا بر این باور است که جوانانی که در نتیجه تبعیضات سیاسی و اقتصادی به نیروی محرکه اصلی جنبش‌های اخیر تبدیل شده‌اند امکان دارد که در آینده گروه‌های تروریستی قصد داشته باشند از آنها برای دستیابی به اهداف و منافع خود استفاده کنند و همین موضوع اهمیت به کارگیری دیپلماسی عمومی را در سیاست خارجی ایالات متحده نشان می‌دهد.

دولت اوباما به کارگیری دیپلماسی عمومی را در رأس سیاست‌های خارجی خود در خاورمیانه قرار دهد. دولت‌هایی که مخالف سیاست‌های ایالات متحده در منطقه هستند چنانچه افکار عمومی داخلی آنها با ایالات متحده همراه شود دیگر قدرت چندانی در



مخالفت با سیاست‌های ایالات متحده نخواهند داشت. در واقع می‌توان گفت که ایالات متحده با بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی سعی در یکسان‌سازی هویت مردم منطقه با ارزش‌ها و سیاست‌های خود دارد.

با توجه به تهدیدهای جدید علیه ایالات متحده همچون تروریسم که به صورت نامتقارن صورت می‌گیرد ایالات متحده به این نتیجه رسیده است که در مبارزه با تروریسم نیاز به همراه ساختن افکار عمومی مردم منطقه دارد؛ چرا که تا زمانی که تروریست‌ها از محبوبیت بین جوانان و مردم منطقه برخوردار باشند و ایالات متحده را دشمن خود بدانند نمی‌توان با تروریست‌ها به مقابله پرداخت. علاوه بر این ایالات متحده برای مبارزه با تروریست‌ها نیاز به همکاری دولت‌های منطقه دارد و چنانچه افکار عمومی در خاورمیانه علیه ایالات متحده باشد دولت‌های منطقه به دلیل وجود افکار عمومی مخالف با ایالات متحده قادر به همکاری با این کشور در جنگ علیه تروریسم نخواهند بود.

هدف دوم اوپاما از به کارگیری دیپلماسی عمومی کسب وجهه و اعتبار و از بین بردن وجهه نامناسب خود در منطقه خاورمیانه پس از حمله نظامی به افغانستان و عراق می‌باشد که موجب کاهش شدید محبوبیت ایالات متحده در خاورمیانه گردید و این می‌تواند برای منافع و امنیت ایالات متحده خطرناک باشد.

در کل می‌توان گفت تلاش‌های دیپلماسی عمومی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه بیشتر سعی در تأمین منافع امنیتی امریکا دارد و تداوم این سیاست‌ها بیشتر جهت گسترش، بهبود و ارتقای سیاست خارجی و امنیت ملی ایالات متحده است تا به وجود آوردن علاقه بین خاورمیانه و ایالات متحده و این تلاش‌ها برای کاهش مخالفت‌ها با اهداف سیاسی امریکا بسیار مهم هستند.

با توجه به شکل‌گیری تحولات اخیر در منطقه می‌توان گفت که در حال حاضر امریکا با یک جهان به سرعت در حال تغییر مواجه است که با ویژگی‌هایی همچون مراکز جدید قدرت، رسانه‌های جدید ارتباطی، پررنگ شدن نقش مردم در سیاست و فرصت‌ها و خطرهای جدید مشخص می‌شود. حفظ و به دست آوردن امنیت ملی در این محیط نیازمند مشروعیت و حمایت عمومی هم در داخل و هم در خارج است. بنابراین تنها راه برآورده کردن این الزامات استفاده از قدرت نرم و دیپلماسی عمومی است که از طرف آقای اوپاما مورد توجه قرار گرفته است.

اما آنچه امریکا باید بداند این است که بسیاری از مردم خاورمیانه و شمال آفریقا

تمایلی برای پذیرش ارزش‌های این کشور که در قالب برنامه‌های دیپلماسی عمومی که از طرف دولت و وزارت خارجه برای انتقال به مردم طراحی شده است را ندارند. البته این بدان معنا نیست که مردم خاورمیانه این ارزش‌ها را قبول نداشته باشند بلکه عمدتاً از این موضوع نشئت می‌گیرد که مردم منطقه این گونه اقدامات را تنها شعارهای توخالی می‌دانند که ایالات متحده از آنها به عنوان یک پوشش ایدئولوژیک برای رسیدن به منافع و امنیت ملی خود استفاده می‌کند.



شیعیان ترکیه؛ فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی

نورالدین اکبری کریم آبادی^۱

مقدمه

ترکیه به موزاییکی از گروه‌های دینی مسلمان و غیر مسلمان، شهره است. این کشور که مرزهای نهایی‌اش در موافقت‌نامه‌های بین‌المللی لوزان تعیین شد، از لحاظ تنوع دینی ادامه وضعیتی محسوب می‌شود که در دوره شش قرن حیات امپراتوری عثمانی تداوم داشت، اما آنچه جمهوری ترکیه را از امپراتوری عثمانی متمایز می‌کند، این است که این جمهوری توانست قلمرو اقلیت‌های شناخته‌شده این کشور را محدود کند؛ بندهای ۳۷ تا ۴۴ موافقت‌نامه لوزان اقلیت‌های دینی ترکیه را به گروه‌های غیر اسلامی، یعنی مسیحیان، یهودیان و برخی فرقه‌های دیگر دینی محدود کرد.^۲ موافقت‌نامه لوزان عملاً اقلیت‌های دینی غیر مسلمان را به رسمیت شناخت، به این اقلیت‌ها حق داد که امور آموزشی، دینی، زبانی و اموال شخصی را در دست داشته باشند؛ هر چند

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

۲. محمد نورالدین، ترکیه جمهوری سرگردان، ترجمه سید حسین موسوی، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۲، ص ۶۸.



این موافقت‌نامه گونه‌ای از حمایت و یا قیمومت بین المللی را بر حسن اجرای بندهای مربوط به اقلیت‌های غیر مسلمان در نظر گرفته است، اما این موافقت‌نامه در هیچ یک از مواد خود در مورد وجود اقلیت‌های مذهبی در چهار چوب اسلام اشاره نکرده است.^۱ به رغم عدم شناسایی گروه‌های دینی مسلمان، جامعه مسلمانان ترکیه امروز را گروه‌ها و جمعیت‌های دینی و مذهبی زیادی از جمله شیعیان علوی^۲ شکل می‌دهند. این گروه از یک پراکنش اکولوژیک در فضای جغرافیایی ترکیه برخوردارند ولی در ساختار سیاسی ترکیه از هیچ گونه نقش و جایگاه متناسب با منزلت خود برخوردار نیستند. تحقیق حاضر با استفاده از روش توصیفی و مطالعه تاریخی و با رویکردی تحلیلی، ضمن بررسی و واکاوی فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی شیعیان ترکیه در جهت رسیدن به جایگاه و نقطه مطلوب در ساختار سیاسی ترکیه می‌باشد. با مشخص شدن عوامل فرصت‌ساز و چالش‌زایی که شیعیان ترکیه^۳ با آن روبه‌رو هستند، انتظار می‌رود ایشان با تقویت عوامل مثبت و بهره‌برداری از فرصت‌های موجود در ارتقای جایگاه ژئوپلیتیک خود و با تضعیف عناصر منفی، بتوانند با توجه به وزن جمعیتی و پراکنش اکولوژیک خود، وزنه‌ای تأثیرگذار در صحنه سیاسی ترکیه بوده و به جایگاه بایسته خود دست یابند.

۱. همان، ۷۰-۶۹.

۲. کلمه علوی با کلمه شیعه معنای مترادف دارد. این معنا هم از لغت‌نامه‌ها و هم از دایره‌المعارف‌ها و هم کتاب‌های علویان روشن می‌شود. کلمه علوی در لغت ترکی - استانبولی نیز با شیعه دوازده امامی مترادف است. اگر چه مهم نیست گروهی که در سرزمین آناتولی زندگی می‌کنند، در چه زمانی علوی نامیده شده‌اند ولی با این حال، بنابر ادعای یکی از نویسندگان، علوی‌ها را حدود ۲۵۰ سال پیش به این نام نامیده‌اند تا آنها را از شیعه جدا کنند. بنابر این آغاز پیدایش علویان را باید از زمان حیات پیغمبر اکرم (ص) دانست. البته در کتاب‌های تاریخی و روایی آنان نه علوی بلکه شیعه علی (ع) نامیده شده‌اند. مثلاً جابر می‌گوید: نزد پیغمبر بودم که علی از دور نمایان شد. پیغمبر فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، این شخص و شیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود. ابن عباس نیز می‌گوید: وقتی که آیه هفتم سوره بینه نازل شد، پیغمبر به علی فرمود: مصداق این آیه تو و شیعیانت می‌باشید که در قیامت خشنود خواهید بود و خدا هم از شما راضی است. تعبیر شیعه علی در سخنان حضرت رسول اکرم (ص) برای خیلی از اصحاب به کار برده شده است و اصلاً بعضی از اصحاب به این نام مشهور بودند که مشهورترین آنها سلمان فارسی، مقداد، ابوذر، عمار و یاسرند. در روایتی چنین آمده است: حضرت امام رضا (ع) در پاسخ به گروهی که پرسیدند چرا دو روز به ایشان اجازه ملاقات با خود نداد، فرمود: چون شما ادعا می‌کنید که شیعه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) هستید، وای بر شما، شیعه او، در حقیقت، حسن (ع)، حسین (ع)، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و محمد بن ابی‌بکر هستند که با هیچ یک از دستورهای آن حضرت مخالفت نکردند و هیچ یک از نواهی وی را مرتکب نشدند... (نوری دونمز، «علویان ترکیه»، طلوع، ۱۳۸۵، ش ۱۵، سایت باشگاه اندیشه ۸۵/۴/۲۵).

۳. مراد از شیعه، شیعه علوی یا صوفیانه است، هر چند علوی در ترکیه به معنایی نیست که در ایران مطرح است. علویان در ترکیه و سوریه و بالکان هستند و به رغم اینکه نامشان علوی و شیعه است، از نظر فقهی با شیعیان تفاوت دارند. آنها اعمال فقهی ندارند و بیشتر از نظر اعتقادی شیعه هستند؛ یعنی صوفی مسلک و اهل طریقت‌اند. منظور ما از شیعیان در این تحقیق هر دو نخله شیعیان امامی و شیعیان علوی را شامل می‌شود که بنابر آمار شیعیان امامی ترکیه جمعیتی حدود سه میلیون نفر دارند و در پیوند با علویان در بیشتر برآوردها چیزی بین یک چهارم تا یک پنجم (۲۰ تا ۲۵ درصد) از جمعیت ۷۵ میلیون نفری این کشور را به خود اختصاص می‌دهند. این در حالی است که ۷۵ درصد از ترکیب جمعیت ۹۸ درصدی مسلمانان ترکیه را اهل سنت تشکیل می‌دهند.

شیعیان ترکیه و پراکندگی جغرافیایی آنها

جامعه سیاسی ترکیه از منظر اجتماعی یک جامعه متکثر بوده و دارای اقلیت‌های قومی و مذهبی می‌باشد که از آن میان می‌توان به شیعیان ترکیه اشاره نمود. برآورد می‌شود که جمعیت شیعیان پانزده تا بیست درصد از کل جمعیت مسلمانان ترکیه را تشکیل دهد^۱ که اقلیت‌های مختلف از جمله باطنی، علوی، بکتاشی،^۲ نصیری، اسماعیلی، زیدی، بهایی و شیعیان دوازده امامی را شامل می‌شود. فرقه جعفری یا همان شیعه دوازده امامی بیشترین تعداد شیعیان را در بر می‌گیرد. جعفری‌های ترکیه جمعیتی حدود سه میلیون نفر دارند که بین نیم تا یک میلیون نفر از آنها ساکن شهر استانبول هستند و برخی از آنها مهاجرانی هستند که از ایران به ترکیه رفته‌اند. از سویی، جمعیت‌شناسی شیعیان ترکیه و دیگر نقاط جهان بیش از آنکه بر اساس آمار دقیق باشد مبتنی بر برآوردهای تقریبی است. دلایل سیاسی و ایدئولوژیک در نبود آمار دقیق از فرقه‌ها و اقلیت‌های مذهبی نقش چشمگیری دارد.

پراکندگی جمعیت شیعیان جعفری ترکیه را می‌توان به صورت زیر ذکر کرد:

۱. شرق و شمال شرقی ترکیه: در مرز ایران، ارمنستان و نخجوان، شهرها و روستاهای این منطقه؛ مانند شهرهای اغدیر، قارص، توزلوجا، آرالیک، تاشیلی چای، آکیا و آراچای بیشتر شیعه‌نشین هستند؛

۱. آمارهای موجود از شیعیان ترکیه:

- آمار «دایره المعارف امام حسین (ع)» از شیعیان ترکیه در سال ۲۰۰۰: جمعیت کشور: ۶۶۶۲۰۱۲۰، درصد شیعیان نسبت به جمعیت کشور: ۳۵ درصد؛
- آمار «مجمع جهانی اهل بیت (ع)» از شیعیان ترکیه در سال ۲۰۰۸: جمعیت کشور: ۷۲۹۰۰۰۰۰، جمعیت شیعیان: ۱۴۵۵۰۰۰۰، درصد تقریبی شیعیان نسبت به جمعیت کشور: ۲۰ درصد؛
- آمار انجمن دین و زندگی اجتماعی «مؤسسه PEW» از شیعیان ترکیه در سال ۲۰۰۹: جمعیت کشور: ۷۱۵۱۷۱۰۰، جمعیت مسلمانان: ۷۳۶۱۹۰۰۰، جمعیت شیعیان: ۱۱۰۵۰۰۰-۷۳۶۰۰۰۰، درصد شیعیان نسبت به جمعیت مسلمان کشور: ۱۵-۱۰ درصد.

(www.bibaknews.com/shia.php?id=11)

۲. گرچه برخی، بکتاشیه را به اشتباه از اسلام سنی می‌دانند اما با توجه به مبانی فکری که دارند، آنها را می‌توان به عنوان فرقه‌ای از شیعیان نگرست. چنان که همانند شیعیان اثنی عشری ایران به دوازده امام قائل اند و امام جعفر صادق را به عنوان مهم‌ترین امام خود می‌دانند. مبانی فکری بکتاشیان به نحو ماهرانه‌ای توسط شاعر برجسته آلبانی تبار «تعمیم فراشری» آنچنان که در زیر آمده خلاصه شده است: بکتاشیان به خدای بزرگ و متعال، محمد، علی، خدیجه، فاطمه، حسن و حسین باور دارند. آنان ضمن باور به دوازده امام ارتباط خود با طریقت عرفانی را از طریق امام موسی کاظم (ع) می‌دانند و حاج بکتاش ولی از فرزندان آن امام دانسته شده است. بکتاشیان همانند دیگر شیعیان، برای امام حسین (ع) و شهدای کربلا ماتم می‌گیرند. دوره ویژه عزاداری آنان «ماتم» نام دارد. در این ایام آنان از اول تا دهم محرم روزه گرفته و نوحه‌سرایی می‌کنند... بکتاشیان چون دیگر مسلمانان به خدا، روز حساب، ملائک، انبیا و... باور دارند. اما باور آنان در این زمینه‌ها بیشتر باطنی است تا ظاهری و این نقطه تفارق بکتاشیان با دیگر مسلمانان است. (السی یازیچی، «طریقت بکتاشی»، ترجمه سید امیر حسین اصغری، پژوهش‌های منطقه‌ای، ش ۴، تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۲۶).

۲. شمال غربی ترکیه: بیشتر در شهرهای استانبول، بورسا و از میر سکونت دارند؛
 ۳. مرکز ترکیه: بیشترین تجمع شیعیان جعفری در مرکز ترکیه در پایتخت این کشور یعنی، آنکارا و سایر شهرهای بزرگ است؛
 ۴. غرب ترکیه: در شهرهایی چون از میر و تورگوتلو استان «قارص» ساکن هستند.^۱
 اکثریت این شیعیان در جنگ جهانی اول از ایران، آذربایجان و ارمنستان وارد سرزمین ترکیه شدند. عده دیگری از آنان هم بعد از جنگ جهانی دوم از روسیه فرار کردند و از طریق دولت آلمان به ترکیه مهاجرت نمودند. در سال‌های بعد از ۱۹۷۰ شیعیان برای اشتغال از دو شهر ترکیه (قارص و اغدیر) به شهرهای بزرگ ترکیه و نیز خارج از کشور، به ویژه آلمان مهاجرت کردند. همچنین در زمان درگیری ارتش و پ.ک.ک جعفری‌ها باز هم به غرب ترکیه کوچ کردند و این موجب شد نام جعفری در ترکیه بر زبان‌ها بیفتد. شهر هم‌مرز ایران، قارص، پیش‌تر مرکز شیعیان ترکیه به حساب می‌آمد، ولی امروزه مرکز آنان استانبول است.^۲

با توجه به بحث‌هایی که در بالا مطرح شد، در این پژوهش می‌توان شیعیان ترکیه را به رغم تقسیم‌بندی‌هایی که در درون خود بر اساس ایدئولوژی، طبقه، جنسیت و نژاد دارند به دو گروه اساسی تقسیم کرد: گروه اول را می‌توان شیعیان قومی یا فرهنگی نامید که شمار قابل ملاحظه‌ای از جمعیت شیعی را تشکیل می‌دهند. این گروه اکثراً آذری هستند و عمدتاً در شهرهای آغری، ایغدیر و کارس و تا حدودی استانبول، آنکارا، از میر، بورسا، مانیسا، از میت و بالوا زندگی می‌کنند که به لحاظ اجتماعی و سیاسی برای سکونت آنها مناسب است. گروه دوم را می‌توان شیعیان ایدئولوژی دانست که شامل تعداد کمتری از فرقه جعفری می‌شود. این گروه بیشتر سنی‌ها و علوی‌های تغییر مذهب داده‌اند که عمدتاً پس از انقلاب ایران و بنا به داشتن علاقه به اسلام گراهای بنیادگرا، به مذهب جعفری گرایش پیدا کرده‌اند.

گروه‌های مذهبی فعال شیعی ترکیه و فعالیت‌های آنها

در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در میان شیعیان ترکیه گروه‌های مذهبی فعالی شکل گرفته که در عرصه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی و اقتصادی فعالیت دارند و هر کدام به نحوی امور شیعیان هوادار خود را ارتق

۱. شادان پرنده زهراسبحانی، زمینه شناخت جامعه و فرهنگ ترکیه، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ۸۰.

۲. طیاروند، وب سایت رایزنی فرهنگی ایران در ترکیه: <http://Ankara.lcro.ir>

و فتق می کنند. اگر چه شکل گیری این گروه‌ها مخالفانی هم دارد و برخی معتقدند وجود گروه‌های چندگانه در میان شیعیان زمینه‌ساز تفرقه در میان جامعه شیعیان شده و باعث گردیده در حد همان اقلیتی هم که هستند نتوانند اثر گذار باشند. البته همان‌ها اضافه می‌کنند که این تعدد گروه‌ها بیشتر در میان رهبران گروه‌هاست و عامه شیعیان با یکدیگر خط‌کشی و گروه‌بندی ندارند. در هر صورت در حال حاضر دو گروه عمده شیعی جعفری در ترکیه وجود دارد که مرکزیت هر دو در استانبول می‌باشد. قدیمی‌ترین گروه شیعی در ترکیه، گروه زینبیه به رهبری شیخ صلاح‌الدین اوزگوندوز است. این گروه بیشتر شامل

می‌توان شیعیان ترکیه را به رغم تقسیم‌بندی‌هایی که در درون خود بر اساس ایدئولوژی، طبقه، جنسیت و نژاد دارند به دو گروه اساسی تقسیم کرد: گروه اول را می‌توان شیعیان قومی یا فرهنگی نامید که شمار قابل ملاحظه‌ای از جمعیت شیعی را تشکیل می‌دهند. این گروه اکثراً آذری هستند و گروه دوم را می‌توان شیعیان ایدئولوژی دانست که شامل تعداد کمتری از فرقه جعفری می‌شود. این گروه بیشتر سنی‌ها و علوی‌های تغییر مذهب داده‌اند که عمدتاً پس از انقلاب ایران و بنا به داشتن علاقه به اسلام‌گراهای بنیادگرا، به مذهب جعفری گرایش پیدا کرده‌اند

مسلمانان مهاجر از مناطق شرقی ترکیه به استانبول هستند که به منظور فعالیت‌های اقتصادی به این شهر آمده‌اند. گروه زینبیه ابتدا به صورت پراکنده در منطقه هالکالی مستقر شدند و فعالیت خود را با تأسیس مسجدی به نام زینبیه و گرد آوردن شیعیان مهاجر در استانبول آغاز کردند. این مسجد یک سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تأسیس شد. شیخ صلاح‌الدین اوزگوندوز رهبر این گروه و شیخ حمید توران امام جماعت مسجد زینبیه، در ابتدای پیروزی انقلاب از وقایع رخ داده در ایران حمایت کردند و به همین علت از سوی نظام لاییک به زندان محکوم شدند. آنها متهم به ترویج خمینی‌گری بودند. در آن ایام مسئولان گروه زینبیه معتقد بودند که اگر تنها یک مسجد داشته باشند، به راحتی می‌توانند آن را تعطیل کنند، اما اگر شیعیان دارای چندین مسجد باشند، امکان مقابله با آنها کمتر خواهد شد. از همین رو طرح احداث مسجد در مناطق شیعه‌نشین استانبول را با سختی‌های فراوان آغاز کردند. اما مساجد متعددی همچون مسجد امام علی (ع)، مسجد امام حسن (ع)، مسجد امام حسین (ع)، مسجد ابوطالب و... احداث شد که همان ایام روزنامه یحریت (از پرتیراژترین روزنامه‌های ترکیه) نسبت به افزایش مساجد شیعیان در این کشور هشدار داد. در حال حاضر مسئولان

نظام سیاسی و احزاب اسلامی سنی مذهب ترکیه می‌دانند که نمی‌شود جمعیت بیست میلیونی علوی را نادیده گرفت؛ حتی دولت و بسیاری از احزاب سیاسی ترکیه از این نگران‌اند که در صورت بی‌توجهی به جامعه علویان، گرایش آنها به جمهوری اسلامی ایران بیشتر شود که در این صورت، جمهوری اسلامی از این وضعیت بهره‌مند خواهد شد

زینبیه روابط نسبتاً خوبی با دولت اردوغان دارند و دولت ترکیه شیخ صلاح‌الدین را به عنوان رهبر شیعیان ترکیه مورد توجه قرار می‌دهد. اگرچه مسئولان آن روابط خوبی با مقامات و نهادهای ایرانی هم دارند و در برنامه‌های مختلف دینی و سیاسی در ایران از ایشان دعوت به عمل می‌آید اما گفته می‌شود آنها چندان تمایلی برای آشکار نمودن این روابط در داخل ترکیه ندارند. این گروه پایگاه اینترنتی چندزبانه‌ای به آدرس www.Zeynebiye.com دارد.^۱

گروه دوم، مؤسسه فرهنگی کوثر است. کوثر اولین مؤسسه رسمی شیعیان ترکیه است که از سال ۱۹۹۲م فعالیت خود را در زمینه علمی-فرهنگی آغاز نمود. هسته مرکزی این گروه را روحانیان آذری زبان ترکیه‌ای که در قم تحصیل کرده‌اند، تشکیل می‌دهند و با مدیریت یک گروه دوازده نفره فعالیت می‌نمایند. دفتر اصلی آن در استانبول قرار دارد و در شهرهای دیگر ترکیه همچون آنتالیا، از میر و آنکارا نیز دارای چندین دفتر و نمایندگی است. انتشارات کوثر که منظم‌ترین مؤسسه انتشاراتی شیعیان ترکیه به شمار می‌آیند وابسته به این گروه است و تاکنون بالغ بر شصت جلد کتاب منتشر نموده است. از جمله منشورات این انتشارات می‌توان به ترجمه و انتشار تفسیر/میزان، کتب امام خمینی (ره) و شهید مطهری اشاره کرد. همچنین مجله قبله نیز از طرف این مؤسسه به انتشار می‌رسد که غدیر آکاراس، امام جماعت مسجد مهدیه استانبول، سردبیری آن را بر عهده دارد. از فعالیت‌های فرهنگی دیگر این گروه می‌توان به دوبله چند فیلم شیعی مانند سریال ولایت عشق به زبان ترکی اشاره کرد. مشی گروه کوثر، مشی فرهنگی است و بیشتر اعضای آن مقلد امام خمینی (ره) و آیت‌الله خامنه‌ای هستند.^۲

از دیگر فعالیت‌های فرهنگی شیعیان در ترکیه، تأسیس وبسایت خبری-تحلیلی (rasthaber.com)، پایگاه خبری اصلی شیعیان ترکیه در اینترنت است که توسط

۱. سید صادق علوی، «میراث صفویه»، زمانه، ش ۳۰-۲۹، دی و بهمن ۱۳۹۱، ص ۴۷.

۲. همان.



انجمن تایدر (انجمن تحقیقات و همیاری اجتماعی) راه‌اندازی شده است.^۱ این سایت پس از تثبیت جایگاه خود بین مسلمانان و به ویژه شیعیان ترک زبان، بخش آذری خود را نیز در دو قسمت اخبار و مقالات آغاز نموده است. سایت (rasthaber) در حال حاضر علاوه بر پیشرو بودن در اطلاع‌رسانی و تحلیل سیاسی-اجتماعی در امور منطقه‌ای-بین‌المللی بین سایت‌های متعلق به شیعیان ترکیه به پایگاهی برای نویسندگان جوان شیعی و بستری جهت هدایت فکری آنها و تشویق دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها به نویسندگی و تحقیقات اجتماعی سیاسی در بستر این سایت تبدیل شده است. این سایت در حال حاضر پربیننده‌ترین سایت شیعی ترکیه به شمار می‌آید. همچنین سایت‌های وابسته تخصصی در چهار حوزه چندرسانه‌ای، بانوان، کودکان و اندیشه نیز در حال راه‌اندازی است. مدیریت این انجمن بر عهده ضیاء یلماز است. البته گروه‌های دیگری هم در میان شیعیان ترکیه وجود دارند که فعالیتشان محدودتر است؛ از جمله: انجمن مظلوم (در مظلومان) که چندی پیش میزبانی شاخه آسیایی کاروان بین‌المللی الی بیت المقدس را در ترکیه به همراه انجمن تایدر بر عهده داشت، مؤسسه اهل بیت (ع)، مؤسسه آل طه و...

فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی شیعیان ترکیه

به طور کلی وجود جمعیت قابل ملاحظه شیعیان علوی که بر تعداد آنها نیز افزوده شده است در جهت رشد و پیشرفت خود با فرصت‌ها و تهدیدهای فراوانی مواجه هستند که

۱. انجمن تایدر (TAYDER) (انجمن تحقیقات و همیاری اجتماعی) در سال ۲۰۰۶م، با هدف شناسایی، سازماندهی و آموزش دانشجویان شیعه ترکیه و نیز بسط اندیشه انقلاب اسلامی در این کشور تأسیس شد. این انجمن پس از شناسایی و ارتباط‌گیری با دانشجویان شیعه در شهرهای مختلف ترکیه فعالیت‌های خود را در زمینه حفظ و تقویت هویت مذهبی آنها و سازماندهی و ایجاد اتحاد بین آنها ادامه داد. در کل فعالیت‌های انجمن تایدر را می‌توان در سه بخش کلی طبقه‌بندی نمود:

الف. جذب و سازمان‌دهی دانشجویان شیعه: شناسایی و برقراری ارتباط با دانشجویان شیعه در دانشگاه‌های مختلف ترکیه و جذب و متشکل کردن و اسکان دادن گروهی آنها در خوابگاه‌های اجاره‌ای در نزدیکی دانشگاه‌های شهرهای مختلف، و نیز کمک مالی مستمر و موردی به تعدادی دیگر از دانشجویان شیعه.

ب. آموزش دانشجویان شیعه: تلاش جهت رشد فکری و عقیدتی دانشجویان شیعه تحت پوشش و تربیت آنها در خط انقلاب اسلامی و ولایت فقیه از طریق ارسال کتاب‌های عقیدتی-فرهنگی، برگزاری جلسات هفتگی دانشجویی در شهرهای مختلف و برگزاری اردوهای آموزشی سالانه دانشجویی.

پ. برگزاری برنامه‌های فرهنگی سیاسی: برگزاری کنفرانس وحدت اسلامی در استانبول، مشارکت در برپایی خیمه حماسه عاشورا در ایام محرم در شهر اغدیر، برگزاری مراسم روز قدس در شهرهای مختلف ترکیه (استانبول، بورسا و اغدیر)، برگزاری تجمع حمایت از مردم بحرین در مقابل سفارت عربستان در استانبول. دفتر مرکزی انجمن تایدر در شهر استانبول قرار دارد. علاوه بر آن، این انجمن دارای دفاتر (خوابگاه‌های دانشجویی) در پانزده شهر ترکیه است.

در ادامه به برخی از مهمترین آنها اشاره می‌شود.

الف. فرصت‌های فراروی شیعیان علوی ترکیه

در شرایط کنونی و با در نظر گرفتن مجموعه کنش‌ها و واکنش‌های شیعیان علوی ترکیه و با توجه به بسترهای داخلی و خارجی، می‌توان فرصت‌های فراهم‌شده برای جامعه علوی ترکیه را به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. رشد جمعیت شیعیان علوی و ترس از گرایش آنان به جمهوری اسلامی ایران
جمعیت گروه علوی در ترکیه قابل توجه است و به عنوان یکی از اقلیت‌های اصلی محسوب می‌شود. بدون شک در افزایش جمعیت شیعیان علوی، زاد ولد،^۱ ازدواج و فعالیت‌های تبلیغی در میان گروه‌های مختلف علوی و شیعی و فاصله گرفتن آنان از گرایش‌های چپ، نقش مؤثری داشته که این افزایش جمعیت نگرانی‌هایی را برای دولت ترکیه فراهم کرده است.

نظام سیاسی و احزاب اسلامی سنی مذهب ترکیه می‌دانند که نمی‌شود جمعیت بیست میلیونی علوی را نادیده گرفت؛ حتی دولت و بسیاری از احزاب سیاسی ترکیه از این نگران‌اند که در صورت بی‌توجهی به جامعه علویان، گرایش آنها به جمهوری اسلامی ایران بیشتر شود که در این صورت، جمهوری اسلامی از این وضعیت بهره‌مند خواهد شد؛ چرا که ترک‌ها معتقدند شیعیان و علویان ساکن ترکیه از دیرباز و از زمان امپراتوری عثمانی روابط حسنه‌ای با ایرانیان داشته‌اند؛^۲ به طوری که عبدالله بوزکورت سرمقاله‌نویس روزنامه زمان در سرمقاله خود ضمن هشدار به مقامات دولت عدالت و توسعه نسبت به افزایش محبوبیت الگوی جمهوری اسلامی ایران در آن کشور اذعان نموده که ایرانیان با استفاده از ابزارهای آموزشی و فرهنگی انقلاب خود را به سایر کشورها صادر می‌نمایند. وی در ادامه با اشاره به جمعیت علوی ساکن ترکیه که همواره

۱. گرچه در ترکیه علویان و اهل سنت با یکدیگر از دواج نمی‌کنند. همچنین علویان و شیعیان جعفری به دختران و پسران خود اجازه از دواج با یکدیگر نمی‌دهند. با این حال افراد زیادی از اهل سنت و شیعیان جعفری با یکدیگر از دواج کرده‌اند. جعفری‌هایی که با اهل سنت از دواج کرده‌اند، نقل می‌کنند زمانی که برای اولین بار برای خواستگاری از یک دختر سنی اجازه گرفته‌اند، خانواده دختر با این تصور که شیعیان جعفری همان علویان هستند به آنها اجازه نداده‌اند؛ اما هنگامی که خانواده‌های دختران دریافتند که جعفری‌ها، علوی نیستند و آنها به مسجد می‌روند و نماز می‌خوانند، رفتارشان تغییر یافته و اجازه از دواج با آنها را صادر کردند. مهدی جمالی فر، «نیم‌نگاهی به تاریخ و عقاید علوی - بکتاشی ترکیه - علویان ترکیه شیعه هستند»، *زمانه*، ش ۳۰-۲۹، دی و بهمن ۱۳۹۱، ص ۵۰.

۲. تاریخ علویان ترکیه با کلمه ایران معنا پیدا کرد. پیشوایان بزرگ علوی نظیر «ولی بکتاشی نیشابوری» ایرانی بودند. رسول نوروزی و مجتبی عبدخدایی، «انقلاب اسلامی و هویت‌یابی تمدنی در ترکیه»، *انقلاب اسلامی*، س ۹، ش ۳۰، پاییز ۱۳۹۱، ص ۱۴۶.



توسط دولت‌های مختلف روی کار آمده در آن کشور سرکوب شده و از بسیاری از حقوق خود محروم بوده‌اند ادعاهایی را مطرح می‌سازد و می‌افزاید:

شواهد دست‌یافته از منابع امنیتی ترکیه نشان می‌دهند که ایران روابط عمیقی با جمعیت علوی ساکن ترکیه دارد. بانک‌های ایران در ترکیه فعال بوده‌اند و توانسته بخش زیادی از سرمایه‌های علویان ترکیه را جذب خود نمایند.^۱

از طرف دیگر اوزدمیر رئیس انجمن «علوی-بکتاشی ترکمن» در مصاحبه با روزنامه *هایزمان*، بوگون و شبکه تلویزیونی بوگون درباره ایران ادعاهایی مطرح کرد. وی مدعی شد که ایران از سه سال قبل تاکنون تلاش می‌کند که در ترکیه علویان و اهل سنت را با همدیگر درگیر و وارد جنگ کند. حوادث پارک گزی نیز صحنه این سناریوست.

وی ادعا کرد که ایران در استانبول، آنکارا و ازمیر چهار مؤسسه تحت عنوان انجمن‌های علوی تأسیس کرده است. انجمن‌های مزبور تاکنون ۷۰۰ «دده» علوی را به ایران اعزام کرده و آنها را تحت آموزش قرار داده‌اند.

او همچنین مدعی شد که ایران تلاش می‌کند که وحدت ملی ترکیه را بر اساس سناریوهای خود برهم بزند. بعد از حوادث پارک گزی تلاش شد بین علویان و اهل سنت تنش و درگیری به وجود آید.

ایران در استانبول، آنکارا و ازمیر در سه سال اخیر سیزده انجمن و یک وقف به نام علویان تأسیس کرد، ولی آنها ارتباطی با جامعه علوی ندارند. هدف آنها این است که «دده»های علوی را به شهر قم برده و آنها را تحت آموزش قرار داده و بهره‌برداری کند. ایران تلاش می‌کند جامعه علوی را به کوچه و خیابان بکشاند و وحدت ملی ترکیه را برهم بزند. جریانات چپ‌گرا که از هفتاد سال قبل تاکنون شعار می‌دادند که علویان به عنوان «ملاها به ایران» بروند، ترکیه را ترک گویند، اکنون تلاش می‌کنند که جامعه علوی را مشابه ایران نشان دهند و از برادری آنها سخن می‌گویند. ایران همچنین تلاش می‌کند کودکان علوی را تحت تربیت و آموزش قرار داده و آنها را به عنوان «دده» در خانه‌های جم به کار گیرد. چنانکه یکی از این افراد در ازمیر در خانه جم علویان فعالیت خود را آغاز کرده است.

اوزدمیر همچنین افزود درباره فعالیت‌های ایران در بین جامعه علوی قبلاً اطلاعات لازم به مقامات دولتی ارایه و هشدار داده شده بود که باید از فعالیت‌های ایران در ترکیه

1. www.bibaknews.com/shia.php?id=11

پیشگیری شود.

اوزدمیر افزود ایران پیشنهاد کرد که دویست هزار دلار به من پرداخت کند ولی من آن را نپذیرفتم.^۱ هم اکنون، سیاست دولت ترکیه بر این اساس است که اینها را به سوی اهل سنت سوق بدهند لذا سعی می کنند که آنان به مذهب شیعه و خصوصاً ایران اسلامی نزدیک نشوند یا حداقل در همان صوفی گری خودشان باقی بمانند ولیکن حادثه اخیر در رابطه با کشور سوریه و حمایت دولت ترکیه از معارضان سوری و مخالفت نظام سوری با حاکمیت علویان سوری، موجب گردیده که علویان ترکیه نظرشان نسبت به ایران کاملاً عوض شود و فرصت را برای تبلیغ هر چه بیشتر معارف اهل بیت در بین اینها به وجود بیاورد.

۲. فشارهای اتحادیه اروپا برای رعایت حقوق بشر از جمله حقوق اقلیت های قومی و مذهبی

ترکیه از سال ها پیش می کوشد شرایط عضویت خود را در اتحادیه اروپا فراهم سازد. اتحادیه اروپا به ویژه روی تضمین حقوق اقلیت های قومی و مذهبی ترکیه پافشاری می کند. مسئله دموکراسی و حقوق بشر همچنان جایگاه اول را در مناسبات اتحادیه اروپا با ترکیه به خود اختصاص می دهد. بسیاری از کمیته های اروپا که از ترکیه دیدار می کردند، نقض حقوق بشر و شکنجه زندانیان و بازداشت ها و تعقیب مخالفان سیاسی، برقراری وضعیت فوق العاده در مناطق کردنشین و... محدودیت فعالیت های دینی یا نژادی را محکوم می کردند. اگرچه ترکیه تلاش های زیادی در جهت ترمیم بندهایی از قانون اساسی و دیگر قوانین موجود در جهت تقویت آزادی ها و حمایت از حقوق بشر به عمل آورد اما کشورهای اروپایی این اقدامات را کافی ندانستند. و این در حالی است که گزارش سازمان عفو بین الملل نشان از پسرفت مخاطره آمیز ترکیه در زمینه حقوق بشر دارد. ترکیه در سال ۱۹۹۱ در رده بندی کشورهای دموکراتیک، در ردیف «کشورهای نیمه دموکرات» قرار گرفت، در حالی که یک سال بعد یعنی در سال ۱۹۹۲ این کشور در ردیف کشورهای «کمتر دموکرات» جای گرفت. همچنین ترکیه در سال ۱۹۹۶ از میان ۸۸ کشور دارای سیستم دموکراسی در ردیف شصت و ششمین کشور همراه با ۳۸۶ روزنامه نگار زندانی قرار گرفت. بیانیه پارلمان اروپا در ۱۳/۱۲/۱۹۹۷ مجدداً بر «ضرورت ادامه اصلاحات سیاسی ترکیه و انتقال جنبه های اجرایی حقوق بشر به سطح معیارهای

۱. سید علی قائم مقامی، «ایران متهم به تحریک علویان»، BUGUN TV، ۱۳۹۲/۳/۳۰.



اتحاد اروپا» تأکید کرد.^۱ در اصلاحات قانون اساسی ترکیه که اخیراً در همه‌پرسی ۲۰۱۰ انجام گرفت نیز به حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی هم توجه شد که با این حال در گزارش پیشرفت سال ۲۰۱۲ کمیسیون اتحادیه اروپا در خصوص ترکیه و در مصوبه مجمع عمومی پارلمان اروپا ضمن اشاره به گام‌های مثبت ترکیه در روند اصلاحات سیاسی، در بند سیزدهم این گزارش ترکیه را به رعایت حقوق اقلیت‌ها در ترکیه وادار می‌کند.^۲ دیپلمات‌های اروپایی در گزارش‌های خود به پایتخت‌هایشان بر لزوم فشار به دولت رجب طیب اردوغان برای رعایت آزادی بیان و اقلیت‌ها و نیز جلوگیری از برخورد با مطبوعات و رسانه‌های مخالف تأکید کرده‌اند. از این رو دیپلمات‌های غربی به شدت از رفتارهای دولت اردوغان انتقاد می‌کنند و می‌گویند که به هیچ‌وجه نمی‌پذیرند کشوری که داعیه پیوستن به اتحادیه اروپا را دارد، معیارهای لازم برای پیوستن به این اتحادیه را رعایت نکند و به راحتی اصول دموکراسی را زیر پا بگذارد. در این خصوص مارک پیرنی رئیس سابق هیئت اعزامی اتحادیه اروپا به آنکارا می‌گوید: «اگر به سلسله تحولاتی که اخیراً در ترکیه رخ داده، بنگریم به روشنی می‌بینیم که یک جریان محافظه‌کار در صدد قبضه کامل قدرت است و اجازه نمی‌دهد که هیچ جریان مخالفی علیه آن شکل بگیرد.» در همین رابطه استفان فولی مذاکره‌کننده مسئول در توسعه اتحادیه اروپا که اخیراً به استانبول ترکیه سفر کرده است، از دولت ترکیه خواست که اگر به دنبال عضویت در اتحادیه اروپا است، اصلاحات واقعی را در این کشور به طور جدی دنبال کند.^۳ لذا فشارهای اتحادیه اروپا به دولت ترکیه جهت رعایت حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی با توجه به تلاش این کشور برای پیوستن به اتحادیه اروپا در ایجاد فضای مناسب برای آنها مؤثر بوده است.

۳. حمایت‌های گروه فتح‌الله گولن

گروه فتح‌الله گولن در سال ۲۰۱۱ میلادی اولین انجمن علوی را تحت عنوان «انجمن علوی آناتولی» به ریاست علی شیخون در استانبول تأسیس کرد.^۴

۱. محمد نورالدین، ترکیه جمهوری سرگردان، ترجمه سید حسین موسوی، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۲، ص ۵۳.

2. www.europa.eu/sides/getDoc.do?type=Motion...87..EN European parliament resolution on the 2012 progress report an turkey 2012/2870(RSp).

۳. احمد مرجانی‌نژاد، «چالش دموکراسی با اسلام‌گرایی در ترکیه»، تلکس پایگاه خبری و تحلیلی ایران بالکان، ۱۳۹۱/۴/۲۴، کد ۹۳۶۷.

۴. از آنجا که گفته می‌شود وی دوستدار مولا علی (ع) است و حتی نهج/البلاغه را نیز به زبان ترکی ترجمه کرده است به نظر می‌رسد نگاه مخالفی به علویان ندارد.

به رغم این که علویان ترکیه پیش از این تلاش می کردند که خود را از تحولات جاری در سوریه دور نگه دارند و حتی الامکان خود را درگیر مسائل طایفه ای و اوضاع سوریه نکنند، اما با این حال درگیری های فعلی جاری در سوریه باعث شده است تا میان آنها با علویان سوریه حامی نظام اسد الفت و نزدیکی ای به وجود بیاید و برای کاهش مشکلات آن تلاش های تازه ای را آغاز کنند

علی شیحون که کاپیتان سابق کشتی است، ریاست سابق انجمن دریانوردان باریاروس وابسته به گروه فتح الله گولن را برعهده داشت.

چنگیز هورت اوغلو سپس انجمن های علوی به نام «انجمن دورنا» در آماسیا، انجمن علوی آناتولی در الازیع، «انجمن ارن لر» در قهرمان ماراش، انجمن های علویان در شهر ازمیر و شهرهای دیگر استان ازمیر را زیر چتر «فدراسیون علوی - بکتاشی آناتولی» متحد کرده و در سوم دسامبر ۲۰۱۱ در آنکارا

مراسم افطار ماه محرم علویان را برگزار کرد.

در این مراسم رجب طیب اردوغان نخست وزیر ترکیه و سه وزیر و نمایندگان حزب حاکم عدالت و توسعه شرکت نمودند، ولی سایر گروه ها و انجمن های علوی آن را بایکوت کردند.

گروه فتح الله گولن چند بار با حمایت حزب حاکم عدالت و توسعه «کنگره علویان» را برگزار کرده است. انجمن های علوی مانند انجمن صمدبابا، انجمن ارن لر، انجمن دوست علوی، انجمن ترکمن علوی، انجمن ابدال موسی در ازمیر، اتحادیه زنان علوی در آماسیا، انجمن دوزگون بابا در تونجلی، انجمن جماعت امام علی در چوروم، انجمن کریکارجم اوی در استانبول، انجمن همبستگی اهل بیت و فرهنگ در بورس، انجمن اتحادیه علوی بکتاشی در چورلو، انجمن علوی بکتاشی در تراکیا، وقف حاجی بکتاش ولی آناتولی، انجمن آموزشی و فرهنگ حاجی بکتاش ولی تحت کنترل گروه فتح الله گولن و حزب حاکم عدالت و توسعه قرار دارند.^۱ فتح الله گولن از امکانات رسانه ای وسیعی برخوردار است. علاوه بر روزنامه های زبان ترکی با بیش از یک میلیون شمارگان روزانه (که کاملاً از دولت حاکم حمایت می کند) و زبان انگلیسی، مجله آکسیون، مجله سیزینتی، شبکه های تلویزیونی اس تی وی و اس تی وی خبر، سامان یولو و سامان یولو خبر، دنیا تی وی به زبان کردی و ایستگاه های رادیویی در راستای اهداف او فعالیت می کنند. شبکه های تلویزیونی جماعت فتح الله گولن در ترکیه ای که بیش از ۱۰۰ کانال تلویزیونی

۱. سید علی قائم مقامی، «تلاش گروه فتح الله گولن برای نفوذ در بین جامعه علوی»، جمهوری، ۱۳۹۲/۳/۲۸.



محلی و سراسری دارد، بیش از دیگران موازین اخلاقی را رعایت می‌کنند و به این دلیل نیز توجه مردم را به خود جلب می‌کنند. گولن به کمک این شبکه‌های تلویزیونی موفق شده با توده‌های مردم ارتباط برقرار کند. مزید بر کانال‌های مذکور پایگاه اینترنتی گولن به دوازده زبان فعال است. او به طور طبیعی کوشیده با چنین اقداماتی اوضاع فکری، ایدئولوژیک و بعد از آن شرایط سیاسی را تحت تأثیر اندیشه‌های خویش قرار دهد. عملکرد جماعت او با استفاده از ابزار مذکور، در این تأثیرگذاری‌ها از جماعت‌های دیگر پیشی گرفته است.^۱

در بررسی‌ها مشاهده می‌شود هنگامی که تحریکات محافل لاییک علیه دولت اردوغان افزایش یافت، جماعت گولن با تمام امکانات رسانه‌ای خود به حمایت از اردوغان برخاست. البته این حمایت را نمی‌توان مداوم دانست. هر دو طرف در موضع‌گیری‌های خود در مواجهه با طرف مقابل جانب احتیاط را مراعات می‌کنند.^۲ اما به رغم حمایت‌های این گروه و نیز حزب عدالت و توسعه از شیعیان علوی، گروه فتح‌الله گولن ممکن است در جهت انحراف گروه‌های علوی تهدیدهایی را متوجه این گروه نماید. آن چنان که «میاسه ایلکنور» در روزنامه جمهوریت می‌نویسد: جماعت فتح‌الله گولن در تعداد زیادی از استان‌های ترکیه انجمن‌های علوی و بکتاشی وابسته به خود تأسیس کرد و در صدد است تشکل‌های جایگزین علوی را سازماندهی کند. گروه فتح‌الله گولن همچنین در صدد است فدراسیون علویان را تأسیس کند.

۱. فرزاد رضانی بونش، «گولن و نگاهی به نقش و نفوذ در ترکیه نوین؛ گفت‌وگو با دکتر افشار سلیمانی»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح (IPSC)، ۱۳۹۱/۳/۱۱.

۲. امکانات گولن یک عامل پشتیبانی مهمی برای اردوغان و یارانش در راستای افزایش رضایت‌مندی مردم ترکیه و حمایت‌های اردوغان از فعالیت‌های گولن سبب گسترش هر چه بیشتر فعالیت‌های او و ارتقای کمی و کیفی اقدامات او خواهد بود که خوشحالی و رضایت خداوند که گولن به قول خویش در پی آن است را به ارمان خواهد آورد. برخی احتمال می‌دهند که میان جماعت گولن و حزب عدالت و توسعه در آینده رقابتی رخ خواهد داد. از جمله امیدفرازان نویسنده و سیاستمدار کرد اخیراً در گفت‌وگو با پایگاه تحلیلی تی ۲۴ در خصوص موقعیت سیاسی فعالان دینی در مناطق کردنشین ترکیه گفت: «تصور عمومی این است که جنوب شرقی ترکیه در دست اردوغان و پ.ک.ک است؛ اما بررسی واقعیت عینی این مناطق نشان می‌دهد که هم حزب عدالت و توسعه به رهبری اردوغان و هم پ.ک.ک و حزب صلح و دموکراسی به رهبری اوجالان رقابتی قدرتمندی دارند که عبارت‌اند از جماعت فتح‌الله گولن، سازمان دینی مشهور به مستضعف‌لر، طریقت‌های عرفانی و چندین گروه دیگر که اغلب آنان نه اردوغان و نه اوجالان را قبول ندارند.» فرات در ادامه می‌گوید: «به باور من حزب عدالت و توسعه در انتخابات بعدی در مناطق کردنشین کاهش آرای خود را خواهد دید و علاوه بر آن پ.ک.ک و حزب صلح و دموکراسی نیز با سیاست‌های کهنه و تکراری خود نمی‌توانند اعتماد مردم را جلب کنند، اما گروه‌های اسلامی و به ویژه گروه مستضعف‌لر، آرام آرام رشد می‌کند و حزب اسلام‌گرایان کردستانی هم در راه است و با این اوصاف باید اسلام را در این مناطق رقیبی جدی برای پ.ک.ک در نظر بیاوریم و با توجه به اختلافات مشی دینی روحانیون شافعی و حنفی، مردم این مناطق هم غالباً روز به روز به حزب عدالت و توسعه نومیدتر شده و از گروه‌های اسلامی کردی دفاع می‌کنند. (همان)

گروه گولن و حزب حاکم عدالت و توسعه برای ایجاد تفرقه و تجزیه در جامعه علوی در استانبول، آنکارا، غازی آنتپ، آماسیا، قهرمان ماراش، الازیغ و ازبیر انجمن‌های علوی - بکتاشی تأسیس می‌کند.

چنگیز هورت اوغلو عضو سابق شورای مدیریت حزب حاکم عدالت و توسعه در استان غازی آنتپ ریاست فدراسیون علوی - بکتاشی آناتولی را بر عهده گرفته است.

فتح‌الله گولن و جماعت وابسته به وی از چند سال قبل در صدند علویان را تحت اختیار و کنترل خود قرار دهند.

گروه فتح‌الله گولن برخی رهبران مذهبی و نویسندگان و متفکرین علوی مانند پروفیسور عزت‌الدین دوغان را برای شرکت در نشست‌هایی تحت عنوان «دیالوگ بین اعتقادات» دعوت و بدان‌ها تقدیرنامه ارایه کردند. علویان با دیده شک و تردید به پرونده ارگنه کن نگاه می‌کنند. بنابراین رسانه‌های گروهی وابسته به حزب حاکم عدالت و توسعه تلاش کردند علویان را نیز به حمایت از پرونده ارگنه کن وادارند.

۴. تحولات سوریه و منطقه

تحولات اخیر سوریه و منطقه باعث ایجاد انسجام و اتحاد در بین گروه‌های مختلف شیعیان علوی و افزایش همبستگی اجتماعی در بین آنها شده است؛ به طوری که همزمان با این تحولات، تغییرات قابل توجهی در موضع‌گیری‌های بین‌المللی کشور ترکیه به خصوص در موضوع مقاومت اسلامی صورت گرفته و ترکیه را به خط اول تهاجم علیه کشورهای محور مقاومت به ویژه سوریه بدل نموده است. اقدامی که با واکنش احزاب و جریان‌های داخلی این کشور نیز مواجه شده و دست‌مایه برخی اعتراضات و تجمعات قرار گرفته است، و در این میان برخی گروه‌های شیعی که همواره به فعالیت در جبهه مقاومت اسلامی و ضدیت با استکبار و رژیم صهیونیستی شناخته شده‌اند، حضوری پررنگ داشته و تاکنون چندین راهپیمایی و تجمع را در شهرهایی همچون آنکارا، استانبول، اغدیر و... علیه مواضع دستگاه دیپلماسی کشورشان ساماندهی نموده‌اند. یک، سوم جمعیت ترکیه یعنی حدود بیست میلیون نفر از جمعیت ترکیه را علوی‌ها تشکیل می‌دهند. حمایت دولت ترکیه از تروریست‌ها که قتل عام فجیع علویان سوریه را هدف قرار داده‌اند، علوی‌های ترک را به شدت عصبانی کرده و آنها



را به مخالفین اردوغان و دولتش تبدیل کرد.^۱ چراکه علویان ترکیه هم طایفه‌ای‌های علویان سوریه هستند که هر روز کشته می‌شوند و دولت ترکیه در کشتار آنها دست دارد. برای درک رابطه علوی‌های ترکیه و سوریه ذکر این نکته ضروری است که بسیاری از علوی‌های سوریه پس از انضمام اسکندرون از سوریه به ترکیه توسط فرانسوی‌ها پس از جنگ جهانی اول ترک شدند. جمعیت این افراد چیزی در حدود ۱/۵ تا سه میلیون نفر بوده است. آنها کاملاً در جامعه ترکیه ممزوج شده‌اند؛ به گونه‌ای که هم در فعالیت‌های حزبی، هم سیاسی و حتی در فعالیت‌های رسمی توانسته‌اند به جایگاه بالا و در خور توجهی برسند. علوی‌های ترکیه یکی از مهم‌ترین احزاب مهم و ریشه‌دار ترکیه موسوم به حزب ملت را دارند که مؤسس آن آتاتورک مؤسس ترکیه مدرن و سکولار بود. همین نشان می‌دهد علوی‌ها از چه جایگاه مهمی در ترکیه برخوردارند.^۲ پس منطقی است که علوی‌های ترکیه با برادران سوری‌شان ابراز همدردی کنند و به حمایت عاطفی از آنها برخیزند.

علوی‌ها به شدت از این مسئله نگران‌اند که در صورت سرنگونی نظام حکام بر دمشق صدها علوی به مسلخ برده شوند و فاجعه انسانی بزرگی رقم بخورد. به رغم این که علویان ترکیه پیش از این تلاش می‌کردند که خود را از تحولات جاری در سوریه دور نگه دارند و حتی الامکان خود را درگیر مسائل طایفه‌ای و اوضاع سوری نکنند، اما با این حال درگیری‌های فعلی جاری در سوریه باعث شده است تا میان آنها با علویان سوری حامی نظام اسد الفت و نزدیکی‌ای به وجود بیاید و برای کاهش مشکلات آن تلاش‌های تازه‌ای را آغاز کنند. پس از اعلام سناریوهای مطرح از سوی برخی کشورهای منطقه به ویژه عربستان سعودی و حتی ترکیه علیه نظام اسد که از جمله آنها گزینه نظامی علیه دمشق مطرح بود، علوی‌ها از وقوع کشتار جمعی تازه در سوریه به شدت نگران شده‌اند و برای همین حمایت‌های خود از نظام حاکم بر دمشق و شخص اسد را که خود یک علوی

۱. از سوی دیگر علویان ترکیه به دلیل حرکت‌های توهین‌آمیز، اقداماتی مانند نامگذاری مناطق ترکیه بر اساس نام کسانی که در کشتار علویان دست داشته‌اند، از دولت ترکیه به شدت ناراحت‌اند. دولت ترکیه با این کار سعی داشت سنی‌مذهبان را راضی نگه دارد. علویان و شیعیان از وضعیت خود به شدت ناراضی‌اند، مذهبشان به رسمیت شناخته نمی‌شود. هر روز شاهد توهین به خود هستند، دولت ترکیه برای جلوگیری از بروز ناراضی‌ها، با میدان دادن به سنی‌ها و نیز سخت‌گیری‌های دینی سعی می‌کرد جلوی ناراضی شدن قشر اکثریت را بگیرد و مانع از بروز ناراضی‌های اجتماعی گردد، دولت ترکیه به بحث سوریه ورود کرد و همین باعث تقویت سلفی‌گری در ترکیه شد. (پایگاه خبری-تحلیلی رویداد، «چرایی شیعه‌ستیزی در ترکیه»، ۱۳۹۱/۱۱/۲۴، کد خبر: ۳۸۶۸۱).

۲. «به فکر اسد نیستید لااقل هجده میلیون علوی ترک را دریابید»، دوشنبه ۱۳۹۰/۴/۲۰.

است، علنی کرده‌اند.^۱ آنها طی ماه‌های اخیر تاکنون حداقل سه تظاهرات در استانبول برای اعلام حمایت‌شان از اسد برگزار کرده‌اند و مجله‌های وابسته به جریان‌های علوی نیز انتشار مطالب و بیانیه‌های مختلف در دفاع از اسد و نظام حاکم بر سوریه را آغاز کرده‌اند. به گزارش کردپرس به نقل از روزنامه طرف، در آنکارا و با تلاش دو نهاد دینی و اجتماعی مهم علویان یعنی فدراسیون انجمن‌های علوی (ADF) و فدراسیون علویان بکتاشی (ABF) در ۱۶ مهرماه ۱۳۹۱ دویست هزار نفر از علویان ترکیه از استان‌های مختلف این کشور گرد هم آمده و راهپیمایی کردند. علویان هدف از راهپیمایی خود را مخالفت با صدور مجوز حمله به سوریه و نیز انتقاد از دولت به خاطر تبعیض‌های قومی و مذهبی عنوان کردند.

صلاح‌الدین ازل از رهبران علویان در این راهپیمایی سخنرانی کرده و گفت:

در ترکیه برابری دینی و مذهبی وجود ندارد و علویان برای برپایی مراسم‌های مذهبی و فرهنگی خود با محدودیت‌های بسیاری روبه‌رو هستند. مادر این جامعه جمع شده‌ایم تا مخالفت خود را با تبعیض، خشونت و نابرابری نشان دهیم و اعلام کنیم که ترکیه به همه افراد این ملت تعلق دارد.^۲

ب. چالش‌ها و تهدیدات پیش روی شیعیان علوی ترکیه

شیعیان علوی در کنار فرصت‌هایی که برای تقویت جایگاه و هویت سیاسی خویش به دست آوردند، با چالش‌ها و تهدیداتی نیز مواجه هستند که مانع از قدرتمند شدن آنها می‌شود. در زیر به برخی از این عوامل اشاره می‌شود:

۱. اختلاف مواضع و جهت‌گیری‌های مذهبی شیعیان علوی ترک و کرد

از جمعیت تقریباً بیست میلیون علویان، بیست درصد کرد هستند که از لحاظ فرهنگی نسبت به کردهای غیر علوی تا حدودی متمایزند. کردهای علوی که بیشترشان «زازا» زبان هستند، در دهه‌های اول جمهوری در کنار جامعه علویان ترکیه از دولت آتاتورک حمایت می‌کردند.^۳ اما برخی از آنها در دهه‌های پنجاه، شصت و هفتاد در تشکیل گروه‌های ناسیونالیست کرد دخالت داشتند و بسیاری از اعضای مؤسس

۱. امید طاهر نژاد، «نقش علویان در آینده سیاسی ترکیه»، تریبون مستضعفین، ۱۳۹۱/۱۰/۳۰.

۲. «راهپیمایی ۲۰۰ هزار نفری علوی در ترکیه»، سایت تابناک، ۱۳۹۱/۷/۱۷، کد خبر: ۲۷۷۲۹۶.

۳. علویان شیعیان را چگونه درک می‌کنند:



سازمان دیانت ترکیه که بعد از ارتش بیشترین بودجه کشور را به خود اختصاص می‌دهد و بزرگترین تشکیلات دولتی پس از وزارت خانه‌های دفاع ملی و کشور به شمار می‌رود و ده‌ها هزار مسجد و بیش از صد هزار کارمند رسمی زیر نظر این سازمان فعالیت می‌کنند، با استفاده از قدرت اقتصادی، آموزشی و تبلیغاتی خود سعی می‌کند هویت علویان را به عنوان یک مذهب اسلامی انکار کند

پ.ک.ک از علویان کرد بودند. این نوع گروه‌ها تلاش کردند علویان کرد را که به هویت قومی (کردی) خویش بی‌توجه بودند، تحقیر و حتی آنها را به مزدوری متهم کنند. غالب علویون ترک به بکتاشی‌ها یا انجمن اخوت ترکیه وابسته‌اند. این در حالی است که علویون کرد نسبت به حاجی بکتاش که مقبره آن در غرب کشور واقع است رغبت کمتری نشان می‌دهند و بیشتر به زیارتگاه‌های

محلی علاقه نشان می‌دهند. همچنین در حالی که روابط بسیاری از گروه‌های علوی آناتولیا با اهل تسنن پیچیده و مبهم است و به طور مشخص اهل تسنن رانفی نمی‌کنند، علویون کرد به طور علنی و با صراحت در مقابل اهل تسنن موضع‌گیری می‌نمایند و از ساخت مساجد سنی در مناطق خود به شدت خشمگین می‌شوند. اختلاف مواضع و جهت‌گیری‌های مذهبی علویون ترک و کرد تا حدودی در نامگذاری گروه‌های مذکور مشهود است. علویون ترک خود را بکتاشی یا بیرگی می‌نامند در حالی که علویون کرد خود را قزلباش می‌نامند. نام اخیر به قبایل شیعه صفوی اشاره دارد که با عثمانیان نبرد کردند و بسیاری بر این باورند که علویون با قزلباش‌های صفوی متحد شدند.^۱ از آنجا که اهل تسنن ترکیه مدت‌های مدیدی علویون ترکیه را قزلباش می‌نامیدند، استعمال معاصر این نام توسط خود علویون به موضع ضد دولتی آنان اشاره دارد. در واقع موضع ضد حکومت این گروه با موضع ضد حکومت بکتاشی‌ها کاملاً متفاوت است. علویون ترک بر هویت و ملیت ترکی خود تأکید می‌کنند و وجه مشترک اهل تسنن کرد با حکومت مذهب آنان است. در حالی که علویون کرد هیچ تکیه‌گاهی ندارند و از هر گونه اهرم ملی و دینی بی‌بهره‌اند. البته این بدان معنا نیست که علویون کرد در جامعه ترکیه فاقد هر گونه جایگاه اجتماعی می‌باشند، بلکه بر عکس بسیاری از آنان از موقعیت‌های بالای اجتماعی برخوردارند. با وجود این احساس طردشدگی به علویون کرد غالب شده، از این رو وضعیت آنان بی‌ثبات و خشونت‌بار است. بخش اعظم پناهندگان اروپا

۱. مهدی بهرام‌شاهی، «ساختار اجتماعی - سیاسی علویان در ترکیه»، خبرگزاری فارس، ۱۳۸۷/۴/۳، شماره خبر: ۸۷۰۴۰۲۰۵۴۵.

و به ویژه پناهندگان انگلیس را کردهای علوی تشکیل می‌دهند و برخی از آنان به گرایش‌های انقلابی الحادی نظیر مارکسیسم روی آورده‌اند و این در حالی است که چنین گرایش‌هایی با مواضع سیاسی اکثریت ملت ترکیه در تعارض است.^۱

کردها در دو دهه اخیر موفق شدند بخشی از علویان کرد را در جنبش‌های ناسیونالیستی درگیر کنند و حتی ادعا کردند که علویت دین رسمی کردهاست. این در حالی است که ترک‌ها مذهب علوی را مذهب بومی و تاریخی قوم ترک قلمداد می‌کنند و حتی برای توجیه اصالت ترکی کردهای ترکیه سعی می‌کنند از فاکتور علویت استفاده کنند. به هر حال، کشیده شدن نسل جوان و تحصیل‌کردگان علوی به موضع‌گیری‌های قومی و ترجیح دادن «هم‌گرایی زبانی» به جای «هم‌گرایی مذهبی» یکی از چالش‌های اساسی جامعه شیعیان علوی ترکیه است.^۲

۲. به رسمیت نشناختن شیعه علوی به عنوان یک مذهب اسلامی در سازمان دیانت ترکیه

به نظر می‌رسد خواست قانونی کردن «خانه‌های جمع» (جم) یعنی مراکز عبادت علویان یا پذیرش نماینده آنها در ریاست امور دینی و یا ایجاد ریاست ویژه برای نظارت بر امور دینی مخصوص علویان و نیز لغو مواد درسی دینی در مدارس علویان از مهمترین مطالبات علویان ترکیه به شمار می‌رود. این در حالی است که دولت سکولار ترکیه پیش از تمایل به خواست‌ها و مطالبات علویان از یأس این طایفه استفاده می‌کند. محمد نوری ییلماز رئیس امور دینی ترکیه در مورد اجازه یافتن علویان برای انتخاب یک نماینده در ریاست امور دینی می‌گوید:

ریاست امور دینی از مذهب ویژه‌ای حمایت نمی‌کند، بلکه این ریاست اسلام را نمایندگی می‌کند و همان‌طور که ریاست امور دینی با افراد به صورت ویژه تعامل نمی‌کند، بنابراین به مطالبات ویژه افراد نیز توجه چندانی نمی‌کند.

همچنین، سازمان دیانت ترکیه که بعد از ارتش بیشترین بودجه کشور را به خود اختصاص می‌دهد^۳ و بزرگترین تشکیلات دولتی پس از وزارت خانه‌های دفاع ملی و

۱. همان.

۲. رحمت‌الله فلاح، «علویان ترکیه در تکاپوی هویت‌طلبی سیاسی»، جهان/اسلام، س ۷، ۱۳۸۵، ش ۲۸.

۳. بودجه سازمان امور دیانت ترکیه در سال ۲۰۱۲م حدود دو میلیارد یورو بود که تقریباً معادل با بودجه چند وزارتخانه در این کشور است. احمد مرجانی‌نژاد، «دیپلماسی دینی در ترکیه»، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی - مقاله‌های فرهنگی، ۱۳۹۱، برگرفته از سایت:

<http://www.icro.ir/index.aspx?siteid=261&pageid=32738&p=1&showitem=15401>



کشور به شمار می‌رود^۱ و ده‌ها هزار مسجد و بیش از صد هزار کارمند رسمی زیر نظر این سازمان فعالیت می‌کنند، به طوری که در خارج و داخل کشور چندین دانشگاه معتبر الهیات و شبکه‌های رادیو و تلویزیونی متعلق به این سازمان است؛ اما این سازمان با استفاده از قدرت اقتصادی، آموزشی و تبلیغاتی خود سعی می‌کند هویت علویان را به عنوان یک مذهب اسلامی انکار کند. از طرفی نگاه جناح‌های غیر علوی در قبال ریاست امور دینی ترکیه چه آنها که گرایش صوفی‌گرایانه دارند و چه جناح‌های سیاسی روی این نکته اشتراک نظر دارند که علویان ترکیه را نمی‌توان در شمار مذاهب این کشور و یا حتی در شمار یکی از مذاهب اسلامی قرار داد. برای نمونه، محمد نوری ییلماز در جواب سؤالی که خواستار حضور علویان در سازمان امور دیانت شده بود، گفت:

علوی یک دین خاص یا فرقه اسلامی نیست، بلکه روشن‌فکران و تحصیل‌کردگان علوی می‌خواهند در رسانه‌ها و مطبوعات به آن عمومیت ببخشند. این هم روش اشتباهی است و مشکلات علویان را حل نخواهد کرد.^۲

ییلماز در همین گفت‌وگو از شناسایی علویان به عنوان یک مذهب یا دین خودداری کرده و می‌گوید:

این مدعا که آنها (علویان) در آناتولی امتداد مبارزه سیاسی چهارصد سال قبل به شمار می‌روند در کشور ما ارزش چندانی ندارد. ما بر این باور هستیم که چهره علویان ترکیه که روشن‌فکران آنها کوشش می‌کنند آن را در رسانه‌های گروهی برجسته کنند، چندان صحیح نیست. تلاش برای نشان دادن اینکه علویان یک دین یا مذهب جدید هستند و طرح این خواست که باید مشکل پیروان آن حل و فصل شود نشان‌دهنده عدم شناخت تاریخچه علویان در ترکیه است.

همچنین یکی از مجلات ریاست امور دینی ترکیه در یکی از شماره‌های خود به شدت از علویان انتقاد کرد:

می‌گویند علویان باید در ریاست امور دینی نماینده داشته باشند این اندیشه بسیار خط‌آلود است. مگر علویان دین هستند؟ خیر. مگر آنها مذهب هستند؟ خیر. مگر آنها اهل طریقت ویژه هستند؟ خیر. بنابراین

۱. محمد رضا زارع، *علل رشد اسلام‌گرایی در ترکیه*، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۳، ص ۲۶۶.

۲. روزنامه ملیت ترکیه، ۱۵/۱۱/۱۹۹۴.

چرا و چگونه آنها می‌خواهند نماینده داشته باشند؟

یکی از امامان جماعت یکی از مساجد ترکیه به همین شیوه سخن می‌گوید:

چیزی به نام علویان وجود ندارد. آنها شهروندان ترک هستند. چنین مذهبی وجود ندارد جمعیت آنها نیز از هفت میلیون تجاوز نمی‌کند.^۱ این طرز تفکر هنوز در نظام سیاسی مراکز آموزشی-فرهنگی ترکیه غالب است؛ یعنی هنوز علویت به عنوان یک مذهب در جامعه ترکیه جان‌نیفتاده و بیشتر به عنوان یک «هموطن ترک» از آنها یاد می‌شود.

۳. فقدان رهبری واحد در جامعه علوی ترکیه

جامعه علویان ترکیه در درون خود به گروه‌ها و قبایل مختلف تقسیم می‌شود و از نظر آداب و رسوم و برخی روش‌ها تفاوت‌های جدی بین آنها وجود دارد. رهبران هر کدام از گروه‌های علوی، به ویژه رهبران سیاسی‌شان در طرد همدیگر تلاش می‌کنند. در واقع، رهبران سیاسی هر کدام از گروه‌ها توجه جدی به منافع شخصی خود دارند. بررسی اقدامات و اظهار نظرهای عزالدین دوغان، مشهورترین رهبر علویان ترکیه، نشان می‌دهد که استراتژی مشخصی برای علویان ندارد و بیشتر سعی می‌کند بی‌خطر بودن خود را برای نظام سیاسی لاییک، اثبات کند.

۴. عدم عمق استراتژیک و نداشتن حامیان بین‌المللی

واقعیت این است که اگر جنبش‌های قومی-مذهبی حامیان استراتژیک در عرصه بین‌المللی نداشته باشند و گفتمان‌شان نیز هم‌راستا با گفتمان غالب بین‌المللی نباشد، احتمال موفقیت‌شان بسیار اندک است. علویان تقریباً همین شرایط را دارند؛ در دنیا هیچ کشوری مدافع حقوق علویان نیست (حتی کشور سوریه که در آن، علویان در رأس قدرت‌اند، با علویان ترکیه سازگاری ندارند)، به همین علت، دولت ترکیه به راحتی می‌تواند حرکت‌های علوی‌گری را تضعیف کند.

۵. ضعف در مبانی علمی شیعیان علوی

ادبیات علوی تا حدودی ادبیات شفاهی است که سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. همچنین فاقد مبانی علمی و فلسفی قوی است. مجله صدای علویان در یکی از مقالات خود این موضوع را چنین بیان می‌کند: «علویان سیستمی برای دیدگاه‌های مذهبی خود نمی‌شناسند که همه آنها را پایبند سازد. احکام مهم دینی به

۱. محمد نورالدین، ترکیه جمهوری سرگردان، ترجمه سید حسین موسوی، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۲، ص ۸۴.



صورت نقل قول، بیشتر توسط طبقه روحانی (دده‌ها) و قسمتی مهم به وسیله ترانه‌های مذهبی منتقل می‌شوند یا به صورت نوشتاری در مجموعه‌ای به نام «بویر و کلر یا فرمایشات»^۱ این امر بنیان اعتقادی علویت را با چالش مواجه کرده است. پس از انتقال شفاهی فرهنگ، دومین منبعی که فرهنگ علویان را به نسل امروز منتقل می‌نماید، منابع مکتوب آنهاست. این منابع در نتیجه زندگی اجتماعی آنها بسیار کم‌اند. از آنجا که علویان کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین بوده‌اند و مانند شهرنشینان از امکانات آموزشی برخوردار نبوده‌اند، از این رو اصلی‌ترین طریق انتقال فرهنگ در میان آنها، انتقال شفاهی بوده است که توسط دده‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد. منابع مکتوب علویان، علاوه بر اینکه محدود و انگشت‌شمارند و در اختیار تمام علویان نیستند، ماهیت یکسانی نداشته و در مورد آنها ابهام وجود دارد. از این رو می‌بایست گفت که این منابع مکتوب نمی‌توانند مانند منابع مکتوب مذاهب اسلامی که کلامی، فقهی، اصولی و حدیثی‌اند، مرجع رجوع تمامی علویان قرار گرفته و جامعه علویان را به لحاظ عقیدتی یکدست نمایند. با وجود اینکه تمامی علویان به جز شاخه متمایل به تشیع در «جم‌خانه» حاضر می‌شوند و به اجرای سماع می‌پردازند، مراسم جم برپا می‌کنند و سایر تشریفات عقیدتی را انجام می‌دهند، اما به لحاظ تئوری، مانند موزاییکی‌اند که ظاهر واحدی ندارند. قدرت و ضعف آنها نیز از همین امر ناشی می‌شود. آنها به عنوان واحدهای ایمانی و عبادی به فرهنگی سنتی و شفاهی تکیه دارند که در نتیجه بالا رفتن سطح سواد و گسترش رسانه‌های جمعی با تنگنای بسیار جدی مواجه است. جامعه علویان ترکیه به لحاظ عقیدتی و فکری، جامعه یک‌دستی به شمار نمی‌آیند، بلکه دارای تشتت آرا پیرامون ماهیت علوی‌گری هستند. از آنجایی که درباره تفاسیر و قرائت‌های مختلف از علوی‌گری اتفاق نظری وجود ندارد و تنها توافق بر سر کلیات است، از این رو علوی‌گری با بسیاری از مسائل دیگر جمع‌شدنی است. روشنفکران علوی، تفسیری سکولار از آن ارائه می‌دهند، چپ‌گرایان علوی تفسیری چپ‌گرا و حتی علوی‌گری به سیستمی دموکراتیک و سکولار با ارزش‌هایی چون برابری، برادری و آزادی تفسیر شده که گویی چیزی جز اعلامیه حقوق بشر نیست. گروهی نیز علوی‌گری را با تشیع امامیه یکی می‌دانند.^۲ از طرفی دشواری منابع و مآخذ نیز یکی از مشکلات اساسی بررسی تاریخی شیعیان علوی است. چنان که می‌دانیم، علوی‌گری، تاریخ مکتوب و یا رسومی اعتقادی و نظام‌مند نداشته

۱. محمد جواد ابوالقاسمی و حسین اردوش، ترکیه در یک نگاه، تهران، ال‌هدی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳.

۲. مهدی جمالی‌فر، همان، ص ۴۹.

جامعه علویان ترکیه در درون خود به گروه‌ها و قبایل مختلف تقسیم می‌شود و از نظر آداب و رسوم و برخی روش‌ها تفاوت‌های جدی بین آنها وجود دارد. رهبران هر کدام از گروه‌های علوی، به ویژه رهبران سیاسی‌شان در طرد همدیگر تلاش می‌کنند. در واقع، رهبران سیاسی هر کدام از گروه‌ها توجه جدی به منافع شخصی خود دارند

است؛ در نتیجه محقق برای جمع‌آوری اطلاعات درباره وقایع سیاسی و اجتماعی که بتوان آن را تاریخ برونی علوی‌گری نامید، به منابع دوره عثمانی و گاهی نیز منابع دوران اولیه صفویه، نیاز خواهد داشت و در عین حال که نباید تاریخ علوی‌گری و تاریخ صفویه را با هم خلط کند، مجبور است که اغلب به وقایع نامه‌ها و اسناد آرشیو عثمانی تکیه کند. این دسته را می‌توان منابع رسمی خواند؛ زیرا مهم‌ترین مشکل آنها این است که تحت تأثیر حکومت مرکزی عثمانی

یا طبق نظر دولت صفویه که با عثمانی‌ها در حال جنگ بود، نوشته شده‌اند. این مسئله تا حد زیادی جبران‌شدنی است، لیکن مشکلی که باقی می‌ماند این است که منابع مذکور برای بیان کامل تاریخ برونی علوی‌گری ناکافی‌اند. علاوه بر این، در تاریخ‌های مختلف و نیز در سیاحت‌نامه‌هایی که برخی از سیاحان اروپایی، پس از دیدار از ترکیه نگاشته‌اند، مطالبی درباره علوی‌گری و علویان دیده می‌شود. این مطالب بسیار مختصر و مربوط به قرن‌های هفدهم و اغلب هجدهم و نوزدهم است. همچنین شجره‌نامه‌هایی که در دست بعضی از دده‌های علوی‌اند (سیادت‌نامه‌ها) و فرمان‌ها نیز غالباً اسنادی هستند که تحت نفوذ دولت عثمانی بوده‌اند؛ چنان که مشاهده می‌شود، محققانی که می‌خواهد تاریخ علوی‌گری را بنگارد ناگزیر است به مطالب و مآخذ غیر علوی اکتفا کند.

گروه دوم منابع، متعلق به خود علویان است که می‌توان آنها را به دو گروه کتبی و شفاهی تقسیم کرد. مشکلات استفاده از این منابع بیشتر است؛ زیرا اولاً قسمت مکتوب آن در زمان‌های بسیار متأخر آغاز شده است؛ مثلاً، قدیمی‌ترین آنها مربوط به قرن هجدهم است و ثانیاً، در نگارش آنها دقتی صورت نگرفته است و بیش از آن که مطالبی درباره شکل‌گیری تاریخ برونی علوی‌گری ارایه دهند، به آن چه تاریخ درونی گفته می‌شود؛ یعنی باورها، مراسم مذهبی، بعضی از شخصیت‌های مهم تاریخی و زندگی اولیای بکتاشی، می‌پردازند. دسته دوم منابع شفاهی، «مناقب‌نامه‌ها» و «تفس‌ها» (اشعاری که اصول عقاید بکتاشی - علوی در آنها بیان شده است) می‌باشند. دسترسی



به این منابع و مکتوب کردن آنها و بعضی روایات شفاهی دشوار است.^۱ هر چند در شرایط حاضر بیش از دو هزار جلد کتاب و ده‌ها نشریه و سایت‌های اینترنتی از طرف علویان منتشر یا راه‌اندازی شده، همچنان به گفته محمد نوری ییلماز، رئیس امور دینی ترکیه، بیشتر بر جنبه سیاسی علویت اتکا می‌شود و کمتر به اعتقادات پرداخته می‌شود. از سوی دیگر، نداشتن حوزه علمیه علویان (مدارس دینی) چه در ترکیه چه در کشورهای بیرون از ترکیه، موجب شده که آنان در توجیه مبانی اعتقادی خویش با چالش مواجه شوند.

۶. استفاده از عناوین و تعبیری چون گروه‌های جدایی طلب و خشونت طلب برای

شیعیان علوی

دولت ترکیه نگران است؛ چنانچه علوی گری را به عنوان یک باور و اعتقاد مستقل مورد پذیرش قرار دهند، ممکن است بافت یک دست دولت با محوریت مذهب سنی با مشکل و تخریب روبه‌رو شود. و از آنجایی که دلایل کافی و منطقی علیه علویان ندارد، شروع به اتهام‌زنی به آنان با مفاهیم جدیدی مانند جدایی طلب و خشونت طلب می‌کند. در مسئله کردی و عملیات گروه DHKp-C روزنامه‌نگاران و نویسندگانی چون چنگیز چاندار، محمت بارانسو، ممتازاز تور کونه به صورت مستقیم یا غیر مستقیم و با واسطه در اهمیت ویژه دادن به اینکه نام علویان در کنار عناوینی چون خشونت، ترور و ارگنه کن آورده شود نقش داشته‌اند. چنگیز چاندار در مطالب خود علویان را در کنار اوجالان و پ.ک.ک قرار داد. محمت بارانسو، در کودتای ۲۸ فوریه، اسماعیل حقی کارادایی، رئیس ستاد کل ارتش را یک علوی معرفی کرد. ممتازاز تور کونه نیز علویان را به داشتن ارتباط با پ.ک.ک متهم کرد و آنان را گروه‌های خارج از کنترل در پ.ک.ک نامید. اردوغان نیز در این جریان از سویی دیگر وارد شد و علویانی را که در اروپا زندگی می‌کنند، جدایی طلب توصیف کرد. در واقع می‌توان گفت مفهوم جدایی طلب برای اولین بار پس از کردها در مورد علویان استفاده شد. پس از آن شنول کلیچ یکی از نویسندگان ترک در روزنامه زمان نیز بر این موضوع دامن زد و با این ادعا که در مقابل علویان یک برداشت و دید منفی از سوی جامعه ایجاد شده است، نوشت:

امروز در درون پ.ک.ک گروه‌هایی که در حاشیه قرار دارند و از خشونت طرفداری می‌کنند و دارای ریشه علوی هستند، دیده می‌شود.

۱. احمد یاشار اجاق، «از عصیان باباییان تا قزلباش گری؛ نگاهی به تاریخ رشد علویان در آناتولی»، تاریخ/سلام، ۱۳۸۵، ش ۲۷.

و بالاتر از این، گروه‌های چپ جدید که در حاشیه بوده و آموزش دیده نیز هستند، از سوی علویان جوان ناامید، سازماندهی می‌شوند. جوانان علوی به سوی خشونت کشانده می‌شوند...^۱

وقتی برای علویان از تعبیری چون خشونت، ترور، ارگنه کن و جدایی طلب یا مفاهیمی از این دست استفاده می‌شود، حاکی از آن است که از یک سو می‌خواهند مخالفت با شیعیان علوی را در جامعه افزایش دهند و از سوی دیگر علویان را در برابر این گروه‌ها قرار دهند. و علاوه بر این، تمامی این اقدامات را به مسئله دشمنی آنان با علویان سوریه اضافه می‌کنند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

علویان و جامعه تشیع در آناتولی همواره یک حقیقت غیر قابل انکار بوده و قتل عام‌های معروف سلطان سلیم عثمانی، مشهور به شقی و مهیب و دیگر سلاطین عثمانی، گرچه اکثریت تشیع در آناتولی، به خصوص آناتولی شرقی، را به اقلیت تبدیل کرد، ولی هنوز این اقلیت که یک، سوم جمعیت ترکیه (بین ۲۰ تا ۲۵ میلیون) است، می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در این کشور داشته باشد.

با توجه به این که ترکیه جایگاه کانونی و برجسته‌ای در جهان اسلام دارد، بررسی چشم‌اندازهای سیاسی پیش روی شیعیان و علل و عوامل مؤثر بر دگرگونی این چشم‌اندازها دست کم از دو منظر مهم و تعیین‌کننده به نظر می‌رسد. نخست اینکه ترکیه امروزی که وارث قلمرو اصلی امپراتوری عثمانی به شمار می‌رود، از نظر تاریخی سهم بسزایی در سرگذشت و سرنوشت سیاسی مسلمانان داشته است؛ و دیگر اینکه با بر سر کار آمدن دولت اسلام‌گرای حزب عدالت و توسعه، سیاست‌مداران این کشور آشکارا مایل‌اند که بار دیگر نقشی مؤثر در تحولات جهان اسلام بازی کنند. بدیهی است که در چنین وضعیتی نسبت شیعیان ترکیه با دولت اسلام‌گرا و تحولات و مناسبات منطقه‌ای اهمیت فراوانی می‌یابد و می‌تواند برای دیگر کشورهای مسلمان و شیعیان آنها الهام‌بخش باشد.

اما نکته اساسی‌تر در چشم‌انداز سیاسی شیعیان ترکیه آن است که شیعیان این کشور، حاکمیت دولت اسلام‌گرا اما سکولار رجب طیب اردوغان را هم به بازگشت لایک‌ها به

۱. نجدت سراج، «ترکیه بدون علویان»، ترجمه کورش مقتدری و اکبر زواره‌ای رضایی، اخبار شیعیان، ش ۹۰-۸۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲.

با وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی در ایران، فلسفه سیاسی اسلام در دوران معاصر بار دیگر در کانون توجه قرار گرفت و افکار عمومی مسلمانان را به خود معطوف داشت؛ مسلمان زیستن، همواره در گرو قدرتمند بودن است

عرصه قدرت و هم به برآمدن سلفی‌ها در میدان سیاست این کشور، ترجیح می‌دهند. شیخ حمید توران، امام جمعه شیعیان استانبول، با اشاره به واقعیت‌های سیاسی و معادلات قدرت در ترکیه معتقد است که فضای فراهم‌شده در پی حاکمیت حزب عدالت و توسعه به شیعیان این کشور امکان می‌دهد که نسبتاً آزادانه به

مناسک و شعائر خویش بپردازند و هویت فرهنگی و همبستگی اجتماعی خویش را حفظ کنند. وی به مراسم عزاداری روز عاشورا که با حضور صدها هزار نفری مردم برگزار می‌شود و نیز به ساخت و راه‌اندازی مجتمع بزرگ زینبیه استانبول اشاره می‌کند که بزرگ‌ترین مرکز فرهنگی مذهبی شیعیان در اروپا خواهد بود. به نظر می‌رسد در حالی که شیعیان ترکیه با داشتن اقلیتی در خور توجه هم‌اکنون از داشتن نماینده‌ای رسمی و مستقل در پارلمان این کشور محروم‌اند، می‌کوشند تا با حفظ هویت و همبستگی خویش زمینه‌های ورود به عرصه سیاسی را فراهم کنند. شاید بتوان راه‌اندازی شبکه تلویزیونی و رادیویی و مجله و روزنامه مستقل را که در کنار طرح تأسیس مجتمع فرهنگی - مذهبی زینبیه پیگیری می‌شود، نمونه‌ای از این دسته تلاش‌ها دانست. به ویژه که در جامعه ترکیه رسانه‌ها به ویژه شبکه‌های دیداری و روزنامه‌ها و نشریات نفوذ و اثرگذاری در خور توجهی دارند. در واقع در حالی که جامعه روشنفکری این کشور نسبت به کشورهای دیگر مسلمان مانند ایران و مصر ضعیف است، اهالی رسانه و مطبوعات تأثیر بیشتری در جهت‌دهی به افکار عمومی و شکل‌دهی به فضای سیاسی دارند.

عوامل و مسائل تأثیرگذار بر آینده سیاسی شیعیان در ترکیه را می‌توان از نظر تحلیلی در دو بخش داخلی و خارجی بررسی نمود؛ اگرچه در دنیای واقع این دو بخش به هم مرتبط و برهم مؤثرند.

در بخش داخلی عواملی مانند توانایی حفظ هویت فرهنگی و بالا بردن ضریب همبستگی اجتماعی در میان جمعیت شیعه اهمیت فراوانی دارد. بدون شک افزایش جمعیت شیعیان از طریق زاد و ولد، ازدواج و فعالیت‌های تبلیغی در این میان سهمی بسزا خواهد داشت، اما تلاش برای بهبود تصویر شیعیان در افکار عمومی مردم ترکیه می‌تواند اهمیت و تأثیر بیشتری داشته باشد. این امر به نوبه خود وابسته به بهبود عوامل توسعه انسانی (مانند آموزش، بهداشت، رفاه و...) در میان شیعیان این کشور

وجود وجه اشتراکی با عنوان «ائمه اهل بیت (ع)» میان شیعیان و علویان، گویای این نکته است که باید نسبت به آنها با حساسیت و دقت بیشتری برخورد شود؛ چرا که علویان به رغم داشتن عقاید التقاطی و تفاوت‌های عقیدتی با شیعیان و اهل سنت، اما یکی از مذاهب اسلامی محسوب می‌شود

از سویی، و توان مدیریت تصویر خویش از طریق مجاری و ظرفیت‌های رسانه‌ای از سوی دیگر است؛ به طوری که می‌توان به استفاده از ظرفیت شبکه‌های ماهواره‌ای گسترده در ترکیه برای برگزاری مراسم ولادت و شهادت ائمه اطهار (ع) و نیز سایر مناسبت‌های دینی مانند اعیاد و نیز معرفی حادثه عاشورا اشاره کرد. در سال‌های اخیر به دلایل گوناگون علاقه‌مندی بیشتری در

میان شهروندان ترکیه برای آشنایی با اهل بیت (ع) و به ویژه نهضت عاشورا به وجود آمده و شبکه‌های مختلف با همکاری شیعیان به تولید برنامه‌های مرتبط اقدام می‌نمایند. برای مثال شبکه «تی.آر.تی» که شبکه دولتی ترکیه است برای معرفی حادثه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) و یاران باوفایش در سال‌های اخیر به ساخت مستندهایی با عنوان «همه جا کربلاست»، «با هم هستیم» و... دست زده است. گفت‌وگو با علما و اندیشمندان شیعه ترکیه درباره عاشورا، شیوه عزاداری شیعیان برای امام حسین (ع) و پیام شهدای کربلا از بخش‌هایی است که در این مستندهای تلویزیونی جای گرفته است. شبکه‌های تلویزیونی «جم.تی.وی» و «برات.تی.وی» هم از دیگر شبکه‌هایی هستند که برنامه‌هایی مختلف را در این زمینه پخش می‌کنند.^۱ پس از این عوامل، می‌توان امکان ائتلاف سیاسی با علویان و تلاش برای بهره‌گیری از فرصت‌های موجود در فضای سیاسی مانند حاکمیت دولت حزب عدالت و توسعه را مورد توجه قرار داد که البته نسبت به عوامل پیشین، موقتی هستند، اما می‌توانند تأثیرات تعیین‌کننده و راهبردی در جایگاه سیاسی شیعیان داشته باشند. سایر عوامل دیگر تأثیرگذار در جایگاه و نقش آنان عبارت‌اند از:

۱. تبیین و اعلام مواضع عقیدتی
۲. انسجام تشکیلاتی نوین و واحد در داخل و خارج از ترکیه
۳. ایجاد هماهنگی و همکاری بین مراکز، مؤسسات و انجمن‌های علوی و تقویت پیوندهای فکری و معنوی
۴. نفوذ و حضور فعالانه‌تر فرهیختگان و نخبه‌های علوی در عرصه‌های مختلف جامعه

۱. محمد مهدی رحیمی، «ماتم جهانی عاشورا؛ گزارشی از برگزاری متفاوت مراسم روز عاشورا در شهر استانبول»، زمانه، ش ۳۰-۲۹، دی و بهمن ۱۳۹۱، ص ۶۵.

۵. طرح مطالبه لحاظ کردن و درج مذهب علوی به عنوان یکی از مذاهب رسمی در قانون اساسی ترکیه.^۱

در میان عوامل مؤثر خارجی نیز چند نکته در خور توجه است:

نخستین و شاید مهم‌ترین نکته، ارتباط با جمهوری اسلامی ایران است که دارای حکومتی بر پایه نظریه سیاسی شیعه است؛ پایه‌های مشروعیت آن تثبیت شده و به تدریج کارآمدی خویش را نیز به اثبات می‌رساند. پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی حکومت اسلامی بر پایه نظریه ولایت فقیه در ایران، پدیده مهم و بزرگی در دوران معاصر به شمار می‌رود که نه تنها وضعیت مردم ایران (با اکثریت جمعیتی شیعه) را دگرگون ساخت، بلکه بر مقام و موقعیت مسلمانان و به ویژه شیعیان در کشورهای دیگر جهان اسلام نیز تأثیرات محسوسی بر جای نهاد. شاید بتوان یکی از این تأثیرات مهم را درک دوباره اهمیت و اولویت ساز و کارهای سیاسی برای مسلمانان زیستن دانست. در واقع با وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی در ایران، فلسفه سیاسی اسلام در دوران معاصر بار دیگر در کانون توجه قرار گرفت و افکار عمومی مسلمانان را به خود معطوف داشت؛ مسلمان زیستن، همواره در گرو قدرتمند بودن است.^۲

ایران همچنین به دلیل در بر گرفتن عمده‌ترین حوزه‌های علمیه و تمرکز مراجع تقلید سهم بسزایی در افکار مذهبی و اعمال سیاسی دیگر شیعیان در نقاط مختلف جهان دارد. ضمن آنکه در سال‌های اخیر فضای حوزه‌های علمیه، مرجعیت و شیعیان را حتی در عراق نیز تحت تأثیر خویش قرار داده است. البته شیعیان ترکیه در عین برخورداری از کمک‌های معنوی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران می‌بایست از هر گونه بزرگ‌نمایی نقش‌های رسمی و غیر رسمی ایران در اندیشه و رفتار سیاسی خویش پرهیز کنند؛ زیرا می‌تواند عاملی در زمینه تقویت و توسعه پروژه ایران‌هراسی - شیعه‌هراسی تلقی

۱. «به فکر اسد نیستید لااقل هجده میلیون علوی ترک را در یابید»، دوشنبه ۱۳۹۰/۴/۲۰.

<http://peace-ipsc.org>

۲. در واقع از آنجا که پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی در کشوری با اکثریت جمعیتی شیعه، بر پایه نظریه ولایت فقیه و به رهبری یکی از عالمان و مراجع تقلید شیعه، با آرمان‌ها و هدف‌هایی که از آموزه‌ها و ارزش‌های شیعیان برآمده بود ممکن شد، به طور منطقی و طبیعی چنین برداشتی را (در دوستان و دشمنان انقلاب) تقویت می‌کرد که شیعیان در دیگر کشورهای جهان اسلام نیز انگیزه و امکان رفتن به سوی انقلاب و حکومت اسلامی را دارا هستند؛ اگر چه اکنون و با گذشت بیش از سه دهه از انقلاب و تثبیت جمهوری اسلامی، جهان اسلام شاهد وقوع انقلابی دیگر از همان جنس و با همان هدف نبوده است.

شود که البته تاکنون نیز در بیشتر موارد به همین شکل عمل شده است.^۱ نکته دیگر در این زمینه، حساسیت و بدبینی نسبت به هر گونه طرح و برنامه‌ای است که از سوی ایالات متحده امریکا - که نفوذ در خور توجهی نیز در ترکیه دارد - برای جهان اسلام و مسائل مسلمانان پیشنهاد می‌شود. شیعیان ترکیه با ایفای نقشی مستقل از خواسته‌ها و برنامه‌های قدرت‌های بیگانه در زمینه مسائل داخلی و خارجی مسلمانان، می‌توانند به ارتقای سطح بازیگری و اثرگذاری سیاسی در کشور خویش، امید بیشتری داشته باشند. در پایان باید گفت وجود وجه اشتراکی با عنوان «اُئمه اهل بیت (ع)» میان شیعیان و علویان، گویای این نکته است که باید نسبت به آنها با حساسیت و دقت بیشتری برخورد شود؛ چرا که علویان به رغم داشتن عقاید التقاطی و تفاوت‌های عقیدتی با شیعیان و اهل سنت، اما یکی از مذاهب اسلامی محسوب می‌شود. در این رابطه، فرانسوا توال در کتاب خود، ژئوپلتیک تشیع چنین می‌گوید:

اگر به قدرت رسیدن پدیده علوی نتیجه مستقیمی بر روی ژئوپلتیک خارجی ندارد (زیرا هیچ‌گونه ارتباطی میان جامعه علوی و انقلاب اسلامی ایران وجود ندارد) دلیل نمی‌شود که نسبت به آن مسامحه به خرج دهیم!^۲

۱. یکی از اقدامات مهمی که انجام شده پروژه ایران هراسی - شیعه‌هراسی است که در راستای منافع غرب و به دست رژیم‌های خودکامه منطقه‌ای می‌کوشد ابعاد اسلامی و جهانی انقلاب و نظام برآمده از آن را به سطح شیعی - ایرانی فرو بکاهد و شیعه و ایران را تهدیدی برای مسلمانان و جهانیان نشان دهد.
 ۲. فرانسوا توال، ژئوپلتیک شیعه، ترجمه علیرضا قاسم‌آقا، تهران، آمن، ۱۳۷۹.

راهبر دامریکا در قبال خیزش مردمی مصر

بهزاد قاسمی^۱

عبدالواحد عبادی^۲

چکیده

وابستگی سران رژیم‌های گذشته کشورهای انقلابی منطقه (به خصوص مصر) به امریکا و دخالت‌های متعدد ایالات متحده در امور داخلی آنان، منجر به خیزش‌های مردمی منطقه علیه تداوم حیات رژیم‌های عربی اقتدارگرا و مورد حمایت واشنگتن شد. به هر تعبیر اگر تحولاتی که از سال ۲۰۱۱ در مصر آغاز شد را خیزش عربی، ملی، اسلامی و مذهبی و یا ترکیبی از مجموعه عوامل به هم پیوسته بدانیم، نکته اساسی و حلقه وصل همه این جریان‌ها و گرایشات مقابله با سیاست‌های امریکا بوده. ولی به رغم وجوه ضد امریکایی حرکت‌های مردمی مصر، دوره انتقالی پس از سقوط مبارک تلاش برای نزدیکی به امریکا صورت گرفته است. چون با ناتوانی امریکا در مهار تحولات سال ۲۰۱۱ و جنبش مصر استراتژیست‌های ایالات متحده را به فکر موج‌سواری برای روی

۱. دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی و پژوهشگر (نویسنده مسئول)

۲. دانشجوی دوره دکتری دانشگاه بوعلی سینا



کار آوردن نیروهای مدنظر خود با هدف مهار بعد اسلام خواهانه و اسلام گرایانه ضد غربی و ضد سکولاریستی انداخت.

بر این اساس سؤال اصلی پژوهش این است: امریکا چه راهبرد و استراتژی در قبال تحولات مصر به خصوص دوره انتقالی طراحی و عملی کرد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پیگیری پروژه دموکراسی هدایت شده توسط امریکا از یک سو و وابستگی رهبری دوره انتقالی از سوی دیگر باعث شد تا خواسته‌های اصلی مردم به حاشیه رفته و جنبش از اهداف اساسی خود دور شود. در حقیقت علت این مسئله را باید در استراتژی ثبات/امنیت و سرکوب جنبش‌های انقلابی با هدف حفظ ثبات و جلوگیری از تسری تفکرات انقلابی به جوامع تحت نفوذ ایالات متحده در تحولات خاورمیانه و مصر که از اولویت اصلی دیپلماسی خود بوده جست‌وجو کرد.

کلیدواژه‌ها: امریکا، مصر، استراتژی، دموکراسی هدایت شده، دوره انتقالی.

مقدمه

در دوره جنگ سرد حفظ ثبات و امنیت سیاسی دولت‌ها و کشورهای خاورمیانه در تقابل با ایده‌های انقلابی کمونیستی به اولویت اول واشنگتن در راهبرد خاورمیانه‌ای تبدیل شده بود و هر گونه تحول حرکت‌های انقلابی در گفتمان سیاست خارجی امریکا با دریافت برچسب کمونیستی نفی و طرد می‌شد.^۱ با پایان جنگ سرد، سیاست حفظ وضع موجود جای خود را به نوعی مهندسی وضعیت جدید به وجود آمده در راستای تأمین منافع تنها ابرقدرت، یعنی امریکا، داد. آغاز جنگ خلیج فارس و حمله امریکا به عراق در دهه ۱۹۹۰ را آغاز سیاست‌های جدید امریکا در قبال منطقه، پس از تحولات نظام بین‌الملل، می‌دانند. زمانی که امریکا سیاست‌های خود در نظام تک‌قطبی را بر مبنای اصول هژمونی یا به تعبیری صلح امریکایی تنظیم و تعقیب می‌نمود، خاورمیانه یکی از اولویت‌های استراتژیک این کشور معرفی شد. از یک سو دستیابی به غنی‌ترین منطقه از نظر ذخایر زیرزمینی در راستای منافع این کشور و از سویی دیگر ضرورت تأمین امنیت تولید، عرضه و فرآیند انتقال انرژی به عنوان وظیفه یک هژمون در قبال متحدان و سایر کشورهای نظام بین‌الملل، حضور امریکا در فرآیند تحولات خاورمیانه را به امری محتوم بدل ساخت. واقعه یازده سپتامبر انگیزه و بهانه لازم را برای ظهور

۱. رضا سلیمانی، «رویکرد تئوریک به سیاست امریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در خاورمیانه»، پژوهشنامه/انقلاب/اسلامی، س ۱، ۱۳۹۱، ش ۲، ص ۹۴.



و تعقیب این اعتقاد مذهبی سیاسی توسط رهبران امریکا به وجود آورد. حمله به افغانستان و دستیابی به موفقیت‌هایی مقطعی در این کشور بیش از پیش طیف فکری مذکور را در امریکا بی‌پاک ساخت و همین عامل سبب شد حمله به عراق با هدف اعلامی مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و در راستای ساختن کشوری دموکراتیک و پایمند به اصول حقوق بشری «بر مبنای تعاریف غربی» به عنوان الگویی در خاورمیانه در دستور کار قرار گرفت.^۱ تعقیب سیاست‌های اشاعه دموکراسی در خاورمیانه به سرعت زمینه تضعیف دولت‌های مرتجع عرب را فراهم می‌آورد و با گسترش انتقادات در منطقه، این سیاست تنها در قبال دولت‌های مخالف با سیاست‌های امریکا تعقیب شد، متحدان امریکا در خاورمیانه از این قاعده مستثنی شدند. برای نمونه می‌توان به رویکرد ایالات متحده در قبال خیزش‌های مردمی در بحرین و عربستان اشاره کرد. ایالات متحده پس از خیزش‌های مردمی منطقه در رویدادهای بحرین، در تنگنای سختی قرار گرفته است. امریکا سرمایه‌های عظیمی در بحرین دارد (ناوگان پنجم این کشور در بحرین مستقر است) و دارای روابط نزدیکی با حکومت محافظه کار و اقتدارگرای آل خلیفه است. از آن مهم‌تر واشنگتن روابط حساس و مهمی با ریاض دارد و نمی‌خواهد روابط این دو کشور آسیب ببیند، زیرا هرگونه چالش با این کشور منافع واشنگتن را با خطر مواجه خواهد کرد.^۲

دولت امریکا موضعی مبهم در قبال کشورهای متحد و همسو با خود اتخاذ کرده است. در این راستا، واشنگتن نگرانی‌های خود را از نظم و قانون در بحرین و هراس از مداخله بالقوه ایران بیان کرده است؛ زیرا ایالات متحده در چهارچوب اصلاحات سیاسی و اعطای حقوق شهروندی مدعی برقراری دموکراسی و آزادی‌های سیاسی در منطقه است؛ اما با این حال حمایت خود را از پادشاه و نخست‌وزیر انتخابی توسط او را نیز اعلام کرده است.^۳ این نشان از پارادوکس پایبندی واقعی امریکا به اصول آزادی و دموکراسی و حق تعیین سرنوشت در کشورهای غیر همسو از یک جهت و استثناء متحدان خاورمیانه‌ای امریکا از این وضعیت است. در واقع امریکایی‌ها در مقابل وضعیت پیش آمده هم خواهان براندازی حکومت‌های غیر همسو با خود و هم خواهان هدایت انقلاب و شورش

1. Mearsheimer .John, Imperial by Design, The National Interest 2011, No . 111, Jan / Feb, p27.

۲. سلیمه دارمی، *بیداری/سلامی*، «اعتراض‌های مردمی در شمال آفریقا و خاورمیانه: دشواری‌های بحرین در مسیر اصلاحات»، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۹۱، ص ۲۲۰.

۳. همان، ص ۲۲۱.

مردم در کشورهای با حکومت همسو به جهتی که آینده حضورشان در آن کشور تضمین شود هستند. در نظر امریکایی‌ها، اهتمام به نقش مردم تا جایی اعتبار دارد که منتهی به روی کار آمدن اسلام‌گرایان ضد غربی و ضد امریکایی نشود.

با مطالعه تحولات سال ۲۰۱۱ مصر در می‌یابیم که امریکا وقتی که با واقعیت جنبش مواجه شد تمام تلاش خود را بر این متمرکز کرد که انقلاب و رهبری موقت آن را در راستای منافع خود هدایت کنند؛ اینجاست که نظامیان با هماهنگی امریکا دست از حمایت از مبارک برداشته و رهبری دوره انتقالی انقلاب را بر عهده گرفتند؛ کیفیت مرحله انتقالی که جایگاه ویژه‌ای در مسیر انقلاب‌ها دارد و چگونگی رویکرد این مرحله در مصر نسبت به امریکا به عنوان متغیر تأثیرگذار، مسیر آینده جنبش را رقم زد، به گونه‌ای که در مصر در خلأ رهبری مردمی و در نتیجه اداره مرحله انتقالی به دست شورای نظامی باز مانده از دوره مبارک وابستگی‌های این نهاد به امریکا، این کشور همچنان تأثیرگذار بر تحولات مصر باقی ماند؛ لذا با توجه به آنچه گفته شد؛ چرا به رغم پررنگ بودن مخالفت با امریکا در حرکت مردمی مصر، این خواسته (مخالفت با امریکا) نهادینه نشد و رهبری دوره انتقالی پس از سقوط مبارک در تلاش برای نزدیکی به امریکا صورت گرفت. پیگیری پروژه دموکراسی هدایت‌شده توسط امریکا از یک سو و تمایل رهبری دوره انتقالی در مصر به امریکا از سوی دیگر باعث شد تا انقلاب از مسیر اولیه و اهداف اصلی دور شود و با مدیریت اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از سقوط مبارک زمینه روی کار آمدن گزینه ضعیف اخوان المسلمین یعنی محمد مرسی را فراهم آوردند به گونه‌ای که مقدمات ناکامی رئیس جمهور منتخب و کودتا علیه او و بازگشت به دوران اقتدار نظامیان در همین زمان فراهم شد. امریکا چه راهبرد و استراتژی در قبال تحولات سال ۲۰۱۱ و به خصوص دوره انتقالی^۱ مصر طراحی و عملی کرد؟

در کشورهای همسو با امریکا که انقلابیون از قدرت محدودی برخوردارند و احتمال جلوگیری از انقلاب وجود دارد، تمام تلاش امریکا مقابله با جنبش‌های مردمی و حمایت از دیکتاتور هاست؛ آن گونه که در بحرین، اردن و عربستان در جریان است. ولی در کشورهای غیر همسو با امریکا مانند لیبی و سوریه تلاش بر این است که حتی با دخالت نظامی به کمک انقلابیون آمده رژیم غیر همسو را ساقط نماید.

بنابراین، در رژیم‌های همسو که نارضایتی مردمی بسیار زیاد است و احتمال

۱. منظور از دوره انتقالی در اینجا مدت زمانی از سقوط مبارک تا انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن محمد مرسی است.

مقابله با آن نتیجه‌بخش نخواهد بود رویکرد امریکا همراهی با انقلابیون در الفاظ و موضع‌گیری‌های دیپلماتیک است و تمرکز بر نفوذ در میان انقلابیون و هدایت انقلاب با هدف روی کار آوردن رهبران همسو یا دست‌کم جلوگیری از روی کار آمدن رهبران انقلابی و غرب‌ستیز تعلق گرفته است و دلایلی از این دست را می‌توان برشمرد. هدف دولت امریکا از پیگیری راهبرد و استراتژی مزبور در اختیار گرفتن سرنوشت سیاسی تحولات سال ۲۰۱۱ و به خصوص جنبش مصر بوده است. و به انحراف کشیدن جنبش و خیزش‌های مردمی و در نهایت بازگرداندن کشورهای دارای خیزش و به ویژه در مصر به شرایط پیش از انقلاب و جنبش بوده است.

۱. رویکرد نظری پژوهش

میان آرمان‌گرایی ویلسونی (حمایت از آزادی‌های اساسی به خصوص آزادی سیاسی و حق مشارکت سیاسی در قالب حق انتخاب و تغییر رهبران از طریق ساز و کارهای دموکراتیک) و محافظه‌کاری (حمایت از رژیم‌های سلطنتی همسو با امریکا) تضادی است که لاینحل ماندن این تضاد موجب عدم تعهد عملی واشنگتن به اعمال اصلاحات سیاسی در کشورهای غیر دموکراتیک خاورمیانه (به خصوص خاورمیانه عربی) مندرج در طرح خاورمیانه بزرگ امریکایی است. که خود را در قالب تقابل با حرکت‌ها و جنبش‌های مردمی از جمله قیام‌های مردمی خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱ به خوبی نشان می‌دهد. (به معنای حق تعیین سرنوشت سیاسی مردم خاورمیانه) و نیز طرح خاورمیانه اسلامی مدنظر نظام جمهوری اسلامی ایران همواره مورد تأکید و تصریح بوده است و این قضیه خود را در قالب حمایت از جنبش‌ها و حرکت‌های ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری در خاورمیانه در سال‌های بعد از انقلاب و به ویژه در حمایت از مسئله بیداری اسلامی یا قیام‌های مردمی اخیر از ۲۰۱۱ به بعد نشان داده است. راهبرد واکنشی واشنگتن به بیداری اسلامی در خاورمیانه عربی بر هدایت و کنترل قیام‌های مردمی با هدف روی کار آوردن رهبران همسو با امریکا و یا دست‌کم جلوگیری از روی کار آمدن اسلام‌گرایان و رهبران انقلابی و مردمی صورت گرفته است.^۱

اصولاً در هر انقلاب و جنبشی مرحله‌ای به نام مرحله انتقالی وجود دارد. شاید با اندکی تسامح بتوان این مرحله را با مرحله‌ای با عنوان «حکومت میانه‌روها» که کرین برینتن از آن یاد می‌کند مشابه دانست. میانه‌روها که برینتن از آنان سخن می‌گوید، چهره‌ها

۱. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۱۲.

و گروهی مخالف هستند که در جریان انقلاب کم و بیش حضور دارند اما با رویکردی معتدل به مخالفت با رژیم مستقر می‌پردازند و نظر آنها بیشتر به اصلاح نزدیک‌تر است تا انقلاب. برخی از میانه‌روها حتی در رژیم دارای پست‌ها و مقامات سیاسی - اجرایی نیز بوده‌اند و به فراخور زمان در ساختار قدرت حضور داشته و یا دارند.^۱ اما در تعریف دولت موقت به دولتی گفته می‌شود که در دوران برزخ سیاسی، پس از انتقال قدرت از یک نظام سیاسی به نظام سیاسی دیگر (مثلاً تبدیل سلطنت به جمهوری)، تشکیل می‌شود و تا زمان تصویب قانون اساسی جدید و بنیان‌گذاری نهادهای تازه سیاسی عهده‌دار امور کشور است.^۲

با توجه به آنچه گفته شد در حقیقت دولت موقت اولین نتیجه عملی انقلاب است، اما دولت موقت برخاسته از خواست عمومی انقلابیون نیست زیرا که از طریق انتخابات به قدرت نمی‌رسد تجربه نشان داده است که دولت‌های موقت معمولاً به دو شکل قدرت را به دست می‌گیرند؛ بدین صورت که یا شورایی از رهبران انقلاب تشکیل می‌شود و با نام دولت موقت آغاز به کار می‌نماید یا اینکه توسط رهبری پذیرفته شده انقلاب مأموریت پیدا می‌کند تا کارویژه‌ای خاص دوران گذار را تهیه و تنظیم نموده آنها را اجرا نماید. نظر به اینکه بیشتر انقلاب‌ها در جهان سوم هم ضد استبدادی هستند و هم ضد استعماری بنابراین دولت‌های موقت وظایف متعدد و متنوعی را بر عهده می‌گیرند؛ از ایجاد بسترهای لازم برای تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی گرفته تا اداره کشور انقلاب زده و اداره اقتصاد آسیب‌دیده دوران انقلاب و ایجاد ساختارهای جدید برای مرحله جدید از قبیل تدوین قانون اساسی، برگزاری انتخابات متعدد و همه‌پرسی در مورد ساختار نظام و قانون اساسی و غیره. اما در این میان علاوه بر وظایف داخلی فوق دولت‌های انقلابی موقت با چالش عمده و مهم روابط خارجی به خصوص با کشورهای تأثیرگذار و استعماری هدف نیز مواجه‌اند. طبیعی است در نبود قانون اساسی و سایر نهادهای ساختاری تأثیرگذار بر تعیین سیاست خارجه، دولت موقت یا باید بر اساس آنچه خود می‌اندیشد عمل نماید یا باید به خواست رهبری انقلاب (در صورتی که توسط رهبری انقلاب تعیین شده باشد) تن دهد یا دستورات شورای رهبری انقلاب را اجرا کند. اینجاست که بحث روابط و سیاست خارجه به خصوص در مقابل کشور تأثیرگذار استعمارگر به چالشی عمده برای دولت‌های موقت تبدیل می‌شود و انتخاب مسیر تعامل

۱. کرین برنتن، *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲، ص ۱۷۵-۱۵۳.
 ۲. داریوش آشوری، *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)*، تهران، مروارید، ۱۳۷۸، ص ۱۶۸.



با کشور هدف بر مبنای خواست جامعه انقلابی یا ترجیح دادن اندیشه و منافع گروهی می‌تواند بر مسیر آینده انقلاب تأثیرگذار باشد. آنچه دولت‌های موقت در مصر با آن مواجه بودند نیز در همین چهارچوب می‌گنجد زیرا که از یک سو جنبش یا انقلاب هم ضد استبدادی بود و هم با اندکی تفاوت ضد استعماری اما دولت انتقالی خواهان حفظ و توسعه روابط با کشور استعمارگر و تأثیرگذار جهانی یعنی امریکا به عنوان متغیر ثابت بود.

دولت انتقالی در مصر به رهبری شورای نظامی که بازمانده ساختار قدیم قدرت بود با استفاده از قدرت نظامی و در خلأ رهبری، بدون مشروعیت مردمی با اقتدارگرایی و تحمیل خود بر انقلابیون مرحله انتقالی را رهبری می‌کرد. در حقیقت، یکی از پایه‌های رفتاری دولت موقت پس از انقلاب در مصر گرایش غرب‌گرایانه آن بود که در کنار رویکرد دموکراسی هدایت‌شده دولت امریکا در قبال انقلاب، تکمیل می‌شود. رهبری دوره انتقالی در مصر مبنای فکری لیبرالی، سکولاریستی و ناسیونالیستی داشت. نفی ارزش‌های موجود در جامعه جهانی ملاک اصلی انقلابی‌هاست که لیبرال‌ها اعتقاد به عکس‌نگرش آنان دارند و حامی ارزش‌های موجود جامعه جهانی هستند. از آنجا که انقلاب یک الگوی بزرگ برای انقلابی‌ها به منظور تحقق نمونه مشابه آن در سرزمین‌های پیرامون و در نتیجه جامعه جهانی تلقی می‌شود، صدور انقلاب رکن اصلی دیدگاه انقلابیون را تشکیل می‌دهد و نظام بین‌الملل از این دیدگاه، نظام سلطه است. شبیه به آنچه در قالب رژیم‌های پیشین تجسم یافته بود. و لذا با «در هر نظام سیاسی فرآیند سیاست از توانمندی و قدرت تصمیم‌گیری ساختارهای درونی نظام شکل می‌گیرد. به این معنی که نقش حکومت و ساختارهای سیاسی در ارتباط مستقیم با یکدیگرند و شکل‌گیری سیاست خارجی در درون نظام بر اساس منافع ملی و خواسته‌های ساختار داخلی نظام صورت می‌پذیرد.»^۱ اما در دوران گذار هنوز ساختارهای درونی جدید یا شکل نگرفته‌اند و یا اگر شکل گرفته هنوز توانایی و پختگی لازم برای ارایه تصمیم‌های مهم و تأثیرگذار را ندارند به همین جهت تصمیم‌سازی در بعد سیاست خارجی بیشتر متأثر از جریان‌های سیاسی مهم و تأثیرگذار و مراکز متعدد قدرت و نگرش‌های آنها است.

۱. علیرضا ازغندی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، قوم، ۱۳۸۱، ص ۲۲.

۲. رویه‌های دموکراتیک ایالات متحده در خاورمیانه و خیزش‌های عربی منطقه

دموکراسی‌سازی و یا صدور دموکراسی در قالب اصلاحات سیاسی، اعطای آزادی‌های سیاسی شهروندان و... به ابتدای تشکیل ایالات متحده و به خصوص پس از روی کار آمدن ویلسون و در جریان جنگ جهانی اول برمی‌گردد. گزارش ویلسون به کنگره مبنی بر این که امریکا باید یک جهان امن برای دموکراسی ایجاد کند، فقط یک بحث اخلاقی برای امریکا نبود بلکه او دریافته بود که حکومت‌های دموکراتیک همکاران بهتری از حکومت‌های پادشاهی و استبدادی برای امریکا و منافع آن هستند.^۱ نظم و ثبات مدنظر امریکا در دوره جنگ سرد که در مقابل کمونیست مطرح شده بود، دموکراسی را تنها دستاویز خود برای مقابله با ایدئولوژی مارکسیست‌ها تبدیل کرده و گسترش می‌داد. امریکا در دهه ۱۹۹۰ نظریه صلح دموکراتیک را به راهنمای عمل سیاست خارجی خود تبدیل کرد؛ کلینتون دموکراسی را سومین ستون سیاست خارجی خود می‌داند. در تئوری صلح دموکراتیک که در دهه ۱۹۸۰ طرح شد، طراحان سیاست خارجی امریکا معتقد بودند که دموکراتیک شدن دیگران منجر به کاهش منازعات میان امریکا و دیگر کشورها می‌شود. گسترش دموکراسی در واقع بهترین راه برای تضمین امنیت امریکا و برقراری صلح و ثبات بادوام ترسیم می‌شد. با افول کمونیست در شرق زمینه‌های دموکراسی غربی بر مدار ارزش‌های لیبرالیستی امریکایی شروع به ترویج خود کردند.^۲ در طرح خاورمیانه بزرگ امریکایی در بعد سیاسی، واشنگتن بر لزوم انجام اصلاحات سیاسی و اعطای آزادی‌های سیاسی به شهروندان و... تأکید می‌کرد.

۲.۱. رویه‌های دموکراتیک انتخاب رهبران در خاورمیانه: در این راستا، حمایت چند دهه‌ای امریکا از مقوله ثبات و نادیده گرفتن مطالبات دموکراتیک و ضد استبدادی ملت‌های خاورمیانه در کشورهای عربی شمال آفریقا نهایتاً به ظهور پدیده انفجار مشارکت خواهی سیاسی ملت‌های مزبور در قالب خیزش‌های مردمی علیه تداوم رژیم‌های اقتدارگرا و مورد حمایت امریکا انجامید؛ ناتوانی ایالات متحده در مهار جنبش‌ها و قیام‌های مردمی خاورمیانه عربی، که مشخصه اصلی آن پیگیری الگوی دموکراسی کنترل شده در کشورهایی است که نمی‌توان موج آزادی خواهی در آنها را متوقف یا مهار کرد.^۳ ارتقای جامعه مدنی، انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی واقعی در

۱. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۰۵.

2. Fukuyama Francis, The End of History and Last Man, London: Hamish Hamilton, 1992, p1.

۳. رضا سلیمانی، همان، ص ۹۵.

خاورمیانه، مانند هر منطقه دیگر، تنها به دست نیروهای سیاسی منطقه و سازمان‌هایی که مردم آن را نمایندگی می‌کنند میسر است. بر این اساس ایالات متحده در اصول آزادی‌های سیاسی و دموکراسی‌سازی در خاورمیانه متفاوت و به تعبیر دقیق‌تر متناقض با اصول دموکراتیک عمل کرده است.

عدم تعهد عملی ایالات متحده به اصول دموکراتیک و شعارهای مردم‌سالارانه مورد تأکید خود در رهیافت واشنگتن در برابر بحرین و عربستان از یک سو و رویکردش در قبال تحولات سوریه، لیبی، تونس و مصر از سوی دیگر نمود و ظهور یافته است. سیاست ایالات متحده با منافع استراتژیک و راهبردی آن در خلیج فارس در هم تنیده شده است؛ به گونه‌ای که این دیدگاه در واشنگتن وجود دارد که روابط خود را با عربستان سعودی باید در مسیر ثابت و بدون تغییری حفظ کند، اما شکست در تحت فشار قرار دادن مؤثر متحدانش ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد.^۱

۲.۲. میزان کمک‌های مالی (بودجه) اختصاص داده شده توسط امریکا به ارتقای دموکراسی: در موضوع مقایسه بودجه‌ای که کنگره، سنا یا بنیادهای فعال حامی دموکراسی در امریکا مانند بنیاد دفاع از دموکراسی^۲ که به ارتقای دموکراسی در کشورهای عربی و جمهوری اسلامی ایران اختصاص می‌دهند متفاوت است، این مسئله می‌تواند سیاسی و تاکتیکی بودن حمایت واشنگتن از مردم‌سالاری و دموکراسی را به خوبی نشان دهد. برای مثال نگاهی به بودجه‌های مصوب سنا، امریکا در پنج سال گذشته گویای آن است که در سال ۲۰۰۷ مبلغ ۶۶ میلیون دلار برای «گسترش دموکراسی در ایران»، سال ۲۰۰۹ مبلغ ۵۵ میلیون دلار برای «جنگ نرم با ایران»، سال ۲۰۱۰ مبلغ ۵۵ میلیون دلار برای «نفوذ در ایران، مقابله با فیلترینگ سایت‌های ضد ایرانی، تحریک قربانیان سانسور در ایران، آموزش الکترونیکی ایرانیان مخالف نظام برای براندازی نرم و شبکه‌سازی اینترنتی برای اغتشاشگران بعد از انتخابات ریاست جمهوری، ارایه آموزش‌های لازم رسانه‌ای و کامپیوتری برای راه‌اندازی سایت‌ها جهت اطلاع‌رسانی» و مبلغ ۲۰ میلیون دلار بودجه تکمیلی برای «مبارزه با ایران از طریق فعالیت‌های اینترنتی» و در سال ۲۰۱۱ مبلغ ۲۵ میلیون دلار برای «حمایت از هکرها برای تخریب فضای سایبری ایران»، تخصیص یافته است. در واقع همه ساله مبالغی به «صندوق دموکراسی خواهی در ایران» واریز می‌شود.

1. Toby jones. time to disband the Bahrain-based u.s. fifth fleet, the atlantic, 10june, 2011, p11.

2. Foundation for Defence of Democracies.

با افزایش بودجه سازمان‌های غیر دولتی غربی (مانند بنیاد دموکراسی آمریکا و بنیاد وست مینستر بریتانیا) جهت ارائه خدمات فنی به سازمان‌های غیر دولتی منطقه خاورمیانه بزرگ، مانند آموزش فنون لازم برای ایجاد پایگاه (پلاتفورم) اجتماعی و سیاسی، اعمال نفوذ و فشار بر دولت‌های خود و جلب پشتیبانی مردم و رسانه‌ها،^۱ و سایر اقدامات ایالات متحده برای اجرای دموکراسی و آزادی‌های سیاسی دقیقاً پارادوکسی است که آمریکا با آن روبه‌روست؛ زیرا بودجه بنیاد دموکراسی آمریکا برای اجرای به اصطلاح دموکراسی در ایران بوده که در راستای اهداف مورد نظر خود دنبال می‌شود. در حالی که همین اقدام در عربستان سعودی و بحرین برای حفظ امنیت/ ثبات رژیم‌های محافظه کار توسط کنگره، سنا یا بنیادهای فعال حامی دموکراسی صورت می‌گیرد. بر این اساس برخی از سیاستمداران آمریکایی معتقدند که فشار زیاد برای اصلاحات بر روی عربستان باعث می‌شود ثبات در این کشور به خطر بیفتد. بنا به اظهار وزیر خارجه عربستان «پادشاهی به سمت اصلاحات می‌رود اما آنها دارند این کار را با شرایط خودشان انجام می‌دهند.»^۲

۲.۳. چرخش و شکست استراتژی ایالات متحده در خاورمیانه پس از بیداری اسلامی:
در مسئله دموکراسی ایالات متحده به این نتیجه رسید که می‌بایست از یک سو به برنامه خود چهره‌ای ایدئولوژیک و آرمانی بدهد و از سوی دیگر شرایط ذهنی جامعه جهانی را به گونه‌ای تغییر دهد تا بتواند در صورت لزوم عامل نظامی را که در آن از تفوق و برتری کامل برخوردار است با آزادی عمل و کارآیی بیشتری به کار گیرد. از این منظر، آمریکا با اشاعه و گسترش سیاست برخورد تمدن‌ها به عنوان جایگزینی برای جنگ سرد و در پیش گرفتن سیاست متشنج و بحرانی کردن منطقه بود تا بتواند از این طریق هژمونی خود را در منطقه گسترش دهد. آمریکا برای دستیابی به اهداف خود در منطقه از عناوین «ارتقای حقوق بشر و استقرار دموکراسی» استفاده می‌کند. در هر صورت، حمایت چند دهه‌ای آمریکا از مقوله ثبات و نادیده گرفتن مطالبات دموکراتیک و ضد استبدادی ملت‌های خاورمیانه در کشورهای عربی و شمال آفریقا نهایتاً به ظهور پدیده انفجار مشارکت‌خواهی سیاسی ملت‌های مزبور در قالب خیزش‌های مردمی علیه رژیم‌های عربی اقتدارگرا انجامید.

1. Geoffrey Garret, "Globalization's Missing Middle", Foreign Affairs, Nov. 2004, p2-4.

2. Kelly Grijalva, The Saudi-United States Relationship Post 9/11: New Public Viewpoint, Same Foreign Policies, 2005, in: http://srb.stanford.edu/nur/GP200A%20Papers/Grijalva_paper.pdf, p1.



برنامه اصلاحات خاورمیانه در عمل با موانع و مشکلات متعددی روبه‌رو بوده است. اولاً این فرض که نیروهای خارجی می‌توانند موجب استقرار دموکراسی در منطقه شوند دست‌کم بحث‌برانگیز و قابل سؤال است. تجربه عراق طی چند سال گذشته به نحوی جدی پایه‌های این فرض را متزلزل کرده است. ثانیاً آمریکا به دلیل عملکرد گذشته‌اش، پشتیبانی بی‌قید و شرط از اسرائیل و حمایت از نظام‌های دیکتاتوری در منطقه، در افکار عمومی منطقه از اعتبار لازم برخوردار نمی‌باشد تا بتواند نقش منجی دموکراسی را به راحتی ایفا نماید. حمله نظامی به عراق چهره آمریکا را در افکار عمومی منطقه تیره‌تر ساخته و حساسیت بیشتری نسبت به مداخلات آمریکا در منطقه برانگیخته است.^۱ از سوی دیگر، با توجه به باورها و گرایش‌های سیاسی مردم منطقه، طرح خاورمیانه بزرگ با یک تناقض روبه‌رو است. زیرا احزاب سیاسی، مطبوعات آزاد و برگزاری انتخابات شفاف و دموکراتیک با برقراری حق رأی مساوی برای همگان در کشورهای منطقه موجب روی کار آمدن رهبرانی خواهد شد که دیدگاه بیشتر نخبگان و مردم آن کشورها را مطرح می‌سازند که در برهه کنونی ضد آمریکایی یا دست‌کم غیر آمریکایی می‌باشد. امری که به احتمال قوی آمریکا تحمل نخواهد کرد و مغایر با اهداف طرح خاورمیانه بزرگ می‌باشد.

۳. رویکرد عملی آمریکا در قبال خیزش‌های منطقه در سال ۲۰۱۱

تبیین تضاد ابعاد آرمان‌گرایانه با منافع محافظه‌کارانه آمریکا در حمایت از امنیت رژیم‌های سلطنتی متحد یا همسو با غرب و آمریکان نشان داد که پابندی عملی و اشنگتن به نقش مردم تا جایی اعتبار دارد که منتهی به روی کار آمدن اسلام‌گرایان ضد غربی و ضد آمریکایی نشود. طرح خاورمیانه بزرگ آمریکایی به علت توجهی که به لزوم تضعیف استبداد به عنوان ریشه تروریسم و تقویت آزادی و دموکراسی به عنوان راه حل تقابل با افراط‌گرایی در خاورمیانه کرده است، در مقطعی به تقویت جریان‌های اسلام‌گرایانه‌ای منتهی شد که از طریق ساز و کار انتخابات و... وارد قدرت سیاسی شدند و قدرت گرفتند که این طرح با منافع محافظه‌کارانه ایالات متحده تضاد داشت. زیرا یکی از اولویت‌های همیشگی ایالات متحده در خاورمیانه حمایت از اقتدارگرایی و رژیم‌های اقتدارطلب همسو با سیاست‌های خود در منطقه بوده است.

۳.۱. بیداری اسلامی و خاورمیانه کنونی: با شروع قیام‌های مردمی در خاورمیانه و

1. Kirstin Archick, "European Views and Policies Toward the Middle East", CSR Report for Congress, March, p4.

شمال آفریقای دو سال گذشته رژیم‌های تونس، مصر، لیبی و یمن سقوط کرده‌اند و ناآرامی‌ها در بحرین ادامه یافته است. آمریکا نگران گسترش این ناآرامی‌ها به عربستان سعودی، اردن، مراکش، امارات متحده عربی و کویت است که با اعتراضات مردمی مواجه بوده‌اند. آمریکا در راهبرد نوین خود تلاش می‌کند با تقویت گروه‌های افراطی مانع به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در کشورهای دارای خیزش مردمی شود. درباره اسلام‌گرایان برای نمونه اخوان المسلمین مصر که گروهی اسلام‌گراست و تحقق آرمان‌های اسلامی و ایمانی از اهداف اولیه آن به شمار می‌آید، اخوان المسلمین در تلاش‌اند نشان دهند دموکراسی مدنظر آنها با ارزش‌ها و اصول اسلامی سازگار است و دموکراسی‌خواهی به مفهوم فقدان مطالبات اسلام‌گرایانه نیست. محمد مهدی عاکف مرشد سابق اخوان در این باره گفته:

ما در مصر حکومت مدنی با مرجعیت اسلام می‌خواهیم. بنابراین، مرجعیت اسلام و مبنا بودن اسلام برای تمام قوانین در چهارچوب حکومت مدنی از موضوع‌های جدی مورد توجه اخوان المسلمین است.^۱ با برهم خوردن نظم پیشین در منطقه، میزان و نحوه اقدامات قدرت‌های منطقه‌ای، بین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز تغییر نمود. در چنین شرایطی که حفظ نظم پیشین به دلیل غیر قابل پیش‌بینی بودن این تحولات برای آمریکا غیر ممکن شد، این کشور تلاش کرد از طریق مدیریت برخی از این تحولات، شرایط را برای تشکیل نظامی جدید فراهم کند. آمریکا در این برهه زمانی تلاش کرد از طریق سیاست‌های نیابتی و حمایت از برخی کشورهای منطقه‌ای، مدیریت این تحولات را بر عهده گیرد. حمایت آمریکا از عربستان سعودی در قبال مدیریت گذار قدرت از علی عبدالله صالح به معاون اول او در یمن، سکوت حمایت‌گرانه آمریکا از عربستان سعودی و آل خلیفه در سرکوبی معترضان بحرینی، حمایت از ایفای نقش قطر و عربستان در تحولات لیبی و در نهایت تلاش‌های این دو کشور به نیابت از آمریکا در حمایت از نیروهای شورشی سوریه، همگی نشان‌دهنده تلاش آمریکا برای مدیریت شرایط جدید است.^۲

از سوی دیگر، قدرت‌های منطقه‌ای در راستای گسترش نفوذ خود در خاورمیانه یا به منظور جلوگیری از گسترش دامنه این تحولات به کشورهای خود، سعی در ایفای نقش مؤثری در تحولات جدید دارند؛ به گونه‌ای که کشوری همچون ترکیه تلاش می‌کند از

۱. زهرا خدایی، «اخوانی‌ها، دموکراسی مدنظر خود را روی کار می‌آورند»، خبرآنلاین، ۱۳۹۰/۲/۱۸، ص ۱.

۲. مسعود اسداللهی، «تلاش آمریکا برای انحراف حرکت بیداری اسلامی»، مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۱۱، ۱۳۹۰، ش ۴۷، ص ۲۱۵.

شرایط پیش آمده در راستای گسترش نفوذ خود در منطقه، به ویژه در راستای احیای سیاست‌های نوعثمانی، استفاده نماید. عربستان سعودی نیز، به دلیل زبانی که از تغییر نظم خاورمیانه می‌دید، تلاش می‌کند رفتارهای خود را در راستای تأمین منافع خود، که به موازات منافع امریکا و محور سازش در خاورمیانه است، تعقیب نماید.

با گسترش بیداری اسلامی در منطقه اشتباه بودن انگاره‌هایی که غرب و امریکا در طول سالیان گذشته سیاست‌های خود را بر مبنای آنها تنظیم کرده بود، محرز شد. این انگاره‌ها عبارت‌اند از: امریکا می‌تواند به رژیم‌های عربی در خصوص همکاری امنیتی و ثبات در بازارهای نفت و گاز اعتماد کند بدون اینکه خواهان اصلاحات سیاسی و اقتصادی در این کشورها باشد یا اینکه امریکا کنشگر اصلی عرصه تحولات خاورمیانه است و می‌تواند به راحتی با رقبا و دشمنان خود مقابله کند.

ناتوانی امریکا و متحدانش برای ایفای نقش در منطقه و انجام تغییرات دلخواه خود، به ویژه در قبال سوریه و در مرتبه کمتری درباره عراق، نشان از کاهش نفوذ و اثرگذاری جدی این کشور بر موازنه قدرت در منطقه و ناکامی در شکل‌دهی به نظم مورد نظر خود در خاورمیانه دارد.^۱ نظم حاکم در خاورمیانه پس از موج دموکراسی‌خواهی در خاورمیانه از بین رفته است و کشورهای مختلف از روسیه و چین گرفته تا ترکیه و قطر به دنبال تعریف جایگاهی برای خود در عرصه بین‌الملل به ویژه خاورمیانه هستند. در این راستا حمایت چند دهه‌ای امریکا از مفهوم ثبات در منطقه برای حفظ منافع خود و نادیده گرفتن مطالبات دموکراتیک و ضد استبدادی ملت‌های کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در نهایت به ظهور پدیده مشارکت‌خواهی و آزادی‌خواهی سیاسی ملت‌های مذکور در قالب بیداری اسلامی علیه تداوم رژیم‌های عربی اقتدارگرا و مورد حمایت امریکا ختم شد. امریکا ناتوان در مهار جنبش‌ها و قیام‌های مردمی در خاورمیانه عربی به سیاست هدایت و کنترل تحولات در این کشورها مبادرت کرده است.^۲

با عنایت به این مسئله که رژیم‌های سرنگون شده در منطقه به همراه رژیم صهیونیستی متحد امنیتی امریکا در منطقه بودند و در راستای باثبات‌سازی در چهارچوب منافع امریکا حرکت می‌کردند، در این شرایط بی‌ثبات و خلأ امنیتی به وجود آمده، امریکا قدرت تأثیرگذاری خود را از دست داده و نگران از دست دادن نفوذ خویش است. ناآرامی‌ها در جهان عرب و جایگزین شدن دولت‌های اسلام‌گرا به جای رژیم‌های دوست و مورد اعتماد

1. Pollack, Kenneth M. (2012) Shifting sand in Middle East, brooking institute, 14 feb. 2012, accessed, p1.

۲. رضا سلیمانی، همان، ص ۹۴.

رژیم صهیونیستی و احتمال اتخاذ سیاست‌های خصمانه از سوی آنها موجب نگرانی مقامات این رژیم شده است. در داخل فلسطین هم عموم مردم خواستار اتخاذ سیاستی قاطع در قبال این رژیم و اتحاد فتح و حماس هستند. اسراییل مسلماً در این شرایط امنیت خود و چشم‌انداز صلح با اعراب را مثبت ارزیابی نمی‌کند و خود را در محیطی تهدیدآمیز می‌بیند.^۱

۳.۲. شواهد عینی تضاد رفتاری واشنگتن: راهبرد دموکراسی‌سازی امریکا در طرح خاورمیانه بزرگ با یک چالش جدی روبه‌رو بوده است که نهایتاً ایالات متحده را به راهبرد سنتی اولویت‌دهی به ثبات و حمایت از رژیم‌های غیر دموکراتیک عربی سوق داد. زیرا برگزاری انتخابات در خاورمیانه، به عنوان یک شاخص عینی در کمک به ارتقای دموکراسی در این منطقه، با وجود تمامی محدودیت‌ها و اعمال فشارهای دولتی غالباً به پیروزی سیاسی نیروها و جریان‌هایی انجامیده که با سیاست منطقه‌ای امریکا مخالف بودند. بر این اساس، در بسیاری از کشورهای منطقه با این فضای انتخابات و گسترش نقش مردم و تعیین سرنوشت خود پیروزی اسلام‌گرایان را در پی داشت. پس از آشکار شدن پیامدهای سیاسی نامطلوب پایبندی به دموکراسی‌سازی در خاورمیانه در دوره بوش با انتقادات و نگرانی‌های زیادی همراه بود. با روی کار آمدن اسلام‌گرایان مخالف امریکا امنیت و ثبات مورد دلخواه ایالات متحده با تهدید همراه بوده است.

برای نمونه در جریان شکل‌گیری سیاسی عراق جدید گروه‌های شیعی و مجلس‌اعلای اسلامی دارای گرایش بیشتری به سوی ایران هستند و ارتباط آنها با مقامات ایرانی نیز قوی‌تر است. این گرایش تا حد زیادی به این واقعیت مربوط می‌شود که اکثر رهبران مجلس‌اعلا سال‌های تبعید خود را در ایران سپری کردند و در طول سال‌های جنگ ایران و عراق نیز در کنار مردم ایران بودند؛ و گروه‌های کردی حاضر در قدرت سیاسی نیز روابط خوبی با جمهوری اسلامی داشته و شیعیان عراق چه در سطح توده و چه در سطح نخبگان، نه تنها پذیرای نقش مؤثر ایران در صحنه عراق هستند، بلکه خواهان آن نیز می‌باشند.^۲

در حقیقت، قدرت‌گیری برخی گروه‌های اسلام‌گرا^۳ یا غیر همسو با سیاست‌های امریکا

1. Christopher M. Blanchard, et al., "Change in the Middle East: Implications for US Policy," Congressional Research Service, March 7 2012, www.crs.gov, p3.

۲. محمدرضا تخشید و اردشیر نوریان، «یک‌جانبه‌گرایی امریکا و تأثیر آن بر نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، علوم سیاسی، ۱۳۸۷، ش ۱۲، ص ۲۷.

۳. در تنها دو کشوری که در جهان عرب انتخابات شفاف و آزاد برگزار شد، یعنی عراق و فلسطین، باعث اولویت‌دهی واشنگتن به ثبات در منطقه بوده است.

که بر آیند دموکراسی سازی نسبی در عراق و حمایت از انتخابات در مناطق فلسطینی بوده است، نشان داد که اعتقاد به آزادی های سیاسی و حق تعیین سرنوشت جای خود را به ثبات و حفظ امنیت داده است.

۴. خیزش های مردمی مصر و فرآیند شکل گیری دوره انتقالی

در مصر جایگاه رهبری در همه مراحل انقلاب خالی است و این عمده ترین آسیب یک انقلاب است که سبب شد در مصر در جریان انقلاب، جمعیت خیابانی تصمیم بگیرد به کدام سو حرکت کند؛ به گونه ای که در روزهای اوج حضور مردم در خیابان، خبرگزاری ها هیچ خبر خاصی از برنامه خاص انقلابیون نداشتند و فقط سیل جمعیت و شعارهای آن را گزارش می کردند. در واقع: «در این حوادث رهبری کاریزماتیک در انقلاب ها جایش را به رهبری جمعی داد که بعضاً در فضای مجازی شکل می گیرد و بعد عمل می کند. وقتی مبارک اعلام کرد که استعفا نمی دهم شبکه جوانان در فضای مجازی اعلام کردند که چه کار کنند؟ لذا یک سری به سمت مجلس و یک سری هم به سمت رادیو و تلویزیون رفتند.»^۱ بنابراین آنچه مشاهده می شود خالی بودن جایگاه رهبری و تصمیم گیری و هدایت گری است و احزاب و گروه ها هر کدام جداگانه تصمیم می گرفتند. اگر چه همه حول محور سقوط شخص مبارک متفق بودند و در روزهای نزدیک به پیروزی متحد، اما عملاً رهبری واحد که همه گروه ها و احزاب او را قبول داشته باشند وجود نداشت. تفاوت دیگر در ماهیت شعارها بود. حضرت امام در چند سال قبل از پیروزی انقلاب هم نظریه حکومت اسلامی را مطرح و مشخص کرد و هم در شعارهای مردم متبلور شد که نوع حکومت باید اسلامی باشد؛ در حالی که در مصر عمده ترین شعار مردم (ارحل) یعنی «برو» و (الشعب یرید اسقاط النظام) یعنی «ملت خواهان سرنوشتی نظام است» بود و هیچ برنامه معین و مشخصی برای مرحله بعد از پیروزی دیده نمی شود. و اصلی ترین هدف همانا براندازی رژیم حاکم بود.

در حقیقت در مصر تا لحظه سقوط مبارک و پس از آن استعفای معاون وی یعنی عمر سلیمان برنامه خاصی از جانب انقلابیون مشاهده نمی شود؛ حتی اخوان المسلمین برجسته ترین و منسجم ترین حزب اسلامی مبارز نیز برنامه ای برای اداره مرحله انتقالی نداشت و همه منتظر سیر حوادث بودند. و بنابراین در نبود رهبری در مصر عملاً اداره مرحله انتقالی منتظر قدرتمندترین نهاد ساختار قدیم قدرت در مصر یعنی ارتش بود و

۱. امیر نورانی، «مصر؛ بیداری اسلامی و الگوی ایران»، انقلاب/اسلامی، ۱۳۹۱، س ۹، ش ۲۸، ص ۲۰۸.

چنین نیز شد. به معنی دیگر ارتش یعنی نهاد اقتدارگرای که‌نه وابسته به قدرت سابق، عملاً در خلأ به وجود آمده، رهبری دوران گذار و مرحله انتقالی را در دست گرفت و شورای نظامی، دولت موقت را انتخاب کرد. نخست‌وزیران دولت موقت انتخاب شده توسط ارتش عبارت بودند از احمد شفیق که خود از جمله نظامیان طرفدار مبارک و نخست‌وزیر واپسین روزهای او بود. پس از نارضایتی مردم از احمد شفیق که بعدها کاندیدای اصلی رقیب ریاست‌جمهوری شد، عصام شرف و بعد از او کمال جنزوری از جانب شورای نظامی به نخست‌وزیری رسیدند که هر دو در زمان رژیم پیشین عضو کابینه بودند. با این بیان در حقیقت دولت موقت مصر با بیان بریتن مطابقت بیشتری دارد. در هر صورت دولت مرحله انتقالی مصر مشروعیت خود را نه از رهبری مردمی که اصلاً وجود نداشت بلکه از یکی از نهادهای ساختار قدیم قدرت یعنی شورای نظامی می‌گرفت و نمی‌توانست خواست انقلابیون یعنی ایجاد دگرگونی در ساختار قدرت را تحقق بخشد. به همین جهت فقدان رهبری در جنبش مصر «موجب شد روند تحولات انقلابی به کندی پیش برود و یکی از عوامل سردرگمی تحولات این کشور است»؛^۱ تحولاتی که در بخش سیاست خارجه و در موضع‌گیری در مقابل کشور تأثیرگذار هدف یعنی امریکا جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند.

۴.۱. تلاش‌های امریکا برای نفوذ در دولت انتقالی مصر: تجربه دهه‌های گذشته نشان داده است که اولویت اساسی و اولیه سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه حمایت از رژیم‌هایی است که به هر نحو توانسته‌اند امنیت و ثبات را ایجاد کرده همسو با منافع امریکا و بی‌خطر برای اسرائیل باشند؛ خواه دموکراتیک یا استبدادی باشند. اما این مهم خود به نقطه چالش سیاست خارجه امریکا در این منطقه نیز تبدیل شده است. نقطه چالش هنگامی است که امریکا ناچار به حمایت از رژیم‌های استبدادی باشد. زیرا که امریکا در شعار سردمدار ادعای دموکراسی خواهی و حمایت از دموکراتیک‌سازی است. در تاریخ معاصر ایران این تضاد در ادعا و عمل امریکا کاملاً آشکار بود؛ زیرا در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی نیز به رغم اعلام سیاست دفاع از حقوق بشر کارتر و اعتقاد بر اینکه یکی از عوامل سرعت‌بخش انقلاب اسلامی این سیاست بود اما حقایق چیز دیگری را نیز نشان می‌دهد و آن اینکه کارتر در سال ۵۶ از شاه ایران حمایت کرد و ایران را جزیره ثبات خواند. «همه نشانه‌های رفتاری امریکا در روند پیروزی انقلاب

۱. محمدجواد هراتی، «تفاوت نقش و جایگاه رهبری در انقلاب اسلامی ایران و جنبش بیداری مصر»، انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، س. ۹، ش. ۲۸، ص. ۲۳۴.



اسلامی ایران حاکی از جدیت امریکایی‌ها در پیگیری راهبرد اولیه خود مبنی بر برخورد با قیام مردمی ایرانیان در دهه ۱۳۵۰ شمسی یعنی جلوگیری از وقوع انقلاب اسلامی ایران بوده است.^۱ با این حال امریکا پس از دریافت این حقیقت که با واقعیت انقلاب اسلامی روبه‌رو است با هدف انحراف انقلاب از اهداف ضد استعماری خود در صدد بود با نفوذ در انقلاب و روی کار آوردن نیروهای مورد نظر خود، حداقل دموکراسی کنترل شده و همراه کننده‌ای را در ایران به وجود بیاورد تا ایران را در اردوگاه غرب نگه دارد. بنابراین اولین کشورهایی بود که اقدام به شناسایی دولت موقت کرد و حتی با سران دولت موقت مذاکراتی نیز انجام دادند. اسناد لانه جاسوسی نیز نشان می‌دهد که ایالات متحده چگونه برای خارج کردن امام از صحنه سیاسی کشور در صدد جذب افراد مؤثر و مهم دولت موقت از جمله بنی‌صدر و امیرانتظام برآمده بود و مثلاً در مورد جذب بنی‌صدر، در ظاهر به عنوان مشاور اقتصادی یک شرکت امریکایی با حقوق ماهانه هزار دلار دعوت به همکاری می‌شد، اما در واقع رابط سازمان سیاتلاش می‌کرد تا وی را به استخدام این سازمان درآورد.^۲

اما رویکرد ایالات متحده امریکا نسبت به انقلاب مصر بی‌تشابه با انقلاب ایران نبود؛ اضافه بر اینکه امریکا از انقلاب ایران تجربه اندوخته بود و بنابراین از هر گونه اقدام ظاهری که ممکن بود عصبانیت مردم مصر را به همراه داشته باشد و یا نیروهای معتدل طرفدار امریکا و یا ارتش که رهبری دوران گذار را در دست داشت را در یک وضعیت بحرانی قرار دهد آن گونه که در مورد ایران انجام شد اجتناب کرد. اصولاً طرح دموکراسی‌سازی اجباری امریکا در خاورمیانه به علت جواب معکوس گرفتن و احساس خطر از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان اصول‌گرا و یا به قول امریکایی‌های تندرو باعث شد که امریکا مجدداً استراتژی قبلی خود مبنی بر حمایت از نظام‌های امنیت‌ساز، مطمئن و همراه با امریکا و در شرایط روبه‌رو شدن با واقعیت انقلاب همراهی با انقلاب‌ها در ظاهر و در حقیقت برای ایجاد دموکراسی هدایت شده و همسو با منافع امریکا را در پیش بگیرد. در مصر نیز واشنگتن سیاست اخیر را در پیش گرفت یعنی «دموکراسی هدایت شده یا دموکراسی کنترل شده که منظور از آن پذیرش دموکراسی در چهارچوب امنیت و منافع ملی امریکاست».^۳ لذا از مبارک خواست تا کنار رود و با زد و بندهای پشت پرده با

۱. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۰۰.

۲. بهرام نوازی، *الگوهای رفتاری ایالات متحده/ امریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۸۳، ص ۹۸.

۳. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۱۴.

نظامیان همراهی کرد و برای تأثیر گذاری بر تحولات آتی، افرادی همچون البرادعی، عمر موسی و احمد شفیق را وارد میدان رقابت انتخابات ریاست جمهوری کرد به گونه‌ای که کاندیدای اخوانی که احتمال می‌رفت چالشی برای امریکا و اسرائیل بیافریند به صورت بسیار ضعیف و فقط با یک درصد آرا نسبت به کاندیدای ساختار قدیم قدرت یعنی احمد شفیق به پیروزی دست یافت.

۴.۲. رویکرد رهبری مرحله انتقالی موقت مصر نسبت به امریکا: پس از مرگ عبدالناصر، انور سادات با برهم زدن روابط با بلوک شرق متوجه امریکا شد. از آن زمان تاکنون ارتش مصر روابط مستحکمی با ایالات متحده امریکا دارد؛ به گونه‌ای که بخشی از نظامیان مصری یا در امریکا تحصیل کرده‌اند یا توسط امریکایی‌ها آموزش دیده‌اند و از لحاظ مالی نیز سالیانه ۱/۳ میلیارد دلار کمک نظامی و حدود ۸۰۰ میلیون دلار کمک اقتصادی را از امریکا دریافت می‌نمایند و امریکا در تأمین تجهیزات ارتش مصر نیز نقش اصلی را دارد. از سوی دیگر ارتش مالک کارخانه‌ها و شرکت‌های متعددی است که به تولید انواع محصولات مصرفی، اعم از مواد غذایی، کالاهای ساختمانی مانند سیمان، اتومبیل، دارو و مصنوعات دیگر می‌پردازد. ارتش همچنین بزرگ‌ترین مالک زمین در بخش عمومی کشور است. در مجموع افسران ارتش از حقوق‌های بالاتر، مسکن بهتر و بهداشت مناسب‌تر برخوردار می‌باشند^۱ و بنابراین خواهان حفظ وضع موجود و ساختارهای قدیم هستند که با خواسته‌های انقلابی فاصله دارند؛ و مسلم است که ارتش مصر به منظور تداوم کمک‌های نظامی امریکا و حفظ موقعیت و جایگاه سیاسی و اقتصادی خود، تمام تلاش خود را برای حفظ روابط دوستانه با امریکا به کار خواهد برد.

از طرفی دیگر ژنرال عبدالفتاح السیسی وزیر دفاع مصر که برکناری محمد مرسی رئیس‌جمهوری مصر را مهندسی کرد، از اعضای شورای نظامی دوره انتقالی بود که در سال ۲۰۰۶ در یک کالج جنگ در کارلیسل پنسیلوانیا امریکا حضور داشته است و روابط بسیار خوبی با امریکایی‌ها دارد؛ و همواره بین سران دوارتش امریکا و مصر ارتباط تنگاتنگی وجود داشته است. آنها اتحادی قوی دارند و بی‌تردید با چراغ سبز پنتاگون، حکومت منتخب را سرنگون کردند. همچنین شواهد زیادی از ارتباط مستمر السیسی و چاک هگل، وزیر خارجه امریکا در ایام قبل از سرنگونی مرسی وجود دارد.^۲

علاوه بر این شورای نظامی پس از به دست گرفتن قدرت، هیئتی نظامی برای

۱. تاریخ مشاهده خبر: ۱۳۹۲/۵/۱۰، ۲۰۱۳ (alomoq@aljazeera.net)

۲. پایگاه خبری کانپرس، شماره خبر ۱۵۸، ۱۳۹۲ (www.kanipress.ir)

اطمینان بخشی به امریکا فرستاد.^۱ در کنار این وضعیت و پرورش مبانی فکری ملی گرایی عربی، ارتش مصر به ترویج و تبلیغ مبانی فکری سکولاریسم و مدرن گرایی پرداخت؛ به گونه ای که این مبانی امروزه نه تنها در ارتش بلکه در بخشی از جامعه مصر نیز به عنوان ارزش و هنجار پذیرفته شده است. این امر به خاطر آن بود که ارتش مصر از ابتدا نیروهای اسلام گرا را به عنوان اصلی ترین دشمن داخلی خود معرفی کرد؛ لذا برای حذف و به حاشیه بردن آنها تلاش کردند که سکولاریسم در مقابل اسلام سیاسی و مدرنیسم را در مقابل آنچه که آن را بنیادگرایی اسلامی نامیدند تبلیغ کنند؛ لذا باید گفت که ارتش مصر با این مکتب فکری پرورش یافته است. بنابراین رهبری دوره انتقالی در مصر، خود ساخته، سکولار، ملی گرا و ذاتاً محافظه کار و وابسته است.

اما از جانب دیگر تلاش امریکایی ها نباید نادیده انگاشته شود زیرا که تحولات انقلابی در مصر، اگر در مسیری ملی گرایانه قرار می گرفت می توانست به گرایشات ضد امریکایی و غربی منجر شود؛ و اگر در مسیر اسلام گرایی هدایت می شد نیز سر منشأ گرایشات ضد امریکایی واقع می شد. که هر دو برای سیاست های خاورمیانه ای امریکا برای تأمین منافع خود و محافظت از اسراییل خطرناک بود. در این خصوص، یکی از نگرانی های عمده قدرت های غربی این است که روند تحولات در شمال آفریقا و خاورمیانه موجب شود که اساس و پایه طرح های امنیتی امریکا و متحدین غربی آنها متزلزل شود؛ لذا در حقیقت، با توجه به اینکه اغلب تجهیزات ارتش مصر، امریکایی و اروپایی است، و بنابراین تحریم غرب در عرضه تسلیحات نیز که می توانست به عنوان اهرم فشار علیه ارتش مصر در جریان انقلاب به کار گرفته شود، در عین حال نتیجه عکس هم ممکن بود داشته باشد. از این رو، با توجه به اینکه امریکا سالانه حدود دو میلیارد دلار به مصر کمک اقتصادی و نظامی می نماید و طی دهه گذشته حدود ۸۵ درصد تسلیحات مصر توسط امریکا تأمین شده است، لذا هم ارتش مصر به منظور تداوم کمک های نظامی امریکا، تمام تلاش خود را برای حفظ روابط دوستانه با امریکا به کار برد؛ و از سوی دیگر، امریکا، اتحادیه اروپا و اسراییل، سعی کردند تا تحولات مصر را به سمتی سوق دهند که معاهدات کنونی به ویژه معاهده کمپ دیوید، پابرجا بماند. در این خصوص، ظاهر آلگویی ترکیه مورد نظر کشورهای غربی است؛ زیرا ترکیه هر چند که از امریکا فاصله گرفته است، لیکن هیچ تردیدی در مورد عضویت خود در ناتو بروز نداده است. عقب نشینی و پذیرفتن شرایط جدید در مصر، هر چند برای قدرت های غربی دشوار است، ولی ظاهراً

(تاریخ مشاهده خبر: ۲۵/۶/۲۰۲۰) ۱. www.Amalalomma.net

چاره‌ای جز آن ندارند؛ زیرا در صورت عدم مماشات با «مصر جدید»، این نگرانی برای غربی‌ها وجود دارد که مصر به جرگه کشورهای معارض با غرب بپیوندد؛ و نکته جالب توجه این بود که شورای عالی نظامی مصر نیز تلاش‌های خود را روی اطمینان‌دهی به شرکای منطقه‌ای و بین‌المللی مصر معطوف کرد. اطمینان از اینکه انقلاب مصر در حوزه سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی شاهد هیچ تغییری نخواهد بود. شورای عالی نظامی مصر در سیاست‌های منطقه‌ای این کشور به اقداماتی دست زد که نشان می‌داد دولت قاهره قصد دارد همچنان در اردوگاه سیاست‌های خاورمیانه‌ای ایالات متحده باقی بماند. بنابراین ارتش با ساختار توصیف‌شده فوق از اقدامات انقلابی بی‌زار است و خواهان وضع موجود در نظام بین‌المللی و گرایش به قدرت برتر جهانی است.

نتیجه‌گیری

بر این اساس، راهبرد واکنش ایالات متحده آمریکا در دوران ریاست جمهوری اوباما در قبال جنبش‌های مردمی به سه شکل تجلی یافت: ۱. در کشورهای همسو با آمریکا که انقلابیون از قدرت محدودی برخوردارند و احتمال جلوگیری از انقلاب وجود دارد تمام تلاش آمریکا مقابله با جنبش‌های مردمی و حمایت از دیکتاتورهاست؛ آن گونه که در بحرین، اردن و عربستان در جریان است؛ ۲. در کشورهای غیر همسو با آمریکا مانند لیبی و سوریه تلاش بر این است که حتی با دخالت نظامی به کمک معترضان آمده رژیم غیر همسو را ساقط نماید؛ ۳. در رژیم‌های همسو که نارضایتی مردمی بسیار زیاد است و احتمال مقابله با آن نتیجه بخش نخواهد بود رویکرد آمریکا همراهی با معترضان در الفاظ و موضع‌گیری‌های دیپلماتیک است و تمرکز بر نفوذ در میان مخالفان و هدایت جنبش با هدف روی کار آوردن رهبران همسو یا دست کم جلوگیری از روی کار آمدن رهبران انقلابی و غرب‌ستیز تعلق گرفته است؛ آن گونه که در مصر اتفاق افتاد. در مصر نه تنها دولت موقت دارنده قدرت اجرایی از لحاظ نگرش لیبرال و سکولار وابسته به آمریکا بود بلکه نهاد هدایتگر (شورای نظامی پس از مبارک) جنبش که در جایگاه رهبری ایستاده و تصمیم‌گیری می‌کرد نیز از لحاظ فکری مالی و لجستیکی وابسته به آمریکا بود و تلاش‌های آمریکا در مهار ماهرانه خیزش مردم و همراهی ظاهری با آن باعث شد به رغم گرایش‌ها مخالفت مردمی در مقابل آمریکا رویکرد دوره انتقالی در مصر نسبت به آمریکا نه تنها با چالشی مواجه نشود بلکه به شکل قبلی و همانند نظام پیشین ادامه داشته باشد و آمریکا در تحولات جنبش مصر همچنان نقش ایفا نماید. در حالی

که شواهد عینی تحولات اخیر منطقه خاورمیانه بیانگر این است که در رویکرد ایالات متحده، پایبندی عملی به حق تعیین سرنوشت مردم وجود ندارد؛ بلکه تمامی اهداف آمریکا در راستای منافع ملی خود بوده است. این شواهد نهایتاً پارادوکس عمیق میان آرمان و واقعیت را در سیاست خارجی آمریکا به نمایش می‌گذارد. به عبارت دیگر، ناتوانی واشنگتن در حل این پارادوکس تاریخی میان آرمان‌های دموکراتیک و محافظه‌کاری مانعی در راه دموکراسی واقعی و عملی دولت‌های خاورمیانه عربی به شمار می‌رود و نهایتاً موجب طرح مطالبات حقوقی و سیاسی شهروندان در جوامع خاورمیانه در قالب مردمی و بیداری اسلامی شده است. همه این شواهد گویای عینی این مسئله است که تحولات منطقه، غرب و آمریکا را با چالش جدی مواجه کرده و نیز عدم پایبندی آنها به اندیشه و رفتارشان را آشکار ساخته است.

از سویی نیز در انقلاب‌ها که انرژی‌های مردمی تحولات گسترده‌ای را ایجاد می‌کند، نقش رهبری در استفاده از انرژی‌های مردم و به کارگیری آنها در جهت منافع ملی و تحقق اهداف مردمی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. در نبود یک سیستم مدیریت و رهبری آگاه در جنبش مصر رهبری مرحله‌گذار به دست ارتش یعنی نهاد کهنه وابسته به ساختار قدیم قدرت و کشور خارجی یعنی آمریکا افتاد و مزیت‌های این جنبش به نقاط ضعف تبدیل شد و زمینه خستگی و یأس مردم را از جنبش فراهم آورد.





منابع و دیدگاه‌ها نقد متون،

آسیب‌شناسی انتقادی شیوه‌های خاطره‌گویی آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی با تأکید بر کتاب *دوران مبارزه*

سهراب مقدمی شهیدانی
میثم عبداللہی چیرانی

چکیده

بررسی نقادانه شیوه خاطره‌نگاری مسئله‌ای است که ذهن هر تاریخ‌پژوهی را پیش از ورود به محتوای خاطرات و صحت‌سنجی آنها، به خود مشغول می‌کند؛ این مسئله در مورد خاطرات مبارزان انقلاب اسلامی و از جمله آنها آقای هاشمی رفسنجانی نیز مصداق می‌یابد.

بیان مبهم و کلی، پرهیز از بیان دقیق تاریخ رویدادها، پرهیز از ذکر واسطه‌های نقل‌قول‌ها و محتوای دقیق جلسات دو نفره یا بیشتر که طرفین آن - غیر از ایشان - در قید حیات یا در دسترس نیستند، همه و همه موجب ابهامات فراوانی در خاطره‌نگاری وی شده است.

گذشته از ابهام و کلی‌گویی، روایت کاریکاتوری از رویدادهای انقلاب اسلامی، وجود تحلیل‌های خاص و نقض مشهورات تاریخ انقلاب اسلامی، گرایش به «خودهمه‌پنداری» و هم‌سو نشان دادن همه مبارزان با اندیشه مبارزاتی خود، جهت‌دارنویسی و دخالت



دادن تمایلات شخصی در خاطره‌گویی، از جمله نقدهای کلی به شیوه خاطره‌نگاری آقای هاشمی رفسنجانی است.

کلیدواژه‌ها: هاشمی رفسنجانی، نقد خاطرات، سبک خاطره‌گویی، دوران مبارزه.

مقدمه

بازخوانی انتقادی منابع تاریخ‌نگاری، یکی از مهم‌ترین وظایف محققان و تاریخ‌پژوهان حوزه مطالعاتی انقلاب اسلامی است. کتاب‌های خاطرات فعالان انقلابی و مدیران سیاسی، به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی است و از این رو، کنکاش پیرامون وقایع انقلاب اسلامی نباید و نشاید که خالی از دقت در روایت سردمداران این عرصه از ماجراهای مربوط به انقلاب اسلامی باشد.

یکی از محورهای مهم در بازخوانی خاطرات مبارزان و فعالان انقلاب اسلامی، واکاوی شیوه خاطره‌نگاری ایشان است که از جهات متعدد بر نقد محتوای خاطرات، اولویت دارد؛ چه اینکه با کشف منطق روایی فرد، تا حدود زیادی رویکرد محتوایی خاطرات وی و نیز میزان اعتبار گزاره‌های کتاب خاطرات، مشخص می‌شود.

این پژوهش با هدف بازخوانی انتقادی خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی، به بررسی کلی شیوه خاطره‌نگاری وی در کتاب *دوران مبارزه* پرداخته و سعی دارد با دقت در روش خاطره‌گویی در این کتاب، به تبیین قرائن مکتوم و مغالطه‌های مخفی، شیوه‌های غیر علمی و غیر معتبر در نقل خاطرات، اشاره کند. صد البته سعی شده هر نسبت و ادعایی که پیرامون خاطرات صورت می‌گیرد، مستند به متن کتاب و مستدل به گفته‌های شخص راوی باشد.

در این نوشتار، پیش از ورود به بحث اصلی، به جایگاه خاطره‌نویسی در تاریخ‌نگاری و نیز ضرورت خوانش انتقادی خاطرات سران انقلاب اسلامی اشاره رفته، آنگاه در تیتراهای جداگانه، اشکالات وارده بر شیوه خاطره‌نگاری آقای هاشمی با ذکر مصادیق، طرح و بررسی شده است.

جایگاه خاطره‌نویسی در تاریخ‌نگاری

خاطره‌نویسی، خواه به قلم خود راوی باشد یا بازتولید خاطرات او که از قلم دیگری به رشته تحریر درآمده، اگرچه در ادبیات داستانی نیز می‌توان جایگاهی برای آن قائل شد کما اینکه برخی خاطره‌نویسی را یکی از قالب‌های ادبی خوانده‌اند، اما سال‌های دور



یکی از شیوه‌های شایع تاریخ‌نگاری بوده است. گرچه با نگاه تیزبینانه شاید نمی‌توان بدواً خاطره‌نویسی شخصیت‌های تاریخی را همیشه مصداقی از تاریخ‌نگاری دانست اما، با مطالعه آثار علمی در عرصه تاریخ، همواره روایت شخصیت‌هایی که نقش فاعل یا شاهد در عرصه حوادث تاریخی داشته‌اند، در نگارش سطور تاریخ یکی از منابع مهم بوده است. با در نظر گرفتن مطالب پیش گفته حداقل این دو نظریه کلی در این موضوع وجود دارد؛ که یکی خاطره‌گویی را همان تاریخ‌نگاری می‌داند و دیگری شأن تاریخ‌نگاری - به مثابه یک علم با متدهای خاص خودش - را اجل از آن می‌داند که خاطره‌نگاری به عنوان یکی از مصادیق تاریخ‌نگاری باشد و از این جهت الحاق کتاب‌های خاطرات شخصیت‌های تاریخ‌ساز، را امری ناپسند می‌شمارد.

با این همه شاید بتوان وجه جمعی برای این دو نظریه در نظر گرفت و آن اینکه، گرچه خاطره‌نویسی از گذشته به عنوان یکی از قالب‌های ادبی بوده و هست، ولی رد پای کتاب‌های خاطرات در مقالات و کتاب‌های تاریخی بسیار به چشم می‌خورد و گاهی حتی در تفسیر یک گزاره ابهام‌آمیز، یا تصویر عمومی یکی از دوره‌های تاریخی، یا مهم‌تر از همه در ساحت قضاوت در مورد شخصیت‌های تاریخی، واگویی‌های مختلف در قالب خاطرات، همواره بسیار تعیین‌کننده بوده است. مخصوصاً که اگر در مورد واقعه یا شخصیتی تاریخی، تنها یک راوی داشته باشیم، معمولاً کسی از کنار این منبع مهم نخواهد گذشت. این همه بر رابطه متقابل خاطره‌نویسی و تاریخ‌نگاری صحنه می‌گذارد و از اهمیت نگارش خاطرات، در تاریخ حکایت دارد، گرچه خاطره‌نویسی را مصداقی از تاریخ‌نگاری ندانیم.

اهمیت خاطره‌نویسی در تبیین یا احیاناً تغییر واقعیات تاریخی، و معرفی یا تخریب شخصیت‌های تاریخی، موجب آن شده که از دیرباز - و البته بیشتر در عصر ما - شخصیت‌های سیاسی و فعالان اجتماعی به خاطره‌نگاری روی آورند. مسئله مهمی که در این سال‌ها پررنگ جلوه می‌کند این‌که، برخی تقریباً همه خاطره‌نویسان این زمان به جایگاه خاص کاری که می‌کنند و اثر آن در قضاوت و نوع نگاه تاریخ و نسل آینده به عملکرد خودشان و یا تشکیلات محبوب یا متبوع‌شان، واقف هستند و این است که امروزه تقریباً همه خاطره‌نگاری‌ها قبل از آنکه در پاسخ به احساسات شخصی خود یا اطرافیان باشد، برای ثبت در تاریخ و تأثیر در قضاوت تاریخ است!

البته اصل مسئله نوشتن برای تاریخ نه تنها اصلاً به خودی خود امری مذموم نیست که از حیث کمک به حقیقت‌جویی امری ذاتاً تحسین‌برانگیز محسوب می‌شود،

حقیقت جویی امری ذاتاً تحسین‌برانگیز محسوب می‌شود، اما استفاده از قالب خاطره‌نگاری به عنوان ابزار دخالت هنرمندانه در تغییر یا تحریف وقایع و شخصیت‌ها، امری است که گریبان‌گیر این عرصه است و از این حیث، بازخوانی دقیق، غیر جهت‌دار، منصفانه، منطبق با واقعیت‌ها و مستندات، در مورد کتاب‌های خاطرات امری ضروری می‌نماید؛ چه اینکه اگر نه چنین باشد، بازتاب تحریف و قلب واقعیت‌ها از خاطره‌نگاری به تاریخ و تاریخ‌نگاری سرایت کرده، نسل آینده را با تصویری متناقض یا اشتباه با واقعیت مواجه می‌نماید

اما استفاده از قالب خاطره‌نگاری به عنوان ابزار دخالت هنرمندانه در تغییر یا تحریف وقایع و شخصیت‌ها، امری است که گریبان‌گیر این عرصه است و از این حیث، بازخوانی دقیق، غیر جهت‌دار، منصفانه، منطبق با واقعیت‌ها و مستندات، در مورد کتاب‌های خاطرات امری ضروری می‌نماید؛ چه اینکه اگر نه چنین باشد، بازتاب تحریف و قلب واقعیت‌ها از خاطره‌نگاری به تاریخ و تاریخ‌نگاری سرایت کرده، نسل آینده را با تصویری متناقض یا اشتباه با واقعیت مواجه می‌نماید. البته همیشه نمی‌توان نسبت تعمد در وارونه‌گویی و

وارونه‌نگاری به خاطره‌نگاران داد بلکه گاهی علاقه به خویشتن و متعلقات، که احساسی درونی نیست قلم و بیان را به اغراق‌گویی، یا حذف و تحریف و خلاف‌گویی می‌کشاند، گاهی گرد فراموشی بر اندام حوادث می‌نشیند یا فرد از نقطه کانونی مطلوبی وقایع را مشاهده نکرده و یا زاویه دیدش را مناسب و منطبق با واقعیت تنظیم نکرده است و این همه موجبات تحریف خواسته یا ناخواسته تاریخ را فراهم آورده و ضرورت نقد عالمانه و منصفانه کتاب‌های خاطرات مبارزان انقلاب اسلامی را بیشتر از پیش می‌نمایاند.

بی‌تردید این قاعده در مورد کتاب خاطرات جناب آقای هاشمی رفسنجانی یکی از سردمداران مبارزه و مؤثرین این عرصه بوده است، از جهت متعدد بر دیگر افراد تقدم دارد چرا که روایت ایشان از قضایا به مثابه روایت انقلاب تلقی می‌گردد و در اذهان تاریخ‌پژوهان نگاه او به عنوان نگاه یک خودی و انقلابی تلقی می‌شود که کمترین دواعی بر کذب و تحریف را دارد. این است که گرچه غلو، اغراق، ابهام، غلط و خدای ناکرده خلاف‌گویی در خاطرات هر کسی مذموم و منحرف‌کننده تاریخ است اما در بیان و قلم ایشان و همه انقلابیون، مذموم‌تر و خطرناک‌تر است چه اینکه دواعی و قرائن پذیرش روایت و حتی تحلیل‌های ایشان برای محققین پذیرفتنی‌تر و غیر قابل تردیدتر می‌نماید. در مسیر واکاوی اشکالات و ایرادات وارد بر خاطرات جناب آقای هاشمی رفسنجانی،

تأمل و تحقیق پیرامون روش خاطره‌گویی ایشان، ضروری است؛ چه اینکه با نقد روش‌ها، ریشه‌یابی تحریفات و به تبع آن نقد محتوا- نیز صورت می‌پذیرد.

با توجه به مطالب پیش گفته، نوشتار حاضر با رویکرد نقد سبک خاطره‌نگاری و عدم تمرکز بر نقد محتوایی- در پی خوانش مستند برخی اشکالات در کتاب خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی است. این اشکالات بر محور کتاب *دوران مبارزه* ایشان طرح شده، و بدیهی است با مراجعه به دیگر مجلدات خاطرات ایشان، ایرادات بیشتری احصا خواهد شد.

۱. روایت کاریکاتوری از وقایع انقلاب و محوریت دادن به نقش خود

روایت کاریکاتوری از حوادث انقلاب اسلامی و محوریت دادن به نقش خویش، از مهم‌ترین نقدهای وارد به خاطره‌نویسی جناب آقای هاشمی رفسنجانی است. در واکاوی چنین رویه‌ای، پررنگ نمودن فعالیت‌های مبارزاتی شخص ایشان و محوریت دادن به آنها در روایت وقایع مربوط به انقلاب اسلامی، و در نهایت محدود کردن روایت وقایع، به زاویه نگاه یک شخص، از جهات متعدد مورد توجه است. نقل کاریکاتوری حوادث انقلاب اسلامی- که با گزینش و حذف و اضافات تعمدی همراه است- در نهایت به انکار غیر مستقیم برخی وقایع و کم‌رنگ جلوه دادن حضور بسیاری از شخصیت‌های مبارز- که به هر دلیل در خط فکری راوی نیستند- منجر خواهد شد. گرایش به چنین رویه‌ای می‌تواند زمینه‌ساز تحریف‌های فراوانی در تاریخ باشد؛ چه اینکه در نتیجه آن، هم نقش راوی به طور غیر واقعی پررنگ‌تر از آنچه بوده نمایش داده می‌شود که موجب مصادره مبارزه به نفع یک شخص خواهد شد و هم زحمات دیگر مبارزان نادیده انگاشته می‌شود که به رنجش ایشان ختم خواهد شد و این هر دو اتفاق، تاریخ‌پژوهان و محققان را در رسیدن به قضاوتی واقعی و عادلانه در مورد اتفاقات و اشخاص، به اشتباه می‌اندازد. نمونه‌های فراوانی از این نوع روایت کاریکاتوری را در کتاب *دوران مبارزه* می‌توان سراغ گرفت که در ادامه به برخی از این نمونه‌ها اشاره می‌رود.

الف. مبارزه مسلحانه: پررنگ نمودن تأثیرات مبارزات مسلحانه- که شخص آقای هاشمی مدت‌ها از آن پشتیبانی نموده است- یکی از این نمونه‌هاست که در نتیجه آن، مبارزات سیاسی- فرهنگی که شخص امام خمینی (ره) به عنوان محوریت چنین اندیشه مبارزاتی بوده‌اند، کم‌اثر و کم‌رنگ جلوه داده شده است. در مورد بخش اول، گفتنی آنکه ایشان برای اثبات اثرمندی مبارزات مسلحانه- به رغم نهی مکرر امام در این موضوع و

نیز روشن شدن آثار مخرب این حرکت - بارها در کتابش از کارکرد مبارزاتی گروه‌های مسلح و اثرات مثبت حرکت‌های مسلحانه به نیکی یاد می‌کند و نقش آنها را در نهضت و مبارزه پررنگ جلوه می‌دهد:

گروه‌های مسلح و متشکل، با محوریت دو سازمان نیرومند به نام سازمان مجاهدین و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، و در غیاب حضرت امام با داعیه‌هایی ناگهان در صحنه حضور یافتند، با گزینش سنجیده زمانی مناسب.^۱

نمی‌توان این واقعیت آشکار را منکر شد که در تقویت نهضت اسلامی نیز، این جریان [سازمان مجاهدین خلق] بی‌تأثیر نبوده است که ارزیابی آن، موضوع پژوهش و تحلیلی است پیچیده و ظریف، به دور از تنگ‌نظری و تعصب!^۲

آقای هاشمی ضمن تحلیل گرایش گروه‌های مختلف به سمت مبارزه مسلحانه، در پی انگیزه‌شناسی بچه‌مسلمان‌ها، بعد از ذکر نام اعضای گروه مؤتلفه و حزب ملل اسلامی، زمینه پیدایش سازمان مجاهدین خلق را هم، انگیزه‌های مذهبی می‌داند و اعضای اولیه آن را افراد مخلصی می‌داند که «به این نتیجه رسیده بودند که با شیوه نهضت آزادی به جایی نخواهند رسید». وی در ادامه تأکید دارد که اعضای سازمان منحرف مجاهدین، «شاید از همه [گروه‌های مسلح مسلمان دیگر]، عمیق‌تر برنامه‌ریزی کردند».^۳

نوع نگاه آقای هاشمی در توجیه مبارزه مسلحانه با توجه به تصریح وی در تعبیر «دفاع مسلحانه» به جای عبارت «مبارزه مسلحانه»، قابل فهم است، آنجا که می‌گوید:

مبارزه ما... قبل و بعد از ۱۵ خرداد... مبارزه مسلحانه نبود، مبارزه سیاسی بود. منتها گاهی به دفاع کشیده می‌شدیم، دفاع مسلحانه.^۴

در روایت آقای هاشمی، گاه وجود گروه‌های مسلح به عنوان یک ضرورت تاریخی در هندسه نهضت و مبارزه، جلوه‌نمایی می‌کند:

البته در اوج خفقان و فشارهای وحشیانه رژیم، برای اینکه فسادهای رژیم بی‌جواب نباشد، مبارزات مسلحانه هم تشویق می‌شد؛ زیرا اولاً

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه؛ خاطرات تصویرها، اسناد و گاه‌شمار هاشمی رفسنجانی، زیر نظر محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۱۸۶.

۴. همان، ص ۲۳۹.



در آن شرایط صدای گلوله و انفجار و بمب رساتر از اعلامیه و سخنرانی بود؛ و ثانیاً رژیم را متوجه می‌کرد و خطر سلب امنیت و تلخ شدن ذائقه حکومت پرستان پهلوی، ترمزی بود بر فشارهای ظالمانه؛ و ثالثاً حالت تشفی و امید برای مبارزات می‌شد.^۱

در بخش‌هایی از کتاب *دوران مبارزه* باور راوی به نقش پر دامنه مبارزات مسلحانه در نهضت نمودی واضح‌تر دارد:

تبلیغاتی که در اطراف این گروه‌ها [ای مبارز مسلح] شد، موج نیرومندی به نفع مبارزه ایجاد کرد. بعضی از افراد این‌ها با مقاومت‌ها، جسارت‌ها و برخورد‌هایی که در بازجویی‌ها و دادگاه‌ها داشتند موج‌آفرین بودند. کسانی هم که تحت تأثیر آن جریان بودند، قهرمانی‌هایی از این‌ها نقل می‌کردند - که گاهی واقعیت داشت و گاهی هم مبالغه و تبلیغات بود - که نقل محافل و مجالس می‌شد و اثرش در جامعه کاملاً محسوس بود.^۲

تحلیل‌های اینچنینی جناب آقای هاشمی را بر آن داشته که «ارزیابی مثبتی از این‌ها» یعنی مجاهدین خلق^۳ داشته باشد و از مجموعه مجاهدین خلق و دیگر گروه‌های مسلح «نقطه ضعف قابل ملاحظه‌ای به نظر»^۴ ش نرسد! و در نهایت «در موضع حمایت از این جریان»^۴ قرار بگیرد و سیاست کلی‌اش حمایت از منافقین باشد؛ گرچه «این حمایت بدون وابستگی حزبی و گروهی و رفتن در تشکیلات‌شان»^۵ باشد.

این تعبیر روشن می‌کند که مبارزات مسلحانه در نظر ایشان جایگاه مهمی در نهضت داشته که مبارزات سیاسی فاقد آن بوده است. عدم توجه کافی به نقش علمای مجاهدی که مبارزه را در قالب موعظه، سخنرانی، اعلامیه، تبلیغ، کادرسازی و آگاه‌سازی مردم از طریق صدور انقلاب به اقصى نقاط کشور، پی‌گیری می‌کردند، نشان از کاریکاتوری بودن روایت آقای هاشمی رفسنجانی در مورد وقایع نهضت دارد.

اشاره ظریف جناب آقای هاشمی به گروهی که مخالف مبارزه مسلحانه و قائل به مبارزه سیاسی و کادرسازی بودند، در نهایت به تخطئه این جریان می‌انجامد تا ثابت

۱. همان، ص ۲۴۰-۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۴۹.

۳. همان، ص ۲۵۷.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۵۸.

شود که ایشان پس از گذشت سال‌ها از حوادث نهضت، هنوز عمیقاً به نقش مبارزات غیر مسلحانه در نهضت، اعتقادی ندارند:

آن روزها این منطق رایج شده بود؛ همه جا مطرح بود و با بعضی از دوستان - که تا آخر هم با ما بودند - این بحث را داشتیم؛ آنها می‌گفتند پیش از کادرسازی و تربیت نیرو، مبارزه درست نیست... ما هم ضرورت کادر را قبول داشتیم ولی معتقد بودیم که اگر برویم در خانه‌هایمان برای کادرسازی، هیچ‌وقت کادری ساخته نمی‌شود، ما هم هضم محیط می‌شویم. می‌گفتیم باید مبارزه کنیم، در جریان مبارزه، کادر هم ساخته می‌شود. میان دوستان مبارز ما هم این دو نظر وجود داشت. بر همین اساس، در سال‌های آخر، تقسیم کار کردیم: ما عهده‌دار پرخاشگری و حضور در صحنه مبارزه شدیم، جمعی از دوستان هم ضمن وفاداری به مبارزه، وقت خود را صرف تربیت نیرو و کادرسازی می‌کردند، ولی در عمل کادرهای مؤثر در انقلاب و مؤثر در امور اداری بعد از انقلاب در میدان مبارزه ساخته شده بودند. بعد از پیروزی، همان دوستان گفتند حالا فهمیدیم که منطق شما درست بود.^۱

ایجاد تناسب تحریفی آقای هاشمی بین اعتقاد به نظریه کادرسازی در نهضت - که از طرف علمایی مانند آیت‌الله مصباح مطرح می‌شد - و تأسیس دارالتبلیغ - که اساساً به منظور تخمیر نهضت و در جهت مقابله با آن به وجود آمده بود - روشی است که آقای هاشمی در تقبیح اندیشه مبارزاتی رقیب خود به کار گرفته است.

هاشمی رفسنجانی در بخش جمع‌بندی خاطراتش پیرامون مبارزات مسلحانه، غیر از امام خمینی (ره)، همه روحانیت را موافق مبارزات مسلحانه و انمود می‌کند و اذعان دارد: «از موضع امام که بگذریم، روحانیت در تمام مبارزات مسلحانه گذشته، بیش و کم حضور داشته است.»^۲ وی در توضیح این ادعای کلی، مصادیقی را ذکر می‌کند که حضور در جریان فداییان اسلام، حضور آیت‌الله انواری در جریان مؤتلفه و حمایت تعدادی دیگر، حضور محمدجواد حجتی کرمانی در حزب ملل اسلامی، و در آخر حمایت تعدادی از روحانیون از مجاهدین خلق که در این میان نام آیت‌الله طالقانی و خود آقای هاشمی برده می‌شود، نمونه‌هایی از این حمایت‌ها ذکر می‌شود.

۱. همان، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۲۴۹.

گرچه غلو، اغراق، ابهام، غلط و خدای ناکرده خلاف گویی در خاطرات هر کسی مذموم و منحرف کننده تاریخ است اما در بیان و قلم انقلابیون، مذموم تر و خطرناک تر است چه اینکه دواعی و قرائن پذیرش روایت و حتی تحلیل های ایشان برای محققین پذیرفتنی تر و غیر قابل تردیدتر می نماید

همان طور که پیداست، تطبیقات، ادله، وامثله آقای هاشمی هیچ تناسبی با مدعای کلی وی ندارد و در این مورد نیز در حرکتی آرام، مغالطه هنرمندانه ای صورت گرفته است؛ چراکه او در فراز نخست چنین وانمود می کند که غیر از شخص امام خمینی (ره)، بقیه روحانیون از مبارزات مسلحانه حمایت می کرده اند و در پی این مسئله می خواهد ارتباط ارگانیک نهاد روحانیت با چنین مبارزاتی را اثبات کند، اما با بیان مصادیق و نمودهای تاریخی این حمایت، معلوم می شود که حمایت روحانیت از مبارزات مسلحانه

تنها منحصر به عملکرد چند روحانی انقلابی است که از قضا دارای کرسی های علمی یا جایگاه اجتماعی طراز اولی در حوزه علمیه و نهاد روحانیت نیستند. از دیگر سو، تعداد پرشماری از علمای معاصر که از یاران انقلاب و امام نیز بودند، را سراغ داریم که نه تنها هیچ حمایتی از مبارزات مسلحانه نکرده اند که موارد متعددی از نهی جوانان مبارز توسط آنها را شاهدیم. نهی صریح آیت الله ربانی شیرازی از اقدام مسلحانه گروه ابوذر،^۱ و عدم همراهی بزرگانی مانند آیت الله مصباح یزدی با جریان مبارزات مسلحانه و تمرکز بر کادرسازی و مبارزه سیاسی - فرهنگی، نمونه های واضحی از مخالفت استوانه های علمی بزرگان حوزه با مبارزات مسلحانه است. از این گذشته، مخالفت بسیاری از مراجع تقلید هم تر از امام با اصل نهضت نیز نه به معنای مخالفت با استبداد و استعمار که به خاطر حضور جریانات مبارز مسلح در صفوف انقلابیون تفسیر پذیر است. با نگاهی منصفانه و با تکیه بر مستندات تاریخی می توان قاطعانه گفت که بخش اعظم مبارزین مانند امام قائل به مبارزه مسلحانه نبوده، در پی آگاهی مردم و مبارزات سیاسی بوده اند. حمایت های برخی روحانیون از مبارزات مسلحانه در جریان نهضت امام (ره) - به رغم مخالفت و نهی شخص امام (ره) - را باید منحصر به افرادی دانست که قائل به نوعی التقاط در مبارزه بوده اند و می خواستند از هر وسیله ای برای هدف مقدس شان استفاده برند و بدیهی است که این رویه از فقها و علمای تراز اول بعید و ابعد است چرا که اقدامات گروه هایی مانند

۱. در اعترافات اعضای گروه ابوذر آمده است که اعضای این گروه دو مرتبه به منظور کسب تکلیف، نزد آیت الله ربانی شیرازی آمدند و هر دو بار پاسخ منفی شنیدند. ایشان فرمود: «این کار شما صحیح نیست و مخالف دستورات اسلام می باشد...». برای اطلاعات بیشتر رک: سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ج ۴، ص ۲۳۵-۲۳۴.

آقای هاشمی رفسنجانی برای اثبات اثرمندی مبارزات مسلحانه - به رغم نهی مکرر امام در این موضوع و نیز روشن شدن آثار مخرب این حرکت - بارها در کتابش از کارکرد مبارزاتی گروه‌های مسلح و اثرات مثبت حرکت‌های مسلحانه به نیکی یاد می‌کند و نقش آنها را در نهضت و مبارزه پررنگ جلوه می‌دهد

مجاهدین - حتی قبل از تغییر ایدئولوژی - با هیچ آبی تطهیرپذیر نبود و اساساً چنین نحوه ترور و مرگی در اسلام مبنا ندارد، حتی اگر عاملین آن مسلمان باشند و نام خود را مجاهد بگذارند و از حمایت افرادی مثل آیت‌الله طالقانی و هاشمی برای خود وجه دینی پوشالی ساخته باشند. اغلب علمای تبعیدی را باید در صف حامیان اندیشه مبارزاتی امام (ره) و از مخالفان مبارزات

مسلحانه و مشی مبارزاتی آقای هاشمی رفسنجانی دانست. چه اینکه سخنرانی، درس و روشنگری ایشان در شهرهای مختلف ایران زمینه‌ساز اصلی پیروزی انقلاب اسلامی و تربیت کادر انقلاب اسلامی بوده است. گفتنی آنکه اشکال اساسی به جناب آقای هاشمی حمایت بی ضابطه از یک سازمان تروریستی است که ترورهای آن با هیچ ضابطه دینی قابل تحلیل نبوده، جز نقاب نفاق اعضای این سازمان نمی‌توان رنگ و بویی از دین‌مداری در فعالیت‌های آنها یافت و بدیهی است از این نظر حمایت بدون آنکه اطمینان به دینی بودن ماهیت یک حرکت انقلابی وجود داشته باشد، یک خطای راهبردی از هاشمی رفسنجانی در مبارزه است؛ و از این رو حمایت برخی بزرگان از گروه مؤتلفه در ترور منصور - که با حجت شرعی انجام شده است - هیچ با منطق آقای هاشمی در حمایت از مجاهدین خلق قابل قیاس نیست. گرچه این هر دو خلاف مشی مبارزاتی امام راحل بوده، ایشان حتی از حرکت مؤتلفه نیز حمایت نکرده‌اند.

با توجه به این تحلیل، علت تأکید و تکیه برخی از مبارزین آگاه و دوراندیش مانند آیت‌الله مطهری و مصباح بر تربیت نیروهای مبارز اصیل و توجه ویژه به امور فکری و اعتقادی، مشخص می‌شود و همینان از طرف امام و رهبری به عنوان کسانی که جوان انقلابی باید چهارچوب فکری‌اش را از ایشان بگیرد، معرفی می‌شوند و نه مبارزینی مثل آقای هاشمی که در عمل از همه ابزارها - هر چند نامقدس و غیر اصیل - برای وصول به پیروزی انقلاب و مبارزه استفاده می‌کردند و با گروه‌های منحرف مرزبندی فکری مشخصی نداشتند.

ب. وقایع داخل سربازخانه: آقای هاشمی رفسنجانی در حالی که کمترین اشاره - را به مبارزات روحانیون تراز اول حوزه علمیه - که قائل به مشی مبارزات سیاسی بودند - دارد،



همزمان حادثی که خود حضور نداشته را اموری قهری یا غیر مهم جلوه می‌دهد و از طرف دیگر مختصات نهضت را بر اساس نقش آفرینی خود در برهه‌های مختلف ترسیم می‌کند و حوادث مربوط به خود را اساسی‌ترین اتفاقات نهضت تلقی می‌نماید. به عنوان نمونه حادثه خونین پانزده خرداد که جرقه اصلی انقلاب اسلامی از آنجا شکل می‌گیرد، صرف عدم حضور جناب آقای هاشمی حادثه‌ای طبیعی جلوه داده شده که هیچ طراحی دقیق و برنامه‌ریزی خاصی برای آن صورت نگرفته بوده است:

هر چند که من در زمان وقوع حادثه [۱۵ خرداد] در سرباز خانه بودم، اما با حضوری که در حوادث زمینه‌ساز آن داشتم و حضوری که در بهره‌برداری از پیامدهای آن پیدا کردم، می‌توانم بگویم طراحی دقیقی برای این حادثه نبود، نه از طرف رژیم، نه از طرف ما و نه عوامل خارجی. سلسله حوادثی در جریان مبارزه پیش آمد و به طور طبیعی منتهی شد به این حادثه...^۱
 حرکت، حرکتی بود طبیعی و مردمی، با انگیزه مذهبی، و ۱۵ خرداد انفجار خشم و عواطف مردم بود، بی‌آنکه هدایت و سازماندهی خاصی داشته باشد...^۲

این در حالی است که وی حوادث نه‌چندان تأثیرگذار و مهم مربوط به سربازی‌اش را آنچنان با حرارت و حماسه‌سازی تعریف می‌کند که انگار این حوادث کوچک، نقش محوری در آغاز و هدایت نهضت داشته است:

در ایام عاشورا روحیه مذهبی بر آن فضا حاکم بود. باغ شاه یک پارچه عزاداری بود... بیست و چند جلسه روضه در هر گوشه باغ شاه بود و در هر جلسه یکی از ما مشغول سخنرانی و روضه‌خوانی... شاید چنین برنامه‌ای با این گستردگی در آن سال استثنایی بود، هم به دلیل حضور ما، و هم متأثر از جو بیرون...^۳

در [اردوگاه] چیتگر روی بعضی چادرها شعار مرگ بر شاه نوشته شد، شعارهایی هم به نفع امام... این در یک اردوگاه صحرایی مسئله‌حادی بود، از چشم من می‌دیدند ولی مدرکی نداشتند. در بازگشت یکی از افسران به من گفت در ستاد، صحبت از تو بود؛ احتمالاً ضد اطلاعات تعقیب خواهد کرد. این در حقیقت خطاری بود به من که در زمینه‌های

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۸۳.

۳. همان، ص ۱۵۷.

فرار من مؤثر بود. البته شعارنویسی کار من نبود! از اینجا معلوم می‌شود که در همه فعالیت‌ها نقش اصلی از من نبود، من تأثیر کلی داشتم.^۱ در مرخصی‌ها دو، سه بار خدمت امام هم رفتیم؛ دیگران هم بودند. پیامی برای امام از پادگان فرستادم، چون احتمال می‌دادم که برای حل این مشکل [سربازگیری از طلاب] و رفع گرفتاری از طلبه‌ها از امام امتیازی بگیرند... پیامی که برای امام فرستادم مؤثر بود. در یکی از سخنرانی‌ها یا بیانیه‌ها به آن اشاره کردند. البته دقیقاً نمی‌دانم تا چه حد در آن اظهارات، پیام من مؤثر بود.^۲

آن روزها هنوز تفنگ ژ. ۳ نیامده بود. م. ۱ تفنگ سازمانی بود که قطعات زیادی داشت و باز و بسته کردنش نسبتاً سخت بود. من در این زمینه رکورد را شکستم، همه قطعات را باز می‌کردم و به سرعت می‌بستم.^۳ در کلاس‌های آموزشی در دوره سربازی [با اشاره‌ای، به سرعت مطلب را می‌گرفتم، در حالی که برای سربازان دیگر - اغلب عامی و بی‌سواد بودند - فهم مطالب، با توضیح هم دشوار بود. بیان من از افسرها هم بهتر بود. سربازان به شنیدن مطالب از من رغبت بیشتری داشتند. وقتی که از سربازان می‌خواستند درس را بازگو کنند، من پیش‌قدم و داوطلب می‌شدم. گاهی هم به بهانه بیان درس کلاس، مطالب اجتماعی دیگری می‌گفتم، بحث را عوض می‌کردم. مثلاً یک روز افسر تدارکات برای تأکیدی بر نگهداری اموال و ابزار و لباس‌هایی که در اختیار سربازان بود، آمار و ارقامی داد و نتیجه‌گیری کرد که اعلیحضرت برای هر سرباز ماهیانه شش هزار تومان هزینه می‌کند. که در این میان تبلیغی هم برای شاه می‌خواست بکند. نوبت من شد که درس را توضیح بدهم، من از درِیچه دیگری وارد شدم و به سربازها گفتم: این طور که ایشان می‌گفت اینها اموال شاه است که به ما می‌دهد و منتهی هم بر ما می‌گذارد که ما را آورده‌اند اینجا و خرج مان می‌کنند. اگر به این صورت به مسئله نگاه کنیم، تأثیر آن کم است برای ما، اگر بدانیم که این اموال مال خودمان است خیلی فرق می‌کند. این خرج را شاه نمی‌کند، از خزانه مملکت

۱. همان، ص ۱۵۵.

۲. همان، ص ۱۵۵-۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۵۵.

ایجاد تناسب تحریفی آقای هاشمی
بین اعتقاد به نظریه کادر سازی در
نهضت - که از طرف علمایی مانند
آیت الله مصباح مطرح می شد - و
تأسیس دار التبلیغ - که اساساً به
منظور تخمیر نهضت و در جهت
مقابله با آن به وجود آمده بود -
روشی است که آقای هاشمی در
تقیح اندیشه مبارزاتی رقیب خود
به کار گرفته است

خرج می کند. مملکت یعنی
خود ما، مالیاتی که پدرهای شما
می دهند... با این بیان، جنبه
مثبت درس را توضیح دادم و
جنبه تبلیغاتی آن را به کلی نفی
کردم.^۱

پ. کمیته سوخت: از جمله موارد دیگر می توان
به حضور وی در کمیته سوخت اشاره کرد که
در نتیجه آن، ایشان با حضور در جنوب ایران،
سخنرانی هایی در حل مشکل اعتصابات ایراد

می کند که به نظر خودش آن سفر و این سخنرانی ها بسیار پر ثمر بوده است:

... من در محل تعمیر گاه مرکزی شرکت نفت در آبادان سخنرانی
کردم... سخنرانی من زمینه را به کلی تغییر داد و پیش داوری ها و
مخالفت ها و بدبینی ها را از بین برد... زمینه مساعد شد و اعتصابیون با
هیئت [حل مشکل سوخت] صمیمانه همکاری کردند... در این سفر،
علاوه بر آبادان، از خارک، اهواز و گوره بازدید کردیم و سرانجام به شیراز
رفتیم. پالایشگاه آنجا هم مسئله داشت... در مسجد وکیل در جمع مردم
شیراز سخنرانی کردیم. سفری کاملاً موفق بود و بسیار جالب. خیلی
مهم جلوه کرد و تأثیر عمده ای داشت. هم از نظر رژیم، هم از نظر مردم
که مشکلات شان حل شد و هم از نظر ناظران بین المللی و خارجی.^۲

این ادعاها در حالی مطرح می شود که در کوران فراگیری انقلاب اسلامی در اقصی نقاط
کشور، فعالیت هایی از این دست کم نبوده است و از این گذشته، نوع اعتصابات به انگیزه
ساقط کردن رژیم شاه و حمایت از انقلاب اسلامی شکل یافته بود و در چنین فضایی
بدیهی است مردم آمادگی لازم را به منظور رفع اعتصابات به امر امام (ره) داشته اند و
تمام حیثیت کمیته از اعتبار مردمی ایشان ناشی می شده است؛ اگر چه دقت در پرهیز
از حاشیه آفرینی بی مورد و حرکت بر مدار آرمان های اصیل انقلاب توسط آقای هاشمی
در موفقیت این مأموریت، نقش اساسی داشته است. پس اولاً ادعای اثرمندی بین المللی

۱. همان، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۳۲۶-۳۲۵.

حمایت روحانیت از مبارزات مسلحانه تنها منحصر به عملکرد چند روحانی انقلابی است که از قضا دارای کرسی‌های علمی یا جایگاه اجتماعی طراز اولی در حوزه علمیه و نهاد روحانیت نیستند. از دیگر سو، تعداد پرشماری از علمای معاصر که از یاران انقلاب و امام نیز بودند، را سراغ داریم که نه تنها هیچ حمایتی از مبارزات مسلحانه نکرده‌اند که موارد متعددی از نهی جوانان مبارز توسط آنها را شاهدیم

سخنرانی‌های آقای هاشمی در جریان سفر به جنوب، نیازمند تعاضد با اسناد و قرائن بسیار است و ثانیاً موفقیت کمیتہ سوخت پیش از آنکه مرهون تلاش اعضا باشد، متکی و متوقف بر اعتبار مردمی امام راحل (ره) بوده است و از این رو هیچ یک از اعضای کمیتہ نمی‌تواند و نباید نقشی بیش از حد و انحصاری برای خود تصور کند.

ت. مدیر بیت بیت امام: یکی دیگر از مصادیق اصلی روایت کاریکاتوری در خاطرات آقای هاشمی، ادعاهای غیر واقعی

ایشان پیرامون نقش خود در میان اطرافیان امام است. در روایت آقای هاشمی آمده است که:

من و شماری از دوستان هم‌مباحثه به امام نزدیک و نزدیک‌تر شدیم، هم در وارد کردن امام به جلوس در ایام عید و عزاء... نقش داشتیم، و هم به شکلی در گرداندن بیت ایشان.^۱

ادعای ورود امام به جلوس در مراسم عید و عزاء و مهم‌تر از آن، ادعای گرداندن بیت امام در حالی مطرح شده است که اولاً اصل جلوس امام در مراسم عید و عزاء مورد تردید جدی است چرا که اساساً امام در زمان حیات آیت‌الله بروجردی و حتی مدت‌ها بعدتر از آن بنایی بر چنین رویه‌هایی که شائبه مرجعیت دارد، نداشته‌اند و ثانیاً اگر قرار بوده کسی امام (ره) را در چنین موقعیت‌هایی وارد کند، حلقه اول شاگردان ایشان که در میان آنها اشخاصی مانند حضرات آیات مطهری، منتظری، بهشتی، سبحانی و... دیده می‌شوند بودند و اصلاً نوبت به آقای هاشمی نخواهد رسید. ثالثاً وقتی امام (ره) حاضر نمی‌شود حتی در رحلت آیت‌الله بروجردی مجلس عزاء اقامه و در آن جلوس کند، و هیچ کس را یارای آن نیست که ایشان را به چنین مراسمی وارد کند، چگونه از کسی در حد آقای هاشمی - که در آن زمان طلبه جوانی بیشتر نیست - چنین مهمی برمی‌آید. این مسئله در خاطرات جناب آقای هاشمی هم به این صورت تأیید شده است:

در جریان تشییع جنازه آقای بروجردی و مراسم یادبود - در حالی که

کشمکش‌هایی در این گونه موارد دیده می‌شود- امام از اعلام مجلس پرهیز داشتند که مبادا شائبه‌ای پیش بیاید؛ داوطلب نوشتن رساله نبودند.^۱

از این گذشته بهتر بود جناب آقای هاشمی می‌فرمودند که دقیقاً چه نقشی در بیت امام (ره) داشته‌اند و اداره چه اموری از بیت به عهده ایشان و هم‌بحث‌هایشان بوده است؛ زیرا بر اساس اسناد و قرائن، اساساً امام (ره) بیت آنچنانی نداشته‌اند که در اداره‌اش نیاز به افراد زیادی از جمله آقای هاشمی باشد و اگر هم بیت ایشان نیاز به مدیرانی داشته وقتی افراد موجهی مانند آیت‌الله سید مصطفی خمینی حضور دارند، چه جای نقش آفرینی برای کسانی مثل آقای هاشمی می‌ماند؟!

ث. **جزوه ولایت فقیه:** در موضوع انتشار «جزوه ولایت فقیه» نیز در کتاب *دوران مبارزه* نقش پررنگی برای آقای هاشمی رفسنجانی تصویر شده است که با نظریات تهیه‌کنندگان این جزوه در نجف هم‌خوانی ندارد. در مقدمه کتاب *خاطرات آقای هاشمی* آمده است:

در پی طرح بحث ولایت فقیه در نجف، نخستین گامی که برای تکثیر جزوه‌های آن برداشته شد، با اطلاع و حمایت بی‌دریغ او [آقای هاشمی رفسنجانی] بود. با این همه، واکنش او در جلسه دوستان صمیمی چنان بود که گویی کمترین اطلاعی در این زمینه ندارد.^۲

گرچه شاید ایشان در تکثیر و توزیع جزوه نقش داشته باشند اما اینکه ادعا شود نخستین گام تکثیر این جزوات توسط وی برداشته شده است، امری غیر واقعی و بعید به نظر می‌رسد چرا که تلاش اساسی مربوط به تنظیم سخنان امام (ره) و چاپ نسخه اولیه آن در نجف و رساندن آن جزوه به مبارزان ایرانی بود که بعد از آن هر کدام از سران مبارزه به تکثیر و توزیع این جزوه در اقصی نقاط ایران دست زدند که برخی از این اقدامات نیز بدون اطلاع دیگر هم‌زمان بوده است.^۳

از این گذشته همان گونه که در کتاب *خاطرات آقای هاشمی* آمده است، بسیاری

۱. همان، ص ۱۱۸.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. جناب آقای سید حمید روحانی در مصاحبه با نگارنده این ادعای آقای هاشمی را نادرست دانسته تأکید کردند که گام اول در تکثیر جزوه ولایت فقیه توسط ایشان و برخی همراهانشان از جمله آقای سید هادی موسوی برداشته شد و همه مراحل پیاده‌سازی و چاپ و تکثیر جزوه در نجف صورت پذیرفت و بعداً از طرق مخفی به دست مبارزان ایرانی سپرده شد و آنگاه این افراد هر کدام به نوبه خود در این زمینه گام برداشته‌اند. توضیح بیشتر در مورد انتشار جزوه ولایت فقیه در نجف در جلد چهارم کتاب *نهضت/ امام خمینی (ره)*، ص ۸۵-۷۵ آمده است.

اشکال اساسی به جناب آقای هاشمی حمایت بی ضابطه از یک سازمان تروریستی است که ترورهای آن با هیچ ضابطه دینی قابل تحلیل نبوده، جز نقاب نفاق اعضای این سازمان نمی‌توان رنگ و بویی از دین‌مداری در فعالیت‌های آنها یافت و بدیهی است از این نظر حمایت بدون آنکه اطمینان به دینی بودن ماهیت یک حرکت انقلابی وجود داشته باشد، یک خطای راهبردی از هاشمی رفسنجانی در مبارزه است

از مبارزین به دلایل امنیتی و نیز مخفی کردن نقش خود به عنوان اخلاص در مبارزه، از علنی کردن فعالیت‌های خود ابا داشته‌اند و با وجود این، چگونه شخصی مانند آقای هاشمی مدعی است که نخستین گام در این راه مربوط به شخص اوست؟!

ج. اولین دستگیری: آقای هاشمی در بخش دیگری از خاطراتشان در ادعایی عجیب و البته بدون سند، خود را اولین طلبه‌ای معرفی می‌کند که توسط پهلوی‌ها

دستگیر و زندانی شده است؛ «در واقع اولین بازداشت من سال‌ها پیش از شروع نهضت و احتمالاً اولین بازداشت یک طلبه در رابطه با مبارزه علیه خانواده پهلوی بود.»^۱ همان‌طور که می‌بینید در این عبارت از طرفی نقش بی‌بدیلی برای خود قائل شده است و از دیگر سو با وارد کردن عبارت «احتمالاً»، محتوای خاطره را از گزاره‌ای یقینی به گزاره‌ای «اگری» تبدیل می‌کند تا در صورتی که ادعایش با اسناد مطابق نباشد، راه فراری برای خود گذاشته باشد.

این ادعای تعجب‌برانگیز جناب آقای هاشمی در حالی مطرح می‌شود که طلاب و علمای زیادی در مبارزه با خاندان پهلوی زندانی شده‌اند که قدمت مبارزات برخی از آنان در محدوده سنی آقای هاشمی تصور ندارد. از این میان، بزرگانی مانند آیات مدرس، شیخ باقر رسولی، شیخ محمدتقی بافقی، شیخ یوسف جیلانی، سید حسن بحر العلوم و علمای زیادی از بلاد مختلف را می‌توان برشمرد که در زمان پهلوی اول، در مبارزه با خانواده پهلوی دستگیر شده‌اند!

همچنین در حدود ده سال قبل از آغاز نهضت امام، اعضای فداییان اسلام مانند نوشهید نواب صفوی، سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی، سید علی میر عبدالعظیمی، جعفر شجونی^۲ و...، طعم زندان و شکنجه رژیم پهلوی را چشیده‌اند و نزدیک‌تر به آغاز انقلاب اسلامی، شهید سید یونس رودباری - اولین شهید نهضت امام

۱. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۴۶.

۲. در زمینه طلاب دستگیر شده در نهضت فداییان اسلام رک: روح‌الله بهرامی (به کوشش)، *فداییان اسلام: اسنادی از مبارزات جمعیت فداییان اسلام*، تهران، خانه کتاب، ۱۳۹۱.



خمینی (ره) - چند سال پیش از آغاز نهضت - وقتی که در حوزه مشهد تحصیل می‌کرد - به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش نه تنها بازداشت بلکه به مدت سه ماه - و به نقل دیگر به مدت دو سال - تبعید شده بود.^۱

۲. غلو و اغراق در روایت رویدادهای مربوط به مبارزات

اغراق و غلو به عنوان یکی از آسیب‌های جدی در روایت رویدادهای تاریخی است که می‌تواند حقیقت را وارونه جلوه دهد و نمای واقعی وقایع را مخدوش نماید. پرهیز از اغراق خصوصاً در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی تا بدان پایه مورد توجه است که معمار کبیر انقلاب اسلامی آن را به عنوان یکی از خطوط قرمز تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی مطرح و همه را از آن نهی نموده‌اند که بیان نمونه‌ای از آن در این بخش خالی از لطف نیست:

مورخی که برای خدا قلم می‌زند، نه گزاف می‌گوید و نه کتمان حقایق می‌کند. اگر می‌خواهید تاریخی که می‌نویسید برای اسلام و مسلمین مفید باشد، باید به دور از غرض‌ورزی باشد، سعی کنید مورخ بی‌غرضی باشید، مسائل و حوادث را آن طور که واقع شده است شرح دهید. نوشته شما مبالغه‌آمیز نباشد، پرده‌پوشی هم در آن نشده باشد، نه اغراق کنید و نه انکار...^۲

گرچه مباحث این بخش از یک نگاه، قابل ادغام با سرفصل پیشین است اما به دیدگاه نگارنده، «ارایه روایت کاریکاتوری از وقایع انقلاب اسلامی» با «اغراق‌گویی در روایت رویدادهای نهضت»، از نگاه منطقی تفکیک‌پذیرند و با یکدیگر نسبت «عموم و خصوص من وجه» دارند؛ چه اینکه اغراق‌گویی امری بسیط است که ممکن است بدون ارایه روایتی کاریکاتوری و بدون کمرنگ کردن نقش دیگران اتفاق افتد و از حیث کثرت مصادیق عموماً کتاب‌های خاطرات در معرض این آسیب قرار دارند اما ارایه روایت کاریکاتوری امری پیچیده در روایت وقایع است که در نتیجه آن منطق تحلیل وقایع به طور فرآیندی در معرض تحریف قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، گاهی اغراق‌گویی در جهت روایت کاریکاتوری به استخدام گرفته می‌شود و گاه روایت کاریکاتوری خالی از اغراق - با دیگر ابزارهای خاص - محقق می‌گردد و گاهی اغراق‌گویی به عنوان آسیبی بسیط تنها به روایت غیر واقعی پیرامون نقش راوی منجر می‌شود. به عبارت دیگر، اغراق‌گویی

۱. علی ربانی خلخالی، شهدای روحانیت در یکصد ساله/خیر، مدخل «حسینی رودباری، سید یونس (حجت‌الاسلام)»، قم، مکتب‌الحسین، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۲-۱۱.

می‌تواند بدون کم‌رنگ کردن نقش دیگران وقوع یابد اما روایت کاریکاتوری همیشه در تناسب با متغیرهای فراوان دیگر محقق می‌شود و ماهیتی اضافی و فرآیندی دارد. با نگاهی منصفانه و علمی به کتاب *دوران مبارزه* نمونه‌های فراوانی از غلو، اغراق و مبالغه در خاطره‌نگاری آقای هاشمی رفسنجانی قابل مشاهده است که هر یک به نحوی می‌تواند خواننده را در مورد مطابقت خاطرات ایشان با واقع، به تردید بیندازد. اغراق در تأثیرگذاری بر روند مبارزات و از آن مهم‌تر، اغراق در پرداختن به موضوعاتی مانند اثرگذاری بر شخص امام (ره)، در کتاب آقای هاشمی مصادیق فراوان دارد. برای اثبات چنین مدعایی، در این بخش تنها به بیان اجمالی برخی از مصادیق غلو و اغراق در کتاب *دوران مبارزه* می‌پردازیم که البته در سرفصل‌های مختلفی از همین مقاله با ذکر آدرس و بیان اصل کلام ایشان، به آنها به طور مفصل پرداخته شده است.

ادعای نقش‌آفرینی در خروج امام از انزوا و وارد کردن ایشان در مجالس عید و عزا، مطرح کردن نام خود به عنوان اولین طلبه‌ای که در مبارزه با خاندان پهلوی دستگیر شده است، داعیه تغییر نظریات امام و قانع کردن ایشان در موارد بسیار مانند اجرای اختلاف با سید موسی صدر، تشکیل حزب توسط روحانیت، دخالت روحانیون در امور اجرایی، قبولاندن دخالت نیروهای ملی و نهضت آزادی در مسئولیت‌های بعد از انقلاب به امام، غلو پیرامون نقش‌آفرینی در مورد تکثیر جزوه ولایت فقیه و... نمونه‌هایی از اغراق‌گویی در کتاب خاطرات آقای هاشمی است.^۱

۳. نقض مشهورات انقلاب اسلامی

وجود تحلیل‌های خاص در قالب خاطره‌نویسی، چندان مسئله‌بی‌راهی نیست و در خاطرات شخصیت‌های سیاسی، نمونه‌های آن کم نیست اما نکته‌ای که در تحلیل‌های جناب آقای هاشمی مورد توجه است، نقض مشهورات انقلاب اسلامی در پوشش این تحلیل‌هاست. موضوعی که به رغم اهمیت فراوان و چندجانبه‌اش، در نقدهای موجود از خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی کمتر به آن پرداخته شده است.

شاید در نظر خواننده محقق، صرف داشتن تحلیل خاص از یک واقعه نکته‌ای منفی تلقی نشود و از این حیث، پرداختن به این موضوع را کم‌ثمر بدانند اما به نظر

۱. مصادیق این سرفصل عموماً در فصل پیشین مورد بررسی قرار گرفت و ارجاعات لازم‌ه‌ایه شد. موارد بسیاری از ادعاهای بی‌سند آقای هاشمی رفسنجانی، در مقاله منتشرنشده‌ای از فاضل ارجمند داوود امیری تحت عنوان «ادعاهای بی‌سند در خاطرات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی» گردآوری شده و مورد بررسی قرار گرفته است که امید است در آینده نزدیک به طبع برسد.

نگارنده گرچه هر کسی حق دارد تحلیل و نظر خاص خود را در مورد پدیده‌های تاریخی داشته باشد، اما وقتی افراد در موضع‌گیری‌ها به صورت چندگانه و چندلایه سخن می‌گویند - یعنی نظر واقعی‌شان را به فراخور شرایط زمانی و مکانی، مخفی می‌کنند - ضرورت ایجاب می‌کند که با برجسته کردن برخی از این تحلیل‌ها، نسبت شخصیت‌های سیاسی با مبانی انقلاب اسلامی و اندیشه‌های حضرت امام (ره) مشخص شود.

ادعای ورود امام به جلوس در مراسم عید و عزا و مهم‌تر از آن، ادعای گرداندن بیت امام در حالی مطرح شده است که اولاً اصل جلوس امام در مراسم عید و عزا مورد تردید جدی است چرا که اساساً امام در زمان حیات آیت‌الله بروجردی و حتی مدت‌ها بعدتر از آن بنایی بر چنین رویه‌هایی که شائبه مرجعیت دارد، نداشته‌اند و ثانیاً اگر قرار بوده کسی امام (ره) را در چنین موقعیت‌هایی وارد کند، حلقه اول شاگردان ایشان بودند

به عنوان نمونه، پیرامون رابطه با امریکا، مواضع متعددی از شخص آقای هاشمی رفسنجانی دیده‌ایم که با گذشت زمان و پس از ارتحال امام (ره)، جهت‌گیری مواضع ایشان متفاوت شده و به شدت علاقه به ارتباط با امریکا را بروز داده‌اند؛ مسئله‌ای که در زمان حیات امام (ره) هرگز در سطح عمومی طرح نشده است. در این بخش نمونه‌هایی از تحلیل‌های خاص جناب آقای هاشمی - بدون کار تطبیقی - مطرح می‌شود.

الف. شهادت سید یونس رودباری: نوع نگاه ایشان به واقعه فیضیه و شهادت سید یونس رودباری - اولین شهید انقلاب - در این زمینه جالب توجه است:

مدرسه فیضیه کربلای جدیدی شد. مسابقه بود؛ هر کس از صحنه‌ای که دیده بود، مجروحی که با او برخورد کرده بود، اهانتی که به اسلام و قرآن شنیده بود، از این‌ها مرثیه‌ای می‌ساخت و در منابر روضه فیضیه هم جایی باز می‌کرد و حسابی هم اشک می‌گرفت. من در تجربه‌های خودم چند باری روضه فیضیه خواندم، شاهد گریه و شیون مردم بودم. در جریان این مرثیه‌سازی و روضه‌خوانی‌ها، لطیفه‌ها و ظریفه‌های زیادی هم ساخته شد؛ سید یونس رودباری، از پشت‌بام انداختن طلبه‌ها، چپاول و غارت حجره‌ها - که معلوم است در حجره طلبه چیزی جز قوری و چراغ و کتاب و قرآن و امثال این‌ها نبود - هم سوژه گریه گرفتن بود در مجالس عمومی، هم زمینه تفریح و خنده در جلسات خصوصی.^۱

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۴۱-۱۴۰.

پیرامون رابطه با امریکا، مواضع متعددی از شخص آقای هاشمی رفسنجانی دیده‌ایم که با گذشت زمان و پس از ارتحال امام (ره)، جهت‌گیری مواضع ایشان متفاوت شده و به شدت علاقه به ارتباط با امریکا را بروز داده‌اند؛ مسئله‌ای که در زمان حیات امام (ره) هرگز در سطح عمومی طرح نشده است

در این فراز از خاطرات، قضایای فیضیه (شهادت سید یونس رودباری، غارت حجره‌های طلاب و پرت کردن آنان از پشت‌بام مدرسه و...) در قالب طنز، مورد تردید قرار گرفته و ابراز احساسات مردمی در مورد این واقعه، نوعی «مرثیه‌سازی» نامیده شده که در مجالس عمومی مایه اشک و روضه‌خوانی است و در مجالس خصوصی، مایه تفریح و خنده!!

ایشان با طرح مسئله فیضیه، کنایات و طعنه‌های مبتذل و تلخی به جریان وارد می‌کند که بیش از پیش به مشی سیاسی و صبغه حوزوی ایشان برمی‌گردد و گویای بسیاری از رویه‌های آقای هاشمی است که در امام-رضوان‌الله‌علیه- و بسیاری از مبارزان از آن سراغ نداریم. زیر سؤال بردن شهادت سید یونس، ایجاد تردید در مورد از پشت‌بام انداختن طلاب و غارت حجره‌های طلاب و تمسخر وقایع فیضیه در مجالس خصوصی، جدای از آنکه با نظریات رایج در میان مبارزین هم‌خوانی ندارد و به نوعی تحلیل اختصاصی ایشان از این واقعه است، دلالت بر غربت شهادی فیضیه دارد. بیان تعبیر تلخی مانند اینکه «در جریان این مرثیه‌سازی‌ها و روضه‌خوانی‌ها، لطیفه‌ها و ظریفه‌های زیادی ساخته می‌شد»، «هم سوژه گریه گرفتن بود در مجالس عمومی، هم زمینه تفریح و خنده در جلسات خصوصی» و... هم نشان از روحیه خاص ایشان دارد که رقت قلب مردم و گریه آنان در رثای مظلومیت طلاب فیضیه را به سخره می‌گیرد و هم از رویه دوگانه وی در ارتباط با مردم نشان دارد. این در حالی است که موضوع شهادت سید یونس و دیگر وقایع فیضیه در سخنان امام (ره) تصریح شده و از مشهورات انقلاب و امری تردیدناپذیر است. مگر آنکه جناب آقای هاشمی سندی برای این تحلیل خاص خود به دست بدهد.

ب. اجرای متمم قانون اساسی و عدم نیاز به انقلاب: نکته دیگری که بسیار مورد توجه است تحلیل آقای هاشمی در مورد اصل وقوع انقلاب اسلامی است که در آن «حداکثر خواست روحانیت و شخص او اجرای متمم قانون اساسی» معرفی شده و به نظر او:

اگر مشروطه واقعی و قانون اساسی اجرا می‌شد، حتی اگر متمم قانون اساسی که شاه باید حکومت نکند و سلطنت بکند اجرا می‌شد و این اتفاق می‌افتاد و موارد دیگر را هم مراعات می‌کردند، فکر می‌کنم بخشی



از خواسته‌ها هم تخفیف می‌یافت و با آمدن مردم در صحنه... به شیوه دموکراتیک به اهداف می‌رسیدیم و در این صورت نیاز به انقلاب کردن نبود!^۱

این در حالی است که خود ایشان در خاطراتش تصریح کرده که امام(ره) از ابتدا به دنبال براندازی سلطنت پهلوی بوده است:

از روز اول، انگیزه امام مبارزه با شخص شاه و رژیم او بود؛ هر چند که در این جهت همه با امام هم‌سو نبودند. شخص امام چنین هدف و انگیزه‌ای داشتند و از هر فرصتی با هوشیاری استفاده می‌کردند.^۲

موارد بسیار دیگری در خاطرات و تحلیل‌های جناب آقای هاشمی وجود دارد که به منظور پرهیز از تطویل، به ذکر نمونه‌های دیگر نمی‌پردازیم.^۳ با مراجعه به برخی سخنان جناب آقای هاشمی - مانند آنچه در مصاحبه با زیباکلام گفته است - این تردید ایجاد می‌شود که شاید خود ایشان نیز از جمله همان افرادی بوده باشد که «در این جهت با امام هم‌سو نبودند».

پ. تفرقه‌افکنی: آقای هاشمی با ذکر خاطراتی از عملکرد خود به جریان تصویب‌نامه، با ورود به مسئله نظر علمای دیگر در مورد موضع‌گیری انفعالی در مقابل عمل علما چنین وانمود می‌کند که عدم رضایت و پذیرش امام(ره) در مورد انفعال سیاسی رژیم در مورد انصراف از تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، زمینه تفرقه را فراهم کرده است:

... آیت‌الله نجفی به آقای صالحی تلگراف کرده بود که رژیم خواسته‌های علما را پذیرفته است و مسئله تمام شده است. تماس گرفتیم با قم، معلوم شد که امام هنوز راضی نشده‌اند؛ احتمال می‌دادند که رژیم می‌خواهد سر آقایان کلاهی بگذارد، یا تفرقه‌ای بیندازد. آقایان تا حدی متفق شده بودند و همگی در مبارزه شرکت داشتند. رژیم موضع نیم‌بندی گرفته بود. بعضی از آقایان به همان قانع شده بودند. امام نپذیرفتند، که زمینه‌ای بود برای تفرقه؛ اما ایستادگی نیروهای مبارز همراه امام، از تفرقه جلوگیری کرد و در اینجا امام پیروز شدند.^۴

این کلام که نحوه‌ای از انتقاد به امام خمینی در ایجاد تفرقه است، نقش آفرینی مبارزان

۱. صادق زیباکلام، هاشمی بدون روتوش، تهران، روزنه، ۱۳۸۷، ص ۴۳.

۲. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۳۳.

۳. رک: سید حمید روحانی، «روتوش کتاب هاشمی بدون روتوش (۲)»، ۱۵ خرداد، دوره سوم، ش ۲۶.

۴. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۲۶.



و اطرافیان امام را عامل اصلی رفع تفرقه می‌داند. حال آنکه به شهادت تاریخ، روشن می‌شود رژیم به هیچ وجه قابل اعتماد نبوده و اعتماد دیگران فاقد پشتوانه دقیق سیاسی بوده است.

ت. **امریکا و انقلاب:** دخیل دانستن دولت امریکا در پیروزی انقلاب اسلامی - به دلیل ناامیدی از شاه مریض - یکی دیگر از تحلیل‌های قابل تأمل هاشمی رفسنجانی است که در بخش نخست کتاب ایشان به آن پرداخته شده است:

ناگهان گویی ورق برگشته است و نشانه‌هایی از دوگانگی مهمی در سیاست امریکا نسبت به شاه و رژیمش نمایان شد که ملاقات شاه و راکفلر در جزیره خارک را می‌توان از واکنش‌های مربوط به این دوگانگی دانست. در همین حال، در پاره‌ای مصاحبه‌های شاه، اشاره به وصیت‌نامه‌ای شد که شایعه بیماری وی را دامن می‌زد. نمی‌دانیم، شاید همین بیماری، در دوگانگی سیاست امریکایی اثر نبود. به هر حال، پیروزی کارتر در انتخابات امریکا، شاه و رژیم را نگران کرد. کارتر نیز که ارزیابی درستی از قدرت مذهبیون و حضرت امام در ایران نداشت، با فشار بر شاه برای باز کردن فضای سیاسی کشور، دست به اقداماتی زد که به زودی پشیمانی او و حزبش را در پی داشت، هر چند که دیگر دیر شده بود.^۱

ث. **جایگاه اجتماعی رضاخان:** نوع نگاه آقای رفسنجانی به کارنامه رضاشاه و تصریح به محبوبیت او در میان مردم، نمونه مهمی از تحلیل‌های شاذ آقای هاشمی است:

اگر رضاشاه با روحانیت درگیر نمی‌شد، محبوبیت داشت؛ با کارهایی که کرده بود. مخصوصاً امنیتی که ایجاد کرد. درگیری با عواطف مردم، مراسم روضه امام حسین (ع) و روحانیت، موجب شکست او شد.^۲

پرسش مهمی که از آقای هاشمی رفسنجانی در مورد مدعای ایجاد امنیت توسط رضاخان، قابل طرح است اینکه مصادیق وجود امنیت در دوره استبداد رضاخانی چیست؟ آیا در هنگامه‌ای که از نزدیک‌ترین یاران رضاخان - مانند تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز، علی اکبر داور و... - گرفته تا مخالفان برجسته او - مانند شهید مدرس و میرزاده عشقی و... - هیچ کدام از خشم شاهانه در امان نبوده و برخی مانند داور با

۱. همان، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۱۲۸.

اندیشه «همه خودپنداری» را باید به عنوان یکی دیگر از ایرادات بارز در خاطره‌گویی آقای هاشمی رفسنجانی دانست که در نتیجه آن، سعی می‌کند قاطبه مبارزین و در برخی موارد همه مبارزین را موافق نظریه خود و همراه با خود نشان دهد. این در حالی است که در بسیاری از موارد این اجماع‌سازی‌ها منشأ واقعی نداشته، تنها به منظور توجیه درستی نظر شخص ایشان صورت پذیرفته است

خودکشی و برخی دیگر به دستور مستقیم شاه کشته شده‌اند، چه تعریف و تصویری از امنیت می‌توان سراغ کرد؟ ایجاد جو خفقان و فضای پلیسی در فضای عمومی جامعه، اجباری کردن کشف حجاب و کشتار مردم مشهد، یورش آزادانه قوای خارجی به پایتخت و تقسیم ایران بین روسیه و انگلستان، همه و همه نمونه‌هایی از ناامنی در دوران پهلوی اول و ضعف شخص شاه در حراست از امنیت ملی در مقابل قدرت‌های خارجی و... بود.

علاوه بر اینکه با ارایه چنین نگاهی نسبت به رضاشاه، در پی آن است که علت اصلی

عقب‌نشینی رژیم را در مسئله «لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی»، «عبرت‌آموزی از شکست رضاشاه»، و ناشی از «زرنگی رژیم» بنمایاند:

رضاشاه شکست را تجربه کرده بود... این تجربه‌ای بود که در آن مبارزه دو ماهه [در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی] یک بار دیگر برای خاندان پهلوی تکرار می‌شد. آنها زود متوجه شدند و حرفشان را پس گرفتند. در واقع زرنگی کردند...^۱

اشاره به نقش گروه‌های مبارز مسلح (مانند مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی) در پیروزی نهضت و ارایه تحلیلی متفاوت در مورد مسلمان خواندن اعضای مجاهدین خلق، موضوع رابطه با امریکا و مناقشه با امام (ره) بر سر آن، تحلیل خاص در مورد نحوه پایان جنگ و دلیل آن، طبیعی خواندن حضور پرشور مردم در ۱۵ خرداد،^۲ و موارد بسیاری دیگر نمونه‌هایی از نقض مشهورات انقلاب اسلامی و تحلیل خاص آقای هاشمی رفسنجانی است.

۴. همه خودپنداری

یکی از روش‌های رایج خاطره‌گویی آقای هاشمی رفسنجانی آن است که ایشان سعی

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۸-۱۲۷.

دارد نظریات خود را نظریاتی اجماعی نشان دهد، همان گونه که سعی دارد خود را همواره با نظریات اجماعی همراه بنمایاند. بنابراین اندیشه «همه خودپنداری» را باید به عنوان یکی دیگر از ایرادات بارز در خاطره‌گویی وی دانست که در نتیجه آن، سعی می‌کند قاطبه مبارزین و در برخی موارد همه مبارزین را موافق نظریه خود و همراه با خود نشان دهد. این در حالی است که در بسیاری از موارد این اجماع‌سازی‌ها منشأ واقعی نداشته، تنها به منظور توجیه درستی نظر شخص ایشان صورت پذیرفته است.

الف. مبارزه مسلحانه: نمونه بارز این رویه در موضوع مبارزات مسلحانه مورد بررسی قرار گرفت که در آن، راوی به دلیل حمایتش از مبارزات مسلحانه سعی داشت همه روحانیون را طرفدار چنین اندیشه‌ای نشان دهد و از آنجا که حضرت امام (ره) صریحاً موضع مخالفتشان را بارها اعلام کرده بودند، مجبوراً ایشان را استثنا کرده، چنین آورده‌اند: از موضع امام که بگذریم، روحانیت در تمام مبارزات مسلحانه گذشته بیش و کم حضور داشته است.^۱

ب. نخست‌وزیری بازرگان: در موضوع نخست‌وزیری مهندس بازرگان نیز ایشان چنین رویه‌ای را پیش گرفته، به رغم مخالفت‌های افراد و گروه‌های متعددی از مبارزین - و مهم‌تر از همه شخص حضرت امام (ره) - با انتخاب بازرگان و قدرت گرفتن نیروهای جبهه ملی و نهضت آزادی، این تصمیم را برخاسته از اجماع مبارزان معرفی می‌کند: به نظر من، همه ما به این نتیجه رسیده بودیم که در زمینه تشکیل دولت از نیروهای نهضت آزادی استفاده بشود، که طبعاً آنها از نیروهای جبهه ملی هم استفاده می‌کردند.^۲

این موضوع که «به نظر من، همه ما به این نتیجه رسیده بودیم...»، نشان می‌دهد که او در استظهارش از جمع نیروهای انقلاب اسلامی هم دچار تردید است و هم ترس آن دارد که کسانی این اجماع را خرق کنند و از این روی یک امر خبری را با گمانه‌زنی شخصی و تحلیلی، همراه می‌کند و در روایت خود جای می‌دهد. بهتر بود ایشان اسامی افرادی از مبارزین که با این نظریه موافق بودند را ذکر می‌کرد تا این شائبه منتفی شود که او خواسته نظریه خودش را به همه انقلابیون تسری بدهد. از طرفی این سخن پذیرفتنی نیست چرا که وقتی امام و مبارزین انقلاب اسلامی در دوران غربت مبارزه، هرگز اتکایی به نیروهای غرب زده مانند اعضای نهضت آزادی نداشته‌اند، حال که انقلاب با

۱. همان، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۳۳۴.

این همه خون دل خوردن به ثمر نشسته است، آیا منطقی و عقلایی است که بپذیریم همه انقلابی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که ثمره انقلاب را دو دستی تقدیم گروهی منحرف کنند؟! البته با مرور دقیق روایت آقای هاشمی از جریان نخست‌وزیری بازرگان مشخص می‌شود این نظریه توسط شخص ایشان پیگیری می‌شده است، چرا که او خود به ذهنیت منفی امام به افراد نهضت آزادی تصریح می‌کند و آن را یکی از موانع سپردن امور به آنها می‌شمارد.

مشکلی که در سپردن اجرا ییات به افراد نهضت آزادی داشتیم این بود که امام ذهنیت خوبی نسبت به احزاب نداشتند... بر اساس چنین ذهنیتی سپردن مسئولیت به مهندس بازرگان را مشروط کردند به این که ایشان و همکاران شان به عنوان حزب عهده‌دار امور نباشند. باید تعهد کنند که تفکر حزبی را در اداره کشور دخالت ندهند.^۱

در پایان گفتنی آنکه، اشکالات ساختاری به خاطرات آقای هاشمی و نیز خوانش انتقادی شیوه‌های نقل خاطرات وی، منحصر و محدود به همین مقاله نیست و سر فصل‌های دیگری نیز در این باب قابل طرح است که انشاءالله در مقاله مستقل دیگری، به طرح آنها می‌پردازیم.





انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

شگردهای ترویج ایران‌هراسی

علیرضا سلطانشاهی

مدخل

کتاب/ایران‌هراسی چند وقتی است که به بازار نشر عرضه شده. شاید مترجم محترم و ناشر آن این تصور را کرده‌اند که کتاب از مواضع جمهوری اسلامی دفاع می‌کند و چون به سیاست‌های خشن سران رژیم صهیونیستی حمله می‌کند امتیاز نشر در فضای مطالعاتی جمهوری اسلامی ایران را به دست می‌آورد.

در حالی که محتوای کتاب با سموم داخل آن مضرتر از کتاب‌هایی است که به صراحت در مخالفت با نظام جمهوری اسلامی مطالبی را بیان کرده‌اند. این اثر با آشفتگی بسیار زیادش در انتقال مطلب و ساختار بسیار نامعقول‌اش در تدوین مطالب، به صورت تلویحی، خواستار تمکین ایران به خواست‌های رژیم صهیونیستی است و این نشانگر آن است که دشمن از تمام ابزار و زبان‌ها در بیان خواست و مطالبه مطلوب خود استفاده می‌کند.

البته عدم ترجمه و نشر این دست آثار و جلوگیری از مطالعه آن قصد این مقال نیست. اتفاقاً کتاب‌ها و مطالب بسیار مسموم‌تری باید با آگاهی و مراقبت مورد مطالعه و بررسی



قرار گیرد که هم شگرد دشمن آشکار شود و هم جامعه علمی و دانشگاهی راه برخورد با دشمن را پس از شناخت دقیق آن کاوش نمایند. مهم مراقبت و مدیریت این مسیر است که آگاهانه وارد فضای جنگ علمی شویم تا سم در پیکره علمی ما اثر نکند.

از همین رو آشنایی با آثار و آرای بسیاری از متفکران اشغالگر به ویژه از سوی مراکز علمی خاص در ایران از اهم واجبات و مقدمات یک هم‌آورد همه‌جانبه با صهیونیسم است و شایسته نیست که در مقابل تعداد زیادی مراکز و محافل ایران‌شناسی، شیعه‌شناسی، شرق‌شناسی در اسرائیل، جمهوری اسلامی چه در سطح دولتی و چه غیر دولتی، مراکزی برای شناخت یهود، صهیونیسم و اسرائیل نداشته باشد و حتی از بورس چند دانشجو برای فراگیری زبان و ادبیات عبری در دانشگاه‌های صاحب کرسی اروپایی نیز غافل بماند. بگذریم از اینکه آموزش مفاهیم صهیونیسم با ابعاد و خطر آن برای دین و دنیای ما هم در سطح مدارس و کتب درسی و هم در دانشگاه‌های دولتی و آزاد با اوضاع اسفباری مواجه است. شاید اهل خرد، تفکر و اقدامی کنند.

ما بچه بودیم. کلیمی‌ها رو خیلی اذیت می‌کردیم. کم‌کم که بزرگتر شدیم. خوب ما این ور رودخونه بودیم اون‌ها اونور رودخونه. بزرگتر شدیم گفتیم یعنی چه؟ مسلمون‌ها مرض دارند بچه کلیمی‌ها رو می‌زنند؟

[یک روز] من داشتم میومدم خونه دیدم یکی داد میزنه «گوئیم بژکشتان» یعنی مسلمونه منو کشت؛ به مسلمون می‌گفتند گوئیم.^۱ من یک شاخه از درخت کندم و رفتم دیدم دو تا کلیمی، رو سر و پای مجتبی پسر عموم نشسته‌اند دارند میزنندش و هی می‌گویند «گوئیم بژکشتان». اونی که روبه‌روی من نشسته بود در رفت. اونی که پشتش به من بود نرسید در بره؛ یخش رو گرفتم. کشون کشون بردمش خونه طویل‌اش کردم. در طویل‌ه رو بستم. رفتم گزارش کردم به مادرش. [مادرش] اومد گفت: «بی‌بی آغابتول (مادرم) به قربونت، چونو پیر مونژ طیل‌ه کرتی» (چرا پسر من رو طویل‌ه کردی)؟

گفتم بابا این داره میزنه. خوب چرا میگه «گوئیم بژکشتان»؟ خوب مرض داره؟

گفت حالا غلطژ کرد (غلط کرده) التماس کردم. مادرم گفت بابا ولش کن بره.

کلیمی‌ها این جوری بودند. حق به جانب ولی آب زیرکاه.^۲ خطره حاضر گوشه‌ای از واقعیت رایج در تمام مناطق یهودی‌نشین به عنوان یک اقلیت در میان مسلمانان و سایر مذاهب و ادیان است. پژوهش‌های مطرح پیرامون یهودستیزی و ریشه‌های آن، همواره بر نکات ویژه‌ای به عنوان عوامل اصلی تأکید می‌کند که عده‌ای از این عوامل اعتقادی و برخی رفتاری و مهم‌تر از همه عامل اقتصادی است. ولی یهودیان در این مسیر هیچ‌گاه به ریشه‌های یهودستیزی مطرح شده نمی‌پردازند و صرفاً بر وجود یهودستیزی تأکید دارند. چه آنکه اگر قرار باشد این عوامل مورد بررسی قرار گیرد خود متهم به ایجاد این فضا می‌شوند.

۱. یهودیان نوع بشر را به یهودی و غیر یهودی تقسیم می‌کنند و به غیر یهودی‌ها در فرهنگ و اعتقاد خود «گوئیم» می‌گویند که ذیل واژه «جنتیل» (gentil) در فرهنگ و منابع انگلیسی توضیح داده شده است. بر اساس این تقسیم‌بندی یهودیان فقط خود را انسان و برگزیده خداوند می‌دانند.

۲. خاطره از رضا توثمی منصوری، محل خاطره: خوانسار، زمان: دهه ۳۰ شمسی.

آشنایی با آثار و آرای بسیاری از متفکران اشغالگر به ویژه از سوی مراکز علمی خاص در ایران از اهم واجبات و مقدمات یک همآورد همه جانبه با صهیونیسم است و شایسته نیست که در مقابل تعداد زیادی مراکز و محافل ایران شناسی، شیعه شناسی، شرق شناسی در اسرائیل، جمهوری اسلامی چه در سطح دولتی و چه غیر دولتی، مراکزی برای شناخت یهود، صهیونیسم و اسرائیل نداشته باشد

اشغالگر بودن، باید مشروعیت یابد.

درباره کتاب

کتاب/یران هر/سی نوشته هگایی رام و ترجمه فریدون مجلسی از نشر مروارید در سال ۱۳۹۰ به بازار عرضه شده است.

این اثر ترجمه فارسی از نسخه انگلیسی پروژه‌ای بود که از سال ۲۰۰۱ به هگایی رام از سوی انستیتو وان لیر در قدس پیشنهاد شد که پس از هفت سال در سال ۲۰۰۶ به ثمر نشست و فرآیند ترجمه آن به انگلیسی نیز باعث تغییرات اساسی در آن گردید که به قول نویسنده تفاوت بسیاری با نسخه ۲۰۰۷ دارد.

هگایی رام به عنوان نویسنده این اثر، عضو هیئت علمی دانشگاه بن گوریون در نقب و مطالعات خاورمیانه‌ای آن است که ضمن آشنایی و تخصص در حوزه ایران شناسی، پیرامون امپریالیسم، استعمار، مطالعات اسرائیل و تاریخ مصرف مواد مخدر و الکل نیز صاحب نظر می‌باشد.

وی با این کتاب می‌تواند در زمره پست صهیونیست‌ها و منتقدین به سیاست‌های خشونت‌بار و نژادپرستانه صهیونیستی قلمداد شود که چند سالی است در کنار سایر سکولارها و چپ‌گرایان سیاست‌های تندروانه مذهب‌یون را مورد حمله قرار می‌دهند. ترجمه کتاب هگایی رام که خالی از اشکال ترجمه و تایپ عناوین و اشتباه در اسامی

حربه و سلاح یهودیان در این مقطع مظلوم‌نمایی است؛ تا همیشه در پناه خود در میان اکثریت، امنیت یابند و رفتار بد خود را توجیه نمایند.

به همین دلیل این قوم حریص، عنود و فتنه‌انگیز در طول تاریخ در عین شیطنت‌ها و ضربه‌های خود، طلب کار و مظلوم نشان داده است.

خاطره مطلع این مقال تقریباً با محتوای کتاب منطق نگرانی اسرائیل؛/یران هر/سی، منطبق است و به صورت غیر مستقیم به مخاطب خود القاء می‌کند که اسرائیل در عین

هم نیست، از چهار بخش ذیل تشکیل شده است:

۱. سرآغاز دگرگونی بنیانی ایران
۲. تجدد در بحران
۳. انباشت خشونت ایران و کشور یهود
۴. یهودیان ایران در ذهنیت صهیونیستی - اسرائیلی

معرفی و نقد کتاب

در بخش اول نویسنده سه دلیل برای دشمنی جمهوری اسلامی ایران با رژیم صهیونیستی به شرح ذیل ازایه می‌کند:

۱. دیکتاتوری مشرق‌زمینی مذهبی و واپس‌گرای اسلامی در تضاد با دموکراسی غربی و متحد یهودی سکولار است.

۲. رقابت راهبردی بر سر قدرت و برتری جویی در خاورمیانه.

۳. نگرانی راهبردی اسرائیل از خواست ایران برای نابودی اسرائیل

نویسنده از نظر خود این دلایل را برنتابیده و مهمترین دلیل دشمنی را در کلمه یا واژه‌ای به نام آشفته‌گی روحی^۱ خلاصه می‌کند.

در واقع هگایی رام تصور رایج در محافل علمی و سیاسی رژیم صهیونیستی پیرامون دلایل دشمنی رژیم صهیونیستی و جمهوری اسلامی را به چالش می‌کشد. وی با مقایسه آنچه در ایران و اسرائیل روی داده است فضایی ترسیم می‌کند که به تقابل سنت و مدرنیته در هر دو فضا منجر می‌شود و این پایه تصور رایج در اسرائیل شده است.

رژیم شاه از منظر هگایی رام و بسیاری از همفکران او در مسیر مدرنیسم و تجدد با الگوی غربی پیش می‌رفت که با تفکر مذهبی و سنتی انقلاب اسلامی متوقف و کنار زده شد؛ و این توقف، دیدگاه‌های واپس‌گرایانه در این کشور را ایجاد کرده و توسعه بخشید. رام معتقد است که اتفاقاً در همین زمان، پیروزی حزب لیکود در سال ۱۹۷۷ دوران اقتدار حزب کار و چپ‌گرایان با تفکرات سکولاریستی آنها را پایان می‌دهد و رژیم صهیونیستی با آنچه بعداً در ایران اتفاق می‌افتد مشابهت می‌یابد. در واقع حزب لیکود سرآغاز فعالیت مذهبیون و راست‌گرایان در عرصه سیاسی رژیم صهیونیستی هستند. خلق واژه‌های خمینیسم و بگینیسم در این دوره، از مشخصات و دسته‌بندی موجود فکری این فضا است.

1. moral panic

هگایی رام به نحوی با تندرwane
 دانستن سیاست‌های مذهبیون
 در اسرائیل، ایده دو دولت
 یعنی دولت یهودی و فلسطینی
 را راه حل بحران در خاورمیانه
 می‌داند؛ یعنی سیاستی که
 چپ‌گرایان دنبال آن هستند

از سوی دیگر همزمانی یک اتفاق قابل تأمل در
 دو کشور، معادلات آتی منطقه را دچار تغییرات
 اساسی می‌نماید. به این معنا که به یک‌باره مهمترین
 دشمن رژیم صهیونیستی در معاهده کمپ‌دیوید
 به دوست رژیم صهیونیستی تبدیل می‌شود و
 مهمترین دوست این رژیم که ایران و شاه هستند
 با وقوع انقلاب اسلامی به مهمترین دشمن رژیم
 صهیونیستی تبدیل می‌شوند؛ یعنی زمینه‌های ایجاد ایران‌هراسی نه برای اعراب و
 ملت‌های منطقه، بلکه برای اسرائیل و حامیان آن.

تقابل سنت و مدرنیته، دین و سکولاریسم، پیشرفت و عقب‌ماندگی همگی از موارد
 تأکیدشده هگایی رام است که به فضای اسرائیل نسبت می‌دهد و ظهور مذهبیون در
 اسرائیل و انقلابیون در ایران را سرآغاز تقابل این واژگان با هم می‌داند. در حالی که اساساً
 به این مهم اشاره نمی‌کند که رژیم صهیونیستی یک رژیم اشغالگر است و کشور دیگری
 را به اشغال درآورده و انقلاب اسلامی به همین دلیل آن را به رسمیت نمی‌شناسد و
 خواستار نابودی آن است و به رغم تصور هگایی رام به هیچ عنوان هم خواستار همزیستی
 با این رژیم اشغالگر نیست و آن را نیز از هیچ کس پنهان نمی‌کند و صراحتاً به دنبال
 تحقق همین ایده است.

ولی هگایی رام به نحوی با تندرwane دانستن سیاست‌های مذهبیون در اسرائیل، ایده
 دو دولت یعنی دولت یهودی و فلسطینی را راه حل بحران در خاورمیانه می‌داند؛ یعنی
 سیاستی که چپ‌گرایان دنبال آن هستند. از همین رو با وجود شواهد و براهین مشخص
 در دشمنی صریح جمهوری اسلامی با یک دلیل و منطق عقلانی، موضوعی همچون
 سرگشتگی یا آشفتگی روحی را بیان می‌کند که مانع از تأیید این بیماری در وجود
 اشغالگران، منطق دشمنی را در اشغالگری دانسته و بر آن تأکید می‌کنیم.

شاید اگر هگایی رام به جای سرگشتگی روحی، عبارت مظلوم‌نمایی را در توجیه رفتار
 اسرائیلی‌ها ذکر می‌کرد، فهم استدلال او آسان‌تر می‌نمود. چه اینکه با وجود انبوه سلاح
 و کمک از سوی غرب و ارتکاب انواع ریز و درشت از نوع جنایت و تجاوزگری در کارنامه
 خود، همچنان خود را در معرض خطرهایی همچون هیتلر، اعراب، ایران و در دوره‌ای
 احمدی‌نژاد می‌انگاشت.

هگایی رام اگر چه نظریات مخالف خود در صحنه علمی و سیاسی رژیم صهیونیستی

هگایی رام اگر چه نظریات مخالف خود در صحنه علمی و سیاسی رژیم صهیونیستی نسبت به ایران را به چالش می کشد ولی در اقلناع منطقی مخاطب خود موفق نیست و به نظر می رسد که به صورت غیر مستقیم در حال انتقال دیدگاه و رویکردی است که شدیداً در اسرائیل علیه ایران فکر می کرده و اقدام می کند

نسبت به ایران را به چالش می کشد ولی در اقلناع منطقی مخاطب خود موفق نیست و به نظر می رسد که به صورت غیر مستقیم در حال انتقال دیدگاه و رویکردی است که شدیداً در اسرائیل علیه ایران فکر می کرده و اقدام می کند؛ به عنوان مثال ذکر از خصومت ذاتی با انقلاب و لزوم برخورد خشن تر شاه با انقلابیون در ایران، اعتقادی نیست که فقط مختص تندروها بوده باشد، بلکه اجماع صهیونیستی بر کشتار بیشتر مردم در جریان

انقلاب اسلامی تصریح دارد و رام بازگوکننده آن است. یا در جای دیگر از تصمیم سران صهیونیستی در حمله به تأسیسات هسته ای ایران سخن می گوید و آن را تصمیم قطعی در پایان روند مذاکرات ناموفق، ذکر می کند. در واقع او ضمن بیان اعتقاد خود مبنی بر قابل مذاکره بودن سران ایران حتی در مورد موجودیت رژیم صهیونیستی، گزینه حمله را از سوی عده ای که به ظاهر خشن می خواند، حتمی دانسته و مخالفت خود و همفکران خود را نیز بی تأثیر می داند.

بخش دوم

تصور از دست رفتن مهمترین دوست برای اسرائیل در منطقه برای یهودیان بسیار سخت و ناگوار بود؛ آنهایی که تا توانسته بودند از این سرزمین و منابع آن چپاول کرده بودند و انقلاب اسلامی با ظهور خود این دست چپاولگر را قطع کرد.

اگر چه صهیونیست ها بسیار زودتر از امریکا نسبت به قطعی بودن وقوع انقلاب اعتقاد پیدا کرده و دست به کار خروج از ایران شده بودند ولی تصور ناشی از جبران این خسارات باور پذیر نبود. آنها سخن از تسخیر سفارت و به آتش کشیدن آن را مطرح کردند در حالی که بسیار زودتر از آن اسناد سفارت یا خارج شده و یا از بین رفته بود و حتی نیروهای سفارت، خارج از محل در اختفا به سر می بردند و با کمک امریکا خارج گردیدند و سفارت هم به آتش کشیده نشد. بر شمردن مشخصات انقلاب اسلامی به عنوان یک نهضت ارتجاعی و جبارانه، بی رحم و جزم اندیش خواندن آن از سوی ایران شناسانی همچون مناشری نشانگر سنگینی قبول این شکست است. در حالی که با یک منطق ساده وقوع انقلاب، حرکت حضرت امام (ره) و رفتنی بودن رژیم شاه با ادله و براهین

شاید اگر هگایی رام به جای سرگشتگی روحی، عبارت مظلوم‌نمایی را در توجیه رفتار اسرائیلی‌ها ذکر می‌کرد، فهم استدلال او آسان‌تر می‌نمود. چه اینکه با وجود انبوه سلاح و کمک از سوی غرب و ارتکاب انواع ریز و درشت از نوع جنایت و تجاوزگری در کارنامه خود، همچنان خود را در معرض خطرهایی همچون هیتلر، اعراب، ایران و در دوره‌ای احمدی‌نژاد می‌انگاشت

قابل قبول، توجیه‌پذیر و معقول است. ولی صهیونیست‌ها به هیچ عنوان وقوع انقلاب را یک فرآیند طبیعی در جامعه یهودزده رژیم ستمشاهی نمی‌دانستند و کاملاً آن را غیر منطقی جلوه می‌دادند و حتی خواستار برخوردی شدید با انقلابیون در قالب کشتاری وسیع بودند. در واقع نداشتن ارزیابی منطقی از پیامدهای اشغالگری که جز نابودی ثمری ندارد این بار با ارزیابی غیر منطقی از وقوع انقلاب رخ می‌تاباند.

نکته جالب در خلال بررسی تحولات مربوط به انقلاب اسلامی پول‌پرستی و منفعت‌طلبی صهیونیست‌ها بود که تا آخرین لحظه دل رفتن از ایران و دست کشیدن از این خوان پر نعمت را نداشتند و زمانی که قرار شد ایران را ترک کنند، یهودیان ایرانی تمایل به خروج از ایران نداشتند؛ چرا که اولاً دلیلی بر ترک ایران نداشتند چون می‌توانستند خود را یهودی ضد صهیونیست جا زنند و ثانیاً اگر مجبور به ترک ایران به دلیل ارتکاب جرم علیه منافع و امنیت ملی می‌شدند، اسرائیل گزینه اول پس از ترک ایران نبود. بلکه امریکا و اروپا مقصد مهاجرت قرار می‌گرفت که هگایی رام آن را ناشی از مخالفت و عدم همراهی یهودیان ایران با آمال صهیونیستی ذکر می‌کند در حالی که به واقع معتقد است که منافع اقتصادی یهودیان را متوجه امریکا کرده است و نه مخالفت با صهیونیسم؛ ولی هیچ وقت این اعتقاد را به صراحت بیان نمی‌کند.

بخش سوم

یهودیان ساکن در ایران یکی از درگیری‌های عمدتاً ذهنی اسرائیلی در ایران بوده است. هگایی رام به صورت تلویحی وجود یهودستیزی در ایران را تأیید می‌کند. آن هم نه در دوره انقلاب بلکه یهودستیزی سابقه‌ای تاریخی در ایران دارد و به همین دلیل فرصتی برای تحقق ایده مهاجرت به اسرائیل را فراهم می‌کند. ولی دیگر به این سؤال پاسخ داده نمی‌شود که چطور یهودیان با وجود رضایت بالا از زندگی در ایران به جهت منافع اقتصادی و... از یهودستیزی گله‌مند هستند. اینجاست که باید دوباره به خاطره ابتدای این مقاله مراجعه نمود و البته این تنها اختصاص به ایران ندارد. در

جان کلام هگایی رام شاید این باشد که به ایران این پیام را منتقل می کند که جمهوری اسلامی ایران هیچ راهی جز مشروعیت بخشیدن به وجود اسرائیل ندارد و اسرائیل با رویه ای که هیچ منطقی ندارد و در میان مسئولین تندرو آن نیز همه گیر است، به احتمال زیاد در پی عدم توافق هسته ای به ایران حمله خواهد کرد

واقع خیلی از کشورهای یهودی خیز هم از این اتهام یهودستیزی مبرا نیستند؛ در عین اینکه یهودیان نیز هیچ مشکلی برای زندگی در آنجا ندارند. کما اینکه هم اکنون نزدیک به نه میلیون یهودی با بهره مندی از بالاترین جایگاه و حقوق اجتماعی در سراسر دنیا به غیر از اسرائیل زندگی می کنند.

نکته حائز اهمیت در بیان هگایی رام این است که اگر برای ترسیم چهره ملایم از ایران مجبور

به درز گرفتن برخی حقایق است، حداقل به برخی از حقایقی که به ترسیم چهره مثبت از ایران نیز کمک می کند نیز اقدام نمی کند. مثلاً این را نمی گوید که برخلاف رویه موجود در تمام دموکراسی های پارلمانی، ایران تنها کشوری است که به اقلیت های مذهبی از جمله یهود، یک کرسی در مجلس داده است تا از ریز و درشت اخبار و اسرار نظام مطلع شود و در تصمیم گیری ها مشارکت داشته باشد. و یا در جای دیگر به هیچ روی به جریان تبرئه سیزده جاسوس یهودی در شیراز که حکم قطعی آنها به عنوان جاسوس اعدام است، اشاره نمی کند.

هگایی رام در حد فاصل تندروی در اسرائیل نسبت به ایران و رویه منطقی نظام اسلامی در برخورد با تحولات جهانی و منطقه ای به ویژه مسئله فلسطین نه حق را به ایران می دهد و نه حاضر است مشروعیت رژیم صهیونیستی را زیر سؤال ببرد. تنها به یک مفهوم پیچیده و غیر شفاف همچون سرگشتگی روحی اشاره می کند که در حالت طبیعی انسان را در بیان فهم استدلال رام به سرگشتگی دچار می کند.

جان کلام هگایی رام شاید این باشد که به ایران این پیام را منتقل می کند که جمهوری اسلامی ایران هیچ راهی جز مشروعیت بخشیدن به وجود اسرائیل ندارد و اسرائیل با رویه ای که هیچ منطقی ندارد و در میان مسئولین تندرو آن نیز همه گیر است، به احتمال زیاد در پی عدم توافق هسته ای به ایران حمله خواهد کرد و با اتخاذ چهره ای حق به جانب این ادعا را نیز بعدها خواهد کرد که اگر چه ما این حمله و تعرض را درست نمی دانیم ولی به شما گفتیم که این عده از مسئولین اسرائیلی این طوری هستند و منطق ندارند و حمله می کنند؛ حال ما مخالف باشیم یا موافق، هیچ تغییری در اصل ماجرا اتفاق نخواهد افتاد.

اشتباه محرز غرب و صهیونیسم در ترویج ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی، تولد گروه‌های سلفی و تکفیری بود که اسباب زحمت برای مسلمین و مایه دردسر بیشتر برای غرب همچون داعش در منطقه است

بخش چهارم

منشأ ایران‌هراسی به زعم عده‌ای پس از سال ۲۰۰۶ و پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه است. در حالی که با نگاه دقیق به تحولات منطقه، ایران‌هراسی از زمان وقوع انقلاب اسلامی در ایران آغاز شد و اولین قربانیان آن کشورهای عربی و اسلامی بودند که در دام این شگرد صهیونیستی افتادند. منتهی این توطئه به دلیل رفتار اصولی جمهوری اسلامی زمینه رشد و گسترش نیافت. ولی از سال ۲۰۰۶ زمینه‌های لازم به صورت ویژه‌ای برای دستگاه تبلیغاتی صهیونیستی فراهم گردید.

اولین زمینه، پیروزی حزب‌الله بود که پیروزی بزرگ شیعه در مقابل انواع شکست‌های جهان اهل سنت در برابر اسرائیل قلمداد شد. در آن زمان مارتین ایندیک نظریه پرداز استراتژی مہار دوگانه و بعدها سفیر امریکا در اسرائیل، ایجاد اختلاف شیعه و سنی برای ترویج رعب و وحشت از تشیع را بهترین راهبرد مقابله با ایران دانست. کما اینکه مسئولین اسرائیلی جنگ ۳۳ روزه را جنگ با ایران ذکر کرده بودند و برخورد با اعراب را در مرحله پس از برخورد با ایران بیان کردند. این توطئه به قدری سریع و گسترده اجرا شد که علمای ضعیف‌النفسی همچون یوسف قرضاوی را نیز به تله انداخت تا آن مواضع ضد شیعی را اتخاذ نماید.

دومین زمینه، پیروزی احمدی‌نژاد به عنوان رئیس‌جمهور در ایران بود که با چند موضع ضد صهیونیستی، گویی به پیشبرد منافع تبلیغاتی صهیونیسم در ترویج ایران‌هراسی کمک کرد و حال آنکه اظهارات احمدی‌نژاد چه در بیان نابودی اسرائیل و چه انکار هولوکاست که بعدها به تردید در هولوکاست تبدیل شد، مواضع جدیدی نبوده ولی زمینه را به ویژه در دوران اقتدار جمهوری اسلامی علیه ایران فراهم کرد.

هنگامی رام در بیان مشی معتدل خود هیچ گاه به توطئه‌های متعدد غرب و صهیونیسم علیه ایران اشاره نمی‌کند؛ که چرا امریکا به عنوان مثال ایران را در محور شرارت قرار داد؟ چرا به بهانه واقعه ۱۱ سپتامبر با حمله به افغانستان و عراق، برای ایران تهدید آفرید؟ (ولی ایران از آن فرصت خلق کرد) چرا در کنفرانس آنابولیس اتحاد عربی و غربی علیه جبهه مقاومت را سازماندهی کرد و از سال ۲۰۰۷ به این سو اقدامات نوبه‌ای خود علیه حماس طی جنگ ۲۲ روزه، ۸ روزه و ۵۱ روزه غزه را به انجام رساند؟ چرا علیه سوریه

برای نابودی اسرائیل کاربرد
سلاح اتمی در عین دشمنی
ذاتی با این رژیم، راهبرد مورد
قبول نظام نیست. چرا که
استفاده از وسیله‌ای نامشروع
برای تحقق هدفی مشروع است

اجماعی جهانی سامان داد تا عقبه مقاومت دچار
مشکل شود؟ و چرا در عین وجود شواهد، قرائن
و دلایل متعدد بر صلح‌آمیز بود فعالیت هسته‌ای
ایران، مذاکرات هسته‌ای را به یک دور مطول
بی‌هدف و خسته‌کننده تبدیل کرده است تا از پس
تحریم، مردم مقاوم ایران را به زانو در آورد؟

صرف نظر از شکستی که در همه جبهه‌هایی که علیه مقاومت گشوده‌اند و ضرباتی
که در جنگ‌های ۳۳ روزه، ۲۲ روزه، ۸ روزه و اخیراً ۵۱ روزه دریافت کردند و ذلتی که
در سوریه با آن مواجه شدند، باز هم هگایی رام به عنوان دانشگاهی معتدل و میان‌رو و
مسئولین تندرو اسرائیلی و اربابان صهیونیستی در امریکا در اشتباه‌اند و این اشتباهات
ادله متقنی برای هگایی رام است تا در کتاب خود به آن برای حقانیت جمهوری اسلامی
استناد کند.

اشتباه محرز غرب و صهیونیسم در ترویج ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی، تولد گروه‌های
سلفی و تکفیری بود که اسباب زحمت برای مسلمین و مایه دردسر بیشتر برای غرب
همچون داعش در منطقه است.

هگایی رام اگر چه معترف است که دشمنی اسرائیل با ایران چشم و گوش اسرائیل را
بسته است ولی باید این سؤال را از خود وی پرسید که مگر چشم و گوش تو که استاد
دانشگاه بوده و میانه‌رو هستی نیز بسته نشده است؟ آیا آتش به پا شده از فتنه مذهبی
که اسرائیل بر آن می‌دمد غرب را به خطر نیانداخته است؟ آیا القاعده خود ساخته ثمری
برای غرب و صهیونیسم در مهار ایران ایجاد کرد که تجربه داعش تکرار شد؟

هگایی رام با ژست حق به جانب به ایران می‌گوید که از سوی اسرائیلی‌ها تحت فشار
است ولی این را نیز باید بداند که با نگارش کتابی که باز هم به وجود و بقای صهیونیسم
تأکید می‌کند در این سوی میدان هم مقبولیتی نخواهد یافت. چرا که افسانه برپایی
دو دولت هیچ وقت از سوی جمهوری اسلامی پذیرفته نخواهد شد. چون صهیونیسم
مشروعیت می‌یابد و هیچ‌گاه ایده نابودی اسرائیل هم از اصول اولیه نظام در سیاست
خارجی ایران کنار گذاشته نخواهد شد؛ چون منطقی الهی، انسانی و سیاسی دارد. در
عین حال برای نابودی اسرائیل کاربرد سلاح اتمی در عین دشمنی ذاتی با این رژیم،
راهبرد مورد قبول نظام نیست. چرا که استفاده از وسیله‌ای نامشروع برای تحقق هدفی
مشروع است.

یک سرقت از نوع فرهنگی!

علیرضا رضوی

مقدمه

کارنامه صهیونیسم در برگیرنده فجایع و زشتی‌هایی است که یکی از آنها اشغالگری، کشتار و ددمنشی است که نمونه‌هایی از آن را در این ایام در غزه و فلسطین شاهد هستیم.

ولی متأسفانه این کارنامه سراسر سیاه و جنایت از تمام ابعاد مورد توجه و دقت قرار نگرفته و چه بسا نکاتی در آن یافت شود که تنها به جسم انسان‌ها نپردازد و محور روح و انسانیت را هدف قرار داده باشد که به مراتب خطرناک‌تر از حذف فیزیکی انسان‌هاست. هجمه وسیع و سیل آسای وسایل ارتباط جمعی با محتوای مخرب که به درستی شبیخون فرهنگی نام نهاده شده است، هجمه‌ای است که جبهه مقاومت را به راستی به چالش کشیده و چه مبارزانی که در این هم‌اورد نامتقارن سر تسلیم فرود آورده و بی‌چاره‌گی اختیار کرده‌اند.

صهیونیسم در ناکار کردن هر تمدن درخشانی، عقبه فرهنگی آن را نشانه می‌رود؛ عقبه‌ای که متأسفانه در گسترش و عمق بخشیدن به آن کم‌توجهی می‌شود و در جوامع

اسلامی بسیار آسیب پذیر می نماید.

یادداشت حاضر نمونه‌ای بسیار کوچک ولی سوزنده از هدف‌مندی یک اقدام کاملاً صهیونیستی در متلاشی کردن فرهنگ اسلامی فلسطین است؛ فرهنگی که تا پس از ضربه‌های متوالی توانست بر سر پای خود بایستد، چهار دهه از اشغالگری صهیونی گذشته بود. و اگر نبود پیام‌های رهایی‌بخش اسلام مبارز از ایران، معلوم نبود که مردم فلسطین تا چه زمانی از موهبت دارایی اصیل خود یعنی اسلام دور نگه داشته می‌شدند. ولی هم اکنون به لطف همین دارایی واقعی در جهان سرافراز به شکست صهیونیان تمام مسلح هستند.

واقعیت‌های تلخ این نبرد نابرابر، درس‌هایی است برای مبارزه اصولی و هدفمند با این دشمن اصیل؛ دشمنی که در عین توجه به توپ، تانک و موشک با هدف حذف فیزیکی، به کتاب، سی‌دی، ماهواره، اینترنت و موبایل هم با هدف تخریب معنویت و انسانیت توجه لازم و چه بسا بیشتر داشته است.

در سال ۱۹۴۸ صهیونیست‌ها برای تصاحب سرزمین فلسطین وارد مهمترین جنگ خود با فلسطینی‌ها و اعراب شدند و در گیر و دار مهمترین جنگ خود برای بقا برای نابودی فرهنگ مقابل نیز به شرح آنچه در یادداشت آمده پرداختند.

ظاهراً اتفاقاتی که در سال ۱۹۴۸ افتاده تمامی ندارد. اول فکر می‌کردیم که رژیم صهیونیستی با استناد به طرح تقسیم فلسطین مصوب ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ موجودیت نحس خود را در محدوده‌ای که سازمان ملل تصویب نموده اعلام کرده است. با کمی مطالعه متوجه شدیم که این گونه نبوده و زمین‌های بیشتری اشغال شده و تنها به اراضی طرح تقسیم اکتفا نکرده‌اند.

سال‌ها گذشت تا محققان آزاده‌ای ابعاد تازه‌ای از وقایع ۱۹۴۸ را برملا کردند. گذشته از کشتارهای ریز و درشت آن سال از فلسطینیان آواره، تحولات سیاسی پشت پرده کم‌کم عیان شد و توطئه‌ها برای محو موجودیت فلسطینی به هر شکل افشا گردید.

وقتی در سال ۲۰۰۶ کتاب کی لاننسی یا همان تافر/موش نکنیم با سرویراستاری ولید الخالدی و همراهی تیم قوی او منتشر شد، احساس کردیم که این کتاب جمیع جنایات صهیونیستی در ۱۹۴۸ را با استفاده از منابع یهودی و صهیونیستی و تحقیقات و منابع فلسطینی گرد آورده است. اینکه ۴۱۸ آبادی اشغال و ساکنین آن کشته و یا اخراج شدند و خانه‌های آنها برای زدودن امید بازگشت کاملاً تخریب گردید و در کنار



یک گروه از صهیونیست‌ها
مأمور بودند که با مراجعه به
خانه‌های فلسطینی که صاحبان
آنها در محل حضور نداشته
کتاب‌ها را از کتابخانه‌های
فلسطینی‌ها جمع‌آوری کنند

آبادی و یا بر ویرانه‌های آن مستعمرات صهیونیستی
بنا شد، همگی در این کتاب آمده است و از نکات
مهمتر کتاب اینکه قبل از اشغال این آبادی‌ها که
بخش مهمی از تاریخ، تمدن و فرهنگ فلسطینی در
آن متبلور است، فلسطینیان به عنوان ساکنین اصلی
سرزمین فلسطین در این روستاها و مناطق عربی

چگونه زندگی می‌کرده‌اند و تعجب‌آور و چه بسا حیرت‌آور اینکه، آنقدر در کشاورزی،
دامداری، صنعت، معماری و راهسازی در سطح خود مبتکر، خلاق و خودکفا بوده‌اند که
بسیاری از ممالک متمدن در آن دوره فاقد این مدنیت‌اند. و طنز تأسف بار تاریخ اینکه
این مردم با این بن‌مایه تمدنی و فرهنگی و سطح علم و سواد محکوم به داشتن قیم تا
زمان استقلال و به عبارت صحیح‌تر اشغال می‌شوند.

در حالی که توطئه‌ای سامان یافته بود تا در دوران قیمومت، اقتصاد و جمعیت و
کشاورزی و ارتش رژیم صهیونیستی، متولد شود و پرورش یابد تا در سال ۱۹۴۸ براساس
این زیرسازی سی‌ساله اعلان موجودیت کند.

کتاب ولید الخالدی ظاهراً پایان داستان غم‌انگیز ۱۹۴۸ نیست. وقتی به این ادعا
می‌رسیم که متوجه کشف حقایق تلخ‌تر و ناگوارتری در این حوزه می‌شویم آن هم با
انتشار فیلمی به نام «سرقت بزرگ کتاب».

این فیلم که با حضور برخی یهودیان منتقد صهیونیسم و اعراب مطلع از حوادث ۱۹۴۸
ساخته شده، به این واقعیت اذعان می‌کند که در سال ۱۹۴۸ در کنار ویرانی خانه‌ها،
اشغال روستاها و کشتار و آوارگی ساکنان فلسطینی مالکیت معنوی فلسطینی‌ها نیز
با یک هدف‌گذاری خاص به یغمارفته است و کتاب به عنوان مهمترین دارایی علمی و
فرهنگی هر ملت از کتابخانه‌های شخصی فلسطینیان ربوده شده است.

سازندگان این فیلم از جمله بنی برونر، نوام نالر و اریل زاجور که ظاهراً یهودی‌اند، در
مصاحبه با چند یهودی منتقد صهیونیسم و چند عرب و فیلمبرداری از کتابخانه ملی
رژیم صهیونیستی این اثر را خلق کرده‌اند.

اینکه چرا برخی یهودیان در این اواخر به انتقاد از صهیونیسم روی آورده‌اند و مقاله
می‌نویسند، فیلم می‌سازند و همایش و تظاهرات برپا می‌کنند نکته‌ای است که باید به
آن توجه کرد ولی هدف اصلی در این مقال نیست. مهم آن است که همگان از یهودی و
عرب به یک واقعیت تلخ با استدلال و منطق پذیرفتنی اذعان می‌کنند که تاکنون مورد



هفتاد و پنج هزار فلسطینی
 ثروتمند در فلسطین که
 دارای گنجینه‌های ادبی،
 فرهنگی و مادی بوده‌اند
 تا آخرین پنی آن توسط
 یهودیان غارت می‌شوند

غفلت بوده است و آن ربودن کتاب فلسطینی‌ها توسط
 صهیونیست‌ها به ویژه در سال ۱۹۴۸ است.
 افرادی که با آنها مصاحبه می‌شود عبارت‌اند از:
 محمد بترای - عرب - ظاهراً محقق و نویسنده است.
 غدا کار می - عرب - ظاهراً محقق و نویسنده است.

گیش آمیت - یهودی

ناصر نشاشیبی - از خاندان معروف نشاشیبی و دارنده کتابخانه

یوری پالیت - یهودی - کتابدار

عزیز شحاده - عرب - کتابدار و وکیل

ایلان پایه - یهودی - از نویسندگان و محققین برجسته پست صهیونیسم

یورام نیوک - یهودی - نویسنده

علا هل - عرب - نویسنده

رونا سلا - یهودی - کتابدار

محمود یزبک - مورخ - عرب

حنا ابوحننا - عرب - آموزگار

فرازهایی از این فیلم

- تام سگو در کتاب خود می‌گوید:

یک گروه از صهیونیست‌ها مأمور بودند که با مراجعه به خانه‌های
 فلسطینی که صاحبان آنها در محل حضور نداشته کتاب‌ها را از
 کتابخانه‌های فلسطینی‌ها جمع‌آوری کنند.

- کتاب‌های خطی، ترجمه و اثر شاعران بزرگ در میان این کتاب‌ها وجود داشته.

- سرقت کتاب‌ها به دو شیوه فردی و سازمانی صورت می‌گرفته؛ مثلاً در شیوه فردی
 اساتید دانشگاه‌های یهودی مرتکب این عمل می‌شدند.

- هفتاد و پنج هزار فلسطینی ثروتمند در فلسطین که دارای گنجینه‌های ادبی،
 فرهنگی و مادی بوده‌اند تا آخرین پنی آن توسط یهودیان غارت می‌شوند.

- یگانی تحت امر شلومو شونامی از هاگانا مأمور جمع‌آوری کتاب بوده است.

- غارت کتابخانه‌ها به غیر از قدس در اسدود، رمله، عکا و... صورت گرفته.

- در سال ۱۹۴۸، سی هزار جلد کتاب با همکاری ارتش و دانشگاه عبری اورشلیم از

خانه‌های فلسطینی غارت شد.

- از جمله کتابخانه‌های شخصی افراد برجسته ذیل در سال ۱۹۴۸ به یغما رفته است.

هنری کتان از محله بقعه

عارف حکمت نشاشیبی از خیابان سنت پل

هانا اتالا از محله بقعه

خلیل سکا کینی از محله قطامون

وکیل سعا موسراعه

هاگوب ملیکیان از طلبیه

فرانسیس خیاط موسراعه

امیل صلاح از محله آلمانی نشین

مدرسه العماریه، جنب ایستگاه راه آهن

دجانی جنب ایستگاه راه آهن

- کتاب‌های به غارت رفته از خانه‌های فلسطینی با عنوان AP به معنی اموال متروکه^۱ در کتابخانه‌های صهیونیستی نگهداری می‌شده و تنها در کتابخانه ملی رژیم صهیونیستی ۵۷۸۷ عنوان تحت همین جایگاه، نگهداری می‌شود و قرار بوده است که در صورت مشخص شدن صاحب کتاب به آنها بازگردانده شود. ولی ۶۴ سال گذشته و از تعداد این کتب کم نشده.

- اورن و اینبرگ مدیر کل کتابخانه ملی رژیم صهیونیستی اجازه بازدید و فیلم برداری از کتاب‌های بخش اموال متروکه را نداده است.

- رونا سلا به عنوان یک یهودی می‌گوید:

تنها یک عکس از خانواده خود در گذشته دارم و به یک نحو خود را تهی از سابقه و تاریخ خانوادگی می‌بینم و به عبارتی هویتم مجهول است. حال تصور کنید که چطور با دزدیدن این کتاب‌ها بنا بوده است که ملت فلسطین را از سابقه و تاریخ خود تهی کنند.

- علا هل هل نویسنده عرب:

ادبیات فلسطین از دهه شصت آغاز می‌شود. در حالی که ما در دهه بیست دارای رمان، تئاتر، سینما و هنر بوده ایم.





- در سال ۱۹۴۸ گنجینه‌های فلسطینی تهی و گنجینه‌های یهودی فربه گردید. خانم غذا کار می به عنوان یک فلسطینی می گوید:
- پدر من در سال ۱۹۴۸ در حال تدوین یک فرهنگ بود و شما می دانید که برای این کار نیاز به چه کتابخانه بزرگی است و پدر من در آن سال ها باز حمت این کتابخانه بزرگ را برای کارش درست کرده بود که همه در سال ۱۹۴۸ به یغما رفت.
- تئاتر، چاپ، سینما از جمله علایق فرهنگی فلسطینی ها بود. یافا، قدس و حیفا مهمترین مراکز فرهنگی فلسطینی ها بود.
- در شهر حیفا کتابفروشی و مراکز فرهنگی و تئاتر داشت.
- نویسندگان، اندیشمندان، هنرمندان، شخصیت های فرهنگی، روزنامه نگاران هم در سال ۱۹۴۸ فلسطین را ترک کردند و فلسطینی ها یتیم شدند؛ یعنی رهبر فرهنگی نداشتند.
- ۱/۵ میلیون فلسطینی باقیمانده در اراضی ۱۹۴۸، شهروند محسوب نشدند و به رسمیت شناخته نشدند تا مؤسسات مربوط به خود را داشته باشند.
- راه آهن دمشق، بیروت، حیفا، یافا و قاهره نقش مهمی در اتصال فرهنگی جهان عرب داشت.
- خلیل سکاکی مبدع آموزش نوین فلسطین بدون آزمون و نمره بود.
- در سال ۲۰۰۹ رونا سلا مجموعه ای از تصاویر به یغما رفته را در قالب یک کتاب منتشر کرد.
- خلیل رساس از اولین عکاسان مقاومت بود. در سال ۱۹۴۸ استودیو عکاسی رساس را خالی کردند، آن هم در آرشیو هاگانا و ارتش اسرائیل پیدا شد.
- ناصر ناشیبی:
- اولین بار یک استاد دانشگاه عبری اورشلیم مرا را در جریان غارت کتابخانه مان قرار داد که به کتابخانه دانشگاه رفته بود؛ در واقع صدها جلد کتاب در این کتابخانه بود.
- یک سند اسرائیلی:
- کتابخانه ملی اسرائیل می تواند به خوبی از این کتاب ها محافظت کند و حتی آن را به صاحبانش باز گرداند. البته اگر صاحبان آن آفتابی [!] شوند.
- ایلان پاپه:

در سال ۱۹۴۸، سی هزار جلد کتاب با همکاری ارتش و دانشگاه عبری اورشلیم از خانه‌های فلسطینی غارت شد

یهودیان به دنبال آن بودند که با حذف فرهنگ و سابقه تاریخی فلسطینی‌ها آنها را شیطان جلوه دهند. اسلام را شیطان جلوه دهند. همه این کار را کردند که هویت و تاریخ فلسطینی‌ها را محو کنند.

- در سال ۱۹۴۸ به جز سی هزار جلد کتاب که در قدس سرقت شد چهل تا پنجاه هزار جلد از یافا و حیفا جمع‌آوری گردید.

- یک عرب: آنها با این کار عرب‌ها را پست و حیوان فرض کردند.

- یک عرب: AP (اموال متروکه) یا SP^۱ (اموال مسروقه)

- با کتاب دزدی هیچ فرهنگی را نمی‌توان شکوفا کرد.

- ایلان پایه به شهردار حیفا پیشنهاد می‌دهد که یک موزه از اموال و دارایی‌ها و کتاب‌های فلسطینی‌ها در یوم‌النکبه احداث کند. در پاسخ، شهردار حیفا او را از اتاق بیرون می‌اندازد.

با تماشای این فیلم بسیار ارزنده که نتیجه تحقیق تاریخی در این حوزه است برخی دیگر از تاریخ تلخ اشغال فلسطین در حوزه فرهنگ ورق می‌خورد تا مخاطبین در یابند که هیچ فرهنگی از گزند صهیونیسم در امان نیست.

در جهت تأیید محتوای این فیلم اخیراً در قاهره همایشی با عنوان «فلسطین در دست‌نوشته‌های عربی» برپا شد. در این همایش نبیل العربی دبیر کل اتحادیه عرب اذعان می‌نماید که رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ هشتاد هزار کتاب و دست‌نوشته این کشور را به سرقت برده و در کتابخانه‌هایش نگهداری می‌کند. وی در ادامه می‌افزاید: رژیم صهیونیستی از سال ۱۹۴۸ اقدام به سرقت این میراث فرهنگی کرده تا هویت اصلی عرب‌ها و تاریخ کشور فلسطین را پنهان کند.^۲

صهیونیست‌ها کتاب فلسطینی‌ها را غارت نکردند تا بر دانش خود بیفزایند و یا فرهنگ خود را شکوفا نمایند. سرقت کتاب توسط آنها با هدف شناخت بهتر مخالفین خود و دریافتن راه‌های بهتر ضربه زدن و زیادتر سود بردن بود؛ کاری که نتیجه منطقی استشراف توسط غربی‌ها در قالبی علمی است.

1. Stolen property.

۲. خبرگزاری دانشجویان ایران، ۱۳۹۳/۸/۱۰.

در سال ۱۹۴۸ به جز سی
هزار جلد کتاب که در
قدس سرقت شد چهل
تا پنجاه هزار جلد از یافا
و حیفا جمع آوری گردید

نمونه‌های مشابه در این خصوص در تاریخ بسیار است
چه در فلسطین و لبنان و چه ایران و ممالک دیگر.
غارت کتابخانه مؤسسه الدراسات الفلسطینیه در بیروت
به هنگام اشغال آن در سال ۱۹۸۲ به قدری تلخ و ناگوار
بود که قلب شنونده از شنیدن آن به درد می‌آید. دزدیدن

کتابخانه تنها مؤسسه معتبر در حوزه مطالعات سیاسی و تاریخی و فرهنگی فلسطین
ضربه‌ای اساسی به علم و فرهنگ فلسطین بود؛ به گونه‌ای که جبران آن سال‌ها طول
کشید و مسئولین مؤسسه هر آنچه دارند، بدون سابقه و قدمت، و محصول تلاش
سال‌های پس از ۱۹۸۲ است.

کتاب دزدی سعید نفیسی که رئیس کتابخانه وقت مجلس داستان عجیب آن را در
کیهان فرهنگی ذکر کرده بود یک نمونه ایرانی از این شگرد یهودی است.^۱
هم اکنون در عصر حاضر صهیونیست‌ها با چاپ و توزیع کتاب، این صنعت را متأثر
از وجود منفعت طلب خود کرده‌اند. بزرگترین بنگاه‌های چاپ همچون نیوز کورپ در
درست مُرداک و یا توزیع و نشر کتاب در سراسر جهان توسط شرکت کتاب در دست
امثال خلیلی در امریکا، نمونه‌های قابل رؤیتی از تکاپوی پول پرستانه صهیونیستی در
عرصه فرهنگ برای گسترش سطه خود در جهان است که با پژوهش و درنگی افزون‌تر،
مصادیق فراوانی از آن می‌توان پیدا کرد.

۱. برای اطلاع از جریان کتاب دزدی سعید نفیسی از کتابخانه مجلس و جریان محاکمه وی رک: مصاحبه
عبدالحسین حائری با کیهان فرهنگی، س ۶۶، ش ۲، ص ۵-۴.
مثیر عزری در کتاب خاطرات خود معتقد است که سعید نفیسی یهودی‌الاصل بوده و سفرهایی به اسرائیل داشته
و از پیشرفت‌های آن تمجید کرده است.



دیروز چه می گفتند؛
امروز چه می گویند!



نگاهی به «خوش‌بینی‌های فرمایشی» و «ژست‌های دموکراتیک» آقای هاشمی رفسنجانی

بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانش‌نامه انقلاب اسلامی

عده‌ای معتقدند که این واقعیت را به راحتی نمی‌توان نادیده گرفت که آقای هاشمی رفسنجانی از ابتدا از نظر مرام سیاسی و دیدگاه‌های مبارزاتی بیش از آن که به منش و بینش امام خمینی نزدیک باشد بیشتر به نهضت آزادی و ملی‌گراها و الگویی شبیه‌الگوی توسعه آمرانه «امیرکبیر» نزدیک بوده است؛ لیکن تا زمان حیات خمینی کبیر شرایط بروز این عقیده را به دست نیاورد. سرعت تغییر رفتارها، آرمان‌ها و گفتارهای وی در یک فاصله زمانی ده ساله از یک گفتمان انقلابی به یک گفتمان تجدیدنظرطلبانه این احتمال را قوی‌تر می‌سازد.

مردم از خود می‌پرسند چگونه ممکن است شخصی که خود قربانی تجدیدنظرطلبی چپ‌های اصلاح‌طلب و سکولار مشهور به دوم‌خردادی در دهه ۷۰ بود، ظرف مدت کوتاهی همراه و هم‌عقیده و هم‌صدا با همان جریان‌های افراطی خواستار تجدیدنظر عمیق‌تر نه فقط در ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی بلکه در ساختار عقیدتی آن گردد.

آیا این استحاله گواه آگاهی فزاینده از عمق تحولات سیاسی داخلی و جهانی و یا نشان دهنده شجاعت فکری ایشان بود؟ یا تحول مذکور حاکی از احتمال یک کشمکش سیاسی و فکری طولانی و تفرقه‌انگیز در درون هاشمی و نقش او در اداره کشور بود؟ حتی عده‌ای نیز این احتمال را مطرح می‌کنند که حق ویژه‌ای که آقای هاشمی برای خود و خانواده خود در استحصال از انقلاب و امتیازات آن قائل بود و یا دخالت‌های انحصاری او مانند دخالت‌های انحصاری و شکننده آقای منتظری در دوران قائم‌مقامی رهبری در بسیاری از امور، سرانجام باید چنین شرایطی را برای وی فراهم می‌ساخت؛ به خصوص وقتی که کسی پیدا شد و بهره‌برداری از این امتیازات را مورد پرسش قرار داد. این شرایط بعد از روی کار آمدن دولت نهم فراهم شد و دلهره پرسش از حق ویژه‌ها بالأخره هاشمی را به سمتی برد که وجاهت انقلابی وی را در این سمت و سو مورد تردید قرار داد. برای این که خوانندگان تصور نکنند که این برداشت ناشی از توهم نویسنده است به نمونه‌هایی از دخالت‌ها و حق ویژه‌ها اشاره می‌شود.

در خصوص حق ویژه استحصالی و دخالت‌هایی که هاشمی در خاطرات خود کم و بیش، بخشی از آنها را خواسته یا ناخواسته بیان کرده است؛ به عنوان مثال در پایگاه اینترنتی رسمی آقای هاشمی در بخش زندگینامه آمده است:

بچه‌های ما در کار سیاست نیامدند. اما حسن یا اشکالی وجود دارد که خیلی بی‌رودربایستی برخورد می‌کنند. مخفی کاری و ریاکاری نمی‌کنند و هر چه هستند، نشان می‌دهند. در کارهایی که به آنها مربوط نیست دخالت می‌کنند.

اگر چه این سخنان هاشمی به شوخی بیشتر شباهت دارد و با لشکرکشی‌های خانواده وی در حوزه سیاست ایران مثل فائزه، فاطمه، عفت، والده، همشیره، محسن، مهدی، یاسر، برادر و برادرزاده و برادر همسر و... (حتی در سطوح نوه‌ها) در دو دهه گذشته از نظر اسناد تاریخی سازگاری ندارد، مگر آن که مفهوم سیاست و ورود به کارهای سیاسی از نظر ایشان معنایی غیر از آنچه شعور اجتماعی و افکار عمومی از این واژه استنباط می‌کند، باشد. این دخالت‌های بی‌جا در اموری که مربوط به آنها نیست همان طوری که گفته شد ناشی از حق ویژه‌ای است که آقای هاشمی از قبل برای خانواده خود از میراث انقلاب اسلامی کنار گذاشته است و رفتارهای ایشان در دو دهه گذشته نشان می‌دهد که حاضر نیست کسی حتی گوشه چشمی نسبت به این حق ویژه تردید نشان دهد. بلایی که آقای هاشمی و خانواده و اعضای قبیله سیاسی ایشان بر سر دولت نهم و دهم به خاطر



اندکی تشکیک و تردید در این حق ویژه در طول هشت سال ریاست جمهوری آوردند نه از چشم تاریخ پنهان خواهد ماند و نه ملت ایران آنقدر ساده است که تمام آن برخوردها را ناشی از دغدغه دفاع از انقلاب اسلامی بداند. حتی اگر در این تردیدی نداشته باشیم که بخشی از رفتارهای دولت دهم با آرمان‌های انقلاب و مکتب امام خمینی سازگاری نداشت.

استحصال از این حق ویژه به شکل سفرهای پی در پی خارجی و داخلی افراد خانواده، تحصیل در شعبه‌های اکسفوردی دانشگاه آزاد در لندن و جاهای دیگر، فرستادن فرزندان به ژاپن، کره، سنگاپور و شرق و غرب عالم، استفاده از مکان‌های اختصاصی (مردم‌ندیده!) در قشم، کیش، شمال و جنوب کشور، نجات خانواده از بمباران‌های احتمالی صدام در دوران دفاع مقدس و بردن آنها با هلی‌کوپتر به نقاط امن اطراف تهران، فرستادن بیش از ۲۵۰۰ نفر از هم‌مشربان و سرسپردگان قبیله سیاسی به فرانسه، انگلیس، کانادا و سایر کشورهای اروپایی برای استفاده از حق انحصاری تحصیل، مشکوک به عدم رعایت مراحل قانونی و امثال اینها حداقل حقوقی است که آقای هاشمی در بخش‌هایی از خاطرات خود بدان‌ها اشاره کرده است و قسمت قابل توجهی از عملکرد وی را در بر می‌گیرد. تا چشم آنهایی که نمی‌خواهند نقش این خانواده و خانواده‌های شبیه به آنها را در انقلاب اسلامی ببینند از حدقه در آید! به عنوان نمونه ببینیم این دخالت‌ها و حق ویژه‌ها در خاطرات آقای هاشمی چگونه ثبت و ضبط شده است:

آقای هاشمی در ذیل خاطرات نه فروردین سال ۱۳۶۸ می‌نویسد:

تا ساعت هشت و نیم در دفترم کار کردم و سپس به منزل آمدم. مهدی از سفر شرق برگشته بود او مقداری درباره ژاپن، کره جنوبی و سنگاپور گفت.^۱

البته نیاز نیست که ملت ایران بداند که یک جوانی که هنوز به سن ۲۰ سالگی نیز نرسیده است برای چه کاری و از جیب چه کسانی به سفر شرق و غرب عالم فرستاده می‌شود! همان‌طوری که آقای هاشمی برای سفرهای پی‌درپی خانواده و بستگان خود به داخل و خارج کشور و مناطق تفریحی و سیاحتی و امثال آن هیچ‌گاه در خاطرات خود روشنگری نکرده و همین روشنگری نکردن شائبه زندگی اشرافی‌گری بعضی از مسئولان

۱. علی لاهوتی (به اهتمام)، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۸؛ بازسازی و سازندگی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۵۷.

جمهوری اسلامی را در داخل و خارج دامن زده و خوراک برای ضد انقلاب ساخته است. همچنین آقای هاشمی پاسخ کوبنده به کسانی که به بخشی از این امتیازات دهن کجی می کنند را در بخش دیگری از خاطرات خود این گونه بیان می کند:

عفت با بچه ها و حسین آقا مرعشی به پارک ارم رفته بودند، آنجا به خاطر سوء رفتار مسئولان با مردم (بخوانید با خانواده هاشمی) درگیری پیش آمده بود... عفت خیلی ناراحت بود و هنوز ناراحت است. اگر این گونه که می گوید باشد حق با اوست. (همیشه حق با خانواده هاشمی است!!) باید آنها ادب شوند. انشاءالله رسیدگی خواهیم کرد.^۱

اکنون ملت ایران حق دارد سؤال کند کسی که تحمل ندارد رفتار معمولی یک کارگر زحمتکش شهربازی را که دستش به جایی بند نیست، نسبت به خانواده خود تحمل کند و این مسئله آنقدر برایش اهمیت دارد که در خاطرات خود (آن هم خاطرات کسی مثل آقای هاشمی که خود می فرماید از بزرگان انقلاب است) می آورد و برای آن بیچاره ها خط و نشان تأدیبی می کشد آیا می توان از وی پذیرفت که آدم با گذشت و معتدلی است؟ به راستی کدام هاشمی را باید باور کرد؟

هاشمی که دیروز می گفت:

عفت هنوز (از برخورد مسئولان پارک ارم) ناراحت است اگر این گونه که می گوید حق با اوست باید آنها ادب شوند.

یا هاشمی که امروز می گوید:

من همواره مخالف دیدگاه ها و نظرات رادیکال تند و افراطی بودم...^۲
 من با آن گونه افکار تند اجتماعی که محدودیت هایی برای مردم درست می کند مخالف بودم هم در مورد زن ها، هم در مورد جوان ها، هم در مورد هنرمندان، اینها چیزهایی بود که آسیب می زد...^۳

آری اینها آسیب می زد اما خط و نشان کشیدن برای یک کارگر پارک و برخورد با وی مصداق برخورد تند و افراطی نبود؟ از این دست مطالب در پرونده آقای هاشمی و خانواده ایشان فراوان وجود دارد که بنا داریم برای ثبت در تاریخ به بخشی از آنها اشاره

۱. یاسر هاشمی (به اهتمام)، عبور از بحران؛ کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، تهران، معارف انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳.

۲. هاشمی بدون روتوش؛ گفت وگوهای صادق زیباکلام و فرشته سادات اتفاق فر با هاشمی رفسنجانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶.

۳. همان، ص ۱۲۴.



بلایی که آقای هاشمی و خانواده و اعضای قبیله سیاسی ایشان بر سر دولت نهم و دهم به خاطر اندکی تشکیک و تردید در این حق ویژه در طول هشت سال ریاست جمهوری آوردند نه از چشم تاریخ پنهان خواهد ماند و نه ملت ایران آنقدر ساده است که تمام آن برخوردها را ناشی از دغدغه دفاع از انقلاب اسلامی بدانند

کنیم تا به تعبیر امام در آینده کسانی نیایند از افراد مستبد و ستمگری چون رضاخان، انوشیروان دادگر درست کنند.

بی تردید آقای هاشمی با این روش مسئله‌ای ندارند زیرا روشی است که ایشان پسندیده‌اند و به محققان توصیه کرده‌اند که در مورد بعضی از افراد و جریان‌های افراطی که دیروز یک چیزی می‌گفتند ولی امروز عکس آن را می‌گویند باید این تناقض‌ها را پیدا کرد و به مردم نشان داد. آقای هاشمی در مصاحبه با زیبا کلام می‌گوید:

شما یک بار مذاکرات مجلس را

بخوانید و ببینید وقتی که من تنش‌زدایی را در سیاست خارجی مطرح کردم، اصلاح‌طلب‌های امروز در مجلس چه گفتند. یک بار روزنامه سلام را با این دید بخوانید. یعنی شما به یکی از شاگردهایتان این پروژه را بدهید که در این مورد تحقیق کند و ببیند که سلام (روزنامه) چه چیزهایی علیه تنش‌زدایی در سیاست خارجی نوشت. همین آقای عباس عبدی که مظهر حرکت اینهاست ببینید چه چیزهایی از سیاست خارجی و تنش‌زدایی نوشتند و حالا خودشان دارند این گونه عمل می‌کنند. اخیراً یکی از جوان‌ها کتابی نوشته بود که واقعاً جالب است اما ظاهراً چاپ نشده است. این تناقض‌ها را جمع کرده بود به درد تحقیق شما می‌خورد منتها او فقط روی عبدی کار کرده بود و من گفتم که این کار ارزش یک کتاب را ندارد که فقط برای او این گونه بنویسید اگر کل این جریان را بررسی کنید خوب است. یعنی این که قبلاً چه گفته‌اند و چگونه عمل کرده‌اند و بعداً یعنی امروز چه می‌گویند و چه شعارهایی می‌دهند.^۱

این توصیه آقای هاشمی برای تاریخ ایران و مورخین انقلاب اسلامی یک توصیه راهبردی است، زیرا فکر تجدیدنظرطلبی در جریان‌های سیاسی ایران در دوران معاصر تاریخچه طولانی و دردناکی دارد. در فرهنگ سیاسی ایران اصطلاح تجدیدنظرطلبی

۱. هاشمی بدون روتوش، همان، ص ۱۵۸.



معنای مثبتی ندارد. در سالیان گذشته در سنت مبارزات سیاسی به خصوص سنت چپ، این عنوان به کسانی اطلاق می شد که به انحراف از اصول بنیادی نظریه مبارزه و مقاومت یا اصول حزب متهم می شدند. نگرانی از بابت تجدیدنظرطلبی همیشه در مبارزات عقیدتی و سیاسی به عنوان یک دغدغه مهم مطرح بوده و هست. آنچه در مورد آقای هاشمی جالب است آن است که خود ایشان با وجودی که از دوره دوم دوران ریاست جمهوری بیش از هر دولت دیگری گرفتار کج تابی های تجدیدنظرطلبان چپ و راست در حوزه سیاست بود و آفات این بداخلاقی فکری و سیاسی را از نزدیک حس کرد چرا خود در دام مهلک چنین روشی گرفتار آمد؟

همان طوری که آقای هاشمی تمایل دارد درباره مخالفان وی چنین پژوهش هایی صورت پذیرد نباید این پژوهش و پژوهش های مشابه را در مورد وی و خانواده و بستگان و همفکران وی انکار کرد و آن را ضربه به روحانیت و انقلاب دانست.

آقای هاشمی در موجه نشان دادن چنین پژوهش هایی می گوید:

خیلی نمی خواهم بگویم که یک عده ای در اوایل انقلاب چقدر تندروی می کردند اما امروز طرفدار اصلاحات و توسعه سیاسی شده اند. من مثال های زیادی می توانم برای ثبت تاریخ بیاورم که این آقا یا آن یکی که امروز اصلاح طلب شده و طرفدار حقوق مردم و آزادی، تا همین چند سال پیش چه می اندیشید و چه می کرد. من سینه وسیعی از این دست عملکردها و پرونده ها دارم. ناگفته های زیادی دارم از این که چگونه در این مدت بیست و پنج سال تقریباً همیشه من گرفتار افراط و تفریط دو جریان چپ و راست بودم و نقش اساسی داشته در این که راه میانه درست و معتدل بماند. بیشترین شگفتی من این است که آنهایی که عمدتاً از روی چپ روی و انقلابی گری بیشترین مشکلات را سر راه انقلاب قرار دادند، حالا مدعی شده اند.^۱

برای ملت ایران نیز شگفتی این است کسی که خود را چوب خورده جریان های افراطی چپ و راست می داند چگونه در امتحان سخت و پیچیده فتنه ۸۸ خود و خانواده اش در کنار همین افراطیون علیه نظام جمهوری اسلامی لشکر کشی خیابانی کردند. ما هم مانند آقای هاشمی معتقدیم:

عیبی ندارد که کسانی تفکری داشته باشند و تفکرشان عوض شود.



این را عیب نمی‌دانیم ولی نباید این گونه رفتار کنند. باید بگویند که ما اشتباه کردیم.^۱

در هر صورت بررسی این فرآیند و علل آن نیازمند تحقیقات اسنادی عمیقی است که بی‌تردید تمام آنها در ظرفیت این گزارش نیست. آنچه ما را بر آن داشت که این گزارش مختصر را تهیه کنیم بیش از هر چیز خطر چنین خلع و لبس‌هایی برای نظام نوپای جمهوری اسلامی و اندازهای پی‌درپی‌ای بود که خمینی کبیر در زمان حیات پربار خود و رهبر معظم انقلاب تا به امروز نخبران فکری و سیاسی و به تعبیر دیگر خواص را از افتادن به ورطه خطرناک تجدیدنظرطلبی بر حذر داشتند.

بعد از فتنه ۸۸ میان عقاید هاشمی و عقاید تجدیدنظرطلبان سکولار جریان چپ که قبلاً با چنان شدتی علیه هاشمی فعالیت می‌کردند و جوه تشابه چشمگیری پیدا شد. آیا این وجوه تشابه یک‌باره پدید آمد و بیش از آن که ناشی از سازگاری مواضع فکری و سیاسی باشد ناشی از تعلقات شخصی آقای هاشمی به خصوص به خانواده بود؟ خانواده‌ای که هیچ‌گاه درایت لازم را برای حفظ شئونات یک مبارز قدیمی و یک یار انقلاب، در صف انقلابیون ناب نهضت امام خمینی نداشتند و از خزانه پدر برای ارتقای خود تا توانستند استحصال کردند. غافل از آن که این خزانه را با توجه به بضاعت فکری هاشمی و سابقه سیاسی او پایانی هست.

هاشمی زمانی پدر خوانده جریان تجدیدنظرطلب شد که خود و همفکرانش در حزب کارگزاران به دلیل عملکرد عدالت‌سوز دولت سازندگی، بیشترین نقش را در پیدایش افکار و تمایلات تجدیدنظرطلبانه در میان جوانان و جریان‌های سیاسی جمهوری اسلامی داشتند. او یا از روی بی‌احتیاطی و یا شاید از آن جهت که همیشه خود را در قامت امیر کبیر ایران می‌دید و احساس می‌کرد که بهبود اقتصادی و برنامه‌ریزی لیبرالی می‌تواند ایران را از شرایط به هم ریخته دوران بعد از جنگ خارج ساخته و به حالت عادی برساند به اقداماتی دست زد که کمترین خسارت آن پیدایش یک طبقه ویژه‌خوار جدید در ارکان نظام جمهوری اسلامی بود.

طبقه‌ای که به اعتراف حمیدرضا جلالی‌پور، ۲۵۰۰ نفر از آنها در دوران هاشمی رفسنجانی برای دوره دکترا به انگلستان، کانادا، استرالیا و فرانسه اعزام شده بودند و اکنون جریان اصلاح‌طلبی سکولار معارض انقلاب اسلامی مانند حزب مشارکت، مجاهدین انقلاب و... روی کاگل آنها می‌چرخد. کسانی مثل محسن میردامادی،

۱. همان، ص ۱۶۶.

آقای هاشمی برای سفرهای پی در پی خانواده و بستگان خود به داخل و خارج کشور و مناطق تفریحی و سیاحتی و امثال آن هیچ گاه در خاطرات خود روشنگری نکرده و همین روشنگری نکردن شائبه زندگی اشرافی گری بعضی از مسئولان جمهوری اسلامی را در داخل و خارج دامن زده و خوراک برای ضد انقلاب ساخته است

محمدرضا خاتمی و حتی فرزندان هاشمی و... دارای چه صلاحیتی جز پیوستگی خانوادگی و قبیله‌ای و باندی بودند که از این رانت بهره بردند و اکنون این رانت را در انحصار خود و باند خود می بینند و به دیگران می تازند؟ تا به امروز کدام مرجع قانونی مشخص کرده است که این اعزام‌ها مبتنی بر کدام قانون و ضوابط بود؟^۱

آیا به راستی توجیهی که آقای هاشمی برای موجه نشان دادن برخورداری فرزندان، وابستگان فامیلی، یاران جناحی و... خود از این رانت‌ها رایج می دهد و انتظار دارد که این توجیه مورد پذیرش قرار گیرد در مورد کسانی که امروزه به خاطر گرفتن بورس از دولت قبلی تحقیر و تهدید می شوند پذیرفته است؟ آیا مردم حق دارند بدانند اگر هر دولتی حق دارد بعضی از تصمیمات دولت قبل از خود را مورد تردید و غیر قانونی جلوه دهد آیا می توان نسبت به بورسیه‌هایی که از دولت آقای هاشمی تا پایان دولت آقای خاتمی که مطلقاً در انحصار جناح چپ و بعد دوم خردادی‌ها بود سؤال کرد و مستندات قانونی این بورسیه‌ها را طلب نمود؟ بورسیه‌هایی که یقین داریم از مراجع جاری و قانونی اعطا نشده است. آقای هاشمی در خصوص برخورداری فرزندان خود از رانت‌های ویژه در نظام جمهوری اسلامی می نویسد:

خانواده من وارد سیاست نشدند. دخترانم یکی وارد کار ورزش (فائزه)^۲ و دیگری وارد بنیاد بیماران خاص (فاطمه) شدند. پسرانم: محسن که

۱. جهت اطلاع کسانی که می گویند و ما ادراک مالبورس. البته به شرطی که جسارت زیر سؤال بردن شیوه اخذ دکترای خود و همکاران خود در مرکز تحقیقات استراتژیک و سایر جریانات اصلاح طلبی را داشته باشند. نه این که به کسانی بتازند که فعلاً تمام بلندگوها را از دست آنها خارج کرده و یک طرفه گز می کنند و می برند. جالب اینجاست که رئیس دولت محترمی که وزیر علومش قرار است با بورس‌های غیر قانونی برخورد کنند آیا خود و بعضی از وزرا و مشاوران و معاونانش نیز از بهره‌برداران بورس بدون ضابطه دوران آقای هاشمی نیستند؟ آیا بعضی از اینها خود بدون دریافت مأموریت تحصیلی در حین اشتغال، به خارج از کشور به نام‌های دیگر اعزام نشدند؟ و آیا این اعزام‌ها قانونی بود؟ رک: حمیدرضا جلالی پور، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۲۲۷.

۲. نماینده مجلس شدن، زدن روزنامه، سردمداری لشکرکشی‌های خیابانی و امثال اینها به زعم آقای هاشمی نسبتی با سیاست ندارد!



در اروپا جزو انجمن اسلامی بود که زمینه سیاسی داشت. به ایران آمد، مشغول کار در موشک‌سازی شد. رشته‌اش مربوط به بدنه موشک‌سازی بود و به همین خاطر تحصیلش را نیمه‌کاره رها کرد و آمد. چون به او نیاز داشتیم، کارش مخفی بود و بعد به بازرسی رئیس جمهوری آمد که آن هم کاری مخفی بود. کسی را می‌خواستیم که از اطلاعات سوءاستفاده نکند. بعد به مترو رفت که الان هم هست. مهدی به صنعت علاقه داشت و فهمید که وضع ما در دریا ضعیف است. صنایع دریایی ما خیلی ضعیف بود. او دنبال سکوسازی و لوله‌های کف آب و حفاری در دریا رفت که وابسته بودیم. آخرش به پارس جنوبی و عسلویه رسید و الان به CNG رفت که برای صرفه‌جویی و محیط‌زیست خوب است.

یاسر هم با آقای فروزش وزیر سابق جهاد سازندگی درباره خودکفایی پنیر کار می‌کرد. آن موقع مشکل ما در کشور این بود که کسی دنبال صنایع تبدیلی نمی‌رفت. دامداران مشکل داشتند و پنیر هم وارداتی بود. مشاور وزیر بود،^۱ ولی این سمت برای راه‌اندازی کارش بود. الان هم در دفتر من در مرکز تحقیقات است...^۲

این روش در جامعه ما باب نیست. به معنای مصطلح وارد سیاست نشدند، ولی وارد میدان شدند. البته یک بحث اساسی دارم که می‌توانستم جلوی ایشان را بگیرم که معلم شوید یا درس بخوانید و اینکه پسر رئیس‌جمهور هستید، برایتان بس است. اگر این تفکر عام شود، بچه‌های شخصیت‌ها نمی‌توانند کار کنند که نوعاً دلسوز هستند.

۱. جهت استحضار خوانندگان محترم باید گفت که یاسر آخرین فرزند هاشمی رفسنجانی متولد ۵ مرداد ۱۳۵۰ است و زمانی که افتخار مسئولیت مشاور وزیر و حل مشکلات صنایع تبدیلی و خودکفایی پنیر ایران را در سال ۷۴-۷۳ بدست آورد بیش از ۲۳ سال نداشت! به نوشته پل کلینکوف در ماهنامه فوربز یاسر یک مزرعه پرورش اسب ۳۰ هکتاری در لواسان در شمال تهران دارد، جایی که هر جریب زمین در آن حدود ۴ میلیون دلار قیمت دارد و همچنین یک شرکت بزرگ واردات و صادرات را اداره می‌کند که در زمینه خرید و فروش غذای بچه، آب معدنی و ماشین‌آلات صنعتی فعالیت دارد. رک:

- Paul Klebnikov, family Official Website of Ayatollah Hashemi Rafsanjani

همچنین رک: ویکی پدیا.

۲. فرزندان آقای هاشمی به برکت جایگاه پدر هم از رانت‌های تحصیل بهره بردند هم قبل از اتمام تحصیلات محل کار آنها در جاهایی که بسیاری از جوانان شایسته این مملکت آرزوی کار در آن جاها را دارند تضمین شد. آیا ملت ایران حق ندارد سؤال کند که آقای هاشمی و سایر مدیران اجرایی این مملکت به همان میزان که به خانواده‌های خود رسیدند به فرزندان این مرز و بوم رسیدند؟ آقای هاشمی و همفکران او باید بگویند ما در ظرف یک سال نرخ بیکاری را پایین آوردیم چون در میان اعضای خانواده و فامیل خود ناله‌ای از بیکاری نمی‌شنود تا بفهمند مردم چه می‌کنند.

فرهنگ درستی نیست. البته شاید بعضی ها سوءاستفاده کنند. شاید بعضی ها راضی باشند که بچه هایشان هیچ کاری نکنند و نانی بخورند و بگردند. چرا باید این گونه باشند؟^۱

به راستی چرا باید فرزندان شخصیت ها این گونه باشند؟ آنها در مرام آقای هاشمی نوعاً دلسوز و استثنایی و مانند پدران شان باهوش، مدیر و مدبرزاده شده اند. توسعه ورزش زنان، امور بیمارستانی، صنایع موشکی، پروژه مترو سازی، صنعت هوا و فضا و دریا، سکوسازی و حفاری، تأسیس میادین نفتی در عسلویه و پارس جنوبی، حفاری در دریا و خشکی، توسعه CNG و از همه مهم تر خود کفایی پنیرو و صنایع تبدیلی و بقیه امور در این کشور روی کاگل فرزندان این مسئولین می چرخد. اینها حقوق ویژه ای است که تردید در هر کدام آنها در فرهنگ آقای هاشمی و همفکران اعتدالی اصلاح طلب و اصول گرای او مترادف با نفی توسعه، اعتدال و پیشرفت کشور و از همه مهم تر کشتن نقطه امید در کشور است!

اینها بخشی از گفته ها و نوشته ها و مصاحبه های آقای هاشمی است که شاکله دولت سازندگی و احتمالاً دولت اعتدال بر آن استوار است. این اقدامات نشان می دهد که هاشمی دانسته یا نادانسته با این بذل و بخشش های قبیله ای و فراقانونی برخلاف ادعای دموکراتیکش و نگاه های خوش بینانه فرمایشی یکی از پایه گذاران افراطی گری سکولار و انقلاب ستیز در درون نظام جمهوری اسلامی و علیه آرمان های انقلاب اسلامی بود. غافل از آن که حل مشکلاتی نظیر سازندگی ایران بعد از جنگ، با اسراف، سوء مدیریت، کنترل نامطلوب کارگزاران نوکیسه، ضعف انضباط نیروی کار و مدیریت، تساهل در پی گیری آرمان های انقلاب، فامیلی کردن قدرت و از همه بدتر اعتماد به مجامع شناخته شده ای چون صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی، گات و امثال ذلک امکان پذیر نیست.

عجیب است که آقای هاشمی هنوز هم باور ندارد که با انقلاب و انقلابیون طرف است نه با ضد انقلاب، هاشمی هیچ گاه تا به امروز امکان درک این واقعیت را برای خود فراهم نساخت و خانواده و همفکران او نیز به وی کمکی نکردند تا متوجه شود که ملت بزرگ ایران بزرگترین منتقدان هاشمی در شیوه حکمرانی هستند نه کسانی که نسبتی با ایران و انقلاب ندارند. اکنون او با تلخکامی رؤیای فروهیده خود را در مورد تبدیل ایران به یک ژاپن مسلمان (نه اسلامی)، شکست خورده می بیند و به جای آن که به علل و عوامل

برای ملت ایران نیز شگفتی
این است کسی که خود را
چوب خورده جریان‌های افراطی
چپ و راست می‌داند چگونه در
امتحان سخت و پیچیده فتنه ۸۸
خود و خانواده‌اش در کنار همین
افراطیون علیه نظام جمهوری
اسلامی لشکرکشی خیابانی کردند

این شکست بیندیشد مانند اسلاف منورالفکری
ایران تاوان ناتوانی‌ها و ناکامی‌های خود را از ملت
ایران و نظام جمهوری اسلامی طلب می‌کند.
هاشمی ناگزیر از رویارویی با این واقعیت است که
مشکلاتی که او با آنها مواجه شد در نوع نگاه او به
نهضت امام، نظام جمهوری اسلامی، حکمرانی
اسلامی و از همه مهمتر آرمان‌های ملت ایران
خواهیده است.

ما در این گزارش تلاش می‌کنیم نوسانات ریشه‌ای و بنیادین این نگاه و بی‌ثباتی آن
را در کارنامه فکری و مواضع سیاسی ایشان در سی سال گذشته نشان دهیم. آنچه در
این گزارش آورده می‌شود آغازی است برای یک بررسی ریشه‌ای و عمیق از کسانی که
دیروز یک چیزی می‌گفتند و امروز چیز دیگر؛ تفاوت این گفته‌ها ناشی از آثار زبان زمان
نیست؛ بلکه تفاوتی ماهوی و عقیدتی است.
همان طوری که خود هاشمی گفت:

این تغییر مواضع دلیل بر این است که خیلی اصالت ندارند. اگر انسان
در افکاری آن هم افکار دینی اصالت داشته باشد به زودی نمی‌تواند
عوض شود.^۱

این گفته‌های متفاوت نشان می‌دهد که چگونه سردار سازندگی تدریجاً به جای
اقتصاد، روی سیاست و اندیشه متمرکز شد و نتیجتاً در سال ۱۳۸۸ روشی را برگزید
که نظریه اصلاحات از بالای وی (روشی که هاشمی در دوران دولت خود از آن پیروی
می‌کرد) به فشار رها شده و غیر قابل کنترل از پایین، همراه گردید و هاشمی را
پدر خوانده جریان تجدیدنظرطلبی درون جمهوری اسلامی ساخت.

این گلاس‌نوست مشهور هاشمی برای اصلاح چه چیزی در درون نظام جمهوری
اسلامی است؟ برای دموکراتیزه کردن غربی ایران؟ ولی سوابق هاشمی در دولت
سازندگی (علی‌قول مخالفان سکولار دوم خردادی) نسبتی با دموکراسی ندارد. پس
چرا ایشان از بعد از روی کار آمدن دولت نهم و دهم و در ایام فتنه ۸۸ و بعد از آن تا به
امروز، ژست‌های دموکراتیک می‌گیرد؟

۱. قدرت‌الله رحمانی (به اهتمام)، بی‌پرده با هاشمی رفسنجانی، کارنامه ربع قرن عملکرد جمهوری اسلامی در
گفت‌وگو با کیهان، تهران، کیهان، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸.

آیا آقای هاشمی نمی داند که ژست‌های دموکراتیک به شیوه‌ای که خوشایند مخالفان نظام جمهوری اسلامی باشد و صف هوراکنندگان پشت ایشان را درازتر سازد فی‌البداهه می‌بایست با یک انحراف چشمگیر از تأکید سنتی امام بر انقلاب اسلامی و سیاست نه شرقی و نه غربی آن به پیش رود و به مرور زمان اسم و رسمی از انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی باقی نگذارد؟

آقای هاشمی بی‌تردید از نتایج ژست‌های دموکراتیک خود آگاه است؛ منتها معلوم نیست چرا ایشان تمایلات تجدیدنظرطلبانه خود نسبت به انقلاب اسلامی را در پشت این ژست‌های دموکراتیک پنهان می‌سازد!

برای روشن شدن این مسئله می‌خواهیم از روی قرینه‌های مواضع و سخنان ایشان که به صورت رسمی و غیر رسمی بر آنها تأکید ورزیده است این خوش‌بینی فرمایشی در مورد ژست‌های دموکراتیک آقای هاشمی را تبیین کنیم و به این مسئله پاسخ گوییم که به راستی کدام هاشمی را باید یار انقلاب و استوانه نظام جمهوری اسلامی ایران دانست؟ هاشمی که دیروز می‌گفت:

اگر یک فرد خراب شود و به انقلاب آسیب نرسد مهم نیست؛ روانیست به انقلاب برای دفاع از خودم آسیب برسانم.^۱

یا هاشمی که امروز برای دفاع از فرزندان خود مملکت را به آشوب می‌کشد و می‌گوید: در مراسم بزرگداشت سالگرد امام به آقای احمدی‌نژاد گفتم که در اظهارات او خلاف‌گویی‌های فراوانی وجود داشته... و اتهامات ناروا به جمعی از بزرگان نظام... و فرزندان من... گرچه در گذشته به بخشی از این اتهامات پاسخ داده شد و رئیس محترم قوه قضائیه... در پایان کار ریاست جمهوری اینجانب... رسماً اعلام پاکی و منزّه بودن خانواده رئیس‌جمهور و حتی کم‌شدن دارایی‌ها در دوران مسئولیت را نمودند ولی تکرار اتهام تکرار جواب را می‌طلبد.^۲

هاشمی که دیروز درباره دانشگاه و گروه‌های مخالف می‌گفت:

این توجه را داشته باشند که آنجا دانشگاه یک کشور اسلامی است و طبعاً مسئولین نمی‌توانند اجازه بدهند که در آنجا جوان‌های ضد

۱. مسعود سفیری، حقیقت‌ها و مصلحت‌ها؛ گفت‌وگو با هاشمی رفسنجانی، تهران، نی، ۱۳۷۸، ص ۲۰۸. قابل ذکر است مسعود سفیری یکی از اصلاح‌طلبان دوم خرداد در روزنامه‌های زنجیره‌ای بود که در حال حاضر یکی از مجریان شبکه صدای آمریکا است.

۲. نامه ۱۹ خرداد ۸۹ به رهبر انقلاب مشهور به نامه بدون سلام و والسلام.



اسلامی بتوانند برای نشر افکار ضد اسلامی خود محیطی پیدا کنند و کارهای ضد اسلامی انجام دهند.^۱

و یا هاشمی که امروز درباره دانشگاه‌ها و گروه‌های مخالف می‌گوید:

دانشمند نمی‌تواند در فضای بسته و امنیتی، از توان فکری خود استفاده نماید... آن امام (امام علی (ع)) به مریدان متعصب خود سفارش می‌کردند که مبادا به مخالفانم تعرض کنید و اگر می‌توانید، جواب سخنان آنها را بدهید... نباید یک دانشجوی و استاد مسلمان (بخوانید مخالف) را به خاطر اختلاف سلیقه سیاسی یا بیان یک نکته علمی در کلاس، ستاره‌دار و اخراج کرد... ممنوع‌الورود کردن دانشمندان به فضای علمی و دانشگاهی ظلم به اسلام، انقلاب اسلامی، امام (ره) و ایران است... حقایق علمی، حتی در علوم انسانی در تضارب آرا و مباحث آزاد کشف می‌شود.^۲

هاشمی که دیروز می‌گفت:

فکرمان را نمی‌خواهیم بر کسی تحمیل کنیم اما حق نداریم اجازه دهیم از فضا و امکاناتی که با پول و امکانات مردم و با امکانات حکومت اسلامی تهیه کردیم از این موقعیت‌ها سوءاستفاده شود و به نفع مراکز فساد برای اضلال جوان‌های مردم بهره‌برداری شود.^۳

و هاشمی که امروز می‌گوید:

من همواره مخالف دیدگاه‌ها و نظرات رادیکال، تند و افراطی بودم... (وقتی بعد از جنگ به دولت آمدم) این بحث را مطرح کردم که به مردم فشار نیاورید و بگذارید جوان‌ها تفریح و مردم زندگی خودشان را بکنند. این قدر به مردم نگویید که نخورید و نپوشید و در دانشگاه‌ها سخت‌گیری نکنید و بگویید که اساتید از خارج بیایند...^۴

هاشمی که دیروز می‌گفت:

آنچه که قانون اساسی جمهوری اسلامی و این انقلاب اسلامی را جدا

۱. هاشمی رفسنجانی، مصاحبه‌ها، سال ۱۳۶۲، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۳۳.

۲. دیدار با جمعی از اعضای انجمن‌های علمی، ۱۸ دی ۹۲، برگرفته از سایت:

<http://www.bartarinha.ir/fa/news/85838>

۳. مصاحبه‌ها، همان، ص ۳۳.

۴. هاشمی بدون روتوش، همان، ص ۱۵۶ و ۲۳۷.

کرده از آن قانون اساسی و از آن انقلاب (مشروطه) که ثمره آن را در آینده خواهیم دید، این نقطه اساسی است، ولایت فقیه...^۱

یا هاشمی که امروز در ژست‌های دموکراتیک می‌گوید:

شاید خیلی‌ها ندانند که وقتی در مجلس خبرگان به بحث ولایت فقیه که توسط عده‌ای مطرح شد رسیدیم من مخالفت کردم... من همواره مخالف دیدگاه‌ها و نظرات رادیکال، تند و افراطی بودم. در همه موارد و عملاً پیرامون همه مسائل به عنوان مثال بحث‌هایی که در مجلس خبرگان بر سر بندهای مختلف قانون و حتی اصل ولایت فقیه داشتیم.^۲

به راستی کدام هاشمی را باید باور کرد؟ هاشمی که دیروز می‌گفت: کسانی که می‌خواهند ولایت فقیه را بشکنند یا امام را زیر سؤال ببرند اینها محصول همین جریانات هستند اما اکنون بر سر شاخ بن می‌برند؛^۳ یا هاشمی که امروز برای ژست‌های دموکراتیک در مقابل سکولارها و غربی‌ها می‌گوید در مجلس خبرگان مخالف ولایت فقیه بودم؟!^۴

هاشمی که دیروز می‌گفت: روزی که در مجلس خبرگان مسئله ولایت فقیه مطرح شد بسیاری از همین روشنفکرها در مجلس خبرگان حرفشان این بود که شما با طرح ولایت فقیه دارید دیکتاتوری آخوندی راه می‌اندازید. امروز دنیا نمی‌تواند ولایت فقیه را هضم کند... از وحشتشان در بیرون مجلس دست به توطئه زدند تا مجلس خبرگان را منحل کنند...^۵ یا هاشمی که امروز می‌گوید: آقای آذری قمی وقتی این اواخر مخالف شده بود در جلسه‌ای گفته بود که آقای هاشمی در زمان تنفس یکی از جلسات مجلس خبرگان گفته است (تعبیری را از من نقل کرد و من یادم نبود) این که شما می‌گویید ولی فقیه نمی‌شود ناصرالدین‌شاه می‌شود.^۶

هاشمی که دیروز می‌گفت: در آن سال‌ها (اول انقلاب) اعضای نهضت آزادی بارها با من ملاقات کردند. من گفتم که شما باید موضع خودتان را مشخص کنید. نمی‌شود با کسانی که ضد انقلاب شده‌اند رفیق باشید و در متن کار هم باشید... نهضت آزادی‌ها گله می‌کردند که مردم با ما بدرفتاری می‌کنند و یا حزب‌اللهی‌ها به ما اهانت می‌کنند،

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، *انقلاب یا بعثت جدید*، تهران، یاسر، بی‌تا، ص ۱۵۹.

۲. هاشمی بدون روتوش، همان، ص ۱۵۷-۱۵۶.

۳. رضا صنعتی، *مشروعیت آسمانی، ولایت فقیه در اندیشه سیاسی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی*، تهران، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۹-۱۰۸.

۴. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۶۳.

۵. هاشمی بدون روتوش، همان، ص ۱۵۷.



اکنون آقای هاشمی با تلخکامی
رؤیای فروهیده خود را در مورد
تبدیل ایران به یک ژاپن مسلمان
(نه اسلامی)، شکست خورده
می‌بیند و به جای آن که به علل
و عوامل این شکست بیندیشد
مانند اسلاف منورالفکری ایران
تاوان ناتوانی‌ها و ناکامی‌های
خود را از ملت ایران و نظام
جمهوری اسلامی طلب می‌کند

حرف‌هایی از این قبیل داشتند، جواب ما این بود که
شما موضع خودتان را اصلاح کنید تا این حوادث رخ
ندهد.^۱

یا هاشمی که امروز در قامت یک سیاست‌مدار
دموکرات! می‌گوید:

من همواره مخالف برخورد‌های تند
با این گروه (نهضت آزادی) بودم چه
در گذشته و چه امروز، یعنی مواضعم
همواره در خصوص این گروه ثابت
و یکنواخت بوده است. در حالی که

همین‌هایی که الان جزو اصلاح‌طلب‌ها هستند، به امام نامه نوشتند و از
ایشان حکم محکومیت نهضت آزادی را خواستند و گرفتند، مگر نبود؟
من همان موقع هم که اینها حکم محکومیت نهضت آزادی را از امام
گرفتند مخالف این کارها بودم. ما تا توانستیم نهضت آزادی را در میدان
نگه داشتیم... همین آقای بهزاد نبوی و گروهش (سازمان مجاهدین
انقلاب اسلامی) آن موقع پدر اینها را در می‌آوردند... خیلی از کسانی
که امروزه دوم‌خردادی شده‌اند آن روزها از فرط تندروی وضعیتی را
برای ملی-مذهبی‌ها در آورده بودند که برای آنها آمدن در مجلس هم
سخت بود.^۲

آقای هاشمی در طول سه دهه انقلاب در نوشته‌ها، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و آثاری
که از خود بر جای گذاشت خود را یک انقلابی دو آتشه مرید افکار و اندیشه‌های امام
معرفی می‌کند در حالی که دالان اعتقادی هاشمی در صحنه مبارزه بیش از آن که به امام
نزدیک باشد، شباهت عجیبی به دالان نهضت آزادی و جبهه ملی دارد. هاشمی این دالان
را در خاطرات و گفت‌وگوهای خود انکار نمی‌کند؛ منتها آنچه باعث می‌شود تا مردم در
خصوص شخصیت سیاسی و فکری آقای هاشمی دچار تردید شوند تناقضات گفتاری
و رفتاری وی در طول سه دهه انقلاب به خصوص بعد از فتنه ۸۸ است. این مواضع به ما
می‌گوید آقای هاشمی از ابتدا نسبت به مبادی سیاسی امام برای سرنگونی نظام پهلوی

۱. مسعود سفیری، همان، ص ۷۶.

۲. هاشمی بدون روتوش، همان، ص ۱۵۷.

به راستی کدام هاشمی را باید باور کرد؟ هاشمی که دیروز می گفت: کسانی که می خواهند ولایت فقیه را بشکنند یا امام را زیر سؤال ببرند اینها محصول همین جریانات هستند اما اکنون بر سر شاخ بن می برند؛ یا هاشمی که امروز برای ژست های دموکراتیک در مقابل سکولارها و غربی ها می گوید در مجلس خبرگان مخالف ولایت فقیه بودم؟!

اعتقادی نداشته است و بیشتر مرام نهضت آزادی و جبهه ملی و سایر گروه های سیاسی را که معتقد به قانون اساسی مشروطه و سلطنت شاه بودند، می پسندید. آقای هاشمی در این رابطه می گوید: اگر مشروطه واقعی و قانون اساسی اجرا می شد حتی اگر متمم قانون اساسی که شاه حکومت نکند و تنها سلطنت بکند اجرا می شد و این اتفاق می افتاد و موارد دیگر را هم مراعات می کردند، فکر می کنم بخشی از خواسته های ما هم تخفیف می یافت.^۱ هاشمی راست می گوید؛ نه خواسته های ایشان بلکه خواسته های تمام گروه های مدعی مبارزه به پایان می رسید و در زیر سایه رژیم پهلوی به خوشی و خرمی زندگی می کردند؛ اما چنین سطحی از خواسته ها نسبتی با آرمان های امام خمینی نداشت.

عجیب است؛ با وجودی که آقای هاشمی در خاطرات خود بخشی از سخنان امام در سال شروع نهضت را که می فرماید ما روزی را عید می گیریم که بنیان ظلم و ظالم را منهدم کنیم و دست دودمان پهلوی را از کشور قطع نماییم.^۲ ولی در مصاحبه با سکولارهای ضد انقلاب دوباره ژست های شبه دموکراتیک به سراغش می آید و می گوید: ما از اول مسئله متمم را می گفتیم؛ یعنی قانون اساسی ای را که در مشروطه تصویب شده بود اگر آن موقع می پذیرفتند اختیارات و دخالت شاه خیلی کم می شد... من فکر می کنم اگر آن موقع این مقدار امتیازات می دادند شاید این گونه نمی شد. مگر این که کسانی برنامه ای ارایه می دادند که بیشتر از این خواسته ها بود. مثلاً حذف خاندان پهلوی.^۳ هاشمی آرمان ها و سطوح خواسته های خود را همیشه در طول انقلاب و نهضت امام، آرمان ها و خواسته های مبارزان مذهبی و حتی امام می پنداشت و به دلیل همین پنداشته ها بین حرف ها و ادعاهای دیروز و امروز وی حتی در ارکان مبارزه تناقض های

۱. هاشمی بدون روتوش، همان، ص ۵۶-۵۵.

۲. عباس بشیری، انقلاب و پیروزی؛ کارنامه و خاطرات هاشمی از دوران انقلاب، تهران، نشر معارف انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۸۱.

۳. هاشمی بدون روتوش، همان، ص ۵۶.

عجیبی مشاهده می‌شود.

وی در جایی می‌گوید:

اگر دفاعیات ما و حرف‌های امام را هم ببینید اینها مشخص است. مثلاً محاکمه من سه سال قبل از پیروزی انقلاب انجام شد. در آنجا گفتم که ما قانون اساسی را قبول داریم افراد نهضت آزادی هم این را می‌گفتند... بنابراین کمی راه برای ما روشن بود که همان قانون اساسی کافی است؛ انتخابات آزاد انجام دهیم و سلطنت هم در حد قانون اساسی باشد. ذهنیت ابتدایی ما همین بود.^۱

هاشمی در سال ۵۴ در دفاعیات خود خواسته‌های حضرت امام در اواخر سلطنت رضاخان را که در کتاب کشف/سررآمده است تا آستانه شروع انقلاب اسلامی سقف خواسته‌های خود و همفکران خود می‌داند، اما امام در ۱۵ خرداد سال ۴۲ و بعد از آن کف خواسته‌های نهضت را سرنگونی رژیم پهلوی می‌دانست و این مسئله‌ای بود که حتی گروه‌ها و جریان‌های دانشگاهی که بعد از سال ۵۰ وارد مبارزه شدند، مثل گروه شهید سبحانی، گروه شهید فاطمی، گروه خواهران عصمتیه و سایر گروه‌هایی که در شعاع آرمان‌های تأسیس حکومت اسلامی قرار داشتند آن را دریافته بودند؛ و حتی در سال ۵۴-۱۳۵۳ انتشار قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران^۲ از ناحیه مبارزان مسلمان لرزه بر تن ساواک انداخته بود ولی گویی آقای هاشمی خبری از این تحولات نداشته و با دوستان نهضت آزادی و جبهه ملی خود در انتظار اجرای قانون اساسی و انتخابات آزاد به دست یک نظام مستبد بی‌اعتبار بود.

بنابراین آقای هاشمی بین آرمان‌های دیروز و گفته‌های امروز خود گرفتار تناقض می‌شود. در جایی می‌گوید نسبت به خانواده پهلوی باید گفت قطعاً این خانواده را صالح نمی‌دانستیم. فکر می‌کردیم تا اینها باشند هیچ حکومت صالحی نمی‌تواند در کشور بیاید.^۳ و در جای دیگری سقف مبارزه را تا سطح اجرای قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد و سلطنت کردن خاندان شاه و زندگی در سایه سلطنت پهلوی پایین می‌بندد و آرمان‌های ولایت فقیه امام را در درس‌های نجف نه آرمان تأسیس حکومت اسلامی بلکه تکلیفی مربوط به مبارزه می‌نامد و می‌گوید: من از ذهن امام چیزی نمی‌دانم اما

۱. همان، ص ۶۹.

۲. رک: مظفر نامدار، «درس گفتارهای ولایت فقیه در سال ۴۸ و سند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۵۴»، ۱۵ خرداد، دوره سوم، س ۸، ش ۲۷، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۴۲-۱۲۷.

۳. هاشمی بدون روتوش، همان.



بحث ولایت فقیه‌ی که ایشان در نجف مطرح کردند... حتماً مربوط به مبارزه بود و می‌خواستند بگویند که چنین تکلیفی هست.^۱
با تفصیل مذکور باید توصیه‌های راهبردی آقای هاشمی را جدی گرفت و افراد و جریان‌هایی را که دیروز یک چیزی می‌گفتند و امروز چیز دیگر، به درستی و مستند مورد بررسی قرار داد.



مناسبت‌ها

بررسی نقش آیت‌الله کاشانی در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱

وحید کارگر جهرمی^۱

چکیده

قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به عنوان یک نقطه عطف در تاریخ مبارزات مردم ایران علیه مخالفان داخلی و خارجی ملی شدن صنعت نفت به شمار می‌آید که با همکاری قشرهای مختلف مردم به پیروزی رسید. در این میان سهم آیت‌الله کاشانی به عنوان رهبر مذهبی جنبش ملی شدن صنعت نفت بسیار تعیین کننده است. در مقاله پیش رو نقش ایشان در بسیج همگانی مردم در این قیام و به دنبال آن روی کار آمدن دوباره محمد مصدق به نخست‌وزیری مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. روش به کار رفته در این مقاله، توصیفی-تحلیلی می‌باشد و برای جمع‌آوری داده‌های مورد نیاز از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: آیت‌الله کاشانی، قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، محمد مصدق، قوام السلطنه، محمدرضا شاه.

۱. پژوهشگر تاریخ معاصر ایران و کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی



مقدمه

آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی در سال ۱۳۰۰ ق در تهران متولد شد و در نزد پدر خویش، آیت‌الله سید مصطفی کاشانی و علمای بزرگ عتبات، مقدمات و سطوح را به پایان رساند. او در سن ۲۵ سالگی پس از طی مدارج علوم دینی به درجه اجتهاد نائل گردید. مقارن با جنگ جهانی اول در حالی که تنها ۳۲ سال داشت به اتفاق پدر و دیگر علمای برجسته عراق علیه تجاوز انگلیسی‌ها به این کشور به مبارزه پرداخت و بدین ترتیب اولین نبرد مسلحانه را در منطقه ایجاد کرد. مبارزه مستمر و کوبنده آیت‌الله کاشانی علیه انگلیسی‌ها که بعد از کشته شدن پدر ایشان ادامه یافت، استعمارگران را بر آن داشت تا با دستگیری و اعدام آیت‌الله، برای همیشه ایشان را از صحنه سیاست عراق خارج کرده و به سیاست اشغال‌گرانه خود در این کشور و منطقه ادامه دهند. این موضوع آیت‌الله کاشانی را بر آن داشت به ایران بازگردد. او در ایران نیز بار دیگر فعالیت‌های سیاسی خویش را ادامه داد. فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر مردم ایران تحت رهبری و هدایت آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی و دکتر محمد مصدق رهبران مذهبی و ملی جنبش ملی شدن صنعت نفت، به منظور کوتاه کردن دست بیگانگان از منابع نفتی کشور، موجبات وحشت عوامل داخلی و خارجی استعمار را فراهم آورد و باعث شد به بهانه‌های مختلف به حبس و تبعید آیت‌الله کاشانی مبادرت ورزند. اما ایشان هر بار پس از آزادی از زندان به مبارزه سیاسی خویش علیه حاکمان دست‌نشانده دربار و استعمار انگلیس ادامه داد. سرانجام نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران در نتیجه وحدت و یکپارچگی همه آحاد ملت به پیروزی رسید و بدین ترتیب دست بیگانگان از منابع عظیم نفتی ایران کوتاه شد. حمایت‌های آیت‌الله کاشانی از دولت محمد مصدق در اجرایی شدن قانون ملی شدن صنعت نفت بسیار با اهمیت بود. همچنین فعالیت‌های ایشان در اعتراض به کناره‌گیری مصدق از نخست‌وزیری که به قیام مردم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ منجر شد نقش مهمی در برگرداندن او به نخست‌وزیری داشت. در این مقاله تلاش شده است با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی نقش و سهم آیت‌الله کاشانی در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و به قدرت رسیدن دوباره محمد مصدق مورد بررسی و بازخوانی قرار گیرد.

حمایت‌های آیت‌الله کاشانی از دکتر مصدق در جریان استعفای ایشان

مدت زمانی از افتتاح مجلس دوره هفدهم نگذشته بود که دکتر مصدق در هفتم خرداد ۱۳۳۱، در رأس هیئتی برای پاسخگویی به دعوای انگلیس در دادگاه بین‌المللی لاهه



در ۱۸ تیر ماه، از ۳۶ سنا تور حاضر در جلسه، تنها ۱۴ نفر به دولت دکتر مصدق رأی دادند. این کار سناتورهای مجلس سنا، غوغایی به پا کرد. آیت‌الله کاشانی با صدور اعلامیه کوبنده و شدیدالحنی با تصمیم مجلس سنا به مخالفت پرداخت و از جامعه بازرگانان، اصناف و پیشه‌وران خواست تا کار خود را تعطیل کنند

به هلند رفت. او پس از بازگشت از لاهه بر اساس عرف پارلمانی ایران، از نخست‌وزیری استعفا کرد تا مجلس جدید دولت مطلوب خویش را انتخاب نماید.^۱ این در حالی بود که نمایندگان درباری مجلسین شورا و سنا پس از ملاقات با شاه، مأموریت داشتند تا از انتخاب مجدد او به نخست‌وزیری جلوگیری به عمل آورند. به دنبال استعفای دکتر مصدق تلگراف‌های بسیاری از قشرهای مختلف مردم ایران در حمایت از او مخابره شد. در ۱۵ تیر ماه ۱۳۳۱ که قرار بود مجلس شورای ملی رأی تمایل به دولت جدید دهد، تظاهرات

گسترده‌ای در اطراف مجلس به حمایت از دکتر مصدق انجام شد.^۲ در این میان رأی آیت‌الله کاشانی موضوع مهمی بود که در جلسه علنی مجلس مورد بحث قرار گرفت. در این رأی که به وسیله شمس قنات‌آبادی به مجلس آورده شد، چنین آمده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

روی وضع و مجازات فعلی مملکت باید جناب آقای دکتر مصدق رئیس دولت باشند و تشکیل کابینه را بدهند و غیر از ایشان کسی نمی‌تواند عهده‌دار این مقام شود. ملت زیر بار نمی‌رود.^۳

هنگامی که رأی‌گیری برای انتخاب نخست‌وزیر جدید صورت پذیرفت، از ۶۵ نفر نماینده موجود در مجلس شورای ملی، ۵۲ نفر به دکتر مصدق، دو نفر به قوام‌السلطنه و یک نفر به انتظام رأی دادند. ۱۰ ورقه هم سفید به صندوق ریخته شد. بدین ترتیب توطئه عدم رأی اعتماد به دولت مصدق به یمن هوشیاری و مقاومت آیت‌الله کاشانی، نمایندگان طرفدار نهضت ملی در مجلس و همین‌طور مبارزات و تظاهرات گسترده مردم در خارج از مجلس عقیم ماند.^۴ بعد از آنکه نقشه مخالفان دکتر مصدق در مجلس به نتیجه نرسید، فشار بر مجلس سنا بیشتر شد. مجلس سنا در روز ۱۶ تیر ماه، طی عریضه‌ای که برای شاه فرستاد، تقاضا کرد فرمان نخست‌وزیری دکتر مصدق صادر شود، تا پس از تشکیل کابینه و بررسی برنامه دولت جدید، تصمیم سنا نسبت به آن اعلام گردد. ولی مصدق در

۱. محمد علی (همایون) کاتوزیان، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، تهران، مرکز، ۱۳۷۵، ص ۱۲۲.

۲. محمد ترکمان، قیام ملی سی‌تیر به روایت اسناد و تصاویر، بی‌جا، دهخدا، ۱۳۶۱، ص ۲۸-۲۶.

۳. محمد ترکمان، تهران در آتش، بی‌جا، امیری، بی‌تا، ص ۲۸.

۴. محمد ترکمان، قیام ملی سی‌تیر به روایت اسناد و تصاویر، همان، ص ۲۷ و ۲۹.

همان روز اظهار داشت پیش از ابراز تمایل مجلس سنا، حاضر به قبول مسئولیت نخواهد بود.^۱ در حالی که کارشکنی‌های مجلس سنا همچنان ادامه داشت، در صبح روز سه‌شنبه ۱۷ تیرماه، مصطفی مؤمن، رئیس جمعیت اخوان المسلمین و عضو هیئت تحریریه روزنامه/خبر/الیوم، در شمیران با آیت‌الله کاشانی مصاحبه‌ای به عمل آورد. آیت‌الله در این مصاحبه هنگامی که مصطفی مؤمن راجع به دولت دکتر مصدق سؤال کرد، چنین پاسخ داد: «این حکومت ملی است و مورد کمال توجه مردم می‌باشد». آیت‌الله کاشانی در پرسش دیگر نماینده روزنامه/خبر/الیوم گفت:

انگلیسی‌ها در گذشته کلیه رجال ملی ایران را نابود کردند و تنها کسی را که خداوند برای این مملکت رنج‌دیده و ستم‌دیده از گزند آنها محفوظ نگه داشت شخص دکتر مصدق بود. امروز ۱۸ میلیون جمعیت ایران به جز یک اقلیت کوچک و مغرض بیگانه پرست طرفدار او می‌باشند...^۲

مجلس سنا ابتدا با این بهانه که فرصت کافی برای مطالعه اصول سیاست دولت دکتر مصدق نداشته است، از رأی تمایل به دولت خودداری کرد.^۳ بدین ترتیب که در ۱۸ تیرماه، از ۳۶ سناتور حاضر در جلسه، تنها ۱۴ نفر به دولت دکتر مصدق رأی دادند.^۴ این کار سناتورهای مجلس سنا، غوغایی به پا کرد. آیت‌الله کاشانی با صدور اعلامیه کوبنده و شدیدالحنی با تصمیم مجلس سنا به مخالفت پرداخت و از جامعه بازرگانان، اصناف و پیشه‌وران خواست تا کار خود را تعطیل کنند.^۵ آیت‌الله عمل مجلس سنا را رویه نامطلوب عده‌ای سناتور نامید که برخلاف تمایلات عمومی از دادن رأی به دکتر مصدق خودداری کردند.^۶ سرانجام اعلامیه شدیدالحن آیت‌الله کاشانی مؤثر افتاد و شاه را مجبور کرد تا فرمان نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق را بدون رأی تمایل مجلس سنا، در روز ۱۹ تیرماه صادر و توشیح نماید.^۷

دکتر مصدق در روز ۲۲ تیرماه، در مجلس حضور یافت و تقاضای اختیارات برای مدت

۱. غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، سهامی انتشار، ۱۳۷۳، ص ۲۲۳.

۲. باختر/امروز، ش ۸۵۶، ۱۳۳۱/۴/۱۷.

۳. شاهد، ۱۳۳۱/۴/۱۸.

۴. محمد ترکمان، قیام ملی سی تیر به روایت اسناد و تصاویر، همان، ص ۵۱-۵۰.

۵. باقر عاقلی، احمد قوام/السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی، تهران، جاویدان، ۱۳۷۶، ص ۵۸۶-۵۸۵.

۶. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران، گفتار، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۴۷۵.

۷. حسین مکی، سال‌های نهضت ملی، تهران، ملی، ۱۳۷۰، ج ۵، ص ۲۲۴.

۸. باقر عاقلی، احمد قوام/السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی، همان، ص ۵۸۶.



شش ماه کرد تا بتواند جهت نوسازی ایران برنامه‌هایی پیاده کند.^۱ او پیشنهاد کرد که طبق ماده واحده‌ای به او اجازه داده شود، ظرف مدت شش ماه لوايح مربوط به امور مالی، اقتصادی، بانکی، استخدامی و ایجاد سازمان‌های محلی را تنظیم و اجرا کند و پس از آزمایش برای تصویب به مجلس تقدیم نماید.^۲ دکتر مصدق چند روز بعد در ۲۵ تیرماه، به ملاقات شاه رفت و از او خواست وزارت جنگ را به او بسپارد. او با شاه در این باره گفت‌وگو کرد و گفت: «اگر وزارت جنگ را به من تفویض نکنید، استعفا می‌دهم.» شاه که راضی به این کار نبود، به او چنین پاسخ داد: «تا ساعت هشت بعد از ظهر منتظر تلفن من باشید، اگر تلفن نکردم هر تصمیمی خواستید، بگیرید.»^۳ ساعت هشت گذشت و شاه تلفن نکرد. دکتر مصدق تصمیم خود را گرفت و بی آن که آیت‌الله کاشانی و دیگر هم‌زمان را آگاه کند، استعفای خود را به شاه تسلیم کرد.^۴

دربار و انگلیسی‌ها از مدت‌ها قبل بر آن بودند تا قوام را به جای مصدق، به نخست‌وزیری منصوب نمایند. آیت‌الله کاشانی هنگامی که این موضوع را فهمید، در اواخر آبان ۱۳۳۰، پیامی به شاه فرستاد و تهدید کرد حمایت دربار از قوام را افشا خواهد کرد. شاه چنین حمایتی را رد کرد و ناچار شد آیت‌الله کاشانی را مطمئن سازد که دکتر مصدق همچنان از اعتماد وی برخوردار است.^۵ آیت‌الله کاشانی در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۳۰، در مصاحبه با آقای «استوارت الساپ» خبرنگار مجله معروف نیویورک هرالد تریبون، در پاسخ به این سؤال که در مطبوعات غربی صحبت از روی کار آمدن قوام السلطنه است، اعلام نمود:

این وعده‌ای است که عمال انگلستان و دست‌نشاندهان شرکت سابق به خود می‌دهند و خواب‌های خوشی است که می‌بینند. دکتر مصدق مرحله اول نفت را تمام کرد و تا ختم مرحله دوم که بهره‌برداری نفت باشد... بر سر کار خواهد ماند و من و تمام ملت ایران به او کمال علاقه‌مندی و پشتیبانی را ابراز می‌داریم و هیچ نیرویی قادر نیست او را ساقط سازد. قوام السلطنه هرگز نمی‌تواند در چنین شرایطی زمام امور را به دست گیرد.^۶

۱. بهرام افراسیابی، مصدق و تاریخ، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۰، ص ۲۲۷.

۲. محمود حکیمی، زندگی‌نامه، اندیشه‌ها و مبارزات دکتر محمد مصدق، تهران، قلم، ۱۳۸۷، ص ۹۳.

۳. ابراهیم صفایی، اشتباه بزرگ ملی شدن نفت، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۱، ص ۲۲۶.

۴. روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، قم، دارالفکر، بی‌تا، ص ۲۵.

۵. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و دیگران، تهران، رسا، ۱۳۷۰، ص ۵۱۲.

۶. شاه، ش ۵۳۵، ۹/۳/۱۳۳۰.

دربار و انگلیسی‌ها از مدت‌ها قبل بر آن بودند تا قوام را به جای مصدق، به نخست‌وزیری منصوب نمایند. آیت‌الله کاشانی هنگامی که این موضوع را فهمید، در اواخر آبان ۱۳۳۰، پیامی به شاه فرستاد و تهدید کرد حمایت دربار از قوام را افشا خواهد کرد. شاه چنین حمایتی را رد کرد و ناچار شد آیت‌الله کاشانی را مطمئن سازد که دکتر مصدق همچنان از اعتماد وی برخوردار است.

شاه قبل از آن که خبر رسمی استعفای دکتر مصدق انتشار یابد، وزیر دربار، حسین علاء را در صبح روز پنجشنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱، به نزد آیت‌الله کاشانی فرستاد تا قبل از آن که آیت‌الله موضع خود در مقابل قوام را مشخص کند، وضع را موجه جلوه داده و حمایت آیت‌الله کاشانی را جلب نماید و یا حداقل ایشان را به سکوت فراخواند.^۱ حسین علاء در ملاقات با آیت‌الله کاشانی از ایشان خواست از صدور هر گونه اعلامیه در حمایت از دکتر مصدق خودداری ورزد و دستور دهد

مردم آرامش خود را حفظ نمایند.^۲ اما آیت‌الله جواب منفی داد و بقای حکومت قوام را مضر تشخیص داد^۳ و گفت: «نمی‌شود با اعلامیه و سخنرانی و تهدید جلوی تظاهرات و احساسات مردم را گرفت.» ایشان در ادامه مذاکره به وزیر دربار گوشزد نمود که تنها تا هنگام رأی تمایل مجلس تأمل خواهد کرد.^۴ اما آیت‌الله منتظر رأی نمایندگان هم نشد و در همین روز دست به دو اقدام زد. از یک سو بیانیه‌ای مبنی بر درخواست تعطیل عمومی به مناسبت وفات امام ششم شیعیان، در روز جمعه ۲۷ تیرماه صادر کرد^۵ و از سوی دیگر نامه‌ای خطاب به شخص دکتر مصدق نوشت و از ایشان به عنوان نخست‌وزیر قانونی یاد کرد.^۶ همزمان علی‌امینی از جانب قوام به ملاقات آیت‌الله کاشانی رفت و از او خواست تا وزیر امور اعتماد خود را معرفی نماید، اما آیت‌الله پاسخ داد که با بودن دکتر مصدق هیچ کس نمی‌تواند نخست‌وزیر شود.^۷

مجلس در عصر روز پنجشنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱، به منظور رأی اعتماد به قوام تشکیل جلسه داد که در آن از ۴۲ نماینده حاضر، ۴۰ نفر به احمد قوام رأی مثبت دادند.^۸ در این میان آیت‌الله کاشانی یکی از معدود روحانیان بود که در برابر قوام و دربار ایستاد و

۱. محمود کاشانی، قیام ملت/ایران، بی‌جا، خوشه، ۱۳۵۹، ص ۲۰.

۲. خواندنی‌ها، ش ۹۴، ۱۳۳۱/۴/۳۱.

۳. حسین مکی، وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱، تهران، ایران، ۱۳۶۶، ص ۲۰۲.

۴. خواندنی‌ها، همان.

۵. مسعود کوهستانی، نژاد، اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، تهران، نی، ۱۳۸۳، ص ۹۱.

۶. محمد ترکمان، قیام ملی سی‌تیر به روایت اسناد و تصاویر، همان، ص ۱۴۰-۱۳۹.

۷. سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۴.

۸. کورش زعیم، جبهه ملی ایران از پیدایش تا کودتای ۲۸ مرداد، تهران، ایران مهر، بی‌تا، ص ۱۹۹.



با نخست‌وزیری قوام مخالفت به عمل آورد؛^۱ این در حالی بود که محمدرضا شاه یک روز بعد از رأی تمایل مجلس، فرمان نخست‌وزیری قوام را صادر کرده بود.^۲ همچنین فرماندار نظامی که به دستور شاه عمل می‌کرد، در روز انتخاب قوام به نخست‌وزیری، اعلامیه شدیدالحنی صادر کرد و متعاقب آن مأموران انتظامی با تانک و زرهبوش به خیابان‌ها ریخته و مجلس را در محاصره قرار دادند.^۳ نمایندگان جبهه ملی و دیگر نمایندگان طرفدار مصدق که در جلسه رأی اعتماد به قوام حضور نیافته بودند، پس از آگاهی از رأی تمایل مجلس به قوام، در محوطه حوضخانه مجلس به شور نشستند و در اعلامیه‌ای خواهان ادامه زمامداری دکتر مصدق شدند.^۴ به محض آن که خبر استعفای مصدق و رأی تمایل مجلس به گوش مردم رسید، غوغایی در سرتاسر کشور برپا شد. مردم بسیاری از شهرهای کشور از جمله قزوین، اهواز، مشهد، قم، کرمان، یزد، بوشهر، کرمانشاه، سنندج، جهرم، کازرون، لنگرود، خوی، رضاییه و... به خیابان‌ها ریخته و فریادهای «زنده باد مصدق قهرمان» و «مرگ بر دشمنان ایران» سردادند. بسیاری از مردم آن شهرها در تلگراف‌خانه تحصن کردند و اعلام کردند که حاضرند به سوی تهران حرکت کنند.^۵ آیت‌الله کاشانی در روز ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱ در اعلامیه‌ای خطاب به مردم قزوین، از آنها و سایر مردم ایران خواست به مبارزه دلیرانه و شجاعانه خود علیه حکومت قوام تا رسیدن به پیروزی نهایی ادامه دهند.^۶ در تهران هم بازار تعطیل شد و سربازان مسلح برای جلوگیری از هر گونه حرکت اعتراضی در سرتاسر بازار مستقر شدند. بازاریان دسته دسته به منزل آیت‌الله کاشانی رهسپار شدند.^۷

قوام در نخستین اعلامیه‌ای که بعد از رسیدن به نخست‌وزیری صادر کرد، «از شکست نخست‌وزیر سابق برای حل نهایی مشکل نفت» ابراز تأسف کرد.^۸ مدتی بعد در روز ۲۸ تیرماه، با اتکا به نیروی نظامی اعلامیه شدیدالحنی صادر کرد و در آن نوک پیکان حمله‌های خود را به سوی آیت‌الله کاشانی نشانه رفت. او در قسمتی از اعلامیه خود چنین گفت:

... به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از

۱. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۹۱.

۲. احمد جعفری علیزاده، شهدای سی‌ام تیر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۲۷.

۳. علی جان‌زاده، مصدق، بی‌جا، همگام، بی‌تا، ص ۱۵۸-۱۵۷.

۴. کورش زعیم، همان، ص ۲۰۰.

۵. محمد ترکمان، قیام ملی سی‌تیر به روایت اسناد و تصاویر، همان، ص ۱۲۹-۱۲۸ و ۱۴۵.

۶. همان، ص ۲۱۲.

۷. حسین مکی، وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱، همان، ص ۱۱۳.

۸. ذبیح‌الله سپهر، ایران در دوران مصدق، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، علایی، ۱۳۸۱، ص ۷۸.

اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتیبان را سیاستی دیگر آمد... من در عین احترام به تعالیم مذهب اسلام دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقراپی جلوگیری خواهم کرد.^۱

همزمان با صدور اعلامیه قوام، تانک‌ها و نیروهای مسلح به منظور ارعاب بیشتر مردم به مراکز حساس و مهم شهر روانه شدند.^۲ آیت‌الله کاشانی بلافاصله در پاسخ به قوام، اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن به پشتیبانی از دکتر مصدق پرداخت. آیت‌الله ضمن مخالفت با انتصاب قوام به نخست‌وزیری، مردم را به مبارزه علیه او تشویق کرد و گفت: «بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه این جهاد اکبر همت محکم بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است...»^۳ این اعلامیه آن چنان مشهور گردید که به اعلامیه «قوام برانداز» معروف شد.^۴

روزنامه‌گازت در تاریخ ۲۰ ژوئیه از طرف خبرگزاری اتحادیه مطبوعاتی پاکستان می‌نویسد:

در تهران حضرت آیت‌الله کاشانی بیانیه‌ای خطاب به ملت ایران صادر نموده و اظهار داشت که قوام نخست‌وزیر نمی‌تواند با برقراری حکومت دیکتاتوری استقلال ایران را از بین ببرد [و] در شهرستان‌ها اعتصاب عمومی شروع شد.^۵

به دنبال انتشار اعلامیه آیت‌الله کاشانی، مقاومت مردم ایران در مقابله با حکومت قوام دو چندان شد. فراکسیون نهضت ملی هم با صدور اعلامیه‌ای در مجلس، خواهان بازگشت دکتر مصدق به حکومت شدند. آیت‌الله کاشانی در اقدامی دیگر، با صدور اعلامیه‌ای خطاب به سربازان و افسران ارتش در روز ۲۸ تیرماه، از آنها خواست از پشتیبانی حکومت غیر قانونی قوام دست کشیده و ضمن حمایت از مردم از کشیدن گلوله و سرنیزه بر روی آنها خودداری ورزند.^۶ این اعلامیه که در سطح وسیعی چاپ و توزیع شد، تأثیر مهمی در بین نیروهای نظامی گذاشت و قوام را که هیچ اتکایی به ملت

۱. باقر عاقلی، احمد قوام/سلطنته در دوران قاجاریه و پهلوی، همان، ص ۵۹۵-۵۹۳.

۲. غلامرضا نجاتی، همان، ص ۱۲۴-۱۲۳.

۳. شاهد، ش ۷۰۸، ۱۳۳۱/۴/۲۸.

۴. حسین مکی، وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱، همان، ص ۱۸۵.

۵. اسنادی/از قیام سی تیر ۱۳۳۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۳۶۲.

۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازبایی ۲۷۹۲، ۱۳۳۱/۴/۲۸، ص ۴.

آیت‌الله کاشانی بلافاصله در پاسخ به قوام، اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن به پشتیبانی از دکتر مصدق پرداخت. آیت‌الله ضمن مخالفت با انتصاب قوام به نخست‌وزیری، مردم را به مبارزه علیه او تشویق کرد... این اعلامیه آن چنان مشهور گردید که به اعلامیه «قوام برانداز» معروف شد

نداشت، تضعیف کرد.^۱ نمایندگان جبهه ملی و برخی از گروه‌های سیاسی و اصناف نیز در اعلامیه‌هایی پشتیبانی خود از دکتر مصدق و لزوم مبارزه در سرنگونی حکومت قوام را تأکید کردند.^۲

۱. تلاش دربار و قوام برای جلب رضایت آیت‌الله کاشانی

دربار و احمد قوام که هیچ هم‌آوردی جز آیت‌الله کاشانی در مقابل خود نمی‌دیدند، کوشیدند نظر وی را جلب نمایند. در اولین اقدام، بار دیگر علی‌امینی از

سوی قوام به دیدار آیت‌الله کاشانی رفت تا نظر ایشان درباره کابینه قوام را جویا شود. اما ایشان در پاسخ گفتند تا مصدق زنده است، هیچ کس نباید نخست‌وزیر باشد و در پایان تهدید کردند در صورتی که قوام در ظرف ۲۴ ساعت از نخست‌وزیری کنار نرود، کفن پوشیده و به اتفاق مردم از خانه خارج خواهد شد.^۳ دکتر شروین که در آن جلسه حضور داشت، دیدار امینی با آیت‌الله کاشانی را این گونه روایت می‌کند:

آقای قوام گفتند که چون من نخست‌وزیر خواهم شد، آیت‌الله نظر خود را درباره کابینه اظهار نمایند. آیت‌الله کاشانی با تبسمی که غالباً در چهره‌اش نمایان بود، گفت: بی‌سواد! به قوام بگو تا دکتر مصدق هست هیچ کس نمی‌تواند نخست‌وزیر شود. هر چه دکتر امینی به اصطلاح چانه زد به جایی نرسید. دکتر علی‌امینی مأیوسانه و دست خالی بیرون رفت.^۴

قوام بعد از این دست به دامن دربار و شخص شاه شد. شاه که اوضاع را در خطر می‌دید، حسین علاء، وزیر دربار را در روز ۲۸ تیرماه، نزد آیت‌الله روانه کرد تا او را وادار به سکوت کرده و از ادامه راه مبارزه باز دارد. علاء به آیت‌الله کاشانی گفت: «شما یک مقام روحانی و نماینده مجلس هستید. هر چند که شما می‌توانید از مصونیت پارلمانی خویش استفاده

۱. آیت‌الله کاشانی و ملی کردن صنعت نفت؛ به مناسبت سالروز وفات آیت‌الله کاشانی، رم، مرکز فرهنگی اسلامی اروپا، بی‌تا، ص ۱۷.

۲. ابراهیم صفایی، همان، ص ۲۲۸.

۳. سید جلال‌الدین مدنی، همان، ج ۱، ص ۲۳۵.

۴. محمود شروین، دولت مستعجل، تهران، علمی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۴.

کنید؛ ولی اگر بخواهید با نخست‌وزیر مخالفت کنید، برای شما خیلی گران تمام خواهد شد.» آیت‌الله کاشانی در پاسخ گفت:

شما و اربابان شما بارها مرا زندانی و تبعید کرده‌اید. پس شما نمی‌توانید مرا بترسانید. بروید و به اعلیحضرت بگویید که اگر بی‌درنگ دکتر مصدق بر سر کار باز نگردد، شخصاً به خیابان خواهیم رفت و مبارزه مردم را مستقیماً متوجه دربار خواهیم کرد. حسین علاء ناامیدانه منزل آیت‌الله را ترک نمود.^۱

قوام بعد از علاء، یکی از وزرای کابینه خود به نام ارسنجانی را به ملاقات آیت‌الله کاشانی فرستاد. ارسنجانی به آیت‌الله پیشنهاد کرد، در صورت خودداری از برانگیختن مردم، قوام انتخاب شش وزیر را در اختیار او خواهد گذاشت. اما آیت‌الله کاشانی، ارسنجانی را همچون علاء با پاسخی تند و قاطع بیرون راند^۲ و روز بعد نامه زیر را به وزیر دربار نوشت و خواهان بازگشت دکتر مصدق به پست نخست‌وزیری شد:

جناب آقای علاء دام‌ظله، عرض می‌شود، دیروز بعد از شما ارسنجانی از جانب قوام السلطنه آمد و گفت به شرط سکوت، قوام انتخاب شش وزیرش را در اختیار من می‌گذارد. همان‌طور که حضوری عرض کردم به عرض اعلیحضرت برسانید اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایید دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهیم کرد...^۳

مسعود بهنود درباره تلاش قوام و شاه برای جلب حمایت آیت‌الله کاشانی می‌نویسد:

قوام، کوشش برای نفوذ در آیت‌الله کاشانی را از دو سو آغاز کرده بود: نخست با به حرکت در آوردن حسین علاء، وزیر دربار (حامی همیشگی اش) و دیگر با اعزام علی امینی، ارسنجانی و ناصر قشقایی به خانه آیت‌الله. پیشنهاد این بود که آیت‌الله شش وزیر کابینه را تعیین کند، همان بازی که روزی قوام با توده‌ای‌ها کرده بود... [اما] آیت‌الله کاشانی قاصدان را پس زد.^۴

۱. عباس سلیمان نژاد، مبارز نستوه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۷۸.

۲. روحانیت و اسرار فاش نشده/ از نهضت ملی شدن صنعت نفت، همان، ص ۲۷-۲۶.

۳. عبدالحمید دیالمه، مصدق/ از حمایت تا خیانت، تهران، مجمع احیاء تفکرات شیعی، ۱۳۵۹، ص ۲۲.

۴. مسعود بهنود، از سید ضیاء تا بختیار، تهران، جاویدان، ۱۳۷۷، ص ۳۵۳.

۲. مصاحبه مطبوعاتی آیت الله کاشانی

دربار و قوام بعد از مأیوس شدن از جلب حمایت آیت الله کاشانی بر آن شدند تا با جست و جوی راهی دیگر، وی را از سر راه خود بردارند. ارسنجانی، مشاور قوام، در خاطرات روز بیست و نهم تیر ماه خود می نویسد:

قوام گفت: «دستور دادم سید ابوالقاسم کاشانی را شهربانی توقیف کند^۱ و حتی وقتی دیدم کوپال رئیس شهربانی دست به دست می کند، دستور کتبی دادم و امروز او را توقیف خواهند کرد و شما خواهید دید که چه تأثیری در اوضاع می کند.» ارسنجانی گفت: «کاشانی رئیس وکیل مجلس است و مصونیت دارد. فکر نمی کنید عکس العمل داشته باشد؟» قوام پاسخ داد: «مملکتی را به آتش کشیده اند و در پناه مصونیت ایستاده اند. من این حریم را می شکنم و آنها را تسلیم دادگاه می کنم تا معلوم شود آیا این اشخاص حق دارند یک مملکتی را به این روز بیندازند؟»^۲

قوام در جایی دیگر در توجیه اقدام خود چنین گفته بود: «به موجب اطلاعی که داده اند او [آیت الله کاشانی] قصد دارد نظامی ها را تحریک به شورش کند.»^۳ سرانجام قوام با رایزنی های فراوان دستور دستگیری آیت الله کاشانی در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۹ تیر ماه را صادر کرد.^۴ از صبح روز مذکور، در حالی که بیش از چند تانک در اطراف میدان بهارستان مستقر بود، درگیری های شدیدی بین مردم و پلیس در اطراف مجلس و چند نقطه شهر تهران رخ داد و فریادهای «مرگ بر قوام، زنده باد دکتر مصدق و زنده باد آیت الله کاشانی» طنین انداز شد.^۵ در کرمانشاه تظاهرات گسترده ای صورت گرفت و مردم در تلگرافخانه متحصن شدند. سپس بیش از سیصد تن کفن پوشیده و برای حرکت به تهران آماده شدند. اما سرلشکر وثوق که ارتباط و همکاری نزدیکی با قوام داشت، در کاروانسرای سنگی مانع از پیشروی و حرکت مردم کرمانشاه و همدان به

۱. ساموئل فال، رایزن سفارت بریتانیا در گزارشی که در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۳۱ برای دولت متبوع خود فرستاد، نقشه ای را که قوام برای زمامداری خود داشت مطرح کرده است. بر اساس این گزارش قوام بر آن بود که پس از دستیابی به قدرت، مجلس را منحل سازد و آیت الله کاشانی و دکتر مصدق را بازداشت کند. محمدعلی موحد، خواب آشفته نفت؛ دکتر مصدق و نهضت ملی/ ایران، تهران، کارنامه، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. حسن ارسنجانی، یادداشت های سیاسی در وقایع سی تیر ۱۳۳۰، تهران، هیرمند، ۱۳۶۶، ص ۱۴۳.

۳. حسین مکی، وقایع سی/م تیر ۱۳۳۱، همان، ص ۲۰۱.

۴. حسن ارسنجانی، همان، ص ۶۶.

۵. مهوش السادات علوی، آیت الله کاشانی و سیاست، تهران، سوره، ۱۳۷۶، ص ۴۱.

سرانجام قوام با رایزنی‌های فراوان دستور دستگیری آیت‌الله کاشانی در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۹ تیرماه را صادر کرد. از صبح روز مذکور، در حالی که بیش از چند تانک در اطراف میدان بهارستان مستقر بود، درگیری‌های شدیدی بین مردم و پلیس در اطراف مجلس و چند نقطه شهر تهران رخ داد و فریادهای «مرگ بر قوام، زنده باد دکتر مصدق و زنده باد آیت‌الله کاشانی» طنین‌انداز شد

سمت تهران شد. در شهرهای مختلف ایران از جمله شیراز، رشت، تبریز، مسجد سلیمان، خرمشهر، فومن، کازرون، کرج، ساوه، اراک، آباد، قزوین، مشهد، رضاییه، اصفهان، زنجان، کاشان، کرمان و...، برخوردهای شدیدی بین مردم و مأموران قوام رخ داد که در آن عده زیادی کشته و زخمی شدند.^۱ در آبادان نیز همین که شایعه دستگیری آیت‌الله کاشانی به آنجا رسید، جمع کثیری از کارگران دست از کار کشیدند. سپس در حالی که گروهی لباس سیاه و برخی کفن پوشیده بودند، در سرتاسر شهر دست به تظاهرات زدند.^۲ مردم تهران هم با تجمع در اطراف منزل آیت‌الله کاشانی مانع از پیشروی نیروهای انتظامی که به قصد دستگیری

آیت‌الله به سمت منزل ایشان در حرکت بودند، شدند.^۳ تلاش مأموران برای دستگیری آیت‌الله کاشانی در روز ۲۹ تیر، در حالی صورت می‌گرفت، که بر طبق دعوت ایشان، قرار بود کلیه خبرنگاران روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های داخلی و خارجی به منظور انجام یک مصاحبه مطبوعاتی، در بعد از ظهر همان روز در منزل آیت‌الله حضور یابند. ساعت سه بعد از ظهر فوق‌العاده‌ای منتشر شد که پلیس در صدد است از انجام مصاحبه مطبوعاتی جلوگیری نماید؛ اما در آن فوق‌العاده تصریح شده بود که تصمیم در انجام مصاحبه باقی است. در ساعت ۶ بعد از ظهر کلیه خبرنگاران جراید تهران و تمام مخبرین روزنامه‌های خارجی و خبرگزاری‌های رویت‌ر، یونایتد پرس و آسوشیتد پرس در منزل آیت‌الله کاشانی اجتماع کردند و نیم ساعت بعد ورود آیت‌الله به حیاط برای انجام مصاحبه اعلان شد. آیت‌الله پس از تشکر از حاضران و تشریح نهضت ملت ایران به عنوان منشأ نهضت خاورمیانه، از مداخلات صد و پنجاه ساله انگلیس در امور داخلی ایران سخن گفت و اظهار داشت:

این نهضت پر افتخار را کراراً انگلیس‌ها خواستند از بین ببرند و دولت

۱. محمدحسن سالمی، تاریخ نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران/از نگاهی دیگر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۰-۱۵۹.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره باز یابی ۱۳۳۱، ۱۳۲۹/۴/۲۹، ص ۳.

۳. آیت‌الله کاشانی و ملی کردن صنعت نفت؛ به مناسبت سالروز وفات آیت‌الله کاشانی، همان، ص ۱۷.



دکتر مصدق را ساقط کنند. اگر در نظر داشته باشید سه دفعه تعطیل عمومی در سراسر کشور دادم برای اینکه انگلیس‌ها کامیاب نشوند؛ ولی این بار به دستگیری بعضی از عمال جنایتکار خود احمد قوام را روی کار آوردند. دکتر مصدق بالاخر استعفا ندادند. چون دیدند وضعیت طوری است که نمی‌توانند با اختیار حکومت کنند، کنار رفتند. احمد قوام که از حیث روح و جسم و اخلاق لایق زمامداری نیست، انگلیس‌ها او را برگزیدند و بر خلاف قانون اسم زمامداری و ریاست وزاری و نخست‌وزیری به روی او گذاردند. چون به موجب قانون باید سه ربع از وکلای حاضر در مجلس به او رأی تمایل بدهند، در حالی که در آن روز ۴۲ نفر بودند و جمعیت وکلای حاضر در مجلس ۷۶ نفر بودند. پس این رأی تمایل قانونیت ندارد.

آیت‌الله کاشانی در ادامه قوام را فاقد لیاقت و استعداد نخست‌وزیری دانست که توسط عده‌ای جنایتکار، دزد و خائن برای چپاول و غارت و مسلط کردن استعمار انگلیس بر نفت ایران روی کار آمده است. آیت‌الله هدف خویش از دعوت خبرنگاران را چنین اعلام کرد: خیانتکاران، رادیو و تلگراف را که منشأ نشر اخبار است، گرفته‌اند و نمی‌گذارند اخبار حقیقی به خارج برود. چاره‌ای ندیدم جز اینکه مخبرین حاضر شوند و با مشاهداتی که در این چند روزه در تهران دارند، در این جریان‌ات و وضعیات امروز تهران قضاوت کنند و این اعمال وحشیانه حکومت را به دنیا اعلام کنند. همه جا تعطیل عمومی است و همه مردم در کمال بی‌صبری در انتظار رفتن احمد قوام و آمدن دولت دکتر مصدق هستند.

آیت‌الله سپس از خبرنگاران خواست تا احساسات ملت مظلوم ایران را به همه جا مخابره کنند و بگویند ملت ایران نمرده و تاجان در بدن دارند به دنبال حکومت استعماری انگلیس نمی‌روند. آیت‌الله در ادامه، اعلامیه ۲۸ تیرماه قوام را حرف‌های شاه پهماسی نامید که موجبات تنفر شدید مردم از او را باعث شده است. سپس در حالی که می‌خندید گفت:

این اعلامیه خیلی به ما کمک کرد. قوام علاوه بر اینکه پرونده‌هایی دارد که در مجلس موجود است و صلاحیت قانونی برای نخست‌وزیری او نیست، در محکمه وجدان بیست میلیون ملت ایران محکوم است. اگر

یک ملتی او را نخواهد فرمان شاه یا رأی تمایل مجلس اگر بالاتفاق هم باشد اثری ندارد.^۱

آیت‌الله در جواب سؤال یکی از خبرگزاری‌ها که پرسید اگر قوام نرود، حضرت آیت‌الله چه تصمیمی می‌گیرند، با یک حرکت سریع روی دو زانو نشست و گفت: «به خدای لایزال اگر قوام نرود، اعلام جهاد می‌کنم و خودم کفن پوشیده و با ملت در پیکار شرکت می‌نمایم.»^۲ به محض آن که آیت‌الله کاشانی سخن از اعلام جهاد به زبان آورد، احساسات شدیدی حاضران را در بر گرفت. آیت‌الله در ادامه، خط مشی ملت مصر درباره استیفای حقوق خود نسبت به تخلیه کانال سوئز را دنباله‌رو روش دکتر مصدق دانست و سخنان خود را با این جملات خاتمه داد:

تا خون در شاه‌رگ من و این ملت است زیر بار این نمی‌رویم که قوام بر ما حکومت کند. ما یک خوشحالی داریم که صنعت نفت ملی شده و بالاتر از آن بیداری و شهادت ملت است که از جان خود در راه وطن و استقلال مضایقه نمی‌کنند. ملت با فقر و فلاکتی که دارد فردا تهران و همه ایران تعطیل عمومی است اگر مقتضی باشد می‌گوییم پس فردا هم تهران و همه ایران تعطیل کنند.^۳

پس از آن که سخنان آیت‌الله کاشانی خاتمه یافت، یکی از خبرنگاران درباره عده‌ای که کفن پوشیده و به سمت تهران در حرکت‌اند سؤال نمود، که آیت‌الله در جواب چنین گفت:

در این دو روزه از همدان و کرمانشاه و قصر شیرین و قزوین و اراک خبر می‌رسد که عده‌ای از من استخاره کردند که به تهران حرکت کنند. به آنها گفتم در مراکز خودتان باشید بهتر است. چون تهران به حمدالله جمعیت و مردان فداکار زیاد دارد. معذک کفن پوشیده و همه حرکت کردند و در کاروانسرای سنگی آنها را که در قهوه‌خانه هستند محاصره کرده‌اند... از دولت جنایتکار و دزدهایی که اطراف قوام هستند اگر بیش از این هم بکنند، باعث تعجب نیست؛ ولی این جنایات فردا یا پس فردا بیشتر دوام نخواهد داشت.

آیت‌الله در جواب سؤال خبرنگار دیگری که نظر ایشان را نسبت به دعوت حزب توده

۱. باختر/امروز، ش ۸۶۷، سه‌شنبه ۱۳۳۱/۴/۳۱.

۲. محمدحسن سالمی، همان، ص ۱۵۰.

۳. باختر/امروز، همان.

برای مبارزه با قوام پرسیده بود، چنین پاسخ داد:

امروز روزی است که این ملت مرد و زن و هر جمعیت باید همدست و هم‌داستان باشد و در مبارزه با اجنبی فداکاری کنند. منتهی من یک مطلب را در نظر دارم باید همه یکرنگ باشند... هر جمعیتی در این باب قیام کند ما با صمیم قلب می‌پذیریم.^۱

در این هنگام مدیر روزنامه ارگان حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم از آیت‌الله پرسید که آیا موافق هستند برای مقابله با قوام اقدام مسلحانه شود؟ و ایشان پاسخ دادند: ما همه پیشرفت را در مظلومیت برده‌ایم و قوام هم کوچکتر از آنست که ما با او مقابله مسلحانه بکنیم. ما نباید با این جانی‌ها مقابله مسلحانه بکنیم باید مقابله مدبرانه بکنیم و عنقریب با تدبیر قوام را ازاله خواهیم کرد.^۲

خبرنگار دیگری از آیت‌الله کاشانی سؤال نمود که اگر پای انگلیسی‌ها به آبادان باز شود، آیا آیت‌الله فتوا صادر خواهند کرد؟ و ایشان در پاسخ گفت: «اگر پای یک کارشناس انگلیسی به مؤسسات نفتی آبادان برسد من دستور خواهم داد که تمام تأسیسات نفتی و پالایشگاه‌ها را آتش بزنند و نابود کنند». آیت‌الله کاشانی که به هیچ ترتیب حاضر نبود با حکومت قوام کنار بیاید، در پاسخ خبرنگار دیگری که پرسید اگر قوام راهی را که دکتر مصدق رفت تعقیب کند، از طرف شما مورد پشتیبانی قرار خواهد گرفت، خندید و گفت: این قضیه از محالات است. ایشان خودخواه هستند و با اجانب همکاری می‌کنند. هرگز راه آقای دکتر مصدق را نمی‌توانند تعقیب کنند، چون اگر انگلیس‌ها می‌خواستند قوام رویه دکتر مصدق را تعقیب کند، هرگز با روی کار آمدن او موافقت نمی‌کردند و او را نخست‌وزیر مانمی‌کردند...^۳

انتشار اعلامیه و مصاحبه آیت‌الله کاشانی در محافل داخلی و خارجی واکنش وسیعی به همراه داشت. به طور نمونه بعد از اتمام جلسه سخنرانی آیت‌الله، خبرگزاری امریکایی یونایتد پرس چنین نوشت:

حضرت آقای آیت‌الله کاشانی، پیشوای مذهبی، دیروز صبح در جلسه مطبوعاتی که در منزل خود تشکیل دادند، تشکیل کابینه قوام‌السلطنه را یک نقشه استعماری شمرده و گفتند: آقای قوام‌السلطنه هدفی جز

۱. ف.م. جوانشیر، تجربه ۲۸ مرداد، بی‌جا، حزب توده ایران، ۱۳۵۹، ص ۲۰۵.

۲. باختر/امروز، همان.

۳. همان.

اجرای منظور استعمار ندارد و کوشش می‌کند که متخصصین انگلیسی را به ایران بازگرداند؛ ولی اگر پای یک نفر انگلیسی به خاک مقدس ایران گذارده شود، ملت ایران کلیه مؤسسات نفت آبادان را ویران خواهد نمود.^۱

خبرگزاری اتحادیه مطبوعاتی پاکستان و رویترز درباره کنفرانس مطبوعاتی آیت‌الله کاشانی چنین نوشت:

حضرت آیت‌الله کاشانی در کنفرانس مطبوعاتی که در منزل خود تشکیل داده بودند، اظهار نمودند: انگلیسی‌ها قوام‌السلطنه را مأمور تشکیل کابینه ایران نموده‌اند و این هم یکی از تحریکات بریتانیا است که خواسته‌اند مجدداً زمام امور ایران را به دست گیرند.... حضرت آیت‌الله که نوار سیاهی به مناسبت سقوط کابینه دکتر مصدق به عنوان عزا پوشیده بودند، اظهار داشتند که دکتر مصدق به میل خود ابداً استعفا نداده است و زمامداری قوام‌السلطنه هم بر خلاف اصول مشروطیت و قانون اساسی می‌باشد و شاه هم از تعیین قوام به نخست‌وزیری ایران اشتباه بزرگی نموده‌اند که یک نفر جانی را برای حکومت ایران برقرار نموده‌اند. حضرت آیت‌الله کاشانی اضافه نمودند که ملت ایران به هیچ وجه زیر بار تهدید و فشار بریتانیا، دیگر واقع نخواهند شد. دستجات عظیمی از ملت که تماماً لباس عزا بر تن نموده بودند در خیابان‌ها اجتماع نموده و بر علیه حکومت قوام اعتراض نمودند...^۲

بدین ترتیب احمد قوام که قدرت آیت‌الله کاشانی را اشتباه ارزیابی کرده بود، در عصر روز ۲۹ تیرماه به اشتباه خود پی برد و از دستگیری آیت‌الله کاشانی منصرف گردید.

قیام‌سی تیر ۱۳۳۱

سی تیر روز سرنوشت‌ساز بود. اکثر نمایندگان نهضت ملی، شب را در مجلس مانده تا در روز ۳۰ تیر ناظر جریان زد و خوردها باشند. از درون ارتش، خبر دستور سرکوبی مردم توسط دربار به دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی رسید.^۳ هنوز آفتاب صبح طلوع

۱. اسنادی/از قیام‌سی تیر ۱۳۳۱، همان، سند ش ۱۱۳/۳، ص ۳۳۲.

۲. همان، سند ش ۱۲۱/۱، ص ۳۶۳.

۳. غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، تهران، البرز، ۱۳۶۳، ص ۲۱۸.

آیت‌الله در جواب سؤال یکی از خبرگزاری‌ها که پرسید اگر قوام نرود، حضرت آیت‌الله چه تصمیمی می‌گیرند، با یک حرکت سریع روی دو زانو نشست و گفت: «به خدای لایزال اگر قوام نرود، اعلام جهاد می‌کنم و خودم کفن پوشیده و با ملت در پیکار شرکت می‌نمایم».

نکرده بود که به دستور قوام، تانک‌های عظیم و هزاران سرباز در شهر مستقر شدند.^۱ در پامنار که منزل مسکونی آیت‌الله کاشانی قرار داشت، قوای دولتی بیش از هر جا چشمگیر بود.^۲ دولت قوام این روز را حکومت نظامی اعلان کرد. با وجود این مردم به درخواست آیت‌الله کاشانی از صبح زود روز سی‌ام تیر به خیابان‌ها ریختند و در حالی که تانک‌ها در شهر به گردش درمی‌آمدند، شعارهای

«مرده باد قوام»، «زنده باد کاشانی و مصدق»^۳ سردادند. حزب توده نیز که در روزهای ۲۶ تا ۲۹ تیر سکوت اختیار کرده بود، در اعلامیه‌ای اعضای خود را به مبارزه با قوام دعوت کرد.^۴ به هر حال تظاهرات مردم که گروهی از افراد حزب توده نیز در آن شرکت داشتند، از صبح زود روز سی‌ام تیر از خیابان‌های اطراف بازار آغاز و سپس به سایر نقاط حساس و مهم شهر تهران کشیده شد.^۵ درگیری بین نیروهای نظامی و مردم لحظه به لحظه شدیدتر می‌شد. علیرضا، برادر شاه که برای اطلاع از اوضاع به میان مردم رفته بود، با مردم درگیر شد، تا حدی که چند نفر در اثر برخورد با اتومبیل وی مصدوم شدند.^۶ قوای انتظامی با محاصره محل به نجات او شتافتند.^۷ همچنین مردم اتومبیل رئیس مجلس سید حسن امامی، روحانی فعال درباری را زیر مشت و لگد گرفتند و وی را نیز مجروح کردند.^۸ در این میان از حرکت آیت‌الله کاشانی به سوی میدان بهارستان، خبرها می‌رسید. این‌گونه خبرها به شدت بر هیجان عمومی می‌افزود. در ساعت ۱۱ خبر رسید آیت‌الله کاشانی کفن پوشیده و آماده حرکت به سوی بهارستان است. بلافاصله قوای انتظامی و دستجات ارتش با کامیون و زره‌پوش به سوی منزل آیت‌الله کاشانی که در قلب شهر قرار داشت، حرکت کردند. مردم زیادی کشته شدند. هر یک کشته مردم را بیشتر عصبانی می‌کرد.^۹ تعدادی از شهدا را که هشت نفر آنها از مریدان آیت‌الله کاشانی

۱. محمد ترکمان، قیام ملی سی‌تیر به روایت اسناد و تصاویر، همان، ص ۳۰۸.

۲. محمد ترکمان، تهران در آتش، همان، ص ۳۲۰.

۳. محمد ترکمان، قیام ملی سی‌تیر به روایت اسناد و تصاویر، همان.

۴. علی جان‌زاده، همان، ص ۱۶۳.

۵. بیژن جزنی، تاریخ سی‌ساله ایران، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۶-۴۷.

۶. کیهان، ۱۳۳۱/۳/۳۰.

۷. سید جلال‌الدین مدنی، همان، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۰.

۸. اطلاعات، ۱۳۳۱/۵/۶.

۹. محمود کاشانی، همان، ص ۶۲.

مردم به درخواست آیت‌الله کاشانی از صبح زود روز سیام تیر به خیابان‌ها ریختند و در حالی که تانک‌ها در شهر به گردش درمی‌آمدند، شعارهای «مرده باد قوام»، «زنده باد کاشانی و مصدق» سر دادند

بودند، به خانه آیت‌الله و از آنجا به جلوی مجلس حرکت دادند.^۱

به تدریج تظاهرات خیابانی گسترش یافت و در مواردی نظامیان با تظاهرکنندگان همراه شدند. رفته رفته کنترل تظاهرات از دست رهبران خارج شد و شعارهایی ضد شاه سر داده شد.^۲ به خصوص آن که توده‌ای‌ها به مجسمه‌های شاه حمله بردند و

عکس‌های او را پاره کردند. آنها می‌کوشیدند تا قیام سی تیر را به یک شورش عمومی علیه شاه و به سود تأسیس یک رژیم جمهوری توده‌ای تبدیل کنند.^۳ در این هنگام برخی از نمایندگان جبهه ملی که قادر بودند صحنه زد و خورد را از محل امن خود در داخل مجلس، تماشا کنند، خبر کشته شدن مردم را به آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق رساندند و از آنها کسب تکلیف کردند. دکتر مصدق بی‌درنگ واکنش نشان داد و آیت‌الله کاشانی مردم را به قیام عمومی علیه قوام دعوت کرد. این نخستین بار بود که سیاستمداری نظیر آیت‌الله کاشانی، آشکارا مردم را به قیام دعوت می‌کرد تا شاه و مجلس را ناگزیر به برکناری نخست‌وزیر قانونی نماید. این اقدام چنان تأثیرگذار بود که نمایندگان میانه‌رو جبهه ملی در مجلس را بر آن داشت تا با ملاقات با شاه، وی را وادار به برکناری قوام نمایند. شاه در ساعت سه بعد از ظهر آن روز، هیئت پنج نفره جبهه ملی به ریاست مهندس احمد رضوی [نائب رئیس مجلس] را به حضور پذیرفت.^۴ آنها به شاه اخطار کردند که جبهه ملی قادر به اداره تظاهرات نخواهد بود.^۵ با اوج‌گیری قیام، آثار نافرمانی در صفوف نظامیان ظاهر شد. خطر پیوستن افسران و سربازان به قیامکنندگان و ایستادگی مردم در برابر نیروهای انتظامی، شاه را سخت نگران ساخت. با وجود آنکه نزدیک به هشتصد تن از مردم تهران کشته یا زخمی شدند؛ ولی مقاومت مردم لحظه به لحظه افزایش می‌یافت، تا حدی که قیام به مرحله انقلاب نزدیک شد. سرانجام مقارن ساعت چهار بعد از ظهر، نیروهای ارتش و انتظامی به دستور شاه عقب نشستند.^۶ قوام

۱. محمدحسن سالمی، همان، ص ۱۶۳-۱۶۱.

۲. غضنفر رکن‌آبادی، سیاست، دیانت و آیت‌الله کاشانی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷-۱۳۶.

۳. ذبیح‌الله سپهر، همان، ص ۹۹-۱۰۰.

۴. همان، ص ۹۸-۹۶.

۵. غضنفر رکن‌آبادی، همان.

۶. غلامرضا نجفی، همان، ص ۲۲۸.



که از روز ۲۸ تیر در باغ ییلاقی وزارت امور خارجه در پل رومی به سر می‌برد، به سعدآباد رفت و استعفای خود را به شاه تقدیم کرد.^۱ شاه نیز دقایقی بعد، خبر برکناری قوام را به سمع و نظر نمایندگان مجلس رساند.^۲

محمدرضا شاه به رغم برکناری قوام السلطنه اصرار داشت به جای دکتر مصدق، شخص دیگری از رهبران جبهه ملی نخست‌وزیر شود و پیامی در این رابطه برای آیت‌الله کاشانی فرستاد. ولی آیت‌الله با قصد شاه به مخالفت پرداخت و اعلام کرد، قوام باید بدون قید و شرط کنار رود و به غیر از دکتر مصدق هیچ‌کس نمی‌تواند نخست‌وزیر شود.^۳ بدین ترتیب قیام سی تیر با شکست دربار و قوام به ثمر نشست و شاه مجبور شد، برای جلوگیری از سقوط خود، دولت قوام را برکنار نماید. آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بعد از پیروزی قیام سی تیر در اعلامیه‌هایی ضمن تبریک به مردم، از آنها خواستند با حفظ برابری و تحمل از هجوم به کلانتری‌ها و نیروهای انتظامی بپرهیزند.^۴

نتایج قیام سی تیر ۱۳۳۱

با پیروزی قیام سی تیر قوام السلطنه سرنگون شد. در ساعت نه روز ۳۱ تیر، جلسه مجلس تشکیل شد و از ۶۴ نماینده حاضر در مجلس، ۶۱ نفر به دکتر مصدق رأی تمایل دادند. در مجلس سنانیز در روز اول مردادماه، از ۴۱ سناتور حاضر در جلسه، ۳۳ نفر به نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق رأی تمایل دادند.^۵ شاه برای اولین بار در تاریخ ایران، به ناچار وزارت جنگ را در اختیار دکتر مصدق قرار داد و بدین ترتیب قدرت ارتش در اختیار نخست‌وزیر قرار گرفت.^۶ پس از کسب آرای نمایندگان مجلس، دکتر مصدق در پیامی، ملت ایران را به نظم و آرامش دعوت نمود و اظهار داشت برای انجام میل ملت، زمامداری را قبول کرده است.^۷ آیت‌الله کاشانی هم در پیامی که در ساعات پایانی روز سی تیر، از رادیو قرائت گردید، ضمن تشکر از فداکاری‌ها، جانبازی و استقامت شجاعانه مردم، آنان را به اتحاد و اتفاق و هوشیاری در برابر توطئه‌های دشمن دعوت کرد. آیت‌الله روز سی تیر را روز عزای افرادی که در میدان استقامت و شرافت شربت شهادت نوشیدند

۱. ابراهیم صفایی، همان، ص ۲۲۹.

۲. غضنفر رکن‌آبادی، همان.

۳. محمدحسن سالمی، همان، ص ۱۶۷.

۴. جلال پژمان، فروپاشی/رتش شاهنشاهی، تهران، نامک، ۱۳۸۶، ص ۲۵۱.

۵. سید علی علوی، زندگی و زمانه سید حسن تقی‌زاده، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ص ۳۴۰-۳۳۹.

۶. آیت‌الله کاشانی و ملی کردن صنعت نفت؛ به مناسبت سالروز وفات آیت‌الله کاشانی، همان، ص ۲۰.

۷. اسنادی از قیام سی تیر ۱۳۳۱، همان، سند ش ۱۱۳/۵، ص ۳۳۴.

پیروزی قیام سی تیر و بازگشت دوباره دکتر مصدق به نخست‌وزیری با حمایت‌های آیت‌الله کاشانی، بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها و خبرگزاری‌های خارجی و داخلی به همراه داشت. آنها که از قدرت عظیم نیروهای مذهبی در ایران و در رأس آنها آیت‌الله کاشانی شگفت‌زده شده بودند، پیروزی قیام سی تیر را به صورت وسیعی بازتاب دادند

اعلام کرد و از مردم خواست دست از اعتصاب خود برداشته و در مجلس ترحیمی که از طرف جامعه بازرگانان، اصناف و پیشه‌وران به مناسبت شهادت مردم در واقعه سی تیر، در روز چهارشنبه اول مرداد تشکیل می‌شود، شرکت کنند.^۱ این مجلس ترحیم و یادبود تشکیل گردید و جمعیت بسیار زیادی در آن شرکت کردند.^۲ خبرگزاری آسوشیتدپرس درباره این مجلس ترحیم نوشت:

در مجلس سوگواری در مسجد شاه جمعیت به حدی بود که صحن مسجد پر و مردم در خیابان‌های اطراف نیز جمع شده بودند.^۳

به دستور آیت‌الله کاشانی یکی از بازرگانان قطعه زمینی در ابن بابویه برای دفن شهدا تهیه کرد.^۴ آیت‌الله در نه مرداد ۱۳۳۱، به اتفاق عده‌ای از بازرگانان بر سر مزار شهدای سی تیر در ابن بابویه حاضر شد و برای شهدای آن واقعه طلب مغفرت نمود.^۵ علاوه بر این در پیامی از مردم ایران خواست به بازماندگان شهدای سی تیر کمک کرده و بدین منظور به دستور ایشان شماره حساب‌های بانکی در بانک‌های ملی ایران و بازرگانی گشوده شد.^۶ در شب سی تیر ۱۳۳۱، خبر رسید که دادگاه بین‌المللی لاهه به نفع ایران رأی صادر کرده است. مجلس شورای ملی در جلسه فوق‌العاده روز دوم مرداد، قیام سی تیر را «قیام مقدس ملی» شناخت و شهدای آن روز را «شهدای ملی» نامید.^۷ مجلس در جلسه دوازده مرداد، اختیار قانون‌گذاری دکتر مصدق برای مدت شش ماه را تصویب کرد.^۸ این قانون در جلسه بیستم مرداد هم به تصویب مجلس سنارسید. این در حالی بود که دادن اختیارات خلاف قانون اساسی بود؛ ولی با محیطی که پیش آمده بود، دکتر مصدق

۱. م. دهنوی، مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، تهران، شرکت سهامی خاص، ۱۳۶۲، ج ۲، ۲۲۰-۲۱۹. آیت‌الله کاشانی علاوه بر این در پیامی که پس از واقعه سی تیر خطاب به ملل مسلمان جهان فرستاد، آنان را به وحدت فرا خواند و نقش مخرب قدرت‌های استعماری را در ایجاد تفرقه میان مسلمانان گوشزد کرد. رک: سید جلال‌الدین مدنی، همان، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲. حسین مکی، وقایع سی‌ام تیر ۱۳۳۱، همان، ص ۲۹۷.

۳. حسین مکی، سال‌های نهضت ملی، همان، ص ۳۰۳-۳۰۲.

۴. محمود کاشانی، همان، ص ۷۶.

۵. محمد ترکمان، همان، ص ۴۳۰.

۶. اطلاعات، ۱۳۳۱/۵/۲۲.

۷. غلامرضا نجاتی، همان، ص ۲۳۰.

۸. مصدق و نهضت ملی/ایران، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۹۵.



محمد رضا شاه به رغم برکناری قوام السلطنه اصرار داشت به جای دکتر مصدق، شخص دیگری از رهبران جبهه ملی نخست‌وزیر شود و پیامی در این رابطه برای آیت‌الله کاشانی فرستاد. ولی آیت‌الله با قصد شاه به مخالفت پرداخت و اعلام کرد، قوام باید بدون قید و شرط کنار رود و به غیر از دکتر مصدق هیچ‌کس نمی‌تواند نخست‌وزیر شود. بدین ترتیب قیام سی تیر با شکست دربار و قوام به ثمر نشست

این اختیارات را به دست آورد.^۱ آیت‌الله کاشانی که از لایحه اختیارات راضی نبود، در این زمان مخالفتی ابراز نکرد و به این ترتیب دکتر مصدق با قدرت کامل به حکومت بازگشت. به دستور دکتر مصدق دفاتر مخصوص شاهدخت‌ها و شاپورها بسته شد^۲ و ملکه مادر و اشرف به علت تحریکات و کارشکنی‌هایی که در راه پیشرفت نهضت ملی می‌کردند، تبعید شدند.^۳ در این زمان میزان حمایت از دکتر مصدق به حدی بود که شاید می‌توانست شاه را نیز از سلطنت خلع کند و با اعلان پایان حکومت سلسله پهلوی، اقدام به تأسیس جمهوری نماید؛ اما او در عوض برای شاه پیشنهاد صلح فرستاد.^۴

پیروزی قیام سی تیر و بازگشت دوباره دکتر مصدق به نخست‌وزیری با حمایت‌های آیت‌الله کاشانی، بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها و خبرگزاری‌های خارجی و داخلی به همراه داشت. آنها که از قدرت عظیم نیروهای مذهبی در ایران و در رأس آنها آیت‌الله کاشانی شگفت‌زده شده بودند، پیروزی قیام سی تیر را به صورت وسیعی بازتاب دادند. خبرگزاری یونایتد پرس در تفسیر جریانات فوق چنین نوشت:

سقوط حکومت چهار روزه قوام و تجدید زمامداری مصدق نشانه بارزی است که ثابت می‌کند دیگر غیر ممکن است یک نهضت سیاسی و ملی را در خاورمیانه که از طرف سازمان مذهبی تقویت می‌شود در هم شکست.^۵

روزنامه نیویورک تایمز در تیرماه ۱۳۳۱ نوشت:

اطمینانی که احمد قوام پس از احرار مقام نخست‌وزیری به ملت ایران داد که مسئله نفت را بنابر اصل قانون ملی شدن حل خواهد نمود،

۱. ابراهیم صفایی، همان، ص ۲۳۱-۲۳۰.

۲. همان، ص ۲۳۰.

۳. محمود کاشانی، همان، ص ۷۷.

۴. استیون کینزر، همه مردان شاه/ از کودتای ۲۸ مرداد تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ترجمه لطف‌الله میثمی، تهران، صمدیه، ۱۳۸۸، ص ۱۶۵-۱۶۴.

۵. حسین مکی، وقایع سی‌تیر ۱۳۳۱، همان، ص ۲۴۵-۲۴۴.

نتوانست مردم را قانع نماید؛ زیرا آنان با حرارت و سرسختی زیادی به وسیله ۳۰ نفر از نمایندگان طرفدار دکتر مصدق و شخص آیت‌الله کاشانی... به مبارزه تشویق شدند.^۱

روزنامه/بزرور چاپ لندن که به شدت از برکناری قوام و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق به نخست‌وزیری ناراحت بود، مدتی بعد از قیام سی تیر در مقاله‌ای چنین نوشت: ناسیونالیست‌های متعصبی که از دکتر مصدق پشتیبانی می‌نمایند و تروریست‌های مسلمانی که به دنبال آیت‌الله کاشانی می‌روند از طبقه وسط مردم یعنی کارمندان ادارات و دکان‌داران و غیره می‌باشند...^۲

خبرنگار عربی/اخبار/الیوم نوشت: «نفوذ و قدرت کلام آیت‌الله کاشانی در میان صدها هزار مسلمان ایرانی حیرت‌انگیز است.»^۳ روزنامه/باختر/مروز درباره نقش آیت‌الله کاشانی در قیام سی تیر چنین می‌نویسد:

آیت‌الله کاشانی عصر یکشنبه وعده داد تا ۲۴ ساعت حکومت قوام سرنگون خواهد شد و هنوز ۲۰ ساعت از این وعده نگذشته بود که ملت پیروز شد و حکومت قوام واژگون گردید.^۴

مجله نیوز/اند ورلد ریپورت که اولین مجله وابسته به سازمان ملل متحد به شمار می‌رود، در مقاله مهمی آیت‌الله کاشانی را یکی از چهار مرد قوی دنیا اعلام کرد.^۵

وقایع سی تیر ایران و نقش آیت‌الله کاشانی در روزنامه‌های پاکستان نیز بازتاب داشت. روزنامه/ان در مقاله‌ای تحت عنوان «اوضاع ایران» نوشت:

قوام‌السلطنه در اظهاراتی که به یک نماینده خبرگزاری امریکایی کرد به مفسده‌جویان نیز اشاره نمود گفت: من با آنارشی مخالفم و کسانی را که ایجاد انقلاب و ناراحتی کنند، شدیداً مجازات خواهم کرد. در تعقیب این سیاست برای اولین بار آیت‌الله کاشانی تحت نظر پلیس قرار گرفت؛ ولی در نتیجه انتصاب قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری اوضاع بدتر شد و اکنون به قدری وخیم شده است که رژیم می‌که با آن عجله شروع شد با همان عجله پایان پذیرفت.^۶

۱. اسنادی/از قیام سی تیر ۱۳۳۱، همان، سند ش ۱۰۵، ص ۳۰۷.

۲. همان، سند ش ۱۱۵/۱، ص ۳۴۲-۳۴۰.

۳. باختر/مروز، ۱۳۲۹/۱۲/۲۳.

۴. محمدحسن سالمی، همان، ص ۲۲۵.

۵. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۲۳۷۳۳، شهریورماه ۱۳۳۱، ص ۲.

۶. اسنادی/از قیام سی تیر ۱۳۳۱، همان، سند ش ۱۲۱/۱، ص ۳۶۶-۳۶۵.



انجمن ایرانیان کراچی در قطعنامه‌ای در دوم مردادماه ۱۳۳۱، پیروزی نهضت ملی ایران تحت رهبری آیت‌الله کاشانی و دیگر نمایندگان جبهه ملی را ستایش کرد و ادامه زمامداری دکتر مصدق را تبریک گفت.^۱ جراید مهم سوریه نیز درباره اهمیت قیام سی تیر مطالبی نوشتند و قیام ایران را سرمشقی برای سایر ملل دانستند. این جراید همچنین درباره شخصیت و مقام آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق مطالبی نوشتند و از آنها تمجید کردند. روزنامه/قبس چاپ دمشق در یکی از شماره‌های خود در مردادماه ۱۳۳۱، تحت عنوان «نام‌های برجسته، ماورای اخبار» نوشت:

امروز از شخصی صحبت می‌کنیم که توانست یک امپراتوری کامل را شکست داده و کشور خود را در راه آزادی به مسافت‌های بعیدی جلو ببرد و ما او را کفن‌پوش می‌نامیم... بدون شک آیت‌الله نیرومندترین مرد است در ایران و کافی است که فقط انگشت خود را بلند کند و سراسر کشور خود را برانگیزاند... در شورش اخیر هنگامی که اطلاع حاصل نمود که دولت تصمیم گرفته است بر تظاهرکنندگان شلیک کند، آیت‌الله وضو گرفته و نماز گزارد و امر داد که کفن سفیدی برایش آورند و آن را به تن کرده و در جلوی تظاهرکنندگان قرار گرفت. در آن موقع عده تظاهرکنندگان به یکصد هزار نفر رسیده و برای ابراز فعالیت و پشتکار خود به جوش و خروش آمده و تشنه خون بودند...^۲

روزنامه/لهدی چاپ حلب در مردادماه ۱۳۳۱ تحت عنوان «درود بر ایران، معنای غضب کاشانی و غضب ملت نجیب ایران» نوشت:

اگر صدای آن پیرمرد محترم آیت‌الله کاشانی پیشوای دینی و معروف را بشنوید که چگونه فریاد می‌کشد بی‌نهایت خوشحال شده و عبرت خواهید گرفت... امام کاشانی مبارزه خود را طبق نظر خود که با عادات و آداب و شروط شرافت و ایمان هم مطابقت دارد انجام می‌دهد. وی آشکارا اعلان می‌کند که به طیب خاطر حاضر به پوشیدن کفن و استقبال مرگ است... آرزو داریم که پیشوایان دینی و رهبران فکری و سیاسی در همه کشورهایی که با ما مربوط هستند تأسی به وی نموده و روش او را پیشه خود قرار دهند.^۳

۱. همان، سندش ۵۷/۴، ص ۱۴۸-۱۴۷.

۲. همان، سندش ۱۲۳/۳، ص ۳۷۸-۳۴۲.

۳. همان، سندش ۱۲۳/۱۲، ص ۳۹۱-۳۹۰.

روزنامه ریکا یوگسلاوی در شهریورماه ۱۳۳۱ درباره قیام سی تیر نوشت:

دولت قوام که انگلیسی‌ها امیدشان در تسویه اختلاف نفتی به او بود، در مقابل فشار جبهه ملی و... آقای کاشانی رئیس روحانی... تسلیم گردید.^۱

نتیجه

اقدامات آیت‌الله کاشانی در حمایت از نخست‌وزیری مصدق، نقش مهمی در بازگشت دوباره مصدق به قدرت بعد از استعفای او ایفا کرد. ایشان در اولین اقدام قبل از آنکه استعفای مصدق و نخست‌وزیری قوام السلطنه بر همگان آشکار شود، در پیامی خصوصی که برای محمدرضا شاه ارسال کرد از مصدق به عنوان نخست‌وزیر قانونی ملت ایران یاد کرد و از او خواست مانع از نخست‌وزیری قوام السلطنه شود. فعالیت‌های آیت‌الله کاشانی در آگاهی‌بخشی و بسیج همگانی مردم در حمایت از دولت مصدق بعد از رأی مجلس به قوام وارد مرحله جدیدی شد. در این زمان تلاش دربار و قوام برای جلب رضایت آیت‌الله کاشانی نه تنها نتیجه نداد؛ بلکه ایشان در پیامی به شاه هشدار داد، مبارزه مردم را متوجه او و دربار خواهم کرد. آیت‌الله کاشانی در حالی که مراکز مهم تهران در محاصره مأموران نظامی قرار گرفته بود و آنها حتی قصد دستگیری ایشان را داشتند، در اعلامیه‌هایی ضمن پشتیبانی مجدد از مصدق، مردم را به مبارزه علیه دولت جدید تشویق کرد. او حتی با صدور اعلامیه‌ای از سربازان و افسران ارتش خواست با حکومت غیر قانونی قوام به مخالفت بپردازند و به مردم در سرنگونی او کمک کنند. همچنین در یک مصاحبه مطبوعاتی که در منزل خود برگزار کرد، هدف از نخست‌وزیری قوام السلطنه را شکست نهضت ملی شدن صنعت نفت و غارت دوباره آن توسط انگلیسی‌ها اعلان کرد و هشدار داد در صورتی که او از نخست‌وزیری کنار نرود، اعلان جهاد خواهد کرد. صحبت‌های آیت‌الله کاشانی نقش مهمی در برانگیختن احساسات مردم و مأموران نظامی در روز سی تیر به همراه داشت. در نتیجه تظاهرات مردم در این روز تعداد زیادی کشته و زخمی شدند و شاه به ناچار با نخست‌وزیری دوباره مصدق موافقت کرد. پیروزی مردم در قیام سی تیر ۱۳۳۱ نتایج زیادی داشت که بدون تردید یکی از مهمترین آن آشکار شدن مجدد قدرت و نفوذ روحانیان در ایران و در رأس آنها آیت‌الله کاشانی بود.

شهید آیت الله آقامیر بحر العلوم رشتی و نقش او در مشروطه

محمد عبداللهی^۱

چکیده

آیت الله سید حسین بحر العلوم معروف به آقامیر بحر العلوم رشتی از مجتهدین بزرگ و از رهبران دینی مردم گیلان بود. او در ابتدای جنبش مشروطه همانند اکثر علما از این جریان حمایت نمود و به عنوان نماینده علمای گیلان راهی مجلس اول شورای ملی شد. وی با بینش بالا و بصیرت الهی خود توانست نقش فعالی در جریان مشروطه خواهی ایفا نماید و در تهران رابط میان آیت الله شیخ فضل الله نوری و آیت الله خمami رهبر مشروطه خواهی گیلان بود و همواره از افکار و طرح های آنان حمایت می نمود و با بالا گرفتن منازعات بر سر مشروطه، از طرف آیات نامبرده راهی نجف گردید تا با علما و مراجع نجف اشرف مذاکره نماید. در نجف پیشامدهای ناگواری برای او رخ داد و سرانجام در راه بازگشت به ایران همراه پسر بزرگ خود در اطراف قزوین توسط مشروطه طلبان دستگیر شد و به شهادت رسید.

کلیدواژه ها: آیت الله آقامیر بحر العلوم، آیت الله خمami، مشروطه خواهان،

۱. دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم

مشروع خواهان.

مقدمه

تاریخ مبارزات اسلامی مردم گیلان پر است از افتخارات گوناگون که قشرهای مختلف مردم برای یاری دین خدا، به آنها دست یافته‌اند و در این مسیر زحمات بسیاری را متحمل شدند و بارها و بارها از جان و مال خود گذشتند تا اسلام عزیز محفوظ بماند. در این میان هر گاه رهبری این نهضت‌های اسلامی با علمای راستین بوده و صدای عدالت خواهی و ظلم‌ستیزی از مساجد بلند شده است، کاخ‌های بیداد بیش از پیش به خود لرزیده‌اند و نیروهای اهریمنی تمام فکر و قدرت خود را به کار بسته‌اند تا مانع تحقق شعار استقلال و آزادی مردم باشند.

البته همواره در طول تاریخ، مصاف حق و باطل بدین گونه بوده است و خواهد بود و هر گاه که صفحه تاریخ اسلام به سرخی گراییده است، نام شهیدی از تبار روحانیت اصیل بر تارکش حک شده است.

یکی از این عالمان بزرگ، شهید آیت‌الله سید حسین بحر العلوم رشتی می‌باشد که با بینش بالا و بصیرت الهی خود توانست نقش فعالی در جریان مشروع خواهی ایفا نماید و همواره مدافع افکار و طرح‌های شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و شهید آیت‌الله ملا محمد خمami مرجع بزرگ گیلان در نهضت مشروطه بوده است تا اینکه سرانجام همچون پیشوایان معصوم شیعه علیهم السلام به فیض عظیم شهادت نائل گردید و متأسفانه تیغ تیز تحریف- از طرف همان کسانی که ادعای آزادی و فضای باز سیاسی داشته و دارند- شخصیت این بزرگمردان در طول تاریخ مخدوش و تاکنون به عنوان چهره مرتجع، ضد ملی، مستبد و... معرفی شده است.

در این مقاله سعی شده است مروری گذرا بر مجاهدت‌های «شهید آیت‌الله سید حسین (آقامیر) بحر العلوم» در آن دوره پر فراز و نشیب تاریخ ایران شود تا هم بتواند بسیاری از ابهامات و تحریفات را روشن سازد و هم به برخی تهمت‌ها پاسخ دهد.

البته بازنگری نقش روحانیت دینی گیلان در جریان مشروطه، نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری دارد که انشاءالله بتوان به این مهم نائل آمد.

گیلان موقعیتی ممتاز نه فقط از لحاظ اقلیمی و جغرافیایی، بلکه از لحاظ تاریخی و انسانی دارد. هر چه در مد نگاه خود به این سرزمین دقت می‌کنیم، نشانه‌های عظمت بیشتری را در آن می‌بینیم.

گیلان سرزمینی نابغه پرور است. علمای بزرگ، فقیهان، فیلسوفان، شاعران و ادیبان، صنعت گران و دانشمندان، مردان و زنان از خود گذشته، شجاع در تجربه های گوناگون این کشور، سرتاسر تاریخ این خطه عزیز و پربرکت را انباشته اند...

در دوران مشروطیت، در دوران استبداد صغیر، در دوران دست اندازی انگلیسی ها و دیگر بیگانگان متجاوز به ایران - در همه این تجربه ها - گیلانی ها نشان دادند که پیشروند. گیلانی ها پیشرو مبارزات سیاسی و فعالیت های مطبوعاتی بودند. از جمله قدیمی ترین روزنامه های کشور و قدیمی ترین فعالیت های سیاسی، در این منطقه بوده است.^۱

از همه کسانی که در تهیه این مقاله کمک نمودند تشکر می نمایم و امیدوارم که توانسته باشم گامی در راستای احیای فرهنگ اسلامی ایرانی برداشته باشم و از خداوند متعال شفاعت این عالمان شهید را برای خود مسئلت دارم.
وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.^۲

خاندان بحر العلوم

آیت الله سید حسین بحر العلوم معروف به حاجی آقامیر بحر العلوم رشتی در حدود سال ۱۲۲۹ ش^۳ در نجف اشرف به دنیا آمد.^۴

پدرش آیت الله میر عبدالباقی موسوی ملقب به شریف العلمای رشتی فرزند سید علیرضا بن حاج میرادریس بن سید حسین بود که نسبش به سید شرف شاه گیلانی - از عرفای قرن هشتم هجری - منتهی می شود و سرانجام به امام موسی کاظم (ع) می رسد.^۵

آیت الله میر عبدالباقی در ابتدای جوانی به نجف اشرف هجرت کرده تحصیلاتش را نزد شیخ حسن و شیخ مهدی کاشف الغطاء و صاحب جوهر به اتمام رسانده و پس از دریافت

۱. مؤسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان، رنگ/یمان؛ مجموعه بیانات رهبر معظم/انقلاب/اسلامی در گیلان، رشت، کانون فرهنگی دینی ثقلین، بی تا، ص ۱۳-۱۲.

۲. قرآن کریم، سوره مریم، آیه ۱۵.

۳. مطابق با سال ۱۲۶۷ ق.

۴. عبدالحسین امینی، شهداء/الفضیله، قم، دارالشهاب، بی تا، ص ۳۶۳.

۵. جهانگیر سرتیپ پور، نام ها و نامدارهای گیلان، گیلکان، ص ۳۲۴؛ عبدالحسین جواهر کلام، تربت پاکان قم، قم، انصاریان، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۷۷؛ شجره نامه آیت الله آقامیر بحر العلوم این گونه است: سید حسین (آقامیر) بن حاج میر عبدالباقی بن علیرضا بن حاج میرادریس بن حسین بن علیرضا بن حسین بن نجات بن ادریس بن سدید بن ادریس بن مولا جان بن محمد جان بن ابراهیم بن محمد بن یعقوب بن شرف الدین بن عبدالله بن حسین بن عبدالله بن علی بن ابراهیم بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی الثانی بن ابراهیم بن امام موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

اجازه اجتهاد و نقل روایت از اساتید مذکور راهی رشت گردید^۱ و به مرجعیت دینی آن سامان رسید و در میان مردم بسیار مورد احترام و اطاعت بود. شریف‌العلماء عمر خود را در طاعت خدا و خدمت به شریعت اجداد طاهرینش سپری نمود.^۲

شریف‌العلماء فاضلی کامل و از علمای بزرگوار عصر خویش و معروف به «حجت الاسلام» بود. گفته‌اند یکبار زمانی برخی از مأموران حکومتی که برای گرفتن مالیات به مردم فشار می‌آوردند و باج می‌خواستند، مردم رفتند نزد آیت‌الله میر عبدالباقی و شکایت کردند؛ ایشان با پای برهنه به سمت محل حکومت حرکت کردند و فریاد زد: «آهای والی، آهای والی، مأموران از مردم چه می‌خواهند؟!» و این گونه بود که استاندار ولایت دارالمرز گیلان با یک خطاب ساده، حساب کار دستش آمد و تا مدتی به مردم مظلوم کاری نداشت.^۳ از وی به عنوان یکی از مراجع عصر ناصرالدین شاه قاجار نام برده‌اند.^۴

از آثارش کتاب *المواهب/العرویه* شرح استدلالی بر کتاب *شرائع الاسلام* است که آن را در جوانی در چندین مجلد نوشت و بعدها با استفاده از احادیث صحیحه، کتاب *نوار الشیعه* در اخلاق را نگاشت.^۵

وی در اسفند سال ۱۲۷۲ ش^۶ در رشت در گذشت و پیکر او به شهر مقدس قم منتقل گردید و در مقبره شماره شش صحن عتیق حرم حضرت فاطمه معصومه - سلام‌الله‌علیها - مدفون شد.^۷

مادر آقامیر بحر العلوم، دختر فقیه عالی مقام سید علی آل بحر العلوم طباطبایی - نویسنده کتاب *البرهانه/القاطع* - بود.^۸ فرزندان این خانواده چون از طرف مادر متصل به خاندان «بحر العلوم» بودند همگی ملقب به بحر العلوم شدند.^۹

دیگر فرزندان میر عبدالباقی به نام‌های میرزا صادق «صدرالفرقه»؛ سید احمد

۱. عبدالحسین جواهر کلام، همان، ص ۸۷۸.

۲. آقابزرگ تهرانی، *نقباء البشر*، مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۰۲۰.

۳. گفت‌وگو با آقای سید محمدحسین موسوی نتیجه شهید آیت‌الله آقامیر بحر العلوم.

۴. شریف محمد رازی، *گنجینه دانشمندان*، اسلامیه، ۱۳۵۲، ج ۵، ص ۱۷۸؛ سید محسن امین، *عیان الشیعه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۴۳۳؛ *چهل سال تاریخ ایران*، ج ۱، ص ۲۳۶.

۵. سید احمد حسینی اشکوری، *تراجم الرجال*، قم، دلیل ما، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۶.

۶. مطابق رمضان المبارک ۱۳۱۱ ق.

۷. سید محسن امین، همان، ج ۷، ص ۴۳۳؛ *منوچهر ستوده*، *کتابه‌های حرم حضرت معصومه و حظیره‌های اطراف*

آن، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۵، ص ۷۴؛ *شناختنامه قم*، ج ۱، ص ۴۰۸.

۸. سید محسن امین، همان؛ مرتضی انصاری، *زندگانی و شخصیت شیخ انصاری*، کنگره شیخ اعظم انصاری، ۱۳۷۳، ص ۴۸۳.

۹. آقابزرگ تهرانی، همان، ج ۳، ص ۱۰۲۱.



«افتخار الفقها»^۱؛ سید حسین آقا مجتهد و سید مرتضی «شریف‌العلماء» بودند. میرزا صادق، فرزندی به نام میرزا زین‌العابدین ملقب به فخر الشریعه داشت.^۲ سید حسین آقا مجتهد، فرزندی به نام‌های میر عبدالباقی ملقب به «صدر الشریعه» و سید محمدرضا معروف به «عزیز» که شاعر هم بود، داشت.^۳ سید مرتضی «شریف‌العلماء» هم فرزندی به نام‌های محمود ملقب به «اجلال السلطان»، زین‌العابدین معروف به «فخر السلطان» و سید محمدرضا روشن داشت. ایشان نام خانوادگی خاتمی را برگزیدند. سید مرتضی شریف‌العلماء در ۳۰ بهمن ۱۲۹۹ ش^۴ در رشت درگذشت و در حرم کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه، کنار پدرش سید عبدالباقی مدفون است.^۵ همچنین اجلال السلطان فرزندی دارد به نام سید محمد خاتمی که وارد نیروی هوایی رژیم پهلوی شد و به «ارتشبد خاتم» معروف بود. وی فرمانده نیروی هوایی ارتش شد و بعد با فاطمه پهلوی خواهر محمدرضا پهلوی ازدواج کرد و سرانجام، هنگام پرواز با کایت در ۲۲ شهریور ۱۳۵۴ سقوط کرد و کشته شد. معروف بود که به دستور شاه به قتل رسیده است.^۶

زندگینامه

آیت‌الله آقامیر بحر العلوم در دوران کودکی همراه پدر به رشت رفت و دوران نوجوانی را در این منطقه پر برکت و در خانواده‌ای اهل علم و معنویت سپری نمود تا اینکه در حدود سال ۱۲۴۳ ش^۷ برای تحصیل علم به نجف اشرف برگشت و در همان زمان با «ناز بیگم»

۱. عبدالحسین سپهر، *مرآت الوقایع مظفری*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۱۸.

۲. همان؛ البته شاید این میرزا زین‌العابدین همان فخر السلطان باشد که فرزند سید مرتضی شریف‌العلماء است و به اشتباه در برخی منابع به عنوان فرزند سید صادق آمده باشد، چرا که در برخی منابع میرزا صادق را بدون فرزند دانسته‌اند. (جهانگیر سرتیپ‌پور، همان، ص ۳۲۴؛ صادق احسان‌بخش، *دانشوران و دولتمردان گیل و دیلم*، رشت، صادقین، ص ۲۷۱).

۳. صادق احسان‌بخش، همان، ص ۳۲۵-۳۲۴.

۴. مطابق با ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ ق.

۵. منوچهر ستوده، همان، ص ۷۳؛ شناختنامه قم، همان.

۶. *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک (استان گیلان)*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۳۸؛ جهانگیر سرتیپ‌پور، همان، ص ۳۲۵-۳۲۴؛ گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سید محمدتقی موسوی بحر العلوم و سید نورالدین موسوی فرزندان آیت‌الله سید حسن بحر العلوم و نوه‌های شهید آیت‌الله آقامیر بحر العلوم؛ گفت‌وگو با آقای سید محمد حسین موسوی.

۷. مطابق با ۱۲۸۱ ق.

دختر سید حسین آل بحر العلوم ازدواج کرد.^۱ از ایشان شش پسر به نام‌های سید جواد، میر مهدی، سید محمدعلی، میر جعفر، میر محمدباقر و سید حسن؛ و سه دختر به اسم‌های زهره بیگم، صدیقه خانم و فاطمه خانم به یادگار ماند که همگی شهرت موسوی را برای خود برگزیدند.^۲ میر مهدی امام جماعت مسجد ملاعلی محمد رشت بود و خاندان آل بحر العلوم رشت همگی از فرزندان ایشان هستند.

معروف‌ترین فرزندان آقامیر بحر العلوم «سید حسن» بود که در ۱۲ خرداد ۱۲۶۸^۳ در رشت متولد شد، دروس مقدماتی حوزه علمیه را نزد علمای رشت خواند، سپس به نجف اشرف مهاجرت کرد و در آنجا از جمله شاگردان مبرز آیات عظام سید محمد کاظم یزدی، محمد حسین نائینی، آقا ضیاءالدین عراقی، محمد حسین غروی اصفهانی و شیخ شعبان رشتی بود؛^۴ ایشان که جزء مجتهدین و علمای تراز اول گیلان به حساب می‌آمد، در نهضت امام خمینی در سال ۱۳۴۲ نیز از طرفداران جدی امام خمینی بود که در اعتراض به دستگیری امام خمینی، دستگیر شد و مدتی در زندان رژیم پهلوی به سر برد. آیت‌الله سید حسن بحر العلوم که امامت جماعت مسجد گلشن بازار رشت را بر عهده داشت در ۲۱ شهریور ۱۳۵۶ در تهران درگذشت^۵ و بعد از تشییع باشکوهی در رشت، بدن مطهرش را - بنابر وصیتش - به مشهد منتقل نمودند و در صحن کهنه حرم حضرت ثامن الحجج امام علی بن موسی الرضا (ع) دفن کردند.^۶

تحصیلات

آقامیر بحر العلوم مدت زیادی نزد اساتید مختلف درس خواند. او دروس مقدماتی حوزه را نزد آخوند خراسانی آموخت و دروس عالی را در خدمت میرزا حبیب‌الله رشتی (متوفی ۱۲۷۳ ش) و شیخ هادی تهرانی (متوفی ۱۲۸۲ ش) به اتمام رسانید.^۷ او از شاگردان بزرگ و فضیلتی مشهور درس میرزا حبیب‌الله رشتی محسوب می‌شد و بسیاری از تقریرات درس او را نگاشت تا اینکه از اعیان علمای رشت گردید و در همه

۱. عبدالحسین امینی، همان، ص ۳۶۴.

۲. جهانگیر سرتیپ‌پور، همان، ص ۳۲۴.

۳. مطابق با ۲ شوال ۱۳۰۶ ق.

۴. شریف محمد رازی، همان، ص ۱۸۵.

۵. بانک اطلاعات مؤسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان، پرونده آیت‌الله سید حسن بحر العلوم.

۶. عبدالحسین جواهر کلام، همان، ص ۸۷۹؛ مشاهیر مدفون در حرم رضوی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سید محمد تقی موسوی و آقای سید محمد حسین موسوی.

۷. عبدالحسین امینی، همان، ص ۳۶۴.



رشته‌های علوم دینی استاد شد.^۱

سرانجام او در سال ۱۲۷۲ ش^۲ به رشت بازگشت و هدایت مردم را به دست گرفت و هیچ‌گاه حق را بر ناروا و ناراستی ترجیح نداد و به جای دین و یقین، بیراهه باطل برنگزید.^۳

مرحوم علامه امینی - نویسنده کتاب گرانسنگ/الغدير - درباره او می‌فرماید: «قائِدٌ روحی و زَعیمٌ علوی، حازَ القدحَ المعلى مِنْ كُلِّ فضیله و اِكتسَى بَرْدَةَ العِلْمِ و العمل، له مِنَ العِلْمِ و الأدبِ حظُّهُ الأوفی و نصیبهُ الأوفی»^۴ یعنی او رهبری معنوی و سرپرستی علوی بود، پیمانه‌ای بلند از هر فضیلتی را بدست آورد و لباس علم و عمل را پوشید؛ او والاترین حظ و نصیب را از علم و ادب برخوردار بود.

فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی

در زمان مشروطه آیت‌الله العظمی حاج ملا محمد خمایی مرجع بزرگ گیلان و از حامیان نهضت مشروطه بود. آیت‌الله آقامیر بحر العلوم نیز از آنجا که درد دین داشت و یار مردم بود در ابتدای جنبش مشروطه همانند اکثر علما از این جریان حمایت نمود. فعالیت‌های انقلابی و آزادی طلبانه در گیلان بسیار پر شور انجام می‌شد و در این میان افراد بسیاری چون سردار منصور، سردار محیی، پیرم خان، سردار معتمد، میرزا کریم خان رشتی، حسن خان عمیدالسلطان که بعدها از سران مملکتی و از شخصیت‌های تأثیرگذار حکومت پهلوی شدند، حضور داشتند. متأسفانه حضور چنین افرادی باعث به بیراهه رفتن جریان مشروطه‌خواهی گردید و دو جریان در مقابل هم شکل گرفت، مشروطه‌خواهی و مشروعه‌خواهی.

علمای رشت در ابتدا تلاش بسیاری در حمایت و هدایت این جریان کردند؛ حتی آیت‌الله خمایی فتوایی در تأیید مشروطیت صادر کرد و حمایت‌های ایشان باعث شد که انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی در رشت صورت بگیرد. این حمایت ایشان مشکلات بسیاری را از سر راه برگزارکنندگان انتخابات برداشت. کسانی هم که درصدد بودند تا موانعی بر سیر انتخابات بگذارند بعد از صدور فتوا، دیگر جرئت چنین کارهایی به خود ندادند.

۱. همان؛ آقابزرگ تهرانی، همان، ص ۵۹۲؛ سید محسن امین، همان، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

۲. مطابق با ۱۳۱۱ ق.

۳. عبدالحسین امینی، شهیدای راه فضیلت، ترجمه روزبه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۵۲۳.

۴. عبدالحسین امینی، شهداء/الفضیله، همان، ص ۳۶۳.

در انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی در آذر ۱۲۸۵^۱ که به صورت صنفی برگزار شد، باید از گیلان، شش نفر به مجلس اعزام می‌شدند. برای انتخاب نماینده روحانیون رشت، علما در منزل شریف‌العلماء جمع شدند و بعد از بحث و گفت‌وگو نماینده خود را انتخاب کردند. در ابتدا میرزا محمدرضا مجتهد انتخاب شد. او که دوری از رشت را به مصلحت نمی‌دید از قبول نمایندگی عذر خواست. نفر بعدی شیخ محمدعلی سیگارودی بود، که او نیز به دلیلی عذر خواست. نفر بعدی شیخ رضا خمیرانی بود که او نیز نپذیرفت. نفر بعدی آیت‌الله آقامیر بحر العلوم بود که او این مسئولیت را پذیرفت و نماینده علمای گیلان در اولین دوره مجلس شورای ملی شد.^۲ او مورد حمایت آیت‌الله‌العظمی خمami و آیت‌الله شیخ علی فومنی قرار داشت^۳ و حتی پیشنهاد کاندیداتوری وی از طرف حاجی خمami مطرح شد.

از طرف هفده صنف شهر رشت هم شیخ حسن حسام‌الاسلام انتخاب شد. برای انتخاب نماینده تجار نیز مجالس متعددی در خانه‌های تجار رشت برگزار شد که همراه با اختلافات زیادی بود. جلساتی هم در خانه حاجی خمami و دارالحکومه برگزار گردید و در نهایت با اختلافات بسیار، آقا محمد یزدی - که از این زمان به «وکیل التجار» معروف شد - انتخاب گردید.^۴

با تأکیدات آیت‌الله خمami برای برگزاری هر چه زودتر انتخابات و حمایت از برگزاری انتخابات توسط ایشان سه تن از نمایندگان گیلان در اولین دوره مجلس شورای ملی انتخاب شدند ولی هنوز سه نفر دیگر از نمایندگان گیلان در روزهای آینده باید انتخاب می‌شدند.

چند روزی از انتخابات مجلس شورای ملی می‌گذشت ولی «وزیر اکرم» حاکم گیلان میل نداشت که نمایندگان منتخب به طرف تهران بروند.^۵ او شرایط مسافرت نمایندگان به تهران را فراهم نکرد و تلگرافی به مجلس فرستاد و در آن ادعا کرد که انتخاب حاجی بحر العلوم خلاف آیین‌نامه انتخابات بوده است. این گزارش باعث شد که در تهران برای حاجی بحر العلوم مشکلاتی ایجاد شود.

۱. مطابق با سوال ۱۳۲۴ق.

۲. هل رابینو، مشروطه گیلان؛ از یادداشت‌های رابینو به انضمام وقایع مشهود در ۱۹۲۱، ترجمه حسین اولیاء

بافقی، رشت، طاعتی، ۱۳۶۸، ص ۵۹.

۳. جهانگیر سرتیپ‌پور، همان، ص ۵۱۰.

۴. هل رابینو، همان، ص ۶۰-۵۹.

۵. همان، ص ۶۰.

این تلگراف روز ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق^۱ در مجلس خوانده شد:
از رشت به تهران پنجشنبه ۱۱ ذی القعدة الحرام.

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد آقای صدر اعظم
روحی فدا. منتخبین رشت تمام شده همین ماه حرکت می کنند آقایان
علما هم یک شب خانه شریف العلماء جمع شده جناب حاجی بحر العلوم
را انتخاب کرده اند ولی طلاب می گویند این انتخاب از روی نظامنامه
نشده، توی خود علما و طلاب در خصوص منتخبین نفاق است. اگر
می فرمایید همین طور جناب حاجی بحر العلوم را روانه کنم یا اینکه
به طبیعت خودشان واگذارم هر وقت خواستند و کیل تعیین نموده
بفرستند. چاکر صالح

در ادامه یکی از نمایندگان مجلس گفت:

خوب است آقایان از جناب حاجی خمایی استفسار کنند که حاجی
بحر العلوم ترتیب انتخابش به چه نحو بود؟ چون در آنجا چند نفر خائن
و مفسد هستند که اغتشاش می کنند.^۲

آیت الله سید محمد طباطبایی تحت تأثیر فضای متشنج مجلس توسط سکولارها،
چنین پاسخ می دهد: «کراراً نوشته شده و بعضی جواب دادند که انتخاب او [بحر العلوم]
بر خلاف نظامنامه است.»^۳

آیت الله ملا محمد خمایی، پس از این انتخابات، با فرستادن تلگرافی به حضرات آقا سید
محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی صحت این انتخاب را تأیید نمود و اعلام کرد که
نماینده گیلان از صنف علما انتخاب گردیده و به سوی آنها روانه شده است:

حضور مبارک حضرت حجت الاسلام آقای آقا سید محمد [طباطبایی]
و آقای آقا سید عبدالله [بهبهانی] - دام ظلهم - از طرف دعاگویان علما
گیلان جناب مستطاب آقای حاج بحر العلوم سلمه الله منتخب [شده]
و [به سوی تهران] حرکت کرده اند و از خداوند متعال تأیید ایشان و
وکلای مجلس ملی مرکزی را خواهانیم. (حاجی خمایی و امام جمعه

۱. مطابق با ۹ بهمن ۱۲۸۵ ش.

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق، ص ۴۰.

۳. همان.

و سایرین)^۱

با ارسال این تلگراف اوضاع آرام شد و همه از صحت انتخابات اطمینان یافتند. همچنین تلگراف دیگری از جانب علمای گیلان به آیت‌الله طباطبایی رسید. متن این تلگراف به این ترتیب است:

از طرف عموم علمای رشت به عنوان جناب آقای طباطبایی - جناب آقای بحر العلوم از طرف دعاگویان، منتخب و روانه شدند. متوقع مایه افتخار و سرافرازی هستند.^۲

مشروطه‌خواهان سکولار که حاجی بحر العلوم را نماینده آیت‌الله خمایی دانستند، شروع به مقابله با وی نمودند. آنها از هر راهی که بتوانند سفر بحر العلوم را به تأخیر اندازند استفاده کردند. رابینو از اعضای برجسته کنسولگری انگلیس در رشت که به مشروطه‌خواهان سکولار خط‌دهی فکری می‌داد، درباره آیت‌الله بحر العلوم چنین می‌گوید:

چون [بحر العلوم] از یک طرف به واسطه جزیبی تصرفاتی که در چند زرع قبرستان آقافخرا^۳ جنب خانه خودش کرده بود و طرف بی‌میلی علمای نجف واقع شده بود... و [نیز] مردم به واسطه استبداد، سوءظنی درباره او برده بودند؛ خواستند او را از حرکت مانع شوند.^۴

مشروطه‌خواهان دنباله همین مسئله را گرفتند و با آن علیه بحر العلوم جنجال آفریدند حتی آن را در یک شماره از روزنامه *حبل‌المتین* درج کردند. این مسئله از حد یک جنجال فراتر نرفت چرا که آنها سندی دال بر «غصب زمین گورستان آقافخرا» و دلیلی بر «بی‌اعتنائی علمای نجف» ارایه نکردند.

می‌توان حدس زد که سکولارها در صدد بودند تا رفتن حاجی بحر العلوم به تهران را به تأخیر بیندازند یا او را منصرف کنند ولی به هر حال جنجال مشروطه‌خواهان سکولار در رشت باعث نشد که حاجی بحر العلوم از رفتن به تهران منصرف شود. بالأخره او صبح روز

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری/ایرانیان*، علی اکبر سعیدی سیرجانی (به کوشش)، تهران، نوین/آگاه، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۵۸.
 ۲. همان.

۳. محله «آفخرا» امروزه در مرکز رشت قرار دارد. نام این محله برگرفته از نام سیدی است به نام «آقاسید فخرالدین» که در مسجدی به همین نام مدفون است و بر اثر کثرت استعمال به صورت «آفخرا» خوانده می‌شود. مسجد آفخرا از مساجد قدیمی رشت است.

۴. دل رابینو، همان، ص ۶۱-۶۰.



۱۰ دی ۱۲۸۵ با کالسکه پستی راهی تهران شد.^۲ سه روز بعد اعتبارنامه اش در مجلس اول شورای ملی قرائت شد و به عنوان نماینده علمای گیلان در مجلس پذیرفته شد.^۳ او وقتی به تهران رسید رابط میان آیت الله شیخ فضل الله نوری و حاجی خمami بود.^۴ و این مسئله بعدها باعث درگیری های زیادی میان مشروطه خواهان و مشروعه خواهان گردید.

این رفتارها و تلگراف ها به خوبی نمایانگر این مطلب است که آیت الله خمami و سایر علما در راستای اهداف مشروطه گام های مهمی برداشتند ولی کم کم با آشکار شدن برخی خواسته های غیر شرعی نمایندگان مجلس، این حمایت تبدیل به اصلاح و موضع گیری از طرف جریان مشروعه خواه گردید. در مجلس هم آیت الله آقامیر بحر العلوم در دفاع از موضع گیری های حاجی خمami، تمام تلاش خود را به کار گرفت.

حمایت آیت الله خمami از مشروطه برای همه ثابت شده بود ولی این به معنای آن نبود که از مشروطه خواهان نیز به صورت مطلق حمایت کند بلکه انحرافات را که می دید گوشزد می کرد و به هیچ وجه با آن امور کنار نمی آمد. ایشان نمی پذیرفت که از هر راهی به نتیجه مطلوب برسد بلکه قائل بود که وسیله هم باید مشروع باشد. وی در مقابله با اشخاص منحرف که سعی در انحراف جامعه داشتند کوتاه نمی آمد و در مقابل انحرافشان می ایستاد.

نمایندگان تبریز در مجلس شورای ملی به تندروی و سکولار بودن معروف بودند و تقی زاده که از نمایندگان تبریز بود، رهبری جناح سکولار مجلس را بر عهده گرفت و افراط گرانه مشروطه را به سوی سکولاریسم پیش برد. آنان در اوایل سال ۱۲۸۶ ش^۵ به گیلان سفر نمودند و تقی زاده نیز در میان نمایندگان که به رشت سفر کرده بودند حضور داشت. نمایندگان انتظار داشتند که علما به دیدن آنها بروند.

در این زمان بعضی از علمای رشت مانند میرزا محمد رضا با شدت و حدت از مشروطه خواهان حمایت می کردند و در مقابل حرکات ضد دینی و شخصیت های منحرف موضعی نمی گرفتند؛ این دسته به دیدار و کلای تبریز رفتند. بعضی دیگر از علما

۱. مطابق با ۱۵ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق.

۲. هل رابینو، همان.

۳. منوچهر نظری، رجال پارلمانی ایران (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰، ص ۳۸۷؛ یوسن مروارید، از مشروطه تا جمهوری؛ نگاهی به ادوار مجالس قانون گذاری در دوران مشروطیت، تهران، اوحدی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۴؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، پنجشنبه ۱۸ ذیقعدة الحرام ۱۳۲۴ ق، ص ۴۲.

۴. هل رابینو، همان، ص ۶۷.

۵. مطابق با ۱۳۲۵ ق.

که چندان تمایلی به مشروطه نشان نمی‌دادند مثل شریعتمدار هم به دیدار آنها رفتند. ولی آیت‌الله خمایی به دیدن آنها نرفت و به این وسیله مخالفت خود را با تفکرشان اعلام کرد. این مسئله برای نمایندگان سکولار تبریز گران آمد چرا که آیت‌الله خمایی که رأس علمای گیلان بود مخالفت خود را با افکارشان اعلام کرده بود.^۱

در روز ۱۰ فروردین ۱۲۸۶ آیت‌الله خمایی به انجمن رشت رفت. او در آنجا گفت: «ما ضد مشروطه نیستیم، اما وکلا و منتخبین خوب می‌خواهیم.»^۲ او از اوضاع آشفته رشت و وضع اسفانگیز انجمن رشت ناراحت بود. مشروطه‌خواهان نتوانستند تا آن موقع اختلافات را کنار بگذارند و چند نفر برای انجمن رشت انتخاب کنند، چه برسد به اینکه بخواهند شهر را اداره کنند. این مسائل باعث شده تا حاجی خمایی به مشروطه‌خواهان تذکراتی بدهد و به رفتارهایشان انتقاداتی کند. بعضی از مشروطه‌خواهان سکولار به حاجی خمایی توهین کردند.

حاجی خمایی بعد از آن به خانه آیت‌الله شیخ علی فومنی رفت تا درباره اوضاع جاری گفت‌وگو کنند. شیخ علی فومنی عالمی مذهب بود که در شهر به اخلاق و تقوا مشهور بود. در این موقع عده‌ای از مشروطه‌خواهان در خانه را از بیرون قفل نمودند تا اسباب خنده خود را فراهم کنند!^۳

متأسفانه مشروطه‌خواهان در صدد برنیامدند که به اوضاع سر و سامانی دهند بلکه تلاش کردند تا کوچکترین انتقادی را خفه کنند. آنها از هر راهی برای از میدان به در کردن مخالف استفاده کردند.

سکولارها که انتقادات حاجی خمایی را دیدند گفتند حاجی خمایی «پنج هزار منات از قنسول روسی گرفته است.»^۴ تهمت پول گرفتن حاجی خمایی از روس‌ها، به قدری ناشیانه بود که حتی «رابینوی انگلیسی» که خود سردسته افترازنندگان به علما بود، این تهمت را رد می‌کند. رابینو تصریح می‌کند که مشروطه‌خواهان برای خراب کردن حاجی خمایی تعمداً چنین نسبتی را به او داده‌اند.^۵

مقبولیت و اقتدار آیت‌الله خمایی در میان مردم گیلان امری بود که مانع می‌شد تا

۱. انجمن تبریز، س ۱، ش ۶۸، ۸ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۴؛ روزنامه/انجمن تبریز چنین می‌نویسد: «عموم حضرات علما حتی شریعتمدار از وکلا دیدن کردند غیر از حاجی خمایی که تمارض کرده بود.» (همان)

۲. مطابق با ۱۵ صفر ۱۳۲۵ ق.

۳. هل رابینو، همان، ص ۴.

۴. همان.

۵. همان، ص ۶.

۶. عین کلمات رابینو چنین است: «اما مردم [مشروطه‌خواه] برای اقتضاح او می‌گویند که پنج هزار منات از قنسول روسی گرفته است.» (همان)



مشروطه‌خواهان سکولار با ایشان به طور مستقیم مقابله کنند. از این رو با کسانی که در جبهه حاجی خمami بودند ولی زورشان به آنها می‌رسید در می‌افتادند. بحث اخراج شریعتمدار از رشت در واقع بحث اخراج حاجی خمami بلکه اخراج جریان اسلام‌خواه از وقایع مشروطه بود. مشروطه‌خواهان که شرعی بودن کارهایشان چندان برایشان اهمیت نداشت، تحمل نمی‌کردند که علما به ریاست حاجی خمami به آنها تذکر دهند و بگویند که کارهایتان با دین هیچ سنخیتی ندارد. به همین خاطر پروژه از میدان به در کردن سران جریان اسلام‌خواهی را کلید زدند.^۱

آنها به حاجی شریعتمدار اعلام کردند که یا از شهر بیرون برود و یا منتظر عواقب شوم آن باشد. شریعتمدار قضیه را برای آیت‌الله خمami شرح داد. حاجی خمami حرکت‌های موزیانه انجمن‌های مخفی را به خوبی رصد می‌کرد. او حرکت‌های خزنده و آشوب‌گرانه مشروطه‌خواهان سکولار را می‌دید ولی عده‌ای از روحانیون به این تحرکات توجهی نداشتند و یا آنها را حمل بر صحت می‌کردند. آنها به نفوذ شبکه‌های مخفی واقف نبودند و به خاطر حمایت از مشروطه، از شخصیت‌های مسئله‌دار و سکولار نیز حمایت می‌کردند. اوضاع شهر به هم ریخته بود و انجمن‌های مخفی به راحتی تهدید می‌کردند و یا شب‌نامه منتشر می‌کردند. انجمن رشت هم نه تنها در فکر اصلاح نبود بلکه اگر از اختلافات داخلی اش لحظه‌ای فارغ می‌شد، به حمایت از انجمن‌های مخفی پرداخته و به پیچیدگی اوضاع می‌افزود. آیت‌الله خمami و عده دیگری از علما تصمیم گرفتند به نشانه انتقاد و نارضایتی از عملکرد انجمن رشت از شهر خارج شوند و به سوی تهران بروند. آنان در ۱۱ فروردین ۱۲۸۶^۲ از رشت خارج و به سوی تهران رهسپار شدند. در این میان حاجی آقامیر بحر العلوم که در جریان امور بود، تلگرافی از تهران به آیت‌الله سید محمود روحانی - داماد حاجی خمami و از رهبران جریان مشروطه‌خواهی گیلان - فرستاد:^۳

حرکت حجت‌الاسلام [حاج ملا محمد خمami] به موقع [و] مراجعت صحیح نیست. گوش به آن تلگراف نفرمایید. تلگراف به مجلس [کنید] که تمام انجمن‌های رشت موقوف [شوند] و دو نفر مفسد از تهران خارج [گردند]. عقیده بنده [این است که] از توقف در خارج [رشت] نتیجه

۱. ابراهیم فخرایی، گیلان در جنبش مشروطیت، تهران، فرانکلین، ۱۳۵۲، کتاب‌های جیبی، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. مطابق با ۱۶ صفر ۱۳۲۵ ق.

۳. ابراهیم فخرایی، همان، ص ۱۰۰.

گرفته می‌شود و بهتر این است.^۱

با رسیدن این تلگراف به رشت، حاجی خمایی و شیخ علی فومنی با عزمی استوارتر به راهشان به سوی تهران ادامه دادند. در مجلس از تلگراف آقامیر بحر العلوم سخن به میان آمد و این مسئله باعث خشم نمایندگان سکولار مجلس شد.

یکی از وکلا اظهار داشته بود تلگراف حاج بحر العلوم که به رشت مخابره کرده‌اند صحیح است یا نه؟ اگر صحیح است پس چرا عذرش را نمی‌خواهید؟ یکی از وکلا چنین اظهار داشت که مکرر گفته‌ایم، عقاید مختلف است، شاید به نظر آن این طور رسیده؛ علاوه باید اصلاح نمایند. جواب داده شد حالا که در مجلس مطرح شد باید رسیدگی شود و یکی دیگر از وکلا چنین تقریر کرد که علاوه از این تلگراف کاغذی از رشت آمده که قریب دویست مهر دارد؛ نوشته بودند تمام اسباب حرکت جناب حاج خمایی و جمع شدن مردم در صحرای ناصریه و اسباب اغتشاش رشت، ایشان شده‌اند. باز همان وکیل اظهار کرد من صلاح‌بینی می‌کنم، شاید عقیده او این است و جمعی محترمین آمده‌اند باید اصلاح کرد. باز جواب داده شد که دو نوع تلگراف است یکی از روی نفهمیدگی است و یکی از روی غرض؛ باید دید این تلگراف کدام یک از آن دو قسم است. بالأخره گفتند سواد تلگراف مجلس محترم که به رشت مخابره شده با سواد تلگراف حاج بحر العلوم قرائت شود. هر دو را خواندند.^۲

بعد از قرائت این تلگراف بحث‌های زیادی در میان وکلای مجلس مطرح شد:

اگر کسی بخواهد خیانت بکند با ما است که حالی بکنیم و یکی دیگر اظهار داشت که از طرف جناب رئیس، تحقیق شده و عین سواد این تلگراف را در تلگراف‌خانه دیده‌اند و یکی دیگر چنین عنوان نمود: اقدامات وکلا باید برای امنیت این مملکت باشد، اگر برخلاف اقدام نمایند خیانت کرده‌اند. باز همان وکیل چنین بیان کرد: من مدعی هستم؛ این اقدامی که حالا می‌خواهید بکنید باعث اغتشاش رشت

۱. محمدحسن رجبی دوانی، مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه دوره قاجار، تهران، نی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۴۸.

۲. مجلس، س ۱، ش ۷۳، ۳ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۳؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۲ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۱۳۸.

خواهد شد، باشد بعد از اصلاح آنجا. بالجمله پس از مباحثات زیاد قرار شد در این باب رسیدگی و تحقیق شود.^۱

خلاصه اینکه گروهی از نمایندگان در صحت آن تردید کردند و گروهی دیگر آن را تأیید نمودند و درخواست کردند از این پس نباید حاجی بحر العلوم را به مجلس راه داد؛ نهایتاً تصمیم قطعی در این باب گرفته نشد.^۲

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که با توجه به جهت گیری دینی در افکار و رفتار آیت الله خمami و زیرکی خاصی که ایشان در ارزیابی جریان ها داشت، طبیعی بود مشروطه خواهان سکولار و تندرو رفتاری ناملايم با ایشان داشته باشند. کمترین خواسته آنها این بود که نماینده حاجی خمami را از مجلس اخراج کنند و فرد مورد نظر خود را به جای او به مجلس بفرستند کما اینکه قبل از ورود آیت الله بحر العلوم به مجلس این اعتراضات شروع شده بود.

سرانجام دو روز بعد در ۲۸ فروردین ۱۲۸۶ با ورود آیت الله بحر العلوم به مجلس بلوایی به پا شد و چند تن از نمایندگان به نشانه اعتراض از مجلس خارج شدند:

در بین قرائت نظامنامه بلديه حاج بحر العلوم وارد مجلس شد و در آن موقع ده دوازده نفر از وکلا برخاسته از مجلس بیرون رفتند. یکی از وکلا عنوان کردند نمی پرسید جهت این رفتن و کلا چیست؟ پرسیدند جهت چیست؟ جواب دادند به جهت آمدن حاج بحر العلوم است، می گویند این کاری که از حاج بحر العلوم صادر شده ما تکلیف خود را نمی دانیم که با بودن حاج بحر العلوم در این مجلس باشیم [یا نباشیم]. لہذا آقای وثوق الدوله نایب رئیس به آقای حاج بحر العلوم گفتند: بروند اتاق دیگری و وکلا برگردند تا بعد رسیدگی و تحقیق صحیح شود و حاج بحر العلوم از مجلس رفتند. و کلا باز گشت نمودند...^۴

بعد از ساعتی مذاکره پیرامون یک لایحه، بحث دوباره به سمت حاجی بحر العلوم کشیده شد.

یکی از وکلا چنین اظهار داشت: ما که در این مجلس نشستہ ایم برای حفظ حقوق ملت [هستیم]، و ملت شامل افراد ملت که سید و محترم

۱. مجلس، همان؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، همان، ص ۱۳۹.

۲. ابراهیم فخرایی، همان، ص ۱۰۰.

۳. مطابق با ۴ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق.

۴. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱، ۴ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۱۴۲.



امی باشد] و معلوم نیست [حاجی بحر العلوم] مقصر باشد، تضییع حق شد. جواب داده شد که ما و کلاً اینجا نشسته‌ایم برای حفظ حقوق دولت و ملت. این اشخاص که هنگام ورود حاج بحر العلوم پا شدند رفتند خیانت او نزد ایشان شاید ثابت شد و تکلیف و کالت خود ندانستند که با حضور او باشند همین طور که عقاید آزاد است، این طور افعال هم آزاد است. باز همان و کیل اظهار کرد کدام لایحه از طرف مجلس نوشته شد که او مقصر است؛ جواب داده شد با وجود آن تلگراف که پریروز در مجلس خوانده شد و صراحتاً تلگراف نموده گوش به این تلگراف ندهید و آن تلگراف از طرف مجلس بود؛ آیا باز نمی‌شود گفت که او مقصر است و خیانت کرده. یکی دیگر از و کلاً بیان کرد در یک مورد حق با شاهزاده است و آن این است که قرار شد پریروز از طرف مجلس به حاج بحر العلوم اخطار شود که به این مجلس ورود ننمایند. این تحقیق در کار ایشان رسیدگی شود حال اگر از طرف مجلس اخطار شده و ایشان آمده‌اند که هیچ و الا کسی حق اعتراض نداشته. جواب دادند که به توسط و کلاً و حجج اسلام اخطار شده و آقای وثوق الدوله نایب رئیس چنین تقریر کردند: این مسئله صحیح است، ولی چون در نزد بعضی تقصیر و خیانت ایشان ثابت شده بر حسب تکلیف و کالت خودشان پا شدند بروند. لهذا من از حاج بحر العلوم خواهش کردم بروند افاق دیگر و و کلاً برگردند که بعد رسیدگی شود؛ در این وقت مجلس ختم شده عموم و کلاً برخاستند که جناب آقا میرزا سید محمد مجتهد [طباطبایی] از افاق انتظار که به جهت رفع کسالت رفته بودند مراجعت کرده فرمودند و کلاً نروند. دوباره مجلس منعقد و باز از تفصیل حاج بحر العلوم صحبت شد و آقا سید محمد [طباطبایی] سؤال نمودند این وضع که با حاج بحر العلوم رفتار شد به اکثریت آرا بود؟ جواب دادند خیر با اکثریت نبود ولی هر کس در و کالت یک تکلیفی برای خود می‌داند؛ این اشخاص تکالیف خود را به واسطه آن تلگرافی که حاج بحر العلوم به رشت مخابره نموده و نزد خود جناب آقا [سید محمد طباطبایی] اقرار کرده چنین دانستند که همچو شخص در مجلس مقدسی که رأی گرفته می‌شود نباید باشد. آقا سید محمد فرمودند صحیح است نزد من [به صحت این تلگراف] اقرار کرده،



حال شاید جوابی در مقابل داشته باشد و گذشته از این خوب بود قبل از وقت به او اخطار می‌کردند که به این مجلس نیاید. جواب دادند محض احترام به توسط حجج اسلام اخطار شد. بعضی جواب دادند که لازم بود که از طرف مجلس رسماً اعلام شده باشد. بالجمله پس از مذاکرات زیاد جمعی گفتند خیانت او ثابت و معلوم است و بعضی گفتند رسماً باید تحقیق و رسیدگی شود و بر مجلس خیانت حاج بحر العلوم ثابت شود. قرار شد مجدداً آن تلگرافی که به رشت مخابره نموده با حضور خودش قرائت شود. چون بحر العلوم رفته بود، گفتند باشد در مجلس دیگر.^۱

نهایتاً بعد از این کشمکش‌ها بود که مسئله با مداخله آیت‌الله سید محمد طباطبایی به پایان رسید^۲ اما آیت‌الله بحر العلوم دیگر آرام نگرفت و نتوانست با اطلاع از حقایق پشت پرده مسائل سیاسی، با دیگر نمایندگان ناآگاه همگام شود.

به سوی نجف

همزمان با بالا گرفتن منازعات بر سر مشروطه، آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله حاجی خمایی، در سال ۱۲۸۷ ش^۳ حاجی بحر العلوم را به نمایندگی از خود به نجف اشرف فرستادند. آقا شیخ ضیاء فرزند شیخ فضل‌الله نوری که در نجف درس می‌خواند نیز با ایشان در نجف همراه شد.^۴ البته افراد دیگری نیز در نجف با ایشان همراه شدند و به صورت یک هیئت به پیگیری امور پرداختند.

غرض مشروعه‌خواهان از ارسال نماینده، رساندن پیام‌شان به مراجع تقلید نجف بود. هیاهوی سکولارها و برخی کارشکنی‌های آنها در ایران مانع می‌شد که صدای مشروعه‌خواهان به علمای نجف برسد؛ اما سکولارها که این دیدارها را برای خود بسیار خطرناک می‌دیدند شایع کردند سفر ایشان به دستور محمدعلی شاه صورت گرفته است تا همراهی مراجع تقلید را با شاه ایران جلب کند.

میرزا احمد عمارلویی که از طلبه‌های مشروطه طلب نجف بود، درباره سفر آیت‌الله بحر العلوم، در خاطرات خود می‌نویسد:

۱. همان، ص ۱۴۳.

۲. ابراهیم فخرایی، همان، ص ۱۰۱.

۳. مطابق با ۱۳۲۶ ق.

۴. علی امیری (به کوشش)، خاطرات میرزا احمدخان عمارلویی (نماینده ادوار دوم و سوم مجلس شورای ملی)، تهران، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۸۳.

در راه بازگشت به ایران - [که بنا به گفته خود به دستور مرحوم آخوند انجام گرفته بود تا به تبریز رفته و قائله تبریز را به سرانجامی برساند] - در ۱۱ رمضان ۱۳۲۶^۱ به شهبان^۲ رسیدیم، دسته‌ای از زوار ایران وارد شهبان گردیده که مرکب از خراسانی و گیلانی و تهرانی و یزدی بودند. از جمله واردین سیدی بود از خدام نجف اشرف... [از این سید سؤال و جواب‌هایی شد و عمارلویی به جرم اینکه این سید هم عقیده او نیست، توهین‌هایی به او می‌کند و در ادامه از او می‌پرسد: این سید [که در میان جمع زوار بود] کیست که آمده است؟ گفت: آقای بحرالعلوم رشتی است. سؤال شد کجا می‌رود؟ گفتند: زیارت. و سؤال شد: از قبل کی؟ جواب گفت: از قبل شاه. در این وقت [از همان جمع] یکی از اجزایی تاب شده و حرفی نسبت به بحرالعلوم پرانده شد. خادم خود را جمع [کرده] و ملتفت شد که بد باخته است ولی [هر وقت] از نصف ضرر [هم] برگشتی باز منفعت است، گفت: نمی‌دانم، خودش هم به من نگفته است و رفاقت هم نداریم، فقط در بین راه در یک منزل با هم مصادف شده‌ایم.^۳

بعد کمی جلوتر می‌نویسد:

چون در کاظمین کاغذی برای یکی از رفقا از تهران رسیده از رفیق با اطلاعات، و در آنجا نوشته بود که شاه عده [ای] تقریباً بیست نفر معین کرده از کسانی که غالباً اهل مجلس و به اعتقاد [وی] [آنها] [بی] که در [نزد] حجج نجف محل وثوق می‌باشند که از جمله همین سید ایران

۱. مطابق با ۱۶ مهر ۱۲۸۷ ش.

۲. در کتاب *جهانگشای نادری* صفحه ۳۸۷ آمده است: «چون از بغداد به طرف کرمانشاهان به حرکت آییم پس از هشت فرسخ به بقوبه می‌رسیم و اگر راه بین بغداد و کرمانشاه باز ادامه داده شود پس از هفت فرسخ به شهبان خواهیم رسید. بین راه غیر از دو پل کوچک، رباط و خانی دیده نمی‌شود. شهبان محلی است نسبتاً آباد که از شط دیاله مشروب [سیراب می‌شود] و دارای سه دهکده است که اهمیت کشاورزی دارند. به یک فرسخی شهبان آثار شهر بزرگی است که محیطش دو میل ولی نامش را نداشته‌اند. شاید یکی از شهرهای هفت گانه سلاطین قدیم ساسانی باشد. به نقل از رحله منشی بغدادی ص ۳۷ و ۳۸» در یک فرسخی شهبان، مقبره مقدار رضوان الله علیه است (علیرضا عضدالملک، *سفرنامه عضدالملک به عتبات*، حسن مرسلوند (مصحح)، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۵؛ ناصرالدین شاه قاجار، *شهربار جاده‌ها*، محمد رضا عباسی و پرویز بدیعی (مصحح)، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲، ص ۸۹) نام‌های دیگر این شهر، دسکره و شهربان می‌باشد. (قاضی احمد تتوی، *تاریخ لقی*، ترجمه آصف خان قزوینی، غلامرضا طباطبایی مجد (مصحح)، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۴۷).

۳. علی امیری (به کوشش)، همان، ص ۹۹-۹۸.

ویران کن [منظور آقامیر بحر العلوم رشتی است] و دیگری امام جمعه خویی... و امثال اینها که بیابند نجف و بفهمانند مضار مشروطیت را به دین و مناقضه‌اش بارد و حکم به حرمت بگیرند تا در جواب پروتست‌های سخت دول اجنبیه بگویند علما این مطلب را خلاف دین دانسته و منکر مشروطیت شده‌اند.^۱

ناظم الاسلام هم در این باره می‌نویسد:

صدر راونجی و بحر العلوم رشتی که رفته بودند به عتبات، به اتهام آنکه از طرف دولت آمده‌اند، آنها را به نجف راه ندادند و [نیز] چون مردم شورش کرده بودند، از اسلامبول تلگراف شده است که مفسدین را از خاک دولت عثمانی خارج کنند.^۲

عمارلویی در جای دیگری درباره آیت‌الله آقامیر بحر العلوم رشتی می‌نویسد:

این بحر العلوم رشتی که یکی از پسرهای میرعبدالباقی رشتی است، یکی از وکلای رشت بوده در تهران، در اوایل ورودش به تهران تا چندی که از صدارت میرزا علی اصغر خان گذشته بود خیانت‌های فاحشی در خصوص همراهی شریعتمدار رشتی و غیره با ملت رشت و موافقت‌های تیزی با حرف شیخ فضل الله و بعضی رشوه گرفتن‌ها و به همین جهت مطرود گردید. زمانی که خمایی از شیخ فضل الله کناره کرده صورتاً و متکل به مجلس شد، چند خواهشی از مجلس کرده که یکی قبول و کالت این سید ایران ویران کن بود. مجلس هم گرچه خلاف قانون بوده ولی در اول امر با داد استبداد شیخ فضل الله در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم - علیه السلام [الله] - و به واسطه گول زدن جمعی از مقدسین بی علم و برخی از مفسدین ملانماها و با خود به حضرت بردن، و سوسه در قلوب مردم کرده و از طرفی هم شاه و صدر اعظم غیر مرحوم و سفارت روس سرراً و علناً حمایت نموده و از طرفی هم بی عقل و پرغرض‌های یزدان عراق عرب و عجم تعنداً و جهلاً به میان کار افتاده، از طرفی سرحددارها را از قبیل اقبال السلطنه و غیره و عشایر داخله را از قبیل پسر رحیم خان و ترکمان به تلگرافات و کاغذهای رمزی و غیر رمزی به جان

۱. همان، ص ۱۰۱.

۲. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ص ۲۴۰.

مردم انداخته لابد به قبول کردن بعضی خلاف قانون‌ها که من جمله‌اش آن بود، گردید. و این شخص [حاجی بحر العلوم] پست فطرت دنی‌همت هم کمر قتل مجلسیان یعنی بیست کرور ملت ایران یعنی ششصد میلیون امت مسلمان را بسته، زنانه در خفیه بنای راپرت‌گری را گذاشته و عده کثیره [ای] هم که با این [فرد] در خبائث ذات و دنائت فطرت شریک بوده منتفع گردیده، رفته رفته تیشه به ریشه مجلس زده و متصل اخبار مجلس سری را در حضور مستبدین خاصه مرکز علنی کرده و دستورالعمل‌های مخفی داده و گرفته تا کردند آنچه باید بکنند و حالا از قبل شاه به عنوان اینکه مشروطیت با مذاق اسلام منافی [دارد] حکم حرمت از آقایان به لطایف‌الحیل و مخارج گزاف گرفته یعنی به واسطه بعضی اجزا که محتمل است از اهل رشحا مثل خود سید باشد گول زده پول داده بگیرند.^۱

او در جایی دیگر می‌نویسد که تمام فساد ایران بلکه فساد تمام ملت اسلامی از جهتی «مستند به وکلای خائن ملت فروش است که من جمله‌اش سید سابق‌الذکر [آقامیر بحر العلوم] می‌باشد.»^۲

احمدخان عمارلویی از کسانی است که با زبانی تلخ و گزنده به علمای مشروطه خواه به شدت هتاک‌ی کرده است و حرف‌های دروغی را به آنها نسبت داده است. او ادعا کرده که بحر العلوم با «خیانت‌های فاحشی در خصوص همراهی شریعتمدار رشتی و غیره با ملت رشت و موافقت‌های تیزی با حرف شیخ فضل‌الله و بعضی رشوه گرفتن‌ها» از نمایندگی مجلس شورای ملی عزل شد. با توجه به اینکه عمارلویی از چند سال پیش از مشروطه از ایران به نجف رفته بود و درس طلبگی می‌خواند معلوم نیست با چه دلیلی ادعای رشوه گرفتن آیت‌الله بحر العلوم را مطرح کرده است.^۳ با توجه به صورت مذاکرات مجلس شورای ملی می‌دانیم که آیت‌الله بحر العلوم از نمایندگی دوره اول مجلس عزل نشد و این ادعا را باید در زمره دروغ‌های عمارلویی دانست.

از ادعاهایی که عمارلویی مطرح کرده است این است که آیت‌الله خمایی وقتی در مجلس حضور یافت، از مجلسیان خواست: «زمانی که

۱. علی امیری (به کوشش)، همان، ص ۹۹-۹۸.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰.



خمامی از شیخ فضل الله کناره کرده صورتاً و متکلاً به مجلس شد، چند خواهشی از مجلس کرده که یکی قبول و کالت این سید ایران ویران کن بود. مجلس هم گرچه خلاف قانون بوده ولی... لابد به قبول کردن بعضی خلاف قانون ها که من جمله اش آن بود، گردید.»

این حرف نیز باطل است زیرا نه بحر العلوم عزل شده بود و نه آیت الله خمامی کلمه ای مبنی بر درخواست پذیرش مجدد بحر العلوم انجام داد. متن مذاکرات مجلس، بهترین دلیل روز ورود آیت الله خمامی در مجلس است و در آن کوچکترین اشاره ای به ادعای عمارلویی نشده است.^۱

عمارلویی درباره بحر العلوم چنین می نویسد که او «از قبل شاه به عنوان اینکه مشروطیت با مذاق اسلام منافی [دارد] حکم حرمت از آقایان به لطایف الحیل و مخارج گزاف گرفته یعنی به واسطه بعضی اجزا که محتمل است از اهل رشحا مثل خود سید باشد گول زده پول داده بگیرند.»

او در این عبارت تلاش کرده تا بحر العلوم را نماینده شاه معرفی کند و مخالفت آیت الله سید کاظم یزدی در نجف را به خاطر گرفتن «مخارج گزاف» بیان کند. کمی قبل گفتیم که مواضع آیت الله یزدی، قبل و بعد ورود بحر العلوم رشتی به نجف هیچ تغییری نکرده بود. علاوه بر اینکه آیت الله بحر العلوم را نماینده شاه معرفی کردن یکی از تهمت های عمارلویی به این عالم بزرگوار است.

هتاکه هایی که عمارلویی به عالمان بزرگوار کرده است نوع نگاه مشروطه خواهان ایرانی ساکن نجف را نسبت به جریان مشروطه خواهی به خوبی روشن می کند. آشکار است که عمارلویی در این دشمنی، راه افراط را پیموده و تمام فساد ایران بلکه فساد تمام ملت اسلامی را به خاطر بحر العلوم و امثالش می داند!

البته همان طور که ذکر گردید حاجی بحر العلوم به نمایندگی از طرف حاج شیخ فضل الله نوری و حاجی خمامی عازم این سفر شده است، نه از طرف شاه مستبد قاجاری که قلم به داستان آن موقع این همه بر سر این مطلب هیاهو به پا کرده اند زیرا که اولاً آیت الله بحر العلوم تا آن موقع هیچ ارتباطی با شاه و دربار نداشته است ولی قطعاً با حاجی نوری و حاجی خمامی مرتبط بوده و به مشورت می پرداخته است؛ ثانیاً معنا ندارد که او به خاطر پادشاهی که از نظر عقیده هم با هم در یک خط نیستند، بخواهد در آن شرایط حساس، وظیفه نمایندگی اش را رها کند و سختی چندین ماه سرگردانی در عراق را

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۲۹، ۱ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۲۱۰-۲۰۹.

به جان بخرد؛ ثالثاً سفر ایشان یک سفر برای زیارت عتبات به صورت معمولی نبود و الا این همه بازتاب و سر و صدا معنا نداشت و مشروطه‌خواهان چون همه مخالفین خود را با شاه در یک خط فرض می‌کردند- تا بهتر بتوانند به اهداف خود برسند- در این مورد هم از گفتن مطالبی که بدون دلیل و مدرک بود باز هم دریغ نکردند؛ مانند آنچه در بالا در نوشته‌های عمارلویی دیدید که به صرف احتمال و شاید به سندی تمسک کرده که علاوه بر اینکه نام قائل آن معلوم نیست، گفته که یکی از دوستان که نامش را هم نمی‌برد از طرف یکی از دوستان دیگرش که نام او را هم نمی‌برد یک تکه کاغذی را که اصلاً معلوم نیست آن چه بوده، و همه را گنگ و مبهم می‌آورد و کاملاً مشخص است که از نظر سندی و علمی هیچ ارزشی ندارد و نمی‌توان به آن استناد کرد.

البته این سخن که آیت‌الله بحر العلوم و همراهانش را به نجف راه نداده باشند، هم اشتباه است؛ چون علامه امینی می‌نویسد: «قاده السعاده الی تجدید العهد بزیره امیرالمؤمنین علیه السلام فی شهر الله الحرام سنه ۱۳۲۶».^۱ یعنی آیت‌الله بحر العلوم رشتی در یکی از ماه‌های حرام سال ۱۳۲۶ ق سعادتمند به او روی آورد و موفق شد به زیارت امیرالمؤمنین (ع) نائل آید.

بنابراین ایشان به نجف اشرف رفت و موفق به زیارت حضرت امیرالمؤمنین گردید و چند مدت در آنجا اقامت کرد ولی دقیقاً معلوم نیست از چه تاریخی و تا چه تاریخی در عراق حضور داشت؛ البته ایشان قطعاً در اواخر ماه مبارک رمضان در شهر نجف بوده‌اند زیرا اولاً دیدار ایشان و افراد همراهشان با حاجی میرزا خلیل تهرانی از مراجع نجف، در کتب تاریخی گزارش شده است. ثانیاً عمارلویی در ۱۱ رمضان، ایشان را در ۱۵ فرسخی بغداد دیده و از آنجا تا نجف راهی نبوده است. ثالثاً اینکه به احتمال قوی حاجی بحر العلوم، قبل از ماه رمضان هم به نجف رفته بود، همان گونه که علامه امینی فرمود: «قاده السعاده الی تجدید العهد بزیره امیرالمؤمنین علیه السلام فی شهر الله الحرام سنه ۱۳۲۶».^۲ یعنی علامه امینی زمان حضور ایشان را در یکی از ماه‌های حرام می‌داند و همان طور که می‌دانید ماه رمضان از ماه‌های حرام نیست و ماه رجب که دو ماه قبل از ماه رمضان قرار دارد از ماه‌های حرام است و دو ماه آخر سال قمری یعنی ذیقعد و ذیحجه و ماه اول آنها یعنی محرم؛ ولی طبق اینکه ایشان قطعاً در ماه رمضان در نجف بوده پس به احتمال قوی او قبل از این ماه یعنی در ماه رجب المرجب سال ۱۳۲۶ ق به نجف رسیده

۱. عبدالحسین امینی، شهید، العفصیله، همان، ص ۳۶۴.

۲. همان، ص ۳۶۴.



بود.^۱ به هر حال ایشان یا از ماه رجب و یا از ماه مبارک رمضان تا قبل از زیارت غدیریه امیرالمؤمنین در ماه ذی‌الحجه - حدود سه یا پنج ماه - در نجف بوده و بعد به سمت ایران باز می‌گردد^۲ و این مدت اقامت با توجه به سابقه حضور خود ایشان در گذشته در شهر نجف و آشنایی با فضلا و علمای نجف و همچنین حضور پسر کوچکش سید حسن، برای تحصیل در آن حوزه بزرگ، جای تعجب ندارد.

در همین ایام «آیت‌الله حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی» از مراجع سه‌گانه نجف و از حامیان مشروطه، در مسجد سهله رحلت کرد. سکولارها که از هر فرصتی برای ضربه زدن به مشروطه‌خواهان استفاده می‌کردند، شایعه کردند که آیت‌الله بحر العلوم و همراهانش، هنگام دیدار با آیت‌الله میرزا حسین خلیلی، وی را مسموم کرده‌اند. این شایعه دشمنی مشروطه‌خواهان را نسبت به وی تشدید نمود و آنها اعلامیه‌های متعددی را در این زمینه در تهران و حتی نجف منتشر کردند و توهین‌های زیادی به شیخ فضل‌الله نوری و سایر مشروطه‌خواهان نمودند.

مشروطه‌خواهان با نفوذی که در بعضی مراکز نجف داشتند باعث شدند که مشکلاتی برای آیت‌الله بحر العلوم و همراهانش رخ دهد. «در نجف اشرف پیشامدهای ناگوار او را مجبور کرد پیش از زیارت غدیر با حالت خوف و رجا آن شهر مقدس را ترک گوید و به میهن خویش باز گردد.»^۳

البته بعد از ماه ذی‌الحجه تا ماه ربیع‌الثانی - یعنی زمان شهادتشان - که در راه ایران بوده است، هم معلوم نیست به کدام شهرها سر زده و در کجا اقامت داشته است. شاید هم گفته ناظم‌الاسلام درست باشد که ایشان مدتی دستگیر شده و در زندان‌های بغداد به سر برده است. «چون پسر شیخ فضل‌الله و پسر مرحوم حاجی میرزا حسین نوری روز همان شب به کربلا فرار می‌نمایند، لهذا آن سه نفر دیگر [حاجی بحر العلوم و بقیه] را گرفته مغلولاً روانه بغداد می‌کنند و در آنجا مشغول به تحقیق و استنطاق می‌باشند.»^۴

شهادت

آیت‌الله بحر العلوم ناراحت از مسائلی که اتفاق افتاده بود راهی رشت گردید و هنوز

۱. مترجم کتاب شهداء/الفضیله به اشتباه عبارت شهرالله الحرام را، ماه مبارک رمضان ترجمه کرده است که بالتبع بعد از او هم در بقیه کتب به آن استناد کرده‌اند و این اشتباه را تکرار کرده‌اند.

۲. عبدالحسین امینی، شهداء/الفضیله، همان.

۳. همان.

۴. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۴، ص ۲۴۶.

به وطن نرسیده بود که خبر شهادت آیت‌الله ملامحمد خمایی، در روز ۲۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۶ (مطابق ۲ بهمن ۱۲۸۷) و در پی آن اشغال رشت و قلع و قمع مخالفین توسط مشروطه‌خواهان به ایشان رسید.

شهادت آیت‌الله شیخ علی فومنی در دوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ (مطابق سوم اردیبهشت ۱۲۸۸) به ضرب گلوله مشروطه‌طلبان، هم اوضاع را آشفته‌تر کرد.

مشروطه‌خواهان هم که هوای اشغال تهران در سرشان بود، در راه رسیدن به تهران، اولین گام را اشغال قزوین می‌دیدند. ورود آیت‌الله بحر العلوم به قزوین مصادف شد با ورود مشروطه‌خواهان گیلانی به این شهر. سکولارها به محض ورود به شهر، مجتهد بزرگ شهر، آیت‌الله میرزا مسعود شیخ‌الاسلام را به دار آویختند.

آقامیر بحر العلوم و پسر بزرگش سید جواد، در نزدیکی قزوین در «یوزباشی چای» توسط سربازان اردوی ملی رشت به سرکردگی عبدالحسین خان معز السلطان، شبانه دستگیر شدند و نزدیک صبحدم روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۲۸۸^۱ به اتهام طرفداری شاه در صحن عمارت رکنیه، تیرباران شدند و به آرزوی دیرینه خود که شهادت در راه اسلام بود نائل گشتند.^۲

البته فرزند کوچک آقامیر بحر العلوم یعنی سید حسن بحر العلوم که در آن ایام جوانی بیست ساله بود هم در این سفر پدرش را همراهی می‌کرد؛ اما او شبانه داخل شهر قزوین شد تا سری به دوستانش در یکی از مدارس قزوین بزند. در همین زمان بود که مشروطه‌خواهان، پدر و برادرش را گرفتند و به شهادت رساندند^۳ و شاید این خواست خدا بود که او با آنها نباشد تا در آینده از حامیان اصلی نهضت امام خمینی بوده و از پیشگامان عرصه جهاد و شهادت باشد.

پیکر مطهر آیت‌الله آقامیر بحر العلوم رشتی و فرزندش سید جواد را در قبرستان «امامزاده آمنه خاتون» قزوین دفن کردند.

مؤلف تاریخ بیداری/یرنیان می‌نویسد:

امروز و دیروز شنیدیم که بحر العلوم رشتی و پسرش را در قزوین

۱. مطابق ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷.ق.

۲. احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳، ص ۲۶؛ عبدالحسین امینی، شهداء الفضیله، همان، ص ۳۶۵؛ عین السلطنه قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین السلطنه، مسعود سالور و ایرج افشار (مصحح)، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۴۸۹؛ یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، عطار، ج ۳، ص ۹۵.

۳. گفت‌وگو با آقای خلیل ساجدی از نزدیکان آیت‌الله سید حسن بحر العلوم.



کشته‌اند و ما شرح کشتن او را با خیانت‌هایی که در زمان وکالت خود در مجلس کرده بود، پس از تحقیق کیفیت کشتن او درج خواهیم نمود.^۱ ولی اتهامات بی‌اساس بوده و حتی مؤلف طبق وعده‌اش شرح خیانت‌های او را بعداً ذکر نکرده است!

جنایت قتل حاجی بحر العلوم و فرزندش به قدری برای مشروطه‌خواهان مفتضحانه بود که بسیاری از آنها این امر را محکوم کردند. ابراهیم فخرایی می‌گوید:

نخستین کسی که پس از استقرار مجاهدین در شهر [قزوین] در چهار دیواری خانه مسکونی‌اش به قتل رسید، حاجی میرزا مسعود شیخ الاسلام بود و پس از او حاجی آقامیر [بحر العلوم] رشتی و فرزندش، که از مسافرت عتبات بازگشته بودند... انگیزه قتل حاجی آقامیر رشتی را چنین روایت می‌کنند که وی در عین حال که در دوره اول تقنینیه نماینده رشت بود با مهدی شریعتمدار و شیخ فضل‌الله نوری سر و سر داشت و شهرت دیگر این بود که شاه به بحر العلوم مأموریت داده بود به نجف رفته مراجع تقلید را از پشتیبانی مشروطیت منصرف سازد و آخرین شهرت اینکه «حاج میرزا حسین حاجی میرزا خلیل» را در نجف مسموم کرده است. اتهامات مزبور بعدها تکذیب و بی‌اساس معرفی شد. فخرایی این نکته را نیز اضافه می‌کند که:

قاتل بحر العلوم و فرزندش، مجاهدی به نام «حاجی احمد نقاش» بود و از لحاظ تشابه اسم باید همان کسی باشد که بعدها «صمدخان شجاع‌الدوله تبریزی» او را جلوی سگ درنده‌اش انداخت و آن حیوان او را درید.^۲

شاید فخرایی با ذکر عاقبت تأسف بار قاتل آیت‌الله بحر العلوم می‌خواهد به خواننده تسلی بدهد که اگر سکولارها جنایتی کردند، مکافاتش را هم کشیدند و ناراحتی بر قتل آیت‌الله بحر العلوم معنی ندارد.

۱. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ص ۴۰۵.

۲. ابراهیم فخرایی، همان، ص ۱۵۰. این واقعه در سال ۱۲۹۰ ش واقع شد و کسروی قضیه را چنین بیان می‌کند: «صمدخان را سگ درنده بس بزرگی به نام «آلاباش» بود که از مراغه همراه می‌داشت. حاج احمد را دست و پا بسته جلو او می‌اندازند، سگ به او نزدیک شده از این‌ور و آن‌ور می‌بودش ولی چون دست‌هایش بسته بوده و هیچ تکانی نمی‌کرده، چنانکه خیم سگانتست آزاری به او نمی‌رساند. صمد خان دستور می‌دهد یک دست او را باز می‌کنند و این‌بار چون سگ به او نزدیک می‌شود و حاج احمد دست بلند کرده و می‌خواهد او را دور کند سگ بر او پریده از هم می‌درد.» (احمد کسروی، همان، ص ۳۵۱)

واقعیت این است که اگر این نکته‌ای که فخراپی درباره احمد نقاش ذکر کرد درست باشد، هیچ گناهی را از دوش مشروطه‌خواهان سکولار کم نمی‌کند. کشتن عالم بزرگی که دارای درجه اجتهاد است و سال‌ها به امر تبلیغ دین پرداخته با چه توجیهی قابل اغماض است؟ و آیا این رفتار مشروطه‌خواهان با شعارهای فضای باز سیاسی و آزادی عقیده و آزادی بیان که نقل محافل روشنفکری بود- وهست- سازگار است؟! قتل فرزند جوان آیت‌الله بحر العلوم، سید جواد را چگونه می‌توان پذیرفت؟ او به چه گناهی کشته شد؟

علامه اردوبادی قصیده‌ای چهل بیتی در رثای آیت‌الله شهید آقامیر بحر العلوم و پسر بزرگش با این مطلع سروده است؛ «خطب الم فافجعاً الدین والدنیا معاً»^۱ شهید آیت‌الله بحر العلوم و پسرش را در قزوین دفن کردند و روی سنگ مزار ایشان نوشته شده است:

هوالباقی؛ مقبره شهید سید حسین بحر العلوم رشتی دانشمند
عظیم الشان سبط مرحوم آیت‌الله سید مهدی بحر العلوم طباطبایی
نجفی... وکیل العلماء در دوره اول مجلس شورای ملی از گیلان به
اتفاق بزرگترین فرزندش به نام سید جواد در قزوین به شهدای راه حق
پیوست.

کرامت

در اولین سال‌های حکومت پهلوی دوم- حدود سال ۱۳۲۰ش- یکی از خیابان‌های محله ملک آباد قزوین در دست تعریض قرار گرفت. زمانی که برای خاک‌برداری و تخریب قبرستان کنار امامزاده اقدام شد، یک جنازه کاملاً سالم، با کفن و سایر لوازم میت نمایان شد و جای تیر در بدنش معلوم بود.

بعد از این ماجرا بلافاصله علما و مجتهدین شهر را خبر کردند و عده زیادی از علما آمدند و با توجه به سنگ قبر موجود، ایشان را شناختند و به مردم اعلام کردند که او همان شهید آیت‌الله سید حسین (آقامیر) بحر العلوم رشتی است که در جریان مشروطه به شهادت رسیده است.

علما و مردم، پیکر مطهر این عالم ربانی را با انجام تشریفات به داخل مسجد بقعه آمنه خاتون منتقل کرده و در آنجا دفن کردند و اکنون تنها قبربری که از آن قبرستان بر

۱. عبدالحسین امینی، شهیداء/الفضیله، همان، ص ۳۶۷-۳۶۵.

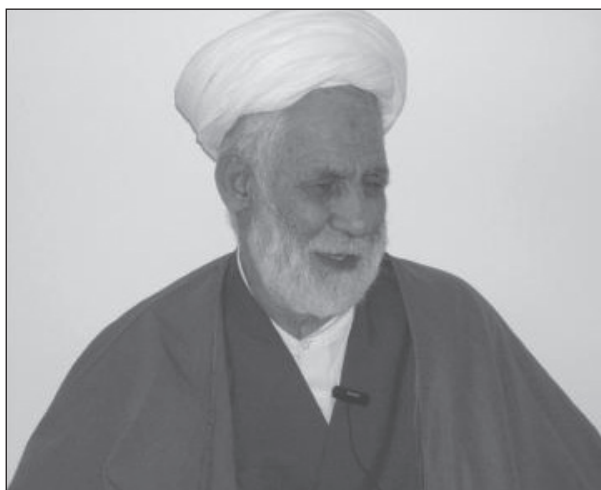
جای مانده، مزار این عالم جلیل است که در گوشه‌ای از مسجد این بقعه، وجود دارد و بعد از گذشت بیش از ۱۰۰ سال از شهادت ایشان، مزارش زیارتگاه مردم و محل اجابت حاجاتشان می‌باشد.^۱



۱. گفت‌وگو با آقای رضا صمدیها از نویسندگان شهر قزوین؛ رضا صمدیها، «یادی از رفتگان»، ولایت قزوین، ش ۲۶۰۹، شنبه ۱۳۹۱/۹/۱۱، ص ۵.



بخش ویژه



شورش علیه سلطنت و طبقه اجتماعی!!

«مصاحبه با حجت الاسلام شعبان نادری پیرامون علل قیام بهمن حجت کاشانی»

در سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد و عمر رژیم استبداد سلطنتی پس از قرن‌ها جنایت به پایان رسید. از آغاز نظام‌های سلطنتی تا پیروزی انقلاب اسلامی سپیدارهای تنومندی بر خاک پاک ایران زمین افتادند و وطن هر روز بیش از پیش ویران شد. در دهه‌های پایانی عمر رژیم‌های سلطنتی در ایران دشمنان این مرز و بوم به ما باروت دادند و به جای آن یاقوت‌های این مملکت را ربودند. یاقوت شرف و عصمت، یاقوت استقلال و آزادی، یاقوت آبادانی و پیشرفت، یاقوت هویت و اصالت، یاقوت ایمان و معنویت، یاقوت عقل و عدالت و...

در آن سال‌ها حکومت‌گران ایران و کارگزاران سیاست باروت‌ها را از دشمنان این مرز و بوم گرفتند تا با آن مغز فرماندهی یاقوت‌های مملکت را منهدم سازند. هر بار که روشنی‌امیدی در دل ظلمات نظام سلطنت کورسویی می‌زد نابود شد و دیوارهای بلند بی‌اعتمادی ملی و مذهبی، فردایی پر از ابهام، جایی مبهم و سست در جهان، سیاستی ویران و اقتصادی پریشان، فرصت‌هایی از دست رفته و سپیدارهایی بر خاک افتاده برای ایران رقم زد.

از میان آن همه سپیدارهایی که بر خاک وطن افتاد نام بهمن حجت کاشانی، کاترین

عدل و علی پهلوی در غبار تاریخ گم شد و تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی کمتر کسی می دانست که چنین سپیدارهای تنومندی در شوره زار دربار حاصل سوز پهلوی رویداده است.

داستان راستان شورش شورانگیز تعدادی از جوانان دربار پهلوی، علیه زشتی ها و پلیدی های شیوه زندگی سلطنتی و غربی، برای اولین بار در شماره های اولیه فصلنامه ۱۵ خرداد در سال ۱۳۸۳ درج گردید. از آن تاریخ برای عده ای از جوانان این مرز و بوم زندگی قهرمانان اصلی این شورش یعنی بهمن حجت کاشانی، کاترین عدل و علی پهلوی جذابیت پیدا کرد. هر از چندی اوراق تازه ای پیرامون این شورش به دست آمد و منتشر شد و افرادی موجه و ناموجه درباره اشخاص اصلی و انگیزه های حقیقی این شورش اظهار نظر کردند. بعضی از فیلم سازان حرفه ای هم بدشان نمی آمد سریالی یا فیلمی رمانتیک و عاشقانه از علاقه بهمن حجت کاشانی و کاترین عدل و یا داستان زندگی علی پهلوی یا فرزندان بهمن حجت و کاترین عدل که تنها بازماندگان این قیام هستند، بسازند. اما برای بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی کشف انگیزه های اصلی و اساسی شورش جوانان درباری علیه طبقه ای که خود وابسته بدان طبقه بودند و می توانستند در سطوح بالایی از امتیازات این طبقه بهره ببرند، بیش از همه جذابیت داشت. مخصوصاً از این جهت که قهرمانان اصلی این شورش از میان تمام ایدئولوژی های مدرن چپ و راست که ظاهراً باید توسط این جوانان به عنوان ایدئولوژی شورش علیه سلطنت انتخاب می شد، مذهب را به عنوان محرک اصلی انتخاب کردند.

همه چیز این شورش عجیب و غریب بود و با تئوری های رسمی جنبش های اجتماعی که تا آن روز در ایران سیطره داشت سازگاری نداشت! نه کسانی که قهرمانان این شورش بودند از جهت پایگاه طبقاتی و آموزه های رسمی دانشگاهی شرایط روشن کردن آتش چنین جنبشی را داشتند و نه محرک ایدئولوژیکی آنها از نظر تئوری پردازان جنبش های اجتماعی چپ و راست می توانست محرک جنبش اجتماعی باشد.

در راستای روشننگری علل و انگیزه های این شورش از همان ابتدا تمایل داشتیم که به سراغ کسانی برویم که خود از نزدیک هم قهرمانان این واقعه را دیده بودند و هم درک بلاواسطه ای از آرمان ها و اهداف این شورش داشتند. هستند در میان ساکنان خرم دره در شهرستان ابهر که هنوز خاطره «شورش هیپی» (لقبی که مردم خرم دره به بهمن حجت کاشانی به خاطر موهای بلندش داده بودند) را در سینه دارند.

آنچه در این شماره منتشر می شود متن گفت و گویی است با حجت الاسلام شعبان

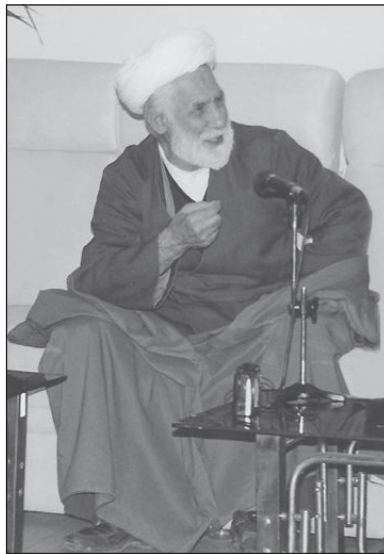


نادری در تاریخ ۱۳۸۴/۶/۳۱. حجت الاسلام نادری پدر شهید عبدالله نادری، از محدود افرادی است که برای درک علل و انگیزه‌های شورش بهمن حجت کاشانی علیه دربار پهلوی و کوچ دادن زن و فرزند خود به درون غار در این منطقه برای آغاز قیام، به پیش بهمن حجت رفت و از نزدیک بارها و بارها علل و انگیزه‌های اصلی این اقدام را جویا شد. او در این گفت‌وگو پرده از داستان اصلی قیام بهمن حجت و یاران او علیه دربار پهلوی برمی‌دارد و ما را تا حدود زیادی با عمق آرمان‌های بهمن و کاترین عدل آشنا می‌کند.

حجت الاسلام شعبان نادری در سال ۱۳۱۲ در یک خانواده کشاورز در منطقه شنات از شهرستان ابهر متولد می‌شود و از همان دوران نوجوانی ابتدا با یادگیری قرآن و سپس خواندن دروس مقدماتی و سطح حوزه به سلک طلاب علوم دینی می‌پیوندد. حجت الاسلام نادری در کنار شغل آهنگری (چلنگری) که از آن امرار معاش می‌کرد به امور مذهبی مردم منطقه نیز می‌پرداخت و به خاطر روحیات و ویژگی‌های خاصی که دارد مورد احترام و اعتماد مردم منطقه می‌باشد. یکی از فرزندان حجت الاسلام نادری به نام عبدالله، در جبهه جنگ حق علیه باطل به شهادت رسید.

بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی ضمن تشکر ویژه از ایشان و سایر اهالی منطقه خرم‌دره که حاضر شدند اطلاعات خود در مورد قیام بهمن حجت کاشانی را در اختیار فصلنامه ۱۵ خرداد قرار دهند، به اطلاع خوانندگان می‌رساند که در متن این گفت‌وگو از نظر ادبی و شیوه ارایه به خوانندگان اصلاحاتی انجام گرفته است که این اصلاحات هیچ تأثیری در محتوای گفت‌وگو نداشته است و تمام اصطلاحات و تعبیر و تعاریف مربوط به اصل گفت‌وگوست.

فصلنامه ۱۵ خرداد



بسم الله الرحمن الرحيم. جریان بهمن خان، داماد دکتر عدل، به اصطلاح به نام هیپی و سرگذشت آن مربوط به سال ۱۳۵۴ می شود. در اواخر زمستان و اوایل بهار این سال نزدیک به عید نوروز هوا خوب و گرم و خشک بود، شخصی به نام شعبان کرمی، برادر نظر کرمی که شغلش بنایی بود، آدم خوبی است، آمد به مغازه چلنگری من و گفت من برای بهمن خان کار می کنم، ساختمان درست می کنم، شروع کرد از بهمن خان تعریف کردن. گفت که این بهمن خان آدم خوبی است و قرآن خوان است و نماز خوان و خیلی با رحم و مروت و جوانمرد است و با فقرا خیلی دلسوز است. از بس به قرآن علاقه دارد، حالا در اثر خواندن قرآن دیوانه شده، رفته به کوه؛ آنجا غار کوچکی هست؛ زن و بچه هایش را برده آنجا، هیچ کس را راه نمی دهد. فقط مرا دوست می دارد، من می روم آنجا می آیم. می گوید اگر هر کس بخواهد بیاید اینجا او را می کشم، فقط مرا دوست دارد، شخص دیگری را راه نمی دهد، یک شخص دیگری برایش خوراک می برد، فقط ما این دو نفر، غیر از این دو نفر احدی را اجازه نمی دهد، آنجا برود. البته اسم آن نفر دوم یادم رفته، ایشان به من گفت.

من به آقای کرمی گفتم قرآن انسان را دیوانه نمی کند، شاید در اثر تقوا خود را از مردم



کنار کشیده و رفته کوه، برو برای من اجازه بگیر با هم برویم. او را زیارت کنیم، البته رفت و فردای آن روز آمد. آقای کرمی گفتند که اجازه گرفتم، بیا برویم. سوار موتور شدیم رفتیم، من گفتم که چون توی دره جویی هست آنجا وضو بگیریم بی وضو برویم، پیش این آقا با وضو برویم. من گفتم شاید از آدم‌های زاهد باشد. موتور را قفل کرد ما وضو گرفتیم، از کوه بالا رفتیم. بهمن خان ما را از دور دید، از کوه سرازیر آمد به آقای کرمی گفت این کیست؟ گفت این نادری است، دیروز اجازه دادید از شما اجازه گرفتم. آمد پایین همان جا روی سنگ نشستیم. مشغول صحبت بودیم، دیدم دو تا دختر کوچک هفت، هشت ساله اسلحه به دوش از غار آمدند پایین نزدیک بود پیش ما برسند. بهمن خان گفت برگردید، ایشان دوستان ما هستند. دشمن نیستند، برگشتند. بعداً گفت که من به اینها تیراندازی را آموخته‌ام سفارش کردم هر وقت من اشاره کردم شما هم مجال ندهید، بنید این‌ها آماده‌اند خلاصه بحث ما درباره آیات قرآن شروع شد. دیدم تا اندازه‌ای وارد است، غروب شد ما خواستیم که بیاییم گفت فردا هم بیا. چند روز آن طور رفتیم، بعد از آن گفت که بیا من گفتم که من که موتورسواری بلد نیستم، آقای شعبان کرمی هم که کارگر است می‌رود کارگری. من با کس دیگر بیایم آیا اجازه می‌دهی با کسی دیگر با موتور بیایم؟ گفت بیا. هر کس را تو صلاح می‌دانی و قبول می‌کنی بیاور. گفتم عیب ندارد. فردای آن روز من با آقای اباصلت چگینی رفتم. الان فوت کرده، آدم خوبی بود، خیلی با ایمان بود، به من خیلی علاقه داشت. مجدداً در آن روز مقداری با بهمن خان بحث کردیم، گفت که من دیدم که مسلمانی که به دستور اسلام رفتار کند کمیاب است. من خیلی جاها رفتم زمین بخرم یک شهرکی کوچک درست کنم از مردم خوب و با ایمان در آن شهرک جمع شویم، خودمان کشت و کار کنیم، مشغول عبادت شویم و خدا را بپرستیم.

بهمن خان گفت من خودم هم خوب نبودم خیلی گناه کرده‌ام، این خانم من باعث شد من تمام گناهانم را ترک نمودم و توبه کردم. خانم من دختر دکتر عدل که دکتر مخصوص رضاشاه بود می‌باشد. من وقتی که با این خانم ازدواج کردم علاقه زیادی نسبت به یکدیگر پیدا کردیم، قبلاً خانم من سوار اسب شده بود اسب او را به زمین زده کمرش شکسته است، قادر به حرکت نیست، نمی‌تواند بلند شود راه برود. در چنین حالتی نباید باردار می‌شد ولی باردار شد. موقع وضع حملش رسید، نتوانست وضع حمل کند، من به هر دکتر مراجعه کردم، گفتند ما نمی‌توانیم علاج کنیم، همه دکترها جواب رد دادند. آنها گفتند که در هنگام وضع حمل می‌میرد. من هم آنقدر به خانم علاقه داشتم، حتی

دکتری که دکتر رضاشاه بود، ایشان هم جواب رد داد، دکتر خودمان، من به خانمم آنقدر علاقه داشتم دیدم دیگر چاره علاج نداریم. پدر خانم من دکتر درجه یک است، او هم جواب رد داد، آمدم پیش خانم گفتم بیا یک کاری بکنیم، گفت چه. گفتم بیا توبه کنیم، با صمیم قلب هر چه می‌خواهیم از خدا بخواهیم و اگر خدا بخواهد تمام کارها درست می‌شود. هر دو با صمیم قلب توبه کردیم رو به سوی خدا آوردیم، خانم من وضع حمل کرد، هم خودش سالم ماند و هم بچه سالم به دنیا آمد، دختر را به من نشان داد گفت که آن دختر است. بله. گفت کلاً روح ما عوض شد، ما برگشتیم توبه کردیم، به مادرم می‌گفتم باید با حجاب باشیم، پدرم را گفتم از کارهای زشت توبه کن، خواهرم را گفتم بی حجاب نباش، هیچ کدام به حرف من گوش ندادند. یک روز دیدم خواهرم همان‌طور بی حجاب است، همان‌طور آمد؛ من چنان کشیده‌ای به صورت او زدم که افتاد. دیدم که آنها هم به من خیلی بی‌احترامی می‌کنند، دیدم نزد آنها جای زندگی نیست. رفتم جایی پیدا کنم که در آنجا زندگی کنم. شهرها را گشتم، جایی مناسب پیدا نکردم، آمدم خرم‌دره دیدم جای بدی نیست، از صاحبان ملک این زمین را خریدم تصمیم گرفتم اینجا یک شهرکی درست کنم. چند نفر اینجا ساکن باشیم هم کار کشاورزی کنیم هم خدا را عبادت کنیم، چند دستگاه ساختمان درست کردم، به کارگراها گفتم که ساکن باشید. مثل خانه خودتان. گوسفند خریداری کردم، هر کس گوسفندی می‌آورد ولو اینکه لاغر بود، من به قیمت اضافه‌تر می‌خریدم، ۳۰۰ رأس گوسفند خریدم، شنیدم دلال‌ها در قهوه‌خانه‌ها نشست، برای یکدیگر تعریف می‌کردند، می‌گفتند ما یک خرپولی پیدا کرده‌ایم هیچی سرش نمی‌شود، هر چی بز و گوسفند لاغر و غیر لاغر و مریض می‌بریم می‌خرد اصلاً سر در نمی‌آورد، من در دلم این بود که این‌ها مثلاً بیچاره هستند به اینها منفعت برسانم، لنگ نباشند. اما اینها این حرف‌ها را می‌زدند، یک روز دیدم چند نفر از آن دلال‌ها چند رأس گوسفند و بز لاغر می‌آوردند. صدا زدند آهای بهمن خان این‌ها را آورده‌ایم برای تو. من بدون سؤال و جواب، کلت را بیرون آوردم، گفتم برگردید والا همه را می‌کشم، این حرف‌های شماست که می‌روید تعریف می‌کنید، از ترس برگشتند. کارگراها مشغول درست کردن ساختمان بودند، اول یک مسجدی بنا کردند، وقتی که ظهر می‌شد من به ایشان می‌گفتم که بیایید نماز ظهر را بخوانیم سوار موتور می‌شدند همه پراکنده می‌شدند، نماز نمی‌خواندند، چندتا ساختمان درست کرده بودیم. ولی من خیلی واقعاً دلگیر شدم. کسانی که خیلی بی‌چیز بودند ساختمان نداشتند به آنها ساختمان دادم به آنها گفتم چایی نخورید، هر خانواده به تعداد نفرات هر یک، یک کیلو



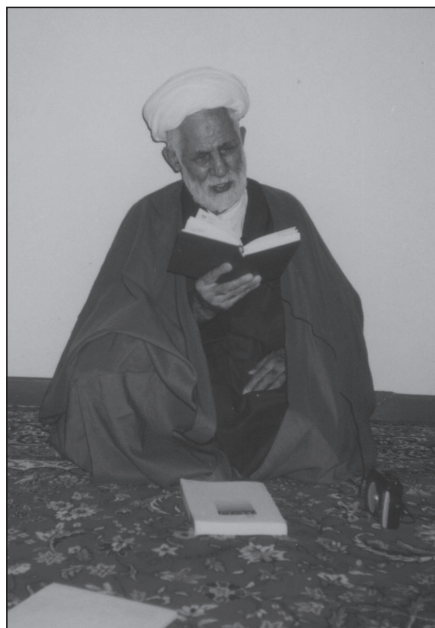
شیر گوسفند هر روز می‌دادم، ولی قرار گذاشتم که عوض چای، شیر بخورید مدتی گذشت یک روز رفتم از این خانواده‌ها احوال‌پرسی کنم، و به وضع نامساعد آنها رسیدگی کنم. دیدم همه سماورها می‌جوشد و قوری و چای سر سماورها جوش می‌زند، با لگد زدم همه را داغان کردم. همه را بردم ریختم توی انبار، وقتی که خواستید برگردید برید تماشا کنید که من درست می‌گویم یا نه.

بعد از گفت‌وگو ما برگشتیم با آقای حاج کاظم عسگری، رفتیم توی انبار نگاه کردیم، دیدیم بله، درست می‌گوید، سماورها و قوری‌ها خرد خرد گوشه انبار جمع شده است. بهمن خان از جنبه مذهبی شدیداً حساس شده بود و اعمال خلاف مذهب روحش را آزرده می‌کرد و باعث می‌شد کنترل خودش را از دست بدهد.

مثلاً بهمن خان به من گفت یک روز دیدم علی پهلوی با خانمش آمدند، ولی خانمش لخت و عریان و بی حجاب است. هفت تیر را کشیدم و گفتم برگردید حق ندارید اینجا بی حجاب باشید، فوراً از ترس من برگشتند. همچنین گفت: روز بعد رفتم خرم‌دره، آنجا میوه بخرم برای افطار چون ماه رمضان بود. دیدم یک جوان در مغازه میوه‌فروش علناً روزه‌اش را می‌خورد، سیب را در انظار مردم گاز می‌زند، من اول نصیحت کردم گفتم روزه‌ات را نخور، تو جوان هستی، خوب نیست، روزه بگیر، دستور روزه گرفتن دستور خداست، یک گاز با دندان از سیب گرفت و مرا مسخره کرد، گفت چی گفتی؟ گفتم روزه‌ات را نخور، گاز دیگری از سیب زد، گفت نفهمیدم دوباره بگو. من فوراً کلت را کشیدم گفتم حالا بفهم. رنگ از رویش پرید، افتاد به قدم‌های من، گفت غلط کردم، اشتباه کردم، دیگر روزه نمی‌خورم، توبه کردم. صاحب مغازه به من قسم داد، التماس کرد کار نداشته باش، روزه‌اش را می‌گیرد. گفت دیگر از این کارها انجام نخواهد داد.

گفت که روزی رفتم ابهر، برای بررسی دیدم نشانه مردی در ابهر نیست، زنان همان‌طور لخت و عریان، مینی‌ژوبی در خیابان رفت و آمد می‌کنند، کسی نیست نهی از منکر کند. روزی گشت می‌زدم رفتم شناط ببینم مردمان شناط چه طور هستند و چه شخصیتی دارند. دیدم در جنگل‌ها مردم دسته‌دسته قماربازی می‌کنند و کسی نیست که آنها را جلوگیری کند، روزی از یک آدم گنده کاه خریداری نمودم، البته اسمش را من نمی‌گم. چون اهل شناط بود و الان طرفدارش خیلی هستند، خودش مرده. از او کاه خریداری نمودم برای گوسفندان، کارگر گرفتم کاه را به انبار ببرد. پس از چندی خودم هم رفتم بررسی کنم. دیدم شیشه‌های مشروب گوشه انبار توی کاه، گفتم این‌ها چیست؟ گفتند این ارباب مشروب‌خوار است، دستور دادم همه کاه را که پر کرده‌اند خالی کنند، من

نمی‌خواهم این کاه را ببرم بدهم گوسفندانم بخورند، همه را خالی کردند. گفتم با این چنین شخصی معامله حرام است، روزی رفتم خرم‌دره آخوندی آنجا بود، شهرت او بیشتر است در میان مردم خواستم دیدار کنم و به زیارتش برسم وارد شهر خرم‌دره شدم، دیدم پرچم‌های کفر پشت‌بام‌ها دارند، من گفتم بهمن‌خان این پرچم‌های کفر یعنی چه؟! (آنتن‌های تلویزیون منظورش بود، در آن زمان تلویزیون‌ها خیلی ناچور بود)، همه را نام‌نویسی کردم و لیست گرفتم رفتم پیش همان عالم پس از سلام و عرض ادب پرسیدم، چند نفر در خرم‌دره فقرا هست؟ می‌خواستم مقداری پول بدهم به فقرا بدهد. دیدم اصلاً اطلاعی از حال فقرا ندارد و خودش در رفاه است با خود گفتم اگر این عالم حقیقی بود پرچم‌های کفر در پشت‌بام‌ها نبود. در گرنجار خرم‌دره علناً مشروب می‌خوردند. ولی از ایشان جلوگیری نمی‌کردند بلند شدم چیزی هم ندادم، برگشتم دیدم این عالم نیست. دیدم دیگر زندگی برای من حرام است آمدم به این غار. آنجا ساکن نشدم اگر خدا صلاح بخواهد از غار برگردم جهاد می‌کنم مثل رسول اکرم که هجرت کرده بود و برگشت جهاد نمود من هم این تصمیم را گرفتم.





من در جواب گفتم بهمن خان رسول اکرم از مکه به مدینه هجرت فرمود، جناب عالی از ساختمان به کوه آمدید، خواستید ببایید به شهر مردم را ارشاد نموده و به راه خدا دعوت کنید من از کجا بدانم قصد تو فقط رضای خداست یا نه، شاید تو جاسوسی و کار زیرزمینی انجام می دهی. گفت تو فکر نمی کنی جاسوسی در زیر سنگ ها نمی شود، از سنگ ها جاسوسی می کنم؟ من اگر جاسوس بودم می رفتم در قهوه خانه می نشستم، تو را هم احترام می کردم، ناهار هم می دادم گزارش تو را به بالا می دادم خودت نمی فهمی که چنین کاری را انجام ندادم.

من گفتم که خوب شما که این قدر صادقی ببای برویم سناط. ما هیئت قرائت قرآن داریم، شما هم شرکت کن هم قلبت روشن شود هم ما و هم مردم از فرمایشات شما مستفیض شویم. چون هم در ابهر هیئت قرائت است و گرداننده آن آقای ولایتی و آقای مهدوی هستند و هم در خرم دره هیئت قرائت قرآن هست آقای حاج حسنی و آقای حاج احمد و حاج محمد در خرم دره گرداننده هیئت هستند، آدم های خوبی هستند گاهی ایشان هیئت ما را دعوت می کنند گاهی ما آنها را دعوت می کنیم و یک هیئتی هم در دستگاه شما برگزار کنیم، یعنی آن ساختمان که درست کرده اید. همه را به آنجا دعوت کنیم ببایند، البته ما را ارشاد کن.

گفت من قسم خورده ام ببایم کوه وقتی که برگشتم جهاد کنم، قسم خوردم، دیگر نمی توانم ببایم و یا اینکه کشته شوم. اگر قبلاً با شما آشنا بودم به کوه نمی آمدم ولی شما با من تماس نگرفتی، اما من می شنیدم هر جا آدم خوبی هست به سراغ او می رفتم، در پشت این کوه دهی هست، من شنیدم یک شخص مؤمن هست در زمستان تقریباً نیم متر برف بود پیاده رفتم به دیدار او. اما من شما را نمی شناختم و الا می آمدم به دیدار تو. شما چرا نمی آمدی به سراغ من؟ سناط که نزدیک است؟ برف که نبود؟ من گفتم حق با شماست. ولی من به چند دلیل نیامدم. اولاً شنیده بودم شما به مردم خیرات می کنی و از فقرا دل جویی می نمایی و کمک مالی هم می کنی، من فقیر نبودم تا از روی طمع ببایم خدمت شما. از این طرف شنیدم فرمانداری از زنجان آمده به دیدار شما به آنها راه ندادی. به روی آنها اسلحه و هفت تیر کشیدی فرمودی برگردید، من از کجا می توانستم خدمت تو برسم.

گفت فرماندار کیست؟! من فرماندار را نمی شناسم اینجا فرمانداران شاه هستند، من هرگز آنها را راه نمی دهم، اما اگر شما را می شناختم قدم تو بالای چشم من بود. کور باشد آن چشمی که آدم را نشناسد، به من گفت شما هم بیا اینجا در میان این کوه نصف شب



ببین چه خبر است؛ هوا صاف، ستارگان در خشان تالو می کنند، صدای مرغان بشنو، نزدیک اذان صبح ذکر می گویند، تو هم مشغول ذکر باش، حمد و ثنای الهی را به جا آور و ببین چه لذت روحی می بری، من یک مرغی در میان آن سنگها دارم، وقتی که بعد از نصف شب ذکر می گوید روح مرا زنده می کند، ولی چند روزی غایب شد، من گفتم حتماً مریض است یا مرده است، یک روز رفتم به سراغش اما پیدایش نکردم. باز دو، سه روز بعد آمده و همان طور بعد از نصف شب ذکر می گوید. او گفت شما در منزل می خوابی پتورا می کشی به سرت با کسالت، ولی از اینجا اطلاع نداری. برو خانوادهات را بیاور اینجا با هم باشیم تا ببینی چه لذتی در این معنویت است، من گفتم من از جانور، از دزد می ترسم. تو اسلحه داری من که اسلحه ندارم. گفت من اسلحه می دهم، نترس. گفتم خانم من اینجا نمی آید، گفت برو طلاقش بده، گفتم دو، سه تا بچه دارم. گفت بچه ها را جمع کن بیاور. خانم من، مواظبشان می شود. با این دخترها بازی می کنند، گفتم نه. شما با خانم خود ظلم کرده ای، چون او زن است و او را آورده ای به این کوه. واقعاً سزاوار نیست. گفت نه. آن طور نیست که تو گمان می کنی، خانم من مرا به زور آورده اینجا. بلند شو برو بپرس، چون نزدیک غار بودیم. من خجالت کشیدم، نرفتم بپرسم. خیلی اصرار کرد من نرفتم، خودش صدا زد گفت خانم این آقا می گوید من تو را آوردم اینجا، می خواهد ما را ببرد شناط شما چه می گوید؟ خانم بهمن خان با صدای بلند دعا کرد گفت نه آقا مرا به زور نیاوردند من اصرار کردم او را به اینجا آوردم خیلی هم دعا کرد به ما. گفت من به شناط نخواهم آمد. بهمن خان آن بچه ها را صدا زد گفت بیایید، گفت دخترم از اینجا کجا خواهیم رفت؟ یکی از آنها گفت بهشت خواهیم رفت، از اون دیگری پرسید، او نیز جواب داد به بهشت خواهیم رفت. خلاصه مطلب ما هر وقت که می خواستیم پیش بهمن خان برویم اول می رفتیم ساختمان بهمن خان، علی پهلوی هم آنجا بود. رفتیم در مسجد نماز خواندیم؛ مسجد خیلی خوبی بود. دیدم عجب مسجد را عالی درست کرده، در و دیوار را چهار سوره از قرآن نوشته سوره اذا جاء نصر الله و الفتح، سوره یا ایها الکافرون، سوره ارایت الذی یکذبوا بالدين و سوره والعادیات دور تا دور مسجد را نوشته بود.

با علی پهلوی خیلی درباره اوضاع ایران و بی حجابی صحبت شد. علی پهلوی یک پاکت نامه به من دادند، گفتند نامه را به دست بهمن خان بده ما را که نمی گذارد برویم آنجا. شما را که با شما آشناست شما این نامه را ببر. گفت که قسم خورده ما را نگذارد آنجا. گفت اگر بیایید می کشم. بعد با علی پهلوی آمدیم در همان ساختمان ها که کار گر ها بودند اسب های بهمن خان را به ما نشان دادند. هفت رأس اسب داشت، یکی سیاه رنگ



بود. گفتند این اسب خیلی پر قیمت است، اگر سوار شوید مانند باد صرصر پرواز می کند، چنان تندرو است مثل اینکه انسان در هوا پرواز می نماید و قیمتش خیلی سنگین است و چهار نفر هم مهتر داشت و به حشم و اسب ها رسیدگی می کردند، من از کارگرا پرسیدم بهمن خان چطور آدمی هست؟ هر چهار نفر تعریف کردند، گفتند خیلی آدم خوبی است و رحم دل است و بخشنده است.

بعد وقتی که رفتم پیش بهمن خان نامه ای که علی پهلوی داده بود را دادم به وی گفت علی پهلوی داده است؟ پاکت را باز کرد، دید در کاغذی که عکس شیر و خورشید و شاه بود برای او تبریک نوشته است با عصبانیت نامه را پاره پاره کرد و ریخت زمین و لگدمال کرد. گفت ببین چه کسی به من تبریک می نویسد.

و چند تا حرف های بد هم درباره شاه گفت، گفت بیا برویم شاه را بکشیم، گفتم چطور؟ ما که نمی توانیم او را بکشیم. ما را پیش شاه راه نمی دهند، گفت مرا راه می دهند با من آشنا هستند. مرا راه خواهند داد تو را من همراه خودم می برم. یا او را می کشیم یا ما را خواهند کشت. یک کلت بسیار کوچکی به دست چپش گرفت و یک دست کشی روی این کشید. گفت نگاه کن، چه کسی می داند دست من چیست؟ من می روم با دست راست با اون دست می دهم و با این کلت، من نشانه می کنم و او را می کشم، من عرض کردم که کشتن آدم شوخی نیست باید اذن جهاد داده شود، آن هم از مجتهد باشد، کسی که اذن جهاد می دهد باید مجتهد باشد، نه هر کس. گفت مجتهد که نیست، کجاست مجتهد؟ مجتهد فقط یک نفر بود و آن را هم به عراق تبعید کردند، مجتهد نداریم. اگر مجتهد بود چرا جلوی این فساد و فحشا را نمی گرفتند؟ گفت من لیستی گرفته بودم از آن گردن کلفت ها از خرم دره، ابهر، شناب به عنوان مهمانی دعوت کنم بیایند موقعی که مشغول غذا خوردن باشند همه را به رگبار ببندم استخاره کردم بد آمد، خودش گفت. استخاره کردم بد آمد، دیگر آن عمل را انجام ندادم.

من گفتم چنین عملی هیچ گاه از نظر دین جایز نیست، از انسانیت دور است به مهمانی دعوت کنی و بکشی. بعد گفت که گوسفندان را سالار جاف ها از من می خواستند بخرند آنها مشتری بودند ندادم. گفتم که شما کافرید، با کافر معامله حرام است. درباره کارگرهای خود گفت که آن چهار نفری که آنجا هستند نمی روند. من گفتم بروید نمی روند. هر چه گفتم اصرار کردم بروید. نرفتند. من گفتم آنها که تو را دوست دارند و به تو علاقه دارند و تو را تعریف می نمایند و از تو راضی هستند. گفت نه، آنها دروغ می گویند آنها منتظرند تقسیم اراضی بیایند، برای ایشان تقسیم نمایند. اموال مرا به ایشان بدهند،

اموال مرا تصاحب کنند.

بعداً به من گفت که خوب گوسفندان را بفروش و پولش را به علی پهلوی تحویل بدهید. گفتم من خبره نیستم، ولی خبره پیدا می‌کنم که آدم درست کار است، خوب است آدمم به آقای مشهدی کاظم عسگری که آدم خوبی است گفتم که شما قصابی می‌کنید، آن گوسفندان را برای خودت خریداری کن و اگر احتیاج نداری بفروش. ایشان قبول کردند، در هر صورت گوسفندان را فروختیم، پولش را بردیم تحویل بدهیم، قبول نکرد گفت نه. عکس شاه روی پول هاست. ببرید بدهید به علی پهلوی، من تحویل نمی‌گیرم. ما بردیم به علی پهلوی تحویل دادیم.

روزی با آقای حاج احسان حسنی که یک کارمند بانک بود آنجا بودیم درباره امام زمان و ظهور آن حضرت صحبت می‌کردیم، بهمن خان گفت شما بروید و منتظر امام زمان باشید به هیچ کار اقدام نکنید گریه کنید، ستمکاران هر روز هر چیز که از دستشان می‌آید، انجام دهند شما گریه کنید. بگویید که ما امام زمان را می‌خواهیم. آیا امام زمان از شما راضی می‌شود و یا بی تفاوت باشید و منتظر آن باشید و تا ظهور کند و کارها را خودش درست کند یا آنکه توان دارید در راه اسلام کوشش کنید و به نفع اسلام. آیا امام زمان کدام عمل شما را دوست می‌دارد؟

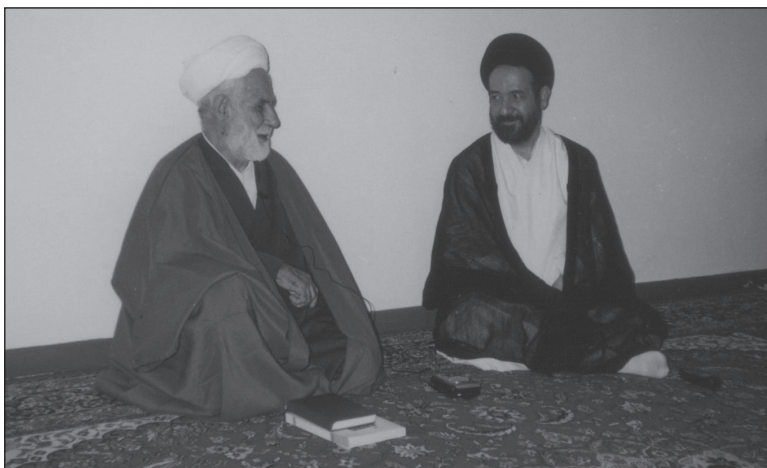
شخصی که برای بهمن خان خوراک و غیره خریداری می‌کرد آمد و سلام داد گفت اهالی خرم‌دره آمده‌اند تو را دیدار کنند و پشت این کوه منتظرند، من آدمم برای آنها اجازه بگیرم. گفت نه لازم نیست بیایند، برو بگو برگردید. والا همه را می‌کشم. راه نداد بیایند اما به من اطمینان کامل داشت هر کس را می‌بردم قبول می‌کرد و اجازه گرفتم چند نفری از برادران آقایان احسان حاج حسنی و حاج توکل، مشهدی اباسلط، حاج یعقوب و چند نفر برادران دیگر با هم رفتیم. به من گفت این‌ها را کجا می‌بری؟ به من گفت ایشان می‌آیند شما را دیدار کنند و از شما اجازه گرفتند؛ خودتان اجازه دادید. گفت خب دیگر هیچ، دیگر نیاورید، فقط حاج حسنی چگینی و عسگری و کاظم عسگری ایشان را می‌شناخت حرف نزد چون ایشان چند بار آمده بودند غیر از این‌ها کسی دیگر را نیاورد. ایشان بیایند عیب ندارد. ما را برد بالای کوه یک تخته سنگی بود بسیار بزرگ و گفت اینجا بنشینید. رفت جلد قرآن و یک کلت روی قرآن گذاشته بود آورد گفت حالا شما برای چی اینجا آمده‌اید. گفتیم شما را دیدار کنیم. گفتند، مگر ما دوست می‌دارید، همه گفتند آری. گفت اگر من بگویم برویم جهاد می‌آیید یا نه؟ آقای حاج توکل معروف خانی پیش از همه گفت آری می‌آییم. گفت این قرآن قسم بخور اگر

دروغ بگویند می کشم.

آقای حاج حسنی گفتند بهمن خان این نمی تواند جهاد کند گرفتگی قلبی دارد به زور آمده اینجا چند بار نشست و تا آمد اینجا بالای کوه. گفت پس شما همه حاضرید، من گفتم ایشان برای جهاد نیامده اند. ایشان می خواستند شما را دیدار کنند. گفت خیلی خوب حالا بروید. ما بر خاستیم سرازیر شدیم به پایین آمدیم. بهمن خان مقدار چهل قدم از ما فاصله داشت پشت سر ما می آمد، ما نزدیک دره رسیدیم مرا صدا زد: نادری برگرد، با تو کار دارم، من برگشتم. گفت فردا این ها را نیاور. خودت هم نیا. با من خدا حافظی کرد گفت دیگر مرا نخواهی دید، دیده بوسی کردیم. گفت که دیدار ما به روز قیامت. تو مرا نخواهی دید دست به گردن شدیم روی یکدیگر را بوسیدیم. من برگشتم آن هم پشت سر من نگاه می کرد. فردای همان روز سر و صدا بلند شد که الان ارتش قزوین غار هیپی را محاصره کرده اند و علی پهلوی را دستگیر نموده برده اند.

سال های بعد یک روز سیزدهم عید نوروز بود ما قرار گذاشتیم بریم کوهنوردی، روز سیزدهم عید نوروز من و آقای ابراهیم رضایی و فرزندش مرتضی رضایی تاکسی تلفنی از ابهر کرایه کردیم که برویم کوه خراسان لو، همین که به کوه رسیدیم...

راننده تاکسی گفت من باز نشسته ارتش هستم، در قزوین خدمت می کردم، در پشت این کوه غاری بود، هیپی آنجا ساکن بود، به ما اطلاع دادند که هیپی چند نفر را کشته است، نیروی گردان قزوین صبح حرکت کردند، من هم در آن گردان بودم، آمدیم پشت این کوه غار را محاصره کردیم، هر چه جست و جو کردیم، هیپی را پیدا نکردیم، سرهنگ آمد دم در غار، خواست نصیحت بدهد، زن هیپی چون جلوی غار بود تیراندازی کرد، سرهنگ را کشت، دستور دادند ما غار را گلوله باران کردیم، چون سنگ بود کار گر نشد، دستور دادند یکی از ما رفت بالای کوه، از بالا آمد پشت غار، بمب دستی انداخت در ب غار. چون زن هیپی روبه روی درب بود کشته شد. دو تا دخترش که در ته غار بودند، سالم بیرون آمدند، دست بالا کردند، تسلیم شدند، به تهران بی سیم زدیم، هلی کوپتر آمد، جنازه آن زن و آن دو تا دختر را سوار هلی کوپتر کردند، پرواز کرد و رفت. خلاصه جریان بهمن خان این بود که من مشاهده کردم.



سؤالات پیرامون بهمن حجت کاشانی

• سؤال فرمودند که به نظر شما چرا بهمن خان آن چند نفر کارگر را کشت؟
 حجت الاسلام نادری: من عرض کردم، قبلاً از کارگران پرسیدم این بهمن خان چطور آدمی است؟ گفتند آدم خیلی خوب، رحم دل و مهربان است. به بهمن خان گفتم کارگران شما از شما تعریف می کنند و می گویند بهمن خان خیلی خوب است. بهمن خان گفت نه، تمام دروغ می گویند. من قبلاً همه را گفتم از اینجا بروید، رفتند، اما این چهار نفر ماندند. گفتند که ما می خواهیم به گوسفندها برسیم تا تلف نشوند. گفتم که بابا بروید، اینها ماندند تا اموال مرا تصاحب کنند. اعتقادی به من ندارند، به اموال من طمع دارند. من قبلاً گفتم اگر بمانید باید قول بدهید عهدشکنی نکنید. بهمن خان به خود من هم گفت. گفت اگر قول بدهی اما بعد عهدشکنی کنی تو را هم می کشم، به من هم گفت. من گفتم من اصلاً قول نمی دهم. در جهاد به من باید مجتهد اجازه بدهد من که تو را نمی شناسم ولی خیلی حرف ها مانده است. من خلاصه اش را گفته ام یک ماه فقط بعد از ظهر من می رفتم با بهمن خان صحبت می کردم. هیچ کس را نمی گذاشت یک روز که غروب بود (من هم با لباس شخصی بودم) دیگر غروب بود من دیدم نماز نخوانده ام ولی آفتاب می خواهد غروب کند. گفت من هم نخوانده ام آمدیم نماز بخوانیم من به او گفتم تو پیشنهاد باش او به من گفت تو پیشنهاد باش. آخر نشد گفت باید تو بخوانی. آمدیم پیش علی پهلوی. در مسجد که نماز می خواستیم بخوانیم هر چه اصرار کردیم او نماز بخواند او گفت باید تو بخوانی من هم قبول نکردم. هیچ کدام پیشنهاد نشدیم و فرادا نماز خواندیم. خیلی



حرف‌ها بین ما رد و بدل شد چون طول می کشید همه را نگفتم.

بنابر این یک مسئله‌ای که شما فرمودید نتوانستید حل کنید اینکه چگونه بهمن حجت کاشانی با آن دل‌رحمی توانست آن کارگرها را بکشد. عرض کردم که آنها با ایشان قراردادی گذاشته بودند و آنها زیر این قرارداد زده بودند.

اگر چه پذیرش این مسئله از آدم دل‌رحم و رئوفی چون بهمن خان بسیار سخت است ولی من معتقدم در آن شرایط سخت و تنهایی که بهمن خان گرفتارش شد. او حتی بارها به خود من هم گفت اگر قول بدهی و تخلف کنی تو را هم می کشم. من گفتم من قول نمی دهم من تو را نمی شناسم. باید به یک مجتهد عادل اجازه بدهد. خیلی حرف زدیم درباره قرآن و آیات قرآن و تقریباً یک ماه که مانده بود به عید من با او بحث کردم و او گفت که قسم خورده است که جهاد کند...

این که اطلاعات قرآنی اش را از کجا کسب کرده بود و به دست آورده بود من هنوز هم نمی دانم. ولی دیدم که او به آیات قرآن وارد است. درباره امام زمان که صحبت کردیم دیدم آیات و روایاتی از قرآن و معصومین می آورد که نشان می داد اینها را مطالعه کرده است.

• نقل است که ایشان به فقرا و نیازمندا کمک می کرد اما چگونه؟ شما که فرمودید اصلاً از مخفیگاه خودش بیرون نمی آمد با کسی مراوده‌ای نداشت؟

حجت الاسلام نادری: البته من شنیده‌ام ولی ندیده‌ام که به فقرا کمک می کرد؛ یعنی مردم تعریف می کردند می گفتند که خیلی رحم دل است خودش می گفت که من اینجا جالیزکاری کرده بودم خیلی ارزان می دادم که ببرند به فقرا بدهند که به ایشان گران نفروشدند من به ایشان خیلی ارزان می دادم و قیمتش را تعیین می کردم که ببرید بدهید به فقرا.

از طرفی ایشان سه سال در خرم‌دره بود. دو ماه آخر زندگی را از مردم بریده بود و در غار زندگی می کرد و این حادثه برایش اتفاق افتاده است. این قضا و کمک به مردم برای قبل از غار بوده است. هندوانه را مثلاً دانه‌ای دو قران می فروخته. تمام میوه‌فروشان اینجا را با ورشکستگی مواجه کرده بود. سیب مثلاً رایگان بین مردم تقسیم می کرده برای همین کارگران خانه‌هایی ساخته بود که ما رفتیم دیدیم مانند خانه خودش، عین هم یک جور و یک دست.

• حاج آقا ذهنیت مردم عادی آن زمان نسبت به ایشان چطور بود؟

حجت الاسلام نادری: خیلی بد بود. از ایشان اصلاً می ترسیدند. ببخشید من که می رفتم

کوه وقتی می‌آمدم مردم به من نگاه می‌کردند. ببخشیدها مثل اینکه یک خوکی از کوه آمده به آن نظر می‌کنند این طور مرا نگاه می‌کردند چون من آن موقع لباس روحانی نمی‌پوشیدم. مردم به او بدبین بودند و به خاطر همین بدبینی به من هم بدبین شدند با وجود این که با من اینجا خیلی آشنا بودند و من را می‌شناختند ولی چون رفتم پیش بهمن خان به من بدبین شدند.

• با اینکه این همه به مردم خدمت می‌کرد چرا نسبت به او بدبین بودند؟
حجت الاسلام نادری: می‌ترسیدند چون به گوش مردم رسیده بود که بهمن خان گفته است لیست عده‌ای را دارم و می‌خواهم همه را بکشم. نامشان را نوشته بود. گفته بود می‌آیم در خرم‌دره و ابهر و شناط و این‌ها را باید بکشم. بعد گفت که می‌خواستم آنها را اینجا دعوت کنم به مهمانی بیایند سر سفره همه را رگبار ببندم این‌ها را به من گفت. ولی استخاره کردم خوب نشد.

• آیا در آن سه سال با مردم عادی زندگی می‌کرد؟
حجت الاسلام نادری: بله مردم او را می‌شناختند می‌گفتند هیپی. همه به اسم هیپی او را می‌شناختند. عرض کردم خودش می‌گفت وقتی که فقرا بز لاغر و گوسفند لاغر را می‌بردند من به قیمت گران از آنها می‌خریدم تا کمکی به آنها کرده باشم ولی می‌رفتند می‌گفتند که یک خرپولی پیدا کردیم که هیچ سر در نمی‌آورد هر چی می‌بریم می‌خرد گفت که من می‌خواستم به ایشان کمک کنم ایشان به من این طور می‌گفتند.
• آیا آن هنگام ملبس بودید؟

حجت الاسلام نادری: نه شخصی بودم. این لباس را به زور به من پوشانیدند نمی‌خواستم بپوشم. یعنی لیاقت لباس نداشتم نه اینکه نمی‌خواستم. باید انسان لیاقت داشته باشد.

• شما گفتید بهمن خان گفته بود یک مجتهد بود او را هم فرستادند عراق، تبعیدش کردند به عراق؟ اسم این مجتهد را به شما نگفت؟

حجت الاسلام نادری: بله گفت. آن آقای خمینی بود که آن را هم تبعیدش کردند بردند. بله تبعید کردند به عراق. فقط او مجتهد است. این طور گفت.

• آیا شما چیزی از مرحوم بهمن حجت کاشانی یادگاری ندارید؟ یک نوشته‌ای کاغذ و یک عکس و یک شیئی یک وسیله‌ای که ایشان به شما داده باشند. در این ایامی که با هم بودید؟

حجت الاسلام نادری: نه. گفت که آن ساختمان را دادم به تو، برو. هفت تا چاه عمیق

هست آن ساختمان‌ها را تحویل بگیر مال شما باشد. گفتم تو بیا آنجا هیئت قرائت تشکیل بدهیم ما می‌آییم که دیگر تو این‌طور تنها و در دلهره نباشی، دلتنگ نباشی. یک سنگی از زمین برداشت گفت این چاه عمیق من، این ساختمان‌های من، این مزرعه من. من همه را مثل این سنگ انداختم. من اصلاً دست کشیدم از این‌ها. من گفتم من پیش از تو دست کشیده‌ام. به درد من نمی‌خورد اگر تو بیایی عیبی ندارد من هم می‌آیم ولی اگر تو نیایی من اصلاً نمی‌خواهم بروم آنها را تصاحب کنم، نمی‌خواهم. این‌طور حرف‌هایی رد و بدل شد.





از تاریخ



نشریه ۱۵ خرداد در ادوار مختلف

دوام تاریخی و اصالت هویتی و عقیدتی یک جنبش اصیل اجتماعی را می توان به شیوه های متفاوتی مورد مطالعه قرار داد. یکی از این شیوه ها، مطالعه متون، منابع و مستندات است که از ابتدا ذاتاً به آن جنبش تعلق دارد. ۱۵ خرداد در میان نشریات متصل به نهضت امام خمینی تنها نشریه ای است که اصالتاً در حوزه این نهضت متولد شد و تا به امروز به رغم فراز و نشیب هایی که طی کرده است بر آرمان های نهضت امام خمینی وفادار مانده است.

فصلنامه ۱۵ خرداد پیشینه دیرینه و سه دوره متفاوت دارد.

دوره نخست آن از سال ۱۳۵۱ در نجف اشرف آغاز شد که به صورت ماهیانه انتشار می یافت و غالب مطالب مندرج در آن از نظر امام می گذشت و به تأیید ایشان می رسید. این دوره چندان دوام نیافت و در پی سازش شاه و صدام و قرارداد الجزایر در سال ۱۳۵۴، از سوی رژیم بعث عراق توقیف شد.

دوره دوم آن از سال ۱۳۶۱ آغاز شد که به شکل فصلنامه منتشر می شد و در نقد نوشته های نادرست پیرامون تاریخ، نهضت امام و انقلاب اسلامی کوشا بود و با تحریف گری ها و وارونه نویسی ها رویارویی می کرد. این دوره نیز در سال ۱۳۷۶ به دنبال



دگرگونی و هجوم فرهنگی که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی روی داد، متوقف شد. دوره سوم، از سال ۱۳۸۳ آغاز شد که تاکنون ادامه یافته است.

در دوره نخست این نشریه، کتاب‌هایی زیر عنوان «انتشارات ماهنامه ۱۵ خرداد» مانند *آوای انقلاب، موضع‌الامام‌الخمینی تجاه اسراییل، من هنا المنطلق، مبارزه بانفس یا جهاد اکبر* و ترجمه عربی آن: *جهاد/انفس* انتشار یافت.

نکته در خور توجه، نفوذ و رخنه ساواک در کشورهای عربی و کنترل پست‌خانه‌های کشورهایمانند عراق، کویت و بحرین بوده است که حتی برخی از نامه‌ها و کتاب‌هایی را که ضد رژیم شاه بوده می‌توانسته است برپاید و از رسیدن آن به مقصد جلوگیری کند. با وجود این، تشکیلات دامنهدار درون مرزی و برون مرزی، در برابر قدرت معنوی و مردمی ایران نتوانسته بود پایدار بماند و رژیم شاه را از سقوط برهاند و از پیروزی ملت ایران پیشگیری کند؛ دو سندی که در ادامه آمده است نمونه‌ای از قدرت‌نمایی و جولان ساواک در برخی از کشورهای عربی و ذلت‌پذیری‌های قارونک‌های خودفروخته و بی‌اراده کشورهای خلیج فارس را به نمایش می‌گذارد.

خیابان مجاهدانه

گزارش خبر

شماره ۳ از هفته نهم	۷ - منبع	۲۴۴/۱۲
۱ - به	۸ - منشأ	کتابخانه
۲ - از	۹ - تاریخ وقوع	۱۳۴۴/۲/۲۴
۳ - شماره گزارش	۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع	۱۳۴۴/۲/۲۴
۴ - تاریخ گزارش	۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات	۱۳۴۴/۲/۲۴
۵ - پیوست	محل	۱۳۴۴/۲/۲۴
۶ - گیرندگان خبر	۱۲ - ملاحظات حفاظتی	۱۳۴۴/۲/۲۴

موضوع انتشار کتاب و روزنامه درباره ۱۰ اردیبهشت

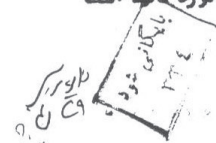
در تاریخ ۱۳۴۴/۲/۲۹ کتاب و نشریات تحت عنوان "۱۰ اردیبهشت" در بحرین منتشر شده است که در آن طبعه رژیم شاهنشاهی ایران انقلاب ششم بهمن و تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران مطالبی درج شده است این کتابها بنام خمینی منتشر شده و بطوریکه گفته میشود در بيروت چاپ شده است.

نظریه منبع: "شخصاً" کتابها را در دست طبعه دیده و منشأ - کتابها و نشریات را به سفارت شاهنشاهی در بحرین تسلیم نموده است.

نظریه رهبر عملیات: انتشار جزوات و نشریات طبعه هدفیات ملی و سیاستهای جاری دولت شاهنشاهی بوسیله عوامل مخالف صهیونی به سایقه بوده و با توجه به سایقه فعالیت خمینی احتمال آنکه این جزوات بوسیله وی منتشر شده باشد متصور است.

نظریه رهبر بخش: نظریه رهبر عملیات مورد تأیید است.

نظریه رهبر ساوان: تأیید می‌شود.



۱۳۴۴ - اسباب ثبت - ۲۴۴/۲/۲۹
 ۱۳۴۴ - اسباب ثبت - ۲۴۴/۲/۲۹
 ۱۳۴۴ - اسباب ثبت - ۲۴۴/۲/۲۹



گزارش خبر

صفحه شماره	از	صفحه	۷ - منبع :	۹۸۴۶
نسخه شماره	از	نسخه	۸ - منشاء :	پیماله
به :	بامداد	۳۳۴	۹ - تاریخ وقوع	اخیراً
از:	منجهد	-----	۱۰ - تاریخ رسیدن خبر بمنبع	۵۳/۵/۶
شماره :	۱۸۳۴		۱۱ - تاریخ رسیدن خبر برهبر	
تاریخ :	۵۳/۶/۲۴		عطیات محل :	- - -
پیوست :	دارد		۱۲ - ملاحظات حفاظتی :	
گیرندگان :				

عطف / پیرو

در باره

يك طغری پاکت محتوی دو جلد کتاب تحت عنوان "جهاد النفر" و جهاد الاکبر" و "من هنا المنطق" و بان جزوه تحت عنوان "بہان القائد الاسلامی الکبیر المرجع الدینی الاطی الامام الخمینی - الی الملطاء والخطباء والشمعیا لایرانی الشریف" از انتشارات ماهنامه هانزدہم خرداد بہ زبان عربی از عراق (مخداہ صندوق پستی ۸۰۳۹) بنشانی زیر ارسال گردیدہ است . بدینوسیله کتاب جہاد النفر و جزوہ بہان القائد الاسلامی بانضمام پوشش بستہ مزبور بہ پیوست تقدیم میگردد :

کویت صندوق پستی ۷۴۸ مجله العربی .

نظریہ ۱ - خبر مبنی بر ارسال کتب و جزوہ فوق الذکر بنشانی اشارہ شدہ ضحت دارد غعننا "نعمتہ کتب من هنا المنطق قبل" طی گزارش خبر شمارہ ۱۳۳۵ - ۵۳/۴/۲۴ بہ مرکز تقدیم شدہ است .
 نظریہ ۲ - نظریہ ۱ مورد تایید است .



پرسش و پاسخ

باکاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

خانم دکتر اشرف جناتی عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی گیلان در نامه‌ای
پرسیده‌اند:

... در قسمتی از نامه علی مطهری به آقای حجت الاسلام والمسلمین
سید حمید روحانی... آمده است: «زمانی که عده‌ای از اطرافیان امام در
پاریس در آستانه ورود ایشان به تهران می‌گفتند که امام قبول کرده
است که مادر رضایی‌ها (از مجاهدین خلق) پیام خانواده شهدای نهضت
اسلامی را در بهشت زهرا در حضور امام بخواند شهید مطهری برای امام
پیغام فرستاد که اگر شما این موضوع را قبول کرده‌اید از این ساعت من
همراه شما نیستم.» از آنجا که آقای روحانی... در مقاله‌ای با عنوان «آقا
علی مطهری و فرهنگ زور» مرقوم فرموده‌اند شرح این جریان را به مقاله
دیگری واگذار می‌کنم؛ مشتاقانه، جهت روشن شدن واقعیت خواهان
شرح ماوقع از جانب ایشان هستیم...

پاسخ مشروح مدیر مسئول محترم فصلنامه ۱۵ خرداد پیرامون این ماجرا به شرح زیر
تقدیم می‌گردد:



با تشکر از خانم دکتر جناتی؛ نخست بایسته است به آنچه حجت الاسلام آقای ناطق نوری و نیز برخی دیگر از خاطره‌نویسان در این باره روایت کرده‌اند گذری داشته باشیم و به بررسی آن بپردازم و در پایان آنچه را که خود در نوفل‌لوشاتو شاهد بوده‌ام بازگو کنم. آقای ناطق می‌نویسد:

در نوفل‌لوشاتو برنامه‌ریزی کرده بودند که اداره مراسم به دست مجاهدین خلق باشد^۱ و آنها تریبون‌دار باشند و مادر رضایی و پدر ناصر صادق و حنیف‌نژاد نیز به امام خیر مقدم بگویند و صحبت کنند. وقتی از این برنامه خبردار شدیم در تلفن‌خانه مدرسه رفاه، آقای مطهری و کروب‌ی و انواری و معادیخواه و بنده جمع شدیم. همه عصبانی بودیم که اگر فردا این‌ها بهشت زهرا بیایند و تریبون دست این‌ها بیفتد چه می‌شود؟ آقای کروب‌ی تلفن زد به احمد آقا در پاریس و با احمد آقا با عصبانیت صحبت کرد و نسبت به این کار اعتراض کرد و تلفن را با عصبانیت پرت کرد و قهر کرد. سپس آقای معادیخواه گوشی تلفن را برداشت و با حاج احمد آقا صحبت کرد. ایشان هم عصبانی شد و گوشی را زمین زد. توی این‌ها تنها کسی که عصبانی نمی‌شد بنده بودم. گوشی را برداشتم و یک خرده صحبت کردم که اگر این‌ها بخواهند با آن سوابق و اعلان مواضع داخل زندانشان، اداره امور را بگیرند، دیگر نمی‌شود جلوی آنها را گرفت. در همین لحظه، آقای مطهری فرمود: «تلفن را به من بده». ایشان تلفن را گرفت و با عصبانیت (علامت عصبانیت مرحوم مطهری حرکت زیاد سر ایشان بود) به حاج احمد آقا گفت: «به امام بگو مطهری می‌گوید اگر فردا شما بیایید و تریبون بهشت زهرا دست مجاهدین خلق باشد، من دیگر با شما کاری نخواهم داشت.» تا این جملات را شهید مطهری گفت، حاج احمد آقا جا خورد و ایشان خطاب به مرحوم مطهری گفت: «آقا هر کاری شما کردید قبول است. فردا تریبون را خود شما اداره کنید». بعد از این ماجرا تمام بساط مجاهدین خلق را به هم ریختیم و تریبون را از دست آنان گرفتیم و...^۲

۱. گویا دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده توانسته بودند نظر مرحوم حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی را به قرائت پیام از سوی مادر رضایی‌ها در حضور امام در بهشت زهرا جلب کنند.

۲. مرتضی میردار، *خاطرات حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۶۴.

آقای بادامچیان این جریان را چنین روایت کرده است:

دوباره فرزند شهید، آقای توسلی پسر ولی زادگان (از عناصر منافقین) را پیشنهاد کرد. آقای مطهری رد نکرد. من پیشنهاد کردم پسر حاج صادق امانی به عنوان اولین شهید صحبت کند. اولاً فرزند شهید است و ضمناً صدای بسیار خوبی دارد. آقای مطهری گفت: بهترین انتخاب است. مقاله را در مدرسه رفاه دادیم خواند، همه پسندیدند. فردا که دوباره نشستیم آنها یک ساز جدید کوک کردند. گفتند پیشنهادمان این است که یک مادر شهید هم صحبت کند. مادر رضائیان - مادر احمد و مهدی رضایی از سران منافقین - پیشنهادشان بود. شهید محلاتی مخالفت کرد. در این گیر و دار آقای مفتاح دیر به جلسه رسید. نظر ایشان را خواستیم، ایشان گفت: «به شرط اینکه از گروه‌های التقاطی نباشد، من مخالفتی ندارم.» تا این حرف زده شد آقای توسلی گفت: «ما سه به دو شدیم و موضوع تصویب شد.» من دیدم این شیوه نمی‌شود. من گفتم: «ما با شما طی کردیم که این بحث‌ها نباشد و رأی آقای مفتاح هم این بود که از گروه‌های التقاطی نباشد.» در نهایت به جمع‌بندی نرسیدیم. روز ۱۱ بهمن برای جلسه رفتیم. مرحوم مفتاح به سمت من آمد و گفت: «آقای بادامچیان! حل شد کار خانم‌ها. امام از پاریس گفتند: مادر رضایی‌ها صحبت کند.» من با خودم گفتم: این خبر نمی‌تواند درست باشد. گفتم: کی گفته است؟ گفت: «آقایان گفتند.» گفتم: «آقایان محترم، اما امام گفتند؟» توسلی برگشت و گفت: «از پاریس گفتند.» گفتم: «از پاریس گفتند یا امام فرمودند؟!» گفت: «از پاریس گفتند یعنی نظر امام است.» گفتم: «این طور نیست.» دیدم بحث فایده‌ای ندارد. رفتیم دنبال آقای مطهری. ایشان در جمع روحانیون بود. گفتم اینها بازی درآوردند. ایشان گفت: «قطعاً امام نگفته است ولی شما صدایش را در نیاور. من خودم از پاریس این مسئله را جویا می‌شوم. زمانی هم که من به جلسه آمدم شما این موضوع را دوباره مطرح کن.» من دوباره بالا رفتم و آقای مطهری به عنوان رئیس کمیته استقبال به جلسه آمدند. موضوع دوباره مطرح شد. شهید مطهری فرمودند من از امام می‌پرسم. اینها گفتند نیاز به پرسش نیست. در نهایت ایشان گفت:

آقای بادامچیان شما فعلاً متن هر دو نفر را بنویسید. همان شب قبل از دو ساعت و نیم بامداد، آقای مطهری با نوفل لوشاتو تماس گرفتند و از سید احمد آقا موضوع را جویا شدند و ایشان هم از امام پرسید. امام هم فرمودند: «من چنین چیزی نگفتم. خودم به تهران می‌آیم و می‌گویم.»^۱ اما آنچه را که در این باره خود در نوفل لوشاتو شاهد بودم و به یاد دارم این است که از تهران اسامی چند تن را تلفنی خواندند که قرار است در حضور امام در بهشت زهرا خیر مقدم بگویند و پیامی قرائت کنند. ارتباط از تهران نمی‌دانم از سوی چه کسی بود اما گیرنده پیام حجت‌الاسلام مرحوم فردوسی‌پور بود که آن اسامی را یادداشت کرد و به نزد امام برد. امام بدون تأمل پاسخ داده بودند من که اینها را نمی‌شناسم؛ خود آقایان کسانی را که مصلحت می‌دانند معین کنند. مرحوم فردوسی‌پور بی‌درنگ نظر امام را به تهران انتقال داد. من دیگر از دنباله جریان و پیغام و پسغام بعدی خبری نیافتم؛ تا در شب ۱۲ بهمن در آستانه حرکت امام به ایران شاهد گفت‌وگوی حجت‌الاسلام والمسلمین مرحوم حاج سید احمد خمینی با آقای مهدی کروبی بودم، که شنیدم مرحوم سید احمد آقا اظهار کرد حالا چه اشکالی دارد مادر رضایی‌ها پیام را قرائت کند که نمی‌دانم آقای کروبی چه گفت که رنگ آن مرحوم تغییر کرد و اظهار داشت خیلی خوب هر تصمیمی خواستید بگیرید من اصرار ندارم، حاج آقا در حال حرکت اند دیگر فرصت نیست باید بروم و گوشی را گذاشت.

وقتی به ایران آمدم از آقای کروبی پرسیدم شما چه گفتید که آقای حاج سید احمد احساس کردم ناراحت شدند گفت: به او گفتم بعد از آقا جعفر خوانساری چشمان به توروشتن!

آنچه را که آقای ناطق آورده‌اند که آقای کروبی گوشی را انداخت و آقای معادیخواه و من و استاد مطهری یکی پس از دیگری با حاج سید احمد آقا گفت‌وگو کردیم تا آنجا که من در پای تلفن دفتر در نوفل لوشاتو حضور داشتم چنین گفت‌وگویی صورت نگرفت، شاید بار دومی تماس گرفتند که من حضور نداشته‌ام.

اما از مجموع آنچه که آقای ناطق نوری و آقای بادامچیان روایت کرده‌اند و نیز آنچه من شخصاً شاهد بودم به دست می‌آید که هیچ کدام از آقایان دست‌اندر کار کمیته استقبال در اینکه امام در این جریان اظهار نظری نکرده و کسانی را مورد تأیید قرار نداده‌اند تردید نداشتند زیرا اگر بر این باور بودند که امام چنین نظری دارند دیگر آن گونه جر و بحث

۱. سایت شما مربوط به آقای اسدالله بادامچیان.



تند و تلخ با حاج احمد آقا معنا نداشت و آن مرحوم نیز در آن صورت جوابش این بود: نظر امام چنین است و من بی طرفم و اگر آنچه را که از زبان شهید مطهری آمده است صحت داشته باشد در واقع خطاب به حاج سید احمد آقا بوده با شیوه اینکه به در می گویند دیوار بشنود و همان گونه که آقای بادامچیان از زبان مطهری آورده اند آن شهید بزرگوار یقین داشتند که امام نمی توانند چنین نظری داشته باشند. در آن روزگاری که سازمان مجاهدین مورد تأیید بزرگانی چون آیت الله مطهری بود امام نسبت به آنها ذهنیت منفی داشتند و هیچ گاه آنان را تأیید نکردند؛ چگونه ممکن است در آن شرایطی که طشت رسوایی آنها از بام افتاده و ماهیت آنها برملا شده است امام به آنها رخصت دهند که از مقام و موقعیتشان سوء استفاده کنند و چهره کریه خود را جلا دهند.

گواه دیگر بر اینکه مشکل میان دوستان با حجت الاسلام مرحوم حاج سید احمد خمینی بوده است، نه امام، واکنش آن مرحوم در برابر هشدار آیت الله مطهری است که بنا به آورده آقای ناطق نوری آنگاه که آیت الله مطهری اظهار کرد: «به امام بگو اگر فردا شما بیایید و تریبون بهشت زهرا دست مجاهدین خلق باشد من دیگر با شما کاری ندارم»، حاج سید احمد آقا بی درنگ گفت: «آقا! هر کاری شما کردید قبول است؛ فردا تریبون را خود شما اداره کنید!» مگر امکان داشت که امام در موردی نظری خاص داشته باشند و حاج سید احمد آقا بدون هماهنگی با ایشان با پیشنهادی که با نظر امام همخوانی ندارد اعلام موافقت کند؟ آیت الله مطهری نیز با باورمندی به اینکه امام هرگز با حضور منافقان در مراسم موافق نیست با حاج سید احمد آقا آن گونه عتاب آمیز و قاطع برخورد کردند لیکن چنانکه گفته شد با شیوه «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» (به در می گویند دیوار بشنود).

بنابراین، این گونه پنداربافی که امام با قرائت پیام از سوی مادر رضایی ها نظر موافق داشته اند و آیت الله مطهری با اولتیماتومی نظر امام را عوض کرده اند، از مغزهای ناپخته و اندیشه های بیمار گونه ای نشئت می گیرد که از ادب و معرفت شهید مطهری نسبت به امام آگاهی ندارند و اصولاً مفهوم و جایگاه ولایت را به درستی برنتافته و با داستان سرائی ها و تحریف گری ها بر آن اند برای عیب جویی ها و نق زنی های مغرضانه خود راه توجیه بیابند و عقده های درونی خویش را که گاه و بی گاه با نیش و طعنه علیه این و آن بروز می کند منطقی، علمی و عالمانه بنمایانند.

در شماره قبلی فصلنامه در بخش پرسش و پاسخ مطالبی در خصوص حذف فیزیکی امام خمینی توسط امریکا و رژیم پهلوی منتشر شد. یکی از خوانندگان فرزانه نشریه در تکمیل پاسخ‌های مذکور مطالبی به شرح زیر ارسال فرمودند که تقدیم خوانندگان می‌شود.

فصلنامه ۱۵ خرداد

بسمه تعالی

سر دبیر محترم فصلنامه ۱۵ خرداد

سلام علیکم

صرف نظر از پاسخ مفصل و قابل تقدیر فصلنامه به سؤال یکی از مخاطبین نشریه مبنی بر چرایی نبود برنامه و طرح ترور یا حذف فیزیکی حضرت امام (ره) از سوی امریکا و مخالفین حضرت امام (ره)، مطالب ذیل جهت اطلاع تقدیم می‌گردد.

۱. تاکنون هیچ سند و مدرکی مبنی بر فقدان این طرح و یا توطئه منتشر نشده است و چون حضرت امام (ره) از دنیا رفته‌اند، دلیلی وجود ندارد که اسناد توطئه احتمالی علیه جان حضرت امام (ره) از سوی دشمنان منتشر شود.

۲. الی‌عز سغیر آخرین نماینده موساد در ایران قبل از انقلاب در کتاب شیطان بزرگ، شیطان کوچک بارها و بارها بر ضرورت حذف فیزیکی حضرت امام تأکید دارد.

۳. دیوید کیمچه معاون وزیر خارجه رژیم صهیونیستی در یکی از اظهارات غیررسمی خود بیان کرده است که اسراییل در چند مرحله نسبت به مسموم کردن حضرت امام (ره) از طریق نیروهای مستقر در بیت اقدام کرده ولی موفق نشده است.

۴. تاریخ یهود^۱ و صهیونیسم و سابقه سراسر جنایت رژیم صهیونیستی حاکی از اتخاذ روش‌های مختلف در برخورد با مخالفین است که آخرین مرحله، ترور و یا حذف فیزیکی فرد مورد نظر است. به عنوان مثال اگر امکان دیگری برای مهار مخالف وجود داشته باشد

۱. عده‌ای از مورخین وفات حضرت پیامبر (ص) را حاکی از مسمومیت ایشان در جنگ خیبر توسط یک زن یهودی با گوشتی که برای حضرت آورده بود می‌دانند.

طرح ترور انجام نمی‌شود در واقع راه‌های تطمیع، فریب، ترور شخصیت و... در ابتدا به کار گرفته می‌شود.

نمونه یاسر عرفات در این خصوص بسیار روشن‌کننده این مفهوم است؛ به طوری که چندین بار به ویژه در جریان خروج نیروهای ساف از بیروت به سمت تونس، عرفات در تیررس نیروهای اسرائیلی بوده است ولی فرمانده اسرائیلی اجازه حذف وی را نمی‌دهد چرا که امکان سازش، همکاری و... با وی داده شده است؛ کما اینکه در مادرید دیدیم. ولی زمانی که عرفات پس از اسلو با پیمان شکنی یهودی‌ها مواجه می‌شود، دیگر حاضر به دادن امتیاز نیست؛ پس در رام‌الله محاصره شده و پس از آن مسموم و حذف می‌شود. واقعیتی که هم اکنون از هیچ کس پنهان نیست.

ترور دکتر فتحی شقاقی رهبر جنبش جهاد اسلامی و یاسید عباس موسوی دبیر کل حزب الله و یا خلیل الوزید (ابوجهاد) از رهبران فتح، مصادیقی از این رویکرد یهودی صهیونیستی است که اگر نتوان دشمن را مهار کرد باید او را حذف نمود و بسیار ساده‌انگاری است که ترور حضرت امام (ره) به عنوان فردی که منافع یهود و صهیونیسم و استکبار را در سراسر عالم به خطر انداخته و به هیچ عنوان هم سرسازگاری با نظام بین‌المللی را ندارد، در برنامه‌های صهیونیستی وجود نداشته باشد. ۵. در همین راستا ندادن وقت ملاقات حضوری دفتر به سران یهودی گروه نتوری کارتا با مقام معظم رهبری در چند سفر ایشان به جمهوری اسلامی در عین اصرار آنها، جای تقدیر دارد و لازم به توضیح نیست که روش‌های ضربه‌زدن در عصر حاضر چقدر پیچیده است.

امضا

ع.س

